



مجله تاریخ ادبیات

(علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

با همکاری:

انجمن علمی تحقیق و تصحیح

نسخه‌های خطی و

قطب علمی تاریخ ادبیات فارسی

دوره ۱۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

شماره پیاپی ۸۶/۱

شاپا: ۷۳۴۹-۲۰۰۸

شاپای الکترونیکی: ۶۸۷۸-۲۵۸۸

بها: ۲۰.۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، اوین

دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

تلفن: ۲۹۹۰۲۴۸۹

نمبر: ۲۲۴۳۱۷۰۶

پست الکترونیکی:

hlit@sbu.ac.ir

مجله تاریخ ادبیات، نشریه‌ای علمی پژوهشی

است که براساس مجوز کمیسیون بررسی

نشریات علمی کشور ثبت شده و در مهرماه

۱۳۸۸ آغاز به کار کرده است.

مقالات این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان

اسلام (www.isc.gov.ir) نمایه می‌شود.

سامانه مجله جهت ارسال مقاله:

hlit.sbu.ac.ir

صاحب امتیاز:

دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول و سردبیر:

دکتر احمد خاتمی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

مدیر داخلی:

دکتر مونا ولی پور

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر احمد خاتمی

دکتر محمد غلامرضایی

دکتر نصرالله امامی

دکتر سید علی محمد سجادی

دکتر حبیب‌الله عباسی

دکتر مجتبی منشی‌زاده

دکتر ناصر نیکوبخت

دکتر ابوالقاسم رادفر

دکتر مریم مشرف

دکتر عبدالحسین فرزاد

دکتر قدرت‌الله طاهری

دکتر مهدی نیک‌منش

دکتر علی‌رضا حاجیان‌نژاد

دکتر عیسی امن‌خانی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

استاد گروه زبانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی:

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علیگره هند

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بنارس هند

استاد گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب پاکستان

پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی کتابخانه رضا رامپور

پروفسور آدرمیدخت صفوی

پروفسور سید حسن عباس

پروفسور محمد سلیم مظهر

دکتر سید نقی عباس کیفی

ویراستار فارسی:

عارفه نژادبهرام

ویراستار انگلیسی:

دکتر گلاره مرادی

صفحه آرا:

سمیرا دهقان

امور سایت:

فاطمه سادات واحدی

ضوابط چاپ مقاله در مجله تاریخ ادبیات

دوفصلنامه تاریخ ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، نشریه‌ای علمی پژوهشی در حوزه مطالعات و تحقیقات ادبی زبان فارسی است. این نشریه مقالاتی در این زمینه‌ها منتشر می‌کند:
تحقیقات در زمینه تاریخ ادبیات، سبک‌شناسی، تصحیح متون، ادبیات کهن و سایر موارد مرتبط با زبان و ادبیات فارسی. با توجه به تخصصی بودن مجله، مقالات مرتبط با تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی و تصحیح متون در اولویت بررسی قرار می‌گیرند.
مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله، برطبق موازین علمی، آزاد است. اما مسئولیت مطالب و محتوای مقاله برعهده نویسنده/نویسندگان است.

شرایط لازم برای ارسال مقاله:

۱. ویژگی‌های کلی

- مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده/ نویسندگان باشد و در آن، نکته‌هایی تازه طرح و شرح شده باشد؛
- حفظ امانت در نقل اقوال و نظریات دیگران ضروری است و باید با ارجاع دقیق به منابع معتبر همراه باشد؛
- مقاله نباید در نشریه‌ای دیگر منتشر یا هم‌زمان به نشریه‌ای دیگر فرستاده شده باشد؛
- حجم مقاله نباید بیش از ۸۵۰۰ واژه باشد؛
- نام و نام خانوادگی و مرتبه علمی و دانشگاه محل تدریس یا تحصیل و رشته تحصیلی نویسنده/ نویسندگان و همچنین، رایانامه دانشگاهی نویسنده مسئول و شماره تلفن همراه او حتماً در سامانه نشریه قید شود. (ترتیب ذکر نام نویسندگان و درج عنوان «نویسنده مسئول» در گواهی پذیرش براساسی اطلاعاتی است که نویسنده مسئول در سامانه در زمان ارسال مقاله وارد کرده است.)
- ارسال مقاله صرفاً از طریق سامانه تاریخ ادبیات به نشانی <https://hlit.sbu.ac.ir> امکان‌پذیر است.

۲. اجزای مقاله

● عنوان مقاله

● مشخصات نویسنده / نویسندگان

- چکیده فارسی: شامل ۲۰۰-۲۵۰ کلمه در آغاز مقاله (با اندازه قلم ۱۱) و چکیده انگلیسی پس از چکیده فارسی (با همان تعداد کلمه و با اندازه قلم ۱۰)
- کلیدواژه‌ها: در انتهای دو چکیده فارسی و انگلیسی (شامل ۵ تا ۷ واژه تخصصی مرتبط)؛
- قسمت‌های آغازین: مقاله باید شامل بخش‌هایی نظیر «مقدمه»، «بیان مسئله»، «پیشینه پژوهش»، «مبانی نظری» و دیگر اطلاعات مرتبط باشد؛
- بدنه اصلی مقاله: باید داده‌ها، بحث و استدلال و تحلیل و تقسیم‌بندی‌های محتوایی را دربر داشته باشد؛
- نتیجه: باید دربردارنده یافته‌های منطقی و مفید برآمده از پژوهش‌های مقاله باشد؛
- بی‌نوشت: شامل توضیحات فرعی ضروری و همچنین معادل‌های غیرفارسی اصطلاحات و صورت لاتین اسامی خاص است؛
- منابع: در پایان مقاله باید بر مبنای شیوه‌نامه فهرست منابع نشریه تنظیم شود.

ویژگی‌های ویرایشی و نگارشی

- رعایت زبان فارسی معیار و نثر علمی و به دور از عبارت‌پردازی‌های متکلفانه و ادیبانه؛
- رعایت رسم‌الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی براساس دستور خط فارسی و مطابقت املائی واژه‌ها با فرهنگ املائی خط فارسی، تألیف علی اشرف صادقی و زهرا زندی مقدم (برای مثال در کلمات مختم به «ه» غیرملفوظ در حالت اضافی حتماً از صورت «ه» استفاده شود)؛
- ویراسته و پیراسته بودن مقاله به‌لحاظ ادبی و فنی و حروف‌نگاری؛ از جمله رعایت فاصله و نیم‌فاصله

شیوه تنظیم متن

- عنوان اصلی مقاله با قلم ۱۸ سیاه IR Nazanin (Bold) و عناوین فرعی داخل متن با قلم ۱۳ سیاه تنظیم شود؛
- متن مقاله با قلم ۱۳ IR Nazanin در محیط واژه‌پرداز (Word) تنظیم شود؛
- فاصله میان سطرها متن مقاله ۱ سانتی‌متر در نظر گرفته شود؛
- ابتدای هر بند (پاراگراف) با سدهم‌سانتی‌متر تورفتگی شروع شود. البته سطر نخست زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد؛
- حاشیه متن مقاله از بالای صفحه باید چهارونیم و از پایین سه‌ونیم سانتی‌متر و از راست و چپ، هریک، چهارونیم سانتی‌متر باشد؛
- اندازه قلم چکیده، کلیدواژه‌ها، منابع پایانی، شعرها (شامل ابیات و تک‌مصراع‌ها)، و نیز محتویات جداول و نمودارها و توضیحات مربوط به آن‌ها و همچنین توضیحات تصاویر قلم ۱۱ IR Nazanin در نظر گرفته شود؛
- بخش‌های مختلف مقاله از مقدمه تا نتیجه شماره‌گذاری شود؛
- چنانچه در نگارش مقاله از منابع مالی سازمان‌ها یا نهادهای خاصی استفاده شده است، در پی‌نوشت باید به این مطلب اشاره شود.
- همه جداول، نمودارها و تصاویر باید شماره‌پیاپی داشته باشند؛
- اشعار باید درون جدول تنظیم شود.
- برای عناوین کتاب‌ها و دانشنامه‌ها و نشریات، که در متن و ارجاعات درون‌متنی و منابع آمده است، از حروف کج/ مایل استفاده می‌شود، اما عناوین مقاله‌ها داخل گیومه («») قرار می‌گیرد.

شیوه ارجاع به منابع

۱. ارجاع درون‌متنی

- ارجاعات درون‌متنی بین دو کمان و بدین‌صورت تنظیم شود: (نام خانوادگی نویسنده، ویرگول، سال انتشار اثر، ویرگول، شماره جلد، دونقطه، شماره صفحه. مثال: (زرین کوب، ۱۳۹۸، ۲: ۴۵ تا ۴۷) یا (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۴).
- در ارجاعات درون‌متنی، چنانچه دقیقاً به همان منبع پیشین، یعنی همان نویسنده اما به صفحه‌ای دیگر، ارجاع داده شود؛ یعنی بین دو ارجاع، منبع جدیدی ذکر نشده باشد، به‌جای تکرار نام آن منبع، از کلمه «همان» استفاده می‌شود: (همان: ۴۹)؛ و اگر ارجاع به همان منبع و همان صفحه باشد، درج «همان» کفایت می‌کند: (همان).
- اگر از مؤلفی دو یا چند اثر در یک سال منتشر شده باشد، با قید الف، ب و... در کنار سال از یکدیگر تفکیک می‌شوند: (زرین کوب، ۱۳۶۸ الف: ۴۵) و (زرین کوب، ۱۳۶۸ ب: ۳۲).

۲. فهرست منابع

- در فهرست منابع، فهرست مقالات و دیگر آثار از فهرست کتاب‌ها تفکیک نمی‌شود؛
- اطلاعات کتاب‌شناختی منابع فارسی و عربی (کتاب/ اثر تألیفی، اثر ترجمه‌شده، مقاله، پایان‌نامه، نسخ خطی و اسناد، دانشنامه‌ها و مجموعه‌مقالات، وبگاه‌های اینترنتی) و لاتین (با تفکیک منابع لاتین) به‌ترتیب حروف الفبا در پایان مقاله و به این صورت تنظیم می‌شود:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال) نام کتاب به‌صورت ایتالیکی و کج، جلد با قید حرف ج، محل نشر: نام ناشر. مثال: دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱) امثال و حکم، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- نیازی به ذکر نوبت چاپ نیست؛
- در ذکر نام مؤلفان قدیمی، نام مشهور آنان و آنچه روی جلد کتاب یا صفحه‌عنوان آمده، معیار است؛
- اگر نویسنده نامعلوم باشد، عنوان کتاب در آغاز قرار می‌گیرد و ایتالیکی می‌شود؛
- اگر مؤلفی دو یا چند اثر داشته باشد، در تنظیم فهرست آثار او، ضمن رعایت ترتیب الفبایی نام کتاب‌ها، با درج الف، ب و... در کنار سال، از یکدیگر تفکیک می‌شوند.
- از سیاه (بولد) کردن یا قراردادن نام عنوان کتاب‌ها در گیومه پرهیز شود؛ اما عنوان مقالات و پایان‌نامه‌های ارشد و رساله‌های دکتری درون گیومه قرار می‌گیرد؛
- **در هنگام ذکر نام ناشر،** کلمه «ناشر» یا «انتشارات» ذکر نمی‌شود؛ مگر در باب نشرانی که کلمات مزبور جزو نام آن‌هاست، مانند «نشر مرکز» یا «نشر نی»؛
- در صورت نامعلوم بودن ناشر و محل و تاریخ نشر، به‌ترتیب از «بی‌نا»، «بی‌جا» و «بی‌تا» استفاده می‌شود.
اثر ترجمه شده: نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده (سال) نام کتاب به‌صورت مایل، ذکر عبارت «ترجمه»، نام و نام خانوادگی مترجم، محل انتشار: نام ناشر. مثال:
برلین، آیزابا (۱۳۸۷) ریشه‌های رومانتیسم، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده (سال) نام مقاله درون گیومه، نام نشریه به‌صورت مایل، دوره نشریه، شماره پیاپی (با نشانه اختصاری «ش»)، شماره صفحه آغاز تا پایان مقاله (با نشانه اختصاری «ص»)، مثال:
فتوحی، محمود (۱۳۹۲) «تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه»، زبان و ادبیات فارسی، س ۲۱، ش ۷۴، ص ۶۸ تا ۷۸.
- اگر تعداد نویسندگان مقاله دو نفر باشد، ابتدا نام خانوادگی مؤلف اول و سپس ویرگول و نام مؤلف اول می‌آید و درباب نویسنده دوم ابتدا نام و سپس نام خانوادگی مؤلف ذکر می‌شود؛ مثال: کریمی، احمد و علی محمدی ...
- اگر تعداد نویسندگان مقاله بیش از دو نفر باشد، در متن مقاله ذکر نام نویسنده اول کافی است و پس از آن، عبارت «و همکاران» می‌آید، اما در فهرست منابع نام نویسندگان (به این ترتیب که نام خانوادگی، نام، ... و نام، نام خانوادگی) ذکر می‌شود؛
پایان‌نامه / رساله: نام خانوادگی دانشجو، نام کوچک دانشجو (سال) عنوان پایان‌نامه ارشد و دکتری درون گیومه، نام و نام خانوادگی استاد راهنما و ذکر عبارت «بهرانمایی» قبل از آن، مقطع و رشته تحصیلی، نام دانشگاه. مثال:
امین‌پور، قیصر (۱۳۷۶) «سنت و نوآوری در شعر معاصر»، به‌راهنمایی محمدرضا شفیعی کدکنی، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.
منبع لاتین (کتاب): نام خانوادگی نویسنده، حرف اول نام نویسنده (سال انتشار)، عنوان کتاب به‌صورت ایتالیکی، محل نشر: ناشر
منبع لاتین (مقاله): نام خانوادگی نویسنده، حرف اول نام نویسنده (سال انتشار)، عنوان مقاله داخل گیومه انگلیسی، نام نشریه به‌صورت ایتالیکی، دوره نشریه، شماره پیاپی، شماره صفحه آغاز تا پایان مقاله
تذکر: برای اطلاع از نحوه ارجاع به نسخ خطی، اسناد، دانشنامه‌ها، مجموعه‌مقالات و وبگاه‌های اینترنتی لطفاً به راهنمای نویسندگان در سایت مجله مراجعه شود.

فهرست مقالات


- نخستین تذکره شاعران هجوگو و آثار نویافته مؤلف آن، مجلس آرای فخری هروی ۵
هادی بیدکی
- ابیاتی نویافته از رشیدالدین وطواط ۲۱
سارا سعیدی
- معرفی شمس رضی و اسودی، شخصیت‌هایی ناشناس در کتاب دقایق الشعر ۴۷
غلامرضا سالمیان
- تأملی درباره ترکیب «سرعلف» در مرزبان‌نامه ۶۳
هاشم صادقی محسن‌آباد
- معیارهای زیباشناختی آزاد بلگرامی در نقد بلاغی شعر فارسی ۷۵
بهمن بنی‌هاشمی، تقی پورنامداریان
- بررسی انتقادی تصحیح بحرالمعانی ۱۰۵
سمیه جبارپور
- معرفی منظومه جذبه حیدری اثر احسن بنگالی و متن‌شناسی آن ۱۳۳
علی‌رضا ماندگاری، محمدرضا معصومی، جلیل نظری
- درنگی بر سوانح زندگی عبید زاکانی در تذکره‌ها و سنجش آن با منابع دیگر ۱۵۷
فرزام حقیقی
- سعدی و فخرالدین ابوبکر حوایجی ۱۷۹
جواد بشری
- اسپهبد، از ممدوحان منوچهری دامغانی ۱۹۹
راضیه آبادیان
- ویژگی‌های لغوی فرهنگ بحرالجوهر ۲۱۵
معصومه امینیان
- نقش ادبیات در تحولات گفتمان محیط زیستی ۲۴۹
زهرا پارساپور، هیوا حسن‌پور

دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴

10.52547/HLIT.2022.226588.1115 

نخستین تذکره شاعران هجوگو و آثار نویافته مؤلف آن، مجلس آرای فخری هروی (ص ۵-۲۰)

هادی بیدکی^۱

چکیده

تذکره‌های شاعران از اصلی‌ترین منابع تاریخ ادبی به شمار می‌روند و آنها را باید صورت اولیه تاریخ ادبیات نوین دانست. تاکنون تذکره‌های فراوانی از لحاظ محتوایی اعم از عمومی، عصری، قومی، طبقاتی و... تألیف شده‌اند اما مؤلفان این آثار به نوشتن تذکره از لحاظ انواع ادبی توجه چندانی نداشته‌اند. شعر انتقادی، به‌ویژه هجو، یکی از این انواع ادبی مهجور است که میزان اطلاع ما درباره سراینده‌گان آن نسبت به شاعران مدح‌گو بسیار کمتر است. فخری هروی اولین تذکره‌نویسی است که به‌طور خاص در مجلس آرای (تألیف ۹۶۲-۹۶۳ ق.) شاعران هجو و شعر آنان را معرفی کرده است. محدوده زمانی سراینده‌گان مذکور در این تذکره از رودکی در قرن چهارم ق. آغاز شده و تا سراینده‌گان معاصر فخری در قرن‌های ۹-۱۰ ق. بدون رعایت ترتیب خاصی ادامه پیدا کرده است. در این مقاله برای نخستین بار و با استناد به اطلاعات نویافته، ابتدا تذکره مهم مجلس آرای از لحاظ کتابشناسی و نسخه‌شناسی معرفی و بررسی شده است؛ سپس زمینه معرفی آثار بیشتری از فخری فراهم آمده و به آثار مشکوک و منسوب او نیز اشاره شده است.^۲

کلیدواژه‌ها: تذکره، شاعران هجوگو، مجلس آرای، آثار نویافته، فخری هروی.

h.bidaki@gmail.com

۱. پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. متن مجلس آرای توسط نویسنده این مقاله تصحیح شده و همراه با مقدمه، تعلیقات و فهرس لازم از سوی انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در دست چاپ است.

The First Collection of Biographies (tazkera) of Invective Poets, *Majles-Aray* of Fakhri Heravi, And the New-found Works of Its Author

Hadi Bidaki¹

Abstract

Collections of biographies of poets (tazkera)s are among the primary sources of literary history, and they should be considered as the first modern form of history of literature. So far, the tazkeras mainly have classified the poets regarding their social class or in contemporary, general, ethnic, and other categories. But authors have not paid much attention to compiling tazkeras regarding the literary genres of the works of the poets. Critical poetry, especially invective, is an abandoned genre, and we know much less about its poets than poets of praise. Fakhri Heravi is the first author of tazkeras of invective poets, specifically by compiling *Majles-Aray* in 962-963 AH/ 1555-1556. In *Majles-Aray*, the poets, from Rudaki (4th AH/ 10th century) to contemporary poets with Fakhri (9-10 AH/ 15-16 centuries), are mentioned without a specific order. In this article, for the first time, citing newly discovered information, the significant tazkera of *Majles-Aray* is introduced and studied in terms of bibliography and codicology; afterward, more works of Fakhri and the works attributed to him are mentioned.

Keywords: Tazkera, biographies of poets, invective poets, *Majles-Aray*, Fakhri Heravi.

1. Postdoctoral researcher, Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, email: h.bidaki@gmail.com

۱. مقدمه

تاریخ ادبیات فارسی حدود صد سال پیش موجودیت پیدا کرد و خاورشناسان غیرایرانی برای نخستین بار ما را با نگارش تاریخ ادبیات نوین آشنا کردند. تاریخ ادبیات فارسی در حقیقت ادامه سنت تذکره‌نویسی به شکلی روشمند است و مورخان ادبی اطلاعات خود را از محتوای تذکره‌های شاعران برگرفته‌اند. جریان تذکره‌نویسی از هفت قرن پیش با تألیف لباب‌الالباب محمد عوفی (ت. ۶۱۸ ق.) آغاز شد و تاکنون نیز ادامه دارد. دامنه تأثیر این نوع آثار و شیوه مؤلفانش آنچنان سنگین و فراگیر است که اگرچه برخی از تألیفات چند دهه اخیر عنوان «تاریخ ادبیات» دارند اما محتوا و شیوه نوشتن آنها با تذکره‌نویسی تفاوت چندانی ندارد؛ بنابراین، تذکره‌های شاعران را باید منبع اصلی تاریخ ادبیات فارسی دانست که اطلاعات ما بدون وجود آنها ناقص خواهد بود.

تذکره‌های متعددی در طول تاریخ تألیف شده‌اند که از لحاظ موضوعی و محتوایی انواع گوناگونی دارند: عمومی مانند لباب‌الالباب محمد عوفی؛ عصری مثل تحفه سامی سام‌میرزا صفوی؛ قومی از قبیل حدیقه امان‌اللهی رونق‌سندجی؛ جنسیتی مانند جواهرالعجایب فخری هروی؛ طبقاتی مثل روضة‌السلالین فخری هروی؛ محلی از قبیل تذکره شوشتر سید عبدالله حسینی شوشتری؛ اعتقادی مانند مجالس المؤمنین نورالله شوشتری؛ خانوادگی مثل گلشن محمود محمدمیرزا قاجار؛ مهاجرین از قبیل شام‌غریبان شفیق اورنگ‌آبادی (برای آگاهی بیشتر نک. فتوحی رودم‌عجنی، ۱۳۸۷: ۲۹۱ تا ۳۲۵).

علاوه بر آثار مذکور، برخی از تذکره‌نویسان به سراغ سبک‌ها و انواع ادبی نیز رفته‌اند و درباره آن نوشته‌اند؛ به عنوان مثال، عبدالنبی فخرالزمانی در میخانه شاعرانی را معرفی کرده که در نوع «ساقی‌نامه» شعر سروده‌اند؛ غلام‌علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره به شاعرانی پرداخته که در نوع مدح و ستایش - درباریان - اشعاری را به نظم درآورده‌اند؛ عبدالرزاق بیگ دنبلی در تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار شانزده شاعر مکتب بازگشت را معرفی کرده است؛ مولوی آغا احمدعلی بنگالی در هفت‌آسمان به شاعرانی پرداخته که در نوع ادبی مثنوی آثاری را سروده‌اند (همان: ۳۱۴ و ۳۱۵).

شعر انتقادی یکی از انواع ادبی رایج در ادبیات است که بسیاری از شاعران اشعاری را در این زمینه - ولو با تفتن - به نظم درآورده‌اند. برخی دیگر نیز از میان انواع ادبی، بیشتر به هجو گرایش داشته و بخش اعظمی از اشعارشان را به این نوع اختصاص داده‌اند. به تعبیری دیگر، شعر انتقادی در قرن‌های ۴ و ۵ ق. بیشتر جنبه شوخی و مطایبه یا تعرض به مخالفان داشته اما این نوع به‌ویژه هجو و هزل در سده‌های ۶ تا ۸ ق. و مقارن با ادوار آشفته تاریخ ایران رونق پیدا کرده است. البته، همان‌طور که مدح در طول تاریخ ادبیات به مسیر

مبالغه افتاد، هجو نیز با اغراق همراه شد و برخی از شاعران مانند سوزنی سمرقندی (ف. ۵۶۹ ق.) چندان در سرودن شعر هجو زیاده‌روی کردند که در ادوار بعد از خود به بدگویی شناخته شده‌اند (رزمجو، ۱۳۸۲: ۱۰۹). به‌طور دقیق به همین دلیل است که تذکره‌نویسان در تألیف آثار خود رغبت چندانی به معرفی شاعران هجوگو- جز در موارد محدود- نداشته‌اند و این موضوع باعث شده که اکنون اطلاع ما از شاعران هجوگو نسبت به دیگر شاعران، به‌ویژه شاعران مدح‌گو، کمتر باشد و کم و کیف شعر و شاعران هجوگو در تاریخ ادبیات در پرده ابهام قرار بگیرد درحالی‌که لازم و مفید است که سرگذشت هر نوع ادبی مانند هجو در طول تاریخ مطالعه و بررسی شود تا زوایای وسیع اما پنهان آن آشکار و ابعاد متنوع تاریخ ادبیات تکمیل شود. فخری هروی (ز. ۹۷۰ ق.) نخستین تذکره‌نویسی است که برای اولین بار به شعر و شاعران هجو توجه کرده و در مجلس آرای به‌طور خاص به این نوع و سراینده‌گان آن پرداخته است.

تا جایی که نویسنده این مقاله در منابع خطی، چاپی و الکترونیکی جست‌وجو کرده، تاکنون در هیچ اثری به وجود مجلس آرای فخری اشاره نشده و این تذکره برای نخستین بار در اینجا معرفی خواهد شد. بیش از نیم قرن پیش، نخستین بار حسام‌الدین راشدی تحقیق مفصلی درباره فخری هروی و آثار او انجام داد و آن را در مقدمه روضه‌السلالین و جواهرالعجایب مع دیوان فخری هروی در ۱۹۶۸ م. به زبان اردو به چاپ رساند؛ سپس، محمد ظفر متن مقدمه را به پیشنهاد احمد گلچین معانی در مقاله «فخری هروی و سه اثر او» در ۱۳۵۰ ش. به فارسی برگرداند. کمابیش تمام اطلاعاتی که بعد از راشدی تاکنون در منابع مرجعی مانند تاریخ تذکره‌های فارسی و تاریخ ادبیات در ایران ذکر شده و از این منابع به کتب، مقالات و رسالات دیگر راه یافته، همگی باواسطه یا بلاواسطه مأخوذ از ترجمه فارسی مقدمه راشدی بوده اما از زمان انتشار مقدمه راشدی تاکنون اطلاعات تازه و بیشتری درباره فخری به دست آمده که در این مقاله سعی شده با استناد به این اطلاعات نویافته (۱) تذکره مهم مجلس آرای از لحاظ کتابشناسی و نسخه‌شناسی معرفی و بررسی شود (۲) آثار نویافته دیگری که از فخری است و یا منسوب به اوست، شناسایی و معرفی شوند.

۲. بحث و بررسی

دست‌آورد اصلی این مقاله در چهار بخش اصلی کتابشناسی و نسخه‌شناسی مجلس آرای و احوال و آثار فخری هروی به شرح زیر است:

۲-۱. کتابشناسی مجلس آرای

مجلس آرای تاکنون نخستین تذکره شاعران هجوگو در تاریخ ادبیات فارسی است که فخری هروی در آن بیشتر به معرفی شاعران هجوگو و اشعار هجو آنها پرداخته است. محدوده زمانی شاعران مذکور در این تذکره از رودکی در قرن چهارم ق. آغاز شده و تا سرایندگان معاصر فخری در قرن های ۹-۱۰ ق. بدون رعایت ترتیب خاصی ادامه پیدا کرده است. حجم اعظم مجلس آرای مختص به شاعران هجوگو و اشعار هجوی آنهاست، اما فخری گاه به تناسب موضوع و به اقتضای مطلب، به احوال و اشعار سرایندگان غیر هجوگو، مانند رودکی، نیز پرداخته است.

فخری («الف»، گ. ۱ پ، ۲ ر، ۴ پ) در دیباچه مجلس آرای یک بار آشکارا و صریح، و دو بار به طور ضمنی در قالب بیت یا جمله منثور به نام اثرش اشاره کرده است. تاریخ تألیف این تذکره به طور دقیق مذکور و معلوم نیست اما محتمل است که بین ۹۶۲-۹۶۳ ق. تألیف شده باشد چراکه فخری تذکره را زمان حضور در سند (۹۶۲ ق.) و قبل از مهاجرت به هند (۹۶۳ ق.) نوشته است (همان: گ. ۲-۲ پ).

طبق دیباچه مجلس آرای، نخستین جرقة تألیف این تذکره در محفلی ادبی - که با حضور شاعران و امرا در دربار حاکم سند، میرزا عیسی ترخان (حک. ۹۶۲-۹۷۳ ق.) تشکیل شده بود - در ذهن فخری زده شد چراکه در این محفل میرزا عیسی و وزیر او از قرائت اشعار هجو پرهیز کرده بودند (همان: گ. ۳ پ، ۴ پ) و فخری گویا با زیرکی دریافته بود که اگر این چنین برخوردهایی نسبت به شعر هجو و شاعران آنها ادامه پیدا کند و کسی مثل او در یک مجموعه مدون به این نوع ادبی و سرایندگان آن نپردازد، اندک اندک غبار فراموشی و گمنامی بر آن خواهد نشست؛ بنابراین، دست به تألیف چنین اثری زد و مطالب آن را «مثل اوراق گل از هر بوستان جهت انبساط خاطر دوستان» (همان: گ. ۴ پ) گرد آورد.

فخری دلیل و انگیزه شاعران برای سرودن اشعار هجو را آزار و رنجش آنان از ارباب قدرت و ثروت دانسته است، منعمانی که به جای پرداخت صله در ازای اشعار شاعران، یا بر سر آنها منت گذاشته و فقط وعده داده اند و یا به دروغ داستان پردازی و اظهار تواضع و تعظیم کرده اند (همان: گ. ۴ پ، ۵ ر).

به عقیده فخری، بعد از فردوسی هیچ کس جز گلخن قمی در هجو گستاخی لازم را نداشته (همان: گ. ۱۰ پ) و از شاعران خراسان سه نفر در قرن های ۹-۱۰ ق. به هجو مشهور بوده اند: درویش روغنگر، محمود سرخ تربتی، میرم سیاه هروی (همان: گ. ۱۰ پ، ۲۶ پ، ۲۷ ر، ۲۸ ر)؛ خراسانی که شعر هجو در آن، به ویژه در هرات، طوری بوده که «اکثر خوش طبع و ظریف و اهل نظم اند. گاه چنان می شود که در ظهور نظم بعضی معانی امکان ضرر است؛ یکی گفت و نوشته در بازار انداخت و مردم می خوانند و شهرت می یابد و قایل آن را نمی دانند» (همان: گ. ۳۷ پ).

طبق محتوای مجلس آرای، دلایل متعددی برای رنجیدن هجوکنندگان از هجوشوندگان وجود داشته که باعث شده شعر هجو به نظم درآید؛ گاه ندادن صله یا دادن صله نامناسب باعث شده تا به ترتیب خیری خواجه صابن الدین را و فردوسی سلطان محمود را هجو کند (همان: گ. ۵، ۱۰)؛ گاهی نیز انتخاب تخلص نامناسب از سوی کمال خجندی برای بساطی، یا ترس و فرار شاه منصور از تیمور گورکان دلیلی شده تا به ترتیب بساطی و هاتقی دست به هجوگویی بزنند (همان: گ. ۱۴، ۱۹). یک وقتی نیز هجوکننده تنها یک نفر نیست، بلکه دو شاعر یک نفر را هجو کرده‌اند؛ همان‌طور که حسن‌شاه و هلالی برای ادعای در شاعری هاتقی را هجو کرده‌اند (همان: گ. ۱۴، ۱۹) و حسین واعظ و بیجه منجمه جامی را برای دیر رسیدنش به مجلس و مسجد خود (همان: گ. ۱۵، ۲۳).

اگرچه سرودن شعر هجو اغلب در محیط دربار و به دلیل خست درباریان نسبت به پرداخت صله به شاعران رخ داده اما گاهی اوقات برعکس، برخی از هجوها حاصل خواسته دیگران از شاعران است، مانند هجو سعدی از طلبکار گداصفتش (همان: گ. ۵).

گاه شعر هجو فقط متوجه یک فرد خاص نیست، بلکه شاعر یک طایفه یا افراد شهری را خطاب قرار داده است، مثل هجو خسرو دهلوی در حق ازبکان (همان: گ. ۶) یا قصیده غوریانی در هجو سیستان و سیستانیان (همان: گ. ۶، ۸)؛ گاهی نیز هجو شاعران به هیچوجه متوجه انسان نیست، بلکه در حق حیوان خاصی است، مانند شعر فرخاری و قصیده کاتبی در هجو اسب خودشان (همان: گ. ۶، ۷)؛ زمانی نیز برخی از شاعران به جای هجو افراد و حیوانات پیرامون خود، به هجو خودشان پرداخته‌اند، مانند هجو سودایی، لطفی و سعید (همان: گ. ۲۰، ۲۱).

گاهی اوقات صنف اجتماعی طرفین هجوگو با هم یکسان است؛ به عنوان مثال، کمال خجندی و بساطی هر دو شاعرانی مشهورند (همان: گ. ۱۴-۱۴پ) یا شاه شجاع و سلطان اویس چندان به شاعری مشهور نیستند و از روی طبع و قریحه آنی دست به هجو زده‌اند (همان: گ. ۱۲) اما گاهی نیز بین طرفین هجو اختلاف صنفی وجود دارد و مثلاً هجوکننده شاعری معروف است اما هجوشونده به شاعری مشهور نیست، بلکه یا از صنف شاه و شاهزادگان است، مانند هجو گلخنی در حق مظفرحسین میرزا (همان: گ. ۱۱)؛ یا اینکه هجوشونده از صنف هنرمندان است، مثل هجو عبدالرحمان جامی در هجو عبدالصمد افشانگر (همان: گ. ۱۴) یا اینکه هجوشونده فرد مشخصی نیست، بلکه صنف خاصی است، مانند هجو شرف‌الدین علی یزدی در حق صوفیان (همان: گ. ۱۸).

شاعران هجوگو اغلب به هجو افرادی پرداخته‌اند که باعث آزار و رنجش آنها شده‌اند؛ اما گاهی شاعر هجوشونده را برای رفتار نامناسبی هجو کرده که در حق دیگران انجام داده است نه در حق او، مانند هجو حسن شاه در حق هاتقی که خود را هم‌تراز امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی دانسته بود (همان: گ. ۱۴ پ). شعر هجو همیشه هم از روی اختیار و میل شاعر سروده نشده، بلکه گاه به دستور صاحب قدرت و ثروت به نظم درآمده است، مانند هجو خلیل سلطان در حق احمد بغدادی به دستور تیمور گورکان (همان: گ. ۱۲-۱۳ پ).

عکس العمل هجوشونده‌ها نیز در مواجهه با شعر و شاعران هجو متفاوت است؛ گاه بساطی و کمال خجندی یا عبدالرحمان جامی و حسین واعظ یکدیگر را هجو کرده‌اند (همان: گ. ۱۴-۱۵ پ، ۱۵ پ)؛ اما گاهی نیز هجوشوندگانی مثل سلطان محمود غزنوی و سلطان حسین میرزا به ترتیب در ازای هجو فردوسی و مولانا سزای نخست تصمیم به دستگیری و قتل آنها گرفته، اما پس از آن پشیمان شده یا عفو کرده‌اند (همان: گ. ۱۰ پ، ۱۳ پ).

نکته آخر اینکه همیشه دو طرف هجو مرد نیستند، بلکه گاهی یکی از آنها زن است، مانند هجو بیجه منجمه در حق جامی یا هجو حسن شاه در حق زرش (همان: گ. ۲۳ پ، ۳۱-۳۲ پ)؛ گاه نیز بین طرفین هجو ارتباط خویشاوندی وجود دارد، مانند هجو مهری در حق شوهرش و هجو کمال تربتی و ابن حیدر در حق پدرانشان (همان: گ. ۲۱، ۳۰-۳۱ پ، ۲۵-۲۶ پ).

۲-۲. نسخه‌شناسی مجلس آرای

از مجلس آرای تاکنون تنها یک نسخه خطی در کتابخانه گلپایگانی قم محفوظ است. نسخه این کتابخانه در واقع یک مجموعه مشتمل بر چهار اثر است که اثر سوم آن مجلس آرای است. کل مجموعه تاکنون دو بار فهرست شده است: اول، به کوشش رضا استادی (۱۳۵۷: ۲/ ۲۱۰) تحت شماره ۸۴۳؛ دوم، به اهتمام صدرایی خوئی و حافظیان بابلی (۱۳۸۸: ۲/ ۸۲۳) ذیل شماره ۴۹۵۶-۴۶/ ۲۵.

فهرست‌نویسان مذکور در هر دو بار فهرست‌نویسی، مجلس آرای مکتوب در بخش سوم مجموعه را تذکره شعرا نامیده اما مؤلف آن را ذکر نکرده‌اند. این اثر ۴۰ برگ و هر صفحه آن ۱۴ سطر دارد. خط مجلس آرای نستعلیق است اما نام کاتب و تاریخ کتابت آن مذکور نیست. جلد نسخه تیماج مشکى و اندازه نسخه ۱۵×۲۴ سانتی‌متر است. این نسخه فاقد هرگونه آرایش نسخه‌پردازی است و تنها برخی از عناوین مدخل‌های آن با شنگرف نوشته شده است. متن مجلس آرای مانند اثر چهارم مجموعه از آخر افتادگی دارد و

فهرست‌نویسان کتابت هر دو اثر را متعلق به قرن ۱۱ ق. دانسته‌اند درحالی‌که محمدرفیع بن صفات‌الله نائینی اثر اول و دوم این مجموعه را با خط نسخ در ۱۰۹۵ ق. کتابت کرده که اثر اول انیس‌الشعاع رامی (ف. ۷۹۵ ق.) است و اثر دوم صنایع شعریه نام دارد؛ بنابراین، فهرست‌نویسان با توجه به کتابت رساله اول و دوم در ۱۰۹۵ ق.، استنساخ رساله سوم و چهارم را نیز در قرن ۱۱ ق. تخمین زده‌اند درحالی‌که خط رساله اول و دوم یکسان و از یک کاتب است اما هم خط رساله سوم و چهارم با هم متفاوت است و هم خط هر دوی آنها با خط رساله اول و دوم یکسان نیست.

به تعبیر دیگر خط رساله اول و دوم نسخ و از محمدرفیع بن صفات‌الله نائینی در ۱۰۹۵ ق. است؛ خط رساله سوم نستعلیق کاتبی ناشناس است؛ خط رساله چهارم نسخ محمدکمال‌الدین مشهدی است. بنابراین، نستعلیق رساله سوم یا مجلس‌آرای نه‌تنها متعلق به قرن ۱۱ ق. نیست، بلکه با توجه به شواهد و قرائن برآمده از خط آن، به احتمال قوی کتابت نیمه دوم قرن ۱۰ ق. است. همچنین، احتمال دارد که هر کدام از آثار سوم و چهارم این مجموعه در آغاز نسخه مستقلی بوده‌اند و خط و صحافی جداگانه داشته‌اند اما پس از آن، آن دو نسخه از هم پاشیده و باقی‌مانده آنها به دنباله اثر اول و دوم این مجموعه اضافه شده‌اند، به‌ویژه که برگ‌های مجلس‌آرای پشت سر هم صحافی نشده و با برگ‌های آثار دیگر مجموعه در هم آمیخته است.

دریغ که از مجلس‌آرای تنها ۴۰ برگ در این مجموعه حفظ شده و با وجود اینکه در فهرست نسخه‌های کتابخانه گلبایگانی و دیگر کتابخانه‌ها جست‌وجو شد، متأسفانه نسخه دیگر یا دنباله متن اثر به دست نیامد؛ بنابراین، به‌طور دقیق معلوم نیست که باقی‌مانده مجلس‌آرای به‌کل نابود شده و یا اینکه در یکی کتابخانه‌های جهان مجهول و مغفول مانده است اما به قیاس با حجم تذکره‌های دیگر فخری مثل روضة‌السلالین و جواهرالعجایب که بین ۲۰ تا ۴۰ برگ دارند، بعید است که بیش از دو سه برگ از آخر مجلس‌آرای افتاده باشد.

به هر حال، نسخه کنونی مجلس‌آرای به دست کاتبی ناشناس با نستعلیقی خوش‌گویا در نیمه دوم قرن ۱۰ ق. کتابت شده و کاتب در حین کتابت و یا پس از اتمام آن، نسخه خود را بازبینی کرده و افتادگی‌ها و ضبط‌های مغلوط آن را در حاشیه یا بین‌السطور با همان خط متن اضافه و اصلاح کرده است. این حذفیات، اضافات و اصلاحات بعد از کاتب اصلی نیز ادامه داشته و نفر دومی نیز نسخه را بازبینی و اصلاحات دیگری را با خطی جز خط کاتب اصلی، در حواشی و بین‌السطور نسخه اضافه کرده است.

۲-۳. احوال فخری هروی

احوال فخری را پیش از این در مقدمه لطایف‌نامه ذکر کرده‌ام (نک. امیر علی‌شیر نوایی، ۱۳۹۸: ۷۰ تا ۷۳) و در اینجا در همین حد کافی است که بدانیم فخری سلطان‌محمد و پدرش محمدامیر نام داشت. «فخری» و «امیری» به ترتیب تخلص شعری این پسر و پدر است و امیری مدتی امارت هرات را هم بر عهده داشته است. فخری در ابتدا ساکن هرات بوده و به شاه اسماعیل صفوی (حک. ۹۰۷-۹۳۰ ق.) و گماشتگان او در خراسان و هرات به‌ویژه سام‌میرزا صفوی، درمش‌خان شاملو و خواجه حبیب‌الله ساوجی ارادت خاصی داشته است. او از میان افراد مذکور به تدریج با خواجه حبیب‌الله صمیمیت خاصی پیدا کرد و از روی ارادت که به او داشت، برخی از آثارش را به نام و ستایش خواجه مزین کرد و حتی نام تحفة‌الحیب را از اسم او برگرفت.

فخری مدت‌ها ساکن هرات بود تا اینکه آرامش خراسان توسط ازبکان مختل شد؛ بنابراین او به قصد ادای فریضة حج به سوی مکه حرکت کرد اما بعد مسیر سفر را از مکه به سوی سند تغییر داد چراکه سند نسبت به خراسان امنیت بیشتری به‌ویژه برای شاعران و نویسندگان ایرانی داشته است. فخری از همان ابتدای ورود ملازم شاه‌حسن و همسرش، حاجیه ماه‌بیگم، شد و بعد از فوت شاه‌حسن (ف. ۹۶۲ ق.)، تحت ملازمت و عنایت حاکم تازه‌سند، میرزا عیسی ترخان و همسر او، زن سابق شاه‌حسن درآمد. فخری از روی ارادت که به این سه نفر داشته، برخی از آثارش را به نام و مدح آنها مزین کرده است.

بعد از اینکه اوضاع سند در ۹۶۳ ق. دچار هرج و مرج شد، فخری در جست‌وجوی مکانی آرام و امن راهی هند شد. او توجه دایه اکبرشاه (حک. ۹۶۳-۱۰۱۴ ق.)، ماهم‌انگه را به خود جلب کرد و از طریق او به دربار اکبر نفوذ یافت. آخرین اطلاع ما از اواخر عمر فخری این است که او تا ۹۷۰ ق. در هند ماند و به مدح همسر اکبرشاه، سلطان‌سلیمه‌بیگم، پرداخت (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۵ / ۳۲۶۰).

۲-۴. آثار فخری هروی

آثار فخری را باید در دو گروه شناخته‌شده و نویافته تقسیم‌بندی کرد. آثار شناخته‌شده را پیش از این معرفی کرده (نک. امیر علی‌شیر نوایی، ۱۳۹۸: ۷۳ و ۷۴) و در اینجا به اختصار به آنها پرداخته‌ام اما آثار دیگری نیز در این مقاله برای نخستین بار معرفی شده که یا نویافته و متعلق به فخری است و یا از آثار مشکوک و منسوب به اوست.

۲-۴-۱. آثار شناخته شده

(۱) **هفت کشور:** مجموعه داستان‌هایی تاریخی یا غیرواقعی با موضوعات اخلاقی است که مطالب آن در هفت منزل و هفت کشور تقسیم‌بندی شده و هر کدام از کشورهای یک تا شش آن یک بخش نیز با عنوان مسافت دارند.

(۲) **لطایف‌نامه:** ترجمه فارسی مجالس النفایس امیر علی شیر نوایی است که فخری علاوه بر ترجمه مجالس هشت‌گانه مجالس النفایس، در پایان آن مجلس نهمی مشتمل بر نه قسم افزوده و در آن احوال و اشعار ۲۲۶ شاعری را که امیر علی شیر آنها را معرفی نکرده، ذکر کرده است.

(۳) **تحفة الحیب:** مجموعه غزلیاتی است که شاعران در استقبال از یکدیگر به نظم درآورده‌اند و فخری آنها را به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرده است.

(۴) **روضه السلاطین:** تذکره سلاطین و امیران شاعر است که فخری آن را در هفت باب در زمان اقامت در در سند تألیف کرده است.

(۵) **صنایع الحسن:** در معرفی و توضیح صنایع ادبی است که فخری برای تبیین هر کدام از این صنایع علاوه بر مطالعه آثار بلاغی متقدم و معاصر، به اشعار خود و دیگر شاعران نیز استناد جسته است.

(۶) **جواهر العجایب:** تذکره ۳۱ زن شاعر از آغاز تا زمان مؤلف است که فخری آن را ابتدا در سند برای حاجیه ماهیگم، زن میرزا عیسی ترخان تألیف کرد؛ سپس، وقتی که از سند به هند رفت، دیباچه آن را به نام ماهم‌انگه، دایه اکبرشاه مزین کرد و یک قصیده نیز در مدح او به پایان کتاب افزود.

(۷) **دیوان اشعار:** این دیوان در زمان اوحدی بلیانی حدود پنج‌هزار بیت داشته اما نسخه‌های آن بسیار کمیاب است.

۲-۴-۲. آثار نویافته

(۸) **رساله معما:** این رساله مختصر مشتمل بر توضیح قواعد سرودن و گشودن معماست که فخری در آن به تعریف معما پرداخته و اعمال ضروری معما را در سه بخش تسهیلی و تکمیلی و تحصیلی، و اعمال تسهیلی را در چهار بخش انتقاد، تحلیل، ترکیب و تبدیل با ذکر ابیاتی توضیح داده است.

رساله معما تاکنون تصحیح و چاپ نشده اما دو نسخه خطی از آن شناسایی شده است که یکی به شماره ۱۱۱ / ۶ ط در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران و دیگری به شماره ۱۴۴ / ۳ - ج در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. ضمناً اینکه درایتی (۱۳۹۱: ۳۰ / ۵۱۱) این رساله را ذیل عنوان «فخری

هروی، خواجه حبیب‌الله» ثبت کرده، درست نیست. نسخه اول در ۱۰۹۳ ق. در برگ‌های ۳۵-۴۰ پ و نسخه دوم در قرن ۱۱ ق. در برگ‌های ۵۳-۹۵ پ کتابت شده و کاتب هیچ کدام معلوم نیست.

۹) **تضمینات**^۱: این اثر شامل مجموعه ایبائی است از شاعران مختلف که فخری ذیل چهار بخش تصرف، توارد، تضمین و تکلف نقل کرده است. فخری این اثر را بعد از اینکه هرات را ترک کرد و به دربار شاه‌حسن ارغون راه یافت، بین ۹۴۰-۹۶۲ ق. به نام و مدح او تألیف کرده است.

تضمینات تاکنون تصحیح و چاپ نشده اما دو نسخه خطی از آن شناسایی شده است که یکی با شماره ۱۱۳۵/۱۱ در کتابخانه مرعشی قم و دیگری با شماره ۲۸/۴ در دارالکتب قاهره محفوظ است. نسخه اول در قرن ۱۰ ق. در برگ‌های ۹۲-۱۱۰ پ، و نسخه دوم در ۱۳۱۸ ق. در صفحات ۳۵-۷۴ کتابت شده است. کاتب نسخه اول معلوم نیست؛ اما حسین‌رضا بن عصمت‌پاشا کاتب نسخه دوم است.

۱۰) **مجلس آرای**: در بخش قبلی به تفصیل به این اثر نویافته پرداخته شد.

۲-۴-۳. آثار مشکوک و منسوب

۱) **بستان‌الخیال**: گویا نخستین بار الهی همدانی (ف. ۱۰۶۳ ق. گ. ۱۲۰ پ) این اثر را به فخری هروی نسبت داده و محتوای آن را مجموعه مطالع غزلیات طرحی شعرای معاصر با فخری دانسته است. همزمان با الهی همدانی، حاجی خلیفه (۱۹۴۱: ۲۴۳/۱) نیز اثری با عنوان بستان خیال به بکتاش‌قلی ابدال، معاصر فخری در عثمانی نسبت داده است. بعضی از محققان با استناد به گفته الهی، معتقدند که بستان‌الخیال اثر فخری است و آن غیر از بستان خیال ابدال است؛ اما برخی دیگر بر این باورند که بستان‌الخیال اثر ابدال است و فخری چنین اثری ندارد، بلکه منظور الهی از بستان‌الخیال فخری همان تحفة‌الحبيب است.

۲) **ردایف‌الاشعار**: این اثر را موجانی و علی‌مردان (۱۳۷۶: ۲۲۵/۱) و منزوی (۱۳۹۰: ۱۱/۱۱۶۴) با توجه به نسخه شماره ۷۸۹ بنیاد خاورشناسی دوشنبه - تاجیکستان به فخری نسبت داده و با وجود اینکه آغاز آن را ذکر نکرده‌اند اما طبق توصیف آنها از محتویات نسخه، مشخص است که این اثر همان تحفة‌الحبيب فخری است که فاقد دیباچه است: «مجموعه ۶۶۸ غزل نظیر به اشعار سعدی، حافظ، قاسم انوار، جامی، انسی، کاتبی، هلالی، اصفی، کامی و شعرای دیگر».

۳) **قصه عالم و آدم**: این اثر به نقل از فهرست‌نویس کتابخانه دارالعلوم در شهر دیوبند هند و با توجه به نسخه شماره ۵۸ - نثر به فخری منسوب و با وجود اینکه آغاز آن ذکر نشده (فهرستگان نسخ خطی، ۱۴۰۰) اما

- به احتمال قوی، این اثر همان هفت کشور است که فخری («ب»، ز. ۹۷۰ ق. گ. ۲۷۸) در پایان آن چنین ذکر کرده است: «... این بود قصه عالم و آدم که در این صورت باز نموده آمد».
- ۴) **محک فخری**: این اثر را صدیقی (۲۰۰۶: ۴۴ / ۱) با توجه به نسخه شماره ۶۰۴ محفوظ در کتابخانه دانشگاه سند به فخری نسبت داده است اما این نسخه طبق تعداد برگ‌ها و تاریخ کتابت آن، همان نسخه تحفة الحبيب محفوظ در کتابخانه تالپوری حیدرآباد است که راشدی (۱۳۵۰: ۴۶۹) اشعار فخری را از آن استخراج و درباره عنوان محک فخری ذکر کرده است: «از خطا این نام ثبت شده است» (همان: ۱۸۱).
- ۵) **بیاض**: این اثر را مولوی عبدالمقتدر (۱۹۲۵: ۱۸۰ / ۱) در ابتدا با توجه به نسخه شماره ۱۱۰۱ محفوظ در کتابخانه بانکپور - خدابخش پتنا به فخری هروی نسبت داده است: «مشمول بر غزلیات ترکی و فارسی منتخب از کلام سعدی و خسرو و حسن دهلوی و سلمان ساوجی و حافظ شیرازی و کمال خجندی و جامی و هلالی...» اما این نسخه همان تحفة الحبيب فخری است که هم مولوی عبدالمقتدر (۱۴۰- ۱۹۲۷: ۱/۱۴۱) دوباره آن را تحفة الحبيب نامیده و هم آغاز نسخه با آغاز تحفة الحبيب یکسان است.
- ۶) **جنگ**: این اثر در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی هردیال - دهلی (۱۳۷۷: ۱۰۴) با توجه به نسخه خطی شماره R.108 و عنوان روی جلد «دیوان هروی» به فخری هروی منسوب است اما این نسخه همان تحفة الحبيب است که برگ اول آن افتادگی دارد و بیت آغاز آن با ابیات آغازین تحفة الحبيب فخری یکسان است. تسبیحی (۱۳۸۴: ۱۸۴) نیز نسخه محفوظ در کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد را به شماره ۱۳۸۶ و با عنوان «جنگ اشعار» به «مولانا فخری» نسبت داده است اما این نسخه همان تحفة الحبيب فخری است که منزوی (۱۳۸۶: ۱۸۵۶ / ۳) آن را ذیل عنوان «خیال بوستان = بوستان خیال» به فخری نسبت داده است.
- ۷) **مثنوی**: نخستین بار علی اصغر حکمت دو مدخل فخری هروی و فردی تربتی مذکور در ریاض الشعرا و اله داغستانی (۱۳۹۱: ۱۰۸۶ / ۲) را با هم خلط کرد و مثنویات فردی را به فخری نسبت داد (امیر علی شیر نوایی، ۱۳۶۳: کج) اما گلچین معانی (۱۳۵۰: ۴۲۲ / ۱) به درستی متوجه این اشتباه شد و راشدی (۱۳۵۰: ۵۰۵) احتمال داد که ممکن است پیش از این مثنوی‌های کوچکی در دیوان فخری وجود داشته است. با وجود این، یک نسخه خطی به شماره ۵ / ۵۶۱۱ در کتابخانه ملک تهران با عنوان «مثنوی» محفوظ است که منزوی (۱۳۵۱: ۳۱۳۱ / ۴) و دانش‌پژوه و دیگران (۱۳۶۹: ۴۳۹ / ۸) - البته با تردید - به فخری نسبت داده‌اند. شاعر این مثنوی اکنون در سایت کتابخانه ملک «فخری هروی خطاط» در قرن

۱۰ ق. دانسته شده است (کتابخانه و موزه ملی ملک، ۱۴۰۰) اما با بررسی صفحات اول و آخر نسخه، نامی از فخری مشاهده نشد و به طور دقیق معلوم نیست که این مثنوی از کدام فخری است.

۳. نتیجه گیری

تذکره‌های شاعران از مهم‌ترین منابع تاریخ ادبی هستند و تاریخ ادبیات موجودیت صدساله خود را مدیون هفت قرن تذکره‌نویسی است. تاکنون تذکره‌های متعددی با محتواهای متفاوت و موضوعات گوناگون تألیف شده‌اند اما تعداد بسیار اندکی از مؤلفان آنها از دیدگاه انواع ادبی به معرفی شاعران پرداخته‌اند. شعر انتقادی، به‌ویژه هجو، یکی از انواع ادبی مهجوری است که میزان اطلاع ما درباره سرباندگان آن نسبت به شاعران مدح بسیار کمتر است.

مجلس آرای تاکنون نخستین تذکره‌ای است که در آن به طور خاص به معرفی شاعران و شعر هجو در محدوده زمانی قرن ۴-۱۰ ق. پرداخته شده است. فخری مؤلف مجلس آرای، آن را زمان اقامت در سند در دربار میرزا عیسی ترخان بین ۹۶۲-۹۶۳ ق. تألیف کرده است. نخستین جرقه تألیف این تذکره در محفل ادبی حاکم سند، میرزا عیسی ترخان در ذهن فخری زده شد چراکه در این محفل میرزا عیسی و وزیر او از قرائت اشعار هجو پرهیز کرده بودند. فخری دلیل و انگیزه شاعران برای سرودن اشعار هجو را آزار و رنجش آنان از ارباب قدرت و ثروت دانسته است، منعمانی که به جای پرداخت صله در ازای اشعار شاعران، یا بر سر آنها منت گذاشته و فقط وعده داده‌اند یا به دروغ داستان پردازی و اظهار تواضع و تعظیم کرده‌اند.

آثار فخری مشتمل بر سه گروه است: ۱. آثار شناخته شده که پیش از این، شناسایی و معرفی و اغلب چاپ شده‌اند، مانند هفت کشور، لطایف نامه، تحفة الحیب، روضة السلاطین، صنایع الحسن، جواهر العجایب و دیوان اشعار؛ ۲. آثار نویافته که برای نخستین بار در این مقاله معرفی شده‌اند، مثل رساله معما، تضمینات و مجلس آرای؛ ۳. آثار مشکوک و منسوب به او که اغلب آنها با آثار شناخته شده فخری خلط شده‌اند، از قبیل بستان الخیال، ردایف الاشعار، قصه عالم و آدم، محک فخری، بیاض و جنگ و مثنوی.

پی نوشت

۱. نویسنده این مقاله رساله مذکور را نیز بر اساس دو نسخه موجود آن تصحیح کرده و به زودی همراه با مقدمه، تعلیقات و فهراس لازم به چاپ خواهد سپرد.

منابع

- استادی، رضا (۱۳۵۷) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیه‌الله‌العظمی آقای گلپایگانی، ج ۲، قم: [بی‌نا].
- الهی همدانی، میر عمادالدین محمود (ف. ۱۰۶۳ ق.) خزینة گنج، برلین: کتابخانه دولتی، شماره نسخه 323.Sprenger. [نسخه خطی] تألیف قبل از ۱۰۶۳ ق.
- امیر علی شیر نوایی، علی شیر بن کیچکنه (۱۳۶۳) لطایف‌نامه: ترجمه مجالس النفایس امیر علی شیر نوایی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: کتاب‌فروشی منوچهری.
- امیر علی شیر نوایی، علی شیر بن کیچکنه (۱۳۹۸) لطایف‌نامه: ترجمه مجالس النفایس امیر علی شیر نوایی، تصحیح و تحقیق هادی بیدکی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری سخن.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۹) عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفين، به تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد، ج ۵، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تسییحی، محمدحسین (۱۳۸۴) فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۹۴۱) کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- دانش‌پژوه و دیگران (۱۳۶۹) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۸، تهران: چاپخانه بهمن.
- درایتی، مصطفی (۱۳۹۱) فهرستگان نسخه‌های خطی ایران: فنخا، ج ۳۰، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- راشدی، حسام‌الدین (۱۳۵۰) «فخری هروی و سه اثر از او»، ترجمه محمد ظفر، جستارهای ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۲۶، ص ۴۲۱ تا ۵۰۸.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۲) انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- صدرایی خوبی، علی و ابوالفضل حافظیان بابلی (۱۳۸۸) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیه‌الله گلپایگانی (قم)، به کوشش و ویرایش مصطفی درایتی، ج ۲، تهران، مشهد: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مؤسسه فرهنگی - پژوهشی الجواد.
- صدیقی، مخدوم سلیم‌الله (۲۰۰۶) خزینة‌المخطوطات، ج ۱، جام‌شورو: سندی ادبی بورد.
- فتوحی رومعجنی، محمود (۱۳۸۷) نظریه تاریخ ادبیات با بررسی انتقادی تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران، تهران: سخن.
- فخری هروی، سلطان‌محمد بن امیری (۱۹۶۸) تذکره روضة‌السلالین و جواهرالعجایب مع دیوان فخری هروی، به تصحیح حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد: سندی ادبی بورد.
- فخری هروی، سلطان‌محمد بن امیری (ز. ۹۷۰ ق. «الف») مجلس‌آرای، قم: کتابخانه عمومی آیه‌الله گلپایگانی، شماره ۴۹۵۶-۴۶/۲۵، [نسخه خطی] تألیف ۹۶۲-۹۶۳ ق. کتابت قرن ۱۱ ق.
- فخری هروی، سلطان‌محمد بن امیری (ز. ۹۷۰ ق. «ب») هفت‌کشور، تهران: کتابخانه ملی، شماره نسخه ۲۴۹۹۳، [نسخه خطی] تألیف ۹۲۸ ق. به قبل، کتابت ۱۰۴۲ ق.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی هردیال - دهلی (۱۳۷۷) دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی اسلامی ایران.

- فهرستگان نسخ خطی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، وبسایت تخصصی (آخرین بازنگری ۱ آذر ۱۴۰۰)
<https://www.scripts.nlai.ir>
- کتابخانه و موزه ملی ملک، وبسایت تخصصی (آخرین بازنگری ۱ آذر ۱۴۰۰) <https://www.malekmuseum.org/>
- گلچین معانی، احمد (۱۳۵۰) تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- منزوی، احمد (۱۳۵۱) فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۴، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
- منزوی، احمد (۱۳۸۶، ۱۳۹۰) فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۳ و ۱۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- موجانی، سید علی و امریزدان علی مردان (۱۳۷۶) فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ج ۱، تهران: وزارت امور خارجه.
- مولوی عبدالمقتدر، خان بهادر (۱۹۲۵) فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلک لائبریری بانکیبور مسمی به مرآةالعلوم، ج ۱، پتنا: کتابخانه خدابخش - بانکیبور.
- واله داغستانی، علی قلی بن محمد علی (۱۳۹۱) ریاض الشعراء، به اهتمام ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Maulavi Abdul Moqtadir, Khan Bahadur (1927) *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore*. Vol. XI. Patna: The Superintendent Government Printing Hihar and Orissa.


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۱

10.52547/HLIT.2022.226572.1114 

ابیاتی نویافته از رشیدالدین وطواط (ص ۲۱-۴۶)

سارا سعیدی^۱

چکیده

دیوان رشیدالدین وطواط به اهتمام سعید نفیسی در سال ۱۳۳۹ تصحیح و منتشر شده است. از آن تاریخ تا امروز هیچ تصحیح دیگری از دیوان اشعار این شاعر صورت نگرفته و این دیوان یگانه مرجع در دسترس محققان و علاقه‌مندان به شعر وطواط است. دسترسی نداشتن سعید نفیسی به تعداد زیادی از نسخه‌های دیوان رشیدالدین وطواط و جنگ‌ها و سفینه‌های کهن سبب ایجاد کاستی‌هایی در دیوان چاپی این شاعر شده است. از کاستی‌های دیوان شاعر که تاکنون مغفول مانده می‌توان به افتادن شماری از ابیات از خلال قصاید، ترکیب‌بندها، ترجیع‌بندها، قطعات، غزلیات و در مواردی ساقط شدن کل شعر و یا ابیات پراکنده منسوب به این شاعر از دیوان او اشاره کرد. تاکنون پژوهش‌هایی که در ارتباط با دیوان رشید وطواط صورت گرفته بیشتر متوجه خطاهای واژگانی و لزوم تصحیح مجدد دیوان وی بوده است. اما تحقیقی مجزا در باب اشعار نویافته شاعر با توجه به نسخ و سفینه‌های متضمن اشعار او صورت نگرفته است. در این پژوهش ۷۵ بیت فوت‌شده از دیوان وطواط با تکیه بر هفده نسخه خطی و چهار سفینه کهن معرفی و دلایل انتساب آن اشعار به وی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: رشیدالدین وطواط، دیوان رشیدالدین وطواط، ابیات نویافته، نسخ خطی، جنگ، سفینه اشعار

Newly-found Verses of Rashid-al-din Watwat

Sarah Saeidi¹

Abstract

Saeed Nafisi's critical edition of Rashid-al-din Watwat's *Divan*, published in 1960, is the only edition available. Due to Nafisi's lack of access to many manuscripts of Rashid-al-din Watwat's *Divan* and many old anthologies and miscellanies containing his poetry, plenty of errors and flaws entered his edition. One of these flaws, neglected in the studies of the researchers, is the absence of some verses in qasidas, tarkibbands, tarji'bands, ghet'ehs, and ghazals, and in some cases, the elimination of the whole poem or some scattered verses. So far, the studies have focused primarily on vocabulary errors and the need to re-edit his *divan*. Still, no separate research has been done on the poet's newly-found poems regarding the manuscripts and anthologies that include his poems. This study presents 75 newly-found verses of Rashid-al-din Watwat based on seventeen manuscripts and four old anthologies and discusses the reasons for their attribution to Watwat.

Keywords: Rashid-al-din Waṭwaṭ, Rashid-al-din Waṭwaṭ's *Divan*, newly-found verses, Persian manuscripts, miscellany, old anthologies

1. Visiting professor, Tokyo University of Foreign Studies, Tokyo, Japan email: persianliterature.sarahsaeidi@tufs.ac.jp

۱. مقدمه

دیوان رشیدالدین وطواط به تصحیح سعید نفیسی تنها چاپ دیوان شاعر محسوب می‌شود. این کتاب را در سال ۱۳۳۹ کتابخانه بارانی در تهران منتشر کرده و از آن تاریخ تا امروز هیچ تصحیح دیگری از دیوان اشعار وطواط صورت نگرفته است. تصحیح سعید نفیسی با وجود محاسن بسیار به‌ویژه از لحاظ جامعیت و گردآوری اکثر قریب به اتفاق اشعار منسوب به رشید وطواط، از ورطه لغزش و خطا مصون نمانده است. اشتباه‌ها، تحریف‌ها و تصحیفات فراوانی در تصحیح نفیسی راه یافته و اشعار بسیاری نیز که سروده دیگر شاعران است در دیوان وطواط وارد شده است. محققان و پژوهندگان پیش از این به برخی خطاهای دیوان وطواط مصحح سعید نفیسی در مقالات پژوهشی خود توجه کرده و به لزوم تصحیح مجدد این میراث گرانبها از قرن ششم هجری تأکید داشته‌اند. باری تمام این تحقیقات متوجه تصحیفات، خطاهای واژگانی، تصحیح مجدد برخی از ابیات و تنقیح بعضی تحریفات بوده است. در این پژوهش اما ابیاتی نویافته از رشیدالدین وطواط معرفی و دلایل انتساب این ابیات به وی بررسی می‌شود. از دیوان رشیدالدین وطواط نه تنها دست‌نویس‌های خطی فراوانی به جای مانده، بلکه در تذکره‌ها و جنگ‌ها و سفینه‌ها نیز اشعار بسیاری از او مضبوط است. از این میان با مطالعه هفده نسخه خطی و چهار سفینه کهن، تعداد ۷۵ بیت نویافته از وطواط به دست آمد که در تصحیح سعید نفیسی یا از خلال اشعار مضبوط در دیوان جا افتاده و یا بالکل در نسخه مصحح وی نیامده است. در ادامه ضمن معرفی نسخ و سفینه‌های مورد استفاده در این تحقیق، ابیات نویافته از وطواط ذیل دو عنوان (۱. اشعاری که بالکل جا افتاده و ۲. ابیاتی که از خلال اشعار ساقط شده) بحث شده است.

۲. دست‌نویس‌های مورد استفاده در این تحقیق

در پژوهش حاضر در مجموع از بیست‌ویک دست‌نویس بهره گرفته‌ایم که مشخصات آنها بر اساس نام‌گذاری ما و به ترتیب جامعیت، اصالت و اعتبار عبارت است از:

۲-۱. نسخه اس (اساس)

نسخه کتابخانه چسترییتی دویلین به شماره ۱۰۳ است. این نسخه از میان نسخ موجود از دیوان وطواط قدیمی‌ترین دست‌نویس به شمار می‌آید و در اواخر قرن هفتم (۶۹۹ ق) یعنی حدود یک قرن پس از مرگ شاعر کتابت شده و از هر نظر قدمت و اصالت آن مورد تأیید اهل فن است (نک. بینش، ۱۳۶۹: ۳۲ و ۳۳ و مدبری، ۱۳۸۹: ۷۴). این نسخه مجموعه ارزشمندی است از دیوان ده شاعر قرن ششم و هفتم هجری، و

دیوان وطواط سومین دیوان این مجموعه است که برگ ۱۶۱ تا ۲۱۶ را دربر می‌گیرد. فیلم این نسخه به شماره ۱۸۶۵ و عکس آن به شماره ۴۵۰۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود (نک. دانش‌پژوه و افشار، ۱۳۴۸: ۶۷۹).

۲-۲. نسخه فی

نسخه کتابخانه فیضیه قم به شماره ۱۲۰ (استادی، ۱۳۹۶: ۵۶/۲). این نسخه به خط نستعلیق در قرن یازدهم کتابت شده است.

۲-۳. نسخه مج

نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی با شماره ۴۸۴۱/۲ (افشار و دیگران، ۱۳۴۶: ۱۳/۲۶۹). تاریخ کتابت آن ۹۹۶ هجری است و کاتب این دست‌نویس هدایت‌الله قمی است و آن را به خط نستعلیق ریز کتابت کرده است.

۲-۴. نسخه بر

نسخه موزه بریتانیا به شماره ps/2485 است. این نسخه به خط نستعلیق در سال ۱۰۰۲ هجری به دست کاتبی به نام زکی همدانی کتابت شده است. فیلم این نسخه به شماره ۱۲۸۳ و ۷۰۶ و عکس آن به شماره ۱۵۲۳ و ۲۳۰۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود (دانش‌پژوه، ۱۳۵۸: ۱۰/۲۵۳).

۲-۵. نسخه مج ۲

نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۳۶۰۱ (صدرایی، ۱۳۷۷: ۱۱۵/۳۷). این نسخه به خط نستعلیق و در سال ۱۰۱۸ هجری کتابت شده است.

۲-۶. نسخه بر ۲

نسخه موزه بریتانیا به شماره p.51439 است. این نسخه به خط نستعلیق و در قرن یازدهم کتابت شده است.

۲-۷. نسخه کم

نسخه کتابخانه ملی به شماره ۱۹۸۴ (انوار، ۱۳۷۱: ۴/۴۷۸). این نسخه احتمالاً در قرن یازدهم کتابت شده و به خط نستعلیق است.

۲-۸. نسخه مل

نسخه کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۷۱۶/۱ (افشار و دانش‌پژوه، ۱۳۴۶: ۱۲/۲۳۱). این نسخه به خط نستعلیق و در اوایل قرن یازدهم کتابت شده است.

۲-۹. نسخه خا

نسخه خلاصه الاشعار و زبدة الافکار کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۵۴۹ (افشار و دیگران، ۱۳۴۶: ۱۲/۲۳۱). این نسخه به خط نستعلیق است و در قرن سیزدهم کتابت شده است.

۲-۱۰. نسخه کم ۲

نسخه کتابخانه ملی به شماره ۲۵۱۷/۲ (انوار، ۱۳۷۹: ۶/۱۹). این نسخه در سال ۱۲۶۴ هجری به دست سرخوش هروی به خط نستعلیق کتابت شده است و شباهت زیادی به نسخه «مل» دارد.

۲-۱۱. نسخه پا

نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره s.p.799 است. میکروفیلم این نسخه به شماره ۶۵۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است (دانش‌پژوه، ۱۳۵۸: ۹/۴۰۵). این دست‌نویس در بردارنده دیوان عمیق، سوزنی، وطواط، فلکی شروانی و عمادی است. تاریخ کتابت آن مشخص نیست اما با توجه به شباهت آن به خلاصه الاشعار و خط نسخه که خط خوش نسخ است احتمالاً در سده یازدهم از روی یکی از نسخه‌های خلاصه الاشعار نوشته شده است.

۲-۱۲. نسخه کا

نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۶۵۷ است. این نسخه در سال ۱۰۱۲ به دست کاتبی به نام محمد حسین جنابدی به خط نستعلیق کتابت شده است.

۲-۱۳. نسخه ۲۴

نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۰۷۰۲ است. این نسخه به خط نستعلیق ظاهراً در سال ۱۰۲۴ کتابت شده است. شباهت زیادی میان این دست‌نویس و نسخه «مج ۲» وجود دارد.

۲-۱۴. نسخه ۱۴

نسخه کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۹۸۱۰ (دانش‌پژوه، ۱۳۶۴: ۴۸۷/۱۷). این نسخه به خط نستعلیق کتابت شده است. نسخه فاقد انجامه و تاریخ کتابت است اما به نظر می‌رسد در قرن یازدهم یا دوازدهم کتابت شده باشد. این نسخه به هیچ یک از نسخه‌های در دسترس ما شبیه نیست و تنها در مواردی به نسخه «کا» شباهت‌هایی دارد.

۲-۱۵. نسخه ۱۵

نسخه کتابخانه سپهسالار با شماره ۲۴۲ (شیرازی، ۱۳۱۸: ۶۰۰/۲)، این دست‌نویس به خط نستعلیق و ظاهراً در قرن دوازدهم کتابت شده است.

۲-۱۶. نسخه ۲۱

نسخه شماره ۵۹۶۷ دانشگاه تهران (دانش‌پژوه، ۱۳۶۴: ۱۶۷/۱۷) که شامل ۸ دیوان است و بخش آخر آن به دیوان وطواط اختصاص دارد. این مجموعه در قرن دوازدهم و به خط نستعلیق کتابت شده است.

۲-۱۷. نسخه ۱۷

نسخه ابکار الافکار فی الرسائل و الاشعار به شماره ۱۰۱۸ در کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی قم (اشکوری و اشکوری، ۱۳۸۰: ۲۷۲/۳). این نسخه به خط نسخ در سال ۷۲۷ کتابت شده است. در این اثر که گزیده‌ای از نامه‌ها و اشعار وطواط به انتخاب خود شاعر است ده قصیده، یازده قطعه، پنج غزل و ده رباعی از وی آمده است.

۲- ۱۸. نسخه ست

سفینه ترمذ که مجموعه‌ای مهم از شعر شاعران متقدم از قرن چهارم تا اوایل قرن هشتم هجری است. این سفینه توسط محمد بن یغمور در قرن هشتم گردآوری شده و تنها نسخه خطی آن نیز در قرن هشتم کتابت شده است. این سفینه که به سبب تألیف آن در شهر ترمذ در بین نسخه‌شناسان به سفینه ترمذ شهرت یافته با شماره ۱۸۳ در کتابخانه دولتی نسخه‌های خطی مدراس محفوظ است و به همت امید سروری با همکاری سید باقر ابطحی منتشر شده است.

۲- ۱۹. نسخه جم

سفینه شعرا با نام تذکره شعرا در کتابخانه مجلس با شماره ۹۰۰ محفوظ است (شیرازی، ۱۳۵۳: ۲/۵۹۲) که به نام جنگ ۹۰۰ شناخته شده است. تاریخ کتابت این جنگ مشخص نیست اما برخی از محققان تاریخ کتابت آن را سده هشتم هجری تخمین زده‌اند (نک. میرافضلی، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

۲- ۲۰. نسخه جم ۲

جنگ شماره ۵۳۴ مجلس شورای اسلامی (دانش‌پژوه و علمی انواری، ۱۳۵۹: ۳۳۹) که توسط فردی به نام سعدالهی گردآوری شده است. این جنگ به خط نستعلیق ساده کتابت شده است و تاریخ گردآوری آن احتمالاً قرن هشتم هجری و تاریخ کتابت آن نیز ظاهراً قرن دهم هجری است. این مجموعه به صورت موضوعی تدوین شده و منتخب اشعار شعرای زیادی تا پایان نیمه اول قرن هشتم هجری به فراخور موضوع هر باب در آن موجود است.

۲- ۲۱. نسخه سل

جنگ یحیی توفیق که در سال ۷۴۵ هجری به خط نسخ کتابت شده است و با شماره ۱۷۴۱/۴۴۹ در کتابخانه سلیمانیه ترکیه در مجموعه یحیی توفیق نگهداری می‌شود. در برگ اول این جنگ عبارت «مجموعه اشعار فارسیه للشعرای متقدمین» درج شده است و در بردارنده منتخبی از اشعار شمار زیادی از شاعران نظیر خاقانی، سیدحسن غزنوی، نظامی، کمال‌الدین اصفهانی، جمال‌الدین اصفهانی، انوری، رودکی، عثمان مختاری، فرخی و غیره است. این مجموعه در پنجاه‌وشش باب تدوین شده است.

۳. ابیات نویافته از رشیدالدین وطواط

۳-۱. اشعاری که در مصحح نفیسی نیامده است

۳-۱-۱. قصیده:

ای کرده روزگار تو را اختیار خویش
تو شاه روزگاری و مقصود کرده‌ای
داده پناه دولت تو اهل شرع را
فرماندهان مشرق و مغرب گذاشته
از ابتدای عالم تا روزگار تو
در باغ ملک گلبن عیشت که تازه باد
خورشید کوست شاه کواکب خجل شده
یک لحظه سایلان تو را بر جناب تو
آن گرز گاوسار تو شیران رزم را
هنگام طعنه رمح تو کوه شگرف را
بزنده خنجر تو که سوزنده آتش است
روزی که سمّ باره گردان معرکه
حمله بران عالم و حیل‌ه‌گران دهر
بر صفدران سنان بگذارد پیام مرگ
مسکین امل ز پای درافتد چو در مصاف
در معرکه خرامی آن لحظه ساخته
جان‌ها کنی شکار و جگرها کنی فگار
تو در میان حمله و [بنده] گذاشته
پنجاه و پنج ساله شدم کس ندیده‌ام
کار من است علم و تو دانی به حق که من
گل در هزار خجلت و [دُر] در هزار شرم
گر بی‌شمار دور کند چرخ، ناورد
از دولت قبول تو بینم علوم خویش

و آن را شناخته سبب افتخار خویش
بر نظم روزگار همه روزگار خویش
از جور حادثات فلک در جوار خویش
از بهر خدمت تو بلاد و دیار خویش
میدان حرب چون تو ندیده سوار خویش
خسته دل مخالف جاهت به خار خویش
با کاروبار ملک تو از کاروبار خویش
نگذاشته عطای تو بر انتظار خویش
در صف کارزار شمرده شکار خویش
از جای برگرفته به شخص نزار خویش
کرده همه فضای جهان پرشرار خویش
خورشید را نهفته کند در غبار خویش
بینند در مضایق مرگ اضطرار خویش
چون آسمان زمین بگذارد قرار خویش
دست اجل پدید کند اقتدار خویش
از حفظ کردگار شعار و دثار خویش
در حرب‌گه به حربۀ سینه‌گذار خویش
در باغ و راغ علم خزان و بهار خویش
از اهل فضل در همه انواع یار خویش
داناتر من جمله عالم به کار خویش
با نظم و نثر من ز نظام و نثار خویش
یک مرد فضل مثل من اندر شمار خویش
وز بخشش یمین تو یابم بسار خویش

<p>در دست اضطرار زمام وقار خویش حیل متین و معتصم استوار خویش الآ به صدر تو گهر شاهوار خویش سازد به گرد مرکز اغبر مدار خویش آورده بارگاه تو در زینهار خویش از سعی آسمان همه اندر کنار خویش (دست‌نویس ۹۸۱۰، برگ ۱۲۸)</p>	<p>از پای گر درآردم افلاک کی نهم در حضرت تو پیر شدم کی رها کنم تو شاه عالمی و نیارم ز گنج طبع تا سال و ماه گنبد اخضر به امر حق در زینهار خالق بادی و خلق را هر چه از نثار راه بود بر زمین بین</p>
--	---

در دست‌نویس «دا» قصیده فوق در میان اشعار وطواط آمده که جز در این نسخه، تاکنون در نسخ دیگر دیوان وطواط و همچنین در دیوان سایر شعرا دیده نشده است. این قصیده که از نظر زبانی و سبکی بی‌شبهت به سایر قصاید وطواط نیست به نظر می‌رسد قصیده‌ای نویافته است که از دیوان او فوت شده است.

۳ - ۱ - ۲. قطعه:

<p>به صبوحی خماری می‌شکنند دو سه پسته‌دهان لب‌شکرند به شراب تو میهمان منند (سفینه یحیی توفیق، برگ ۹۱)</p>	<p>بندگان که جمله را دانی بادشان نیست لیک از پی نقل چند خوش بزله ظریف امشب</p>
---	--

قطعه فوق در دست‌نویس «سل» به نام وطواط آمده است که در هیچ یک از نسخ و منابع جانبی دیگر و دیوان وطواط به نام او مضبوط نیست. قدمت سفینه یحیی توفیق و پیدا نشدن ابیات مذکور در میان شعر دیگر شاعران و همین‌طور مضمون این قطعه که در فقره بعدی در باب آن توضیحاتی خواهد آمد، حاکی از صحت انتساب این ابیات به وطواط است.

۳ - ۱ - ۳. قطعه:

<p>آنچه در خیمه بود و آنچه برون روز بر گردن و شب اندر ک.. (سفینه ترمذ، برگ ۱۲۵)</p>	<p>دی غلامان شاه می‌گفتند دو عالم را کشید نتوانیم</p>
---	---

این قطعه - تا جایی که جست‌وجو شد - در هیچ جا به‌جز نسخه «ست» ثبت نشده است. در عنوان این قطعه آمده است: «مولانا رشیدالدین فرماید در حق سلطان اتسز رحمة الله... و خوارزمشاه چون این قطعه بشنود این قطعه بگفت:

ماده‌ای ای رشید وقت نبرد به گه خان و کاسه، نر گردی

چون مصاف و نماز پیش آید از من و از خدای برگردی»

(همان)

با توجه به آنچه از مناظره میان وطواط و اتسز در سفینه ترمذ آمده محتمل است که این قطعه از آن وطواط باشد. به نظر می‌رسد این قطعه و قطعه‌ای که در فقره قبل ذکر آن رفت مربوط به مجالسی بوده است که وطواط گاه‌وبیگاه با اتسز خوارزمشاه داشته و در آن مجالس ابیاتی بر سیل ارتجال و به طریق مزاح می‌سروده، اما این ابیات را در دیوان خود ثبت نمی‌کرده است و یا آنها را به سبب رکت بیان و پستی مضمون از دیوانش حذف کرده است. علی‌الظاهر شمار ابیاتی از این دست که بر سیل مطایبه سروده شده و برخی از آنها در دیوان مصحح نفیسی نیز آمده است (برای مثال نک. ۱۳۳۹: ۵۹۹) بسیار بیش از این بوده که امروزه در دسترس است و ای بسا اگر این اشعار حفظ می‌شد ارزش بیشتری نسبت به قصاید متعارف وطواط پیدا می‌کرد.

۳ - ۱ - ۴. قطعه:

رضی دین که امور تو منتظم بادا	تویی که نام هنر در جهان پراگندی
ز نظم فایق و از نثر رایقت امروز	صحیفه‌های هنر را به گوهر آگندی
ز بوستان کرم شاخ بخل ببردی	ز مرغزار هنر بیخ جهل برکندی
چو خامه تو بگرید به روی کاغذ بر	روا بود که به عبدالحمید برخندی
مرا ز شوق تو گر صبر حیل‌های سازد	نباشدم به جز از سایه تو خرسندی
کرامت تو رسید و ثنای تو گفتم	توقعم همه این بود از آن خردمندی
در تلطف بگشاد کلک تو امروز	مباد هرگز روزی که باز بربندی

(سفینه ترمذ، برگ ۱۲۵)

قطعه هفت‌بیتی فوق در «ست» به نام وطواط ضبط شده است. پیش از آن قطعه‌ای با همین وزن و قافیه از رضی‌الدین نیشابوری در مدح رشیدالدین وطواط آمده و صاحب سفینه ترمذ قطعه رشید را پاسخ به

شعر رضی‌الدین دانسته است. با توجه به هم وزن و قافیه بودن دو قطعه مذکور و اینکه نام رشید در شعر رضی‌الدین نیشابوری صراحتاً ذکر شده است:

خدایگان افاضل رشید ملت و دین جهان سروری و عالم خردمندی

(همان، برگ ۱۲۴)

و همین طور قدمت سفینه ترمذ به احتمال قطع به یقین قطعه فوق‌الذکر از آن وطواط است که از نسخ دیوان او فوت شده است، مگر اینکه فرض کنیم قطعه رضی‌الدین در ستایش فرد دیگری سروده شده باشد که البته قدری بعید است.

۳- ۱- ۵. قطعه:

ما را پس از وفات تو جز گریه کار نیست جز آب چشم و آتش دل غمگسار نیست

ای بوده مکرمات تو چون خلق بی‌شمار چون مکرمات تو غم ما را شمار نیست

(سفینه یحیی توفیق، برگ ۱۴۶)

قطعه فوق که مشخص نیست که تنها همین دو بیت بوده و یا مطابق شیوه معمول دست‌نویس «سل» بخشی از یک شعر بلندتر است، تنها در سفینه یحیی توفیق آمده و در آغاز آن نوشته شده: «رشیدالدین وطواط» (نک. همان). این نکته که بیت دوم از نظر بلاغی به تشبیهات و شیوه شاعری وطواط نزدیک است، ظن انتساب آن را به وی تقویت می‌کند (نک. ۳- ۱- ۹. ابیاتی در مرثیه).

۳- ۱- ۶. قطعه(؟):

گر اجازت بود که بنده تو بند ایزار پات بگشاید

آنچنان گ...مت^۱ که بر گردون زهره را آب در دهان آید

(سفینه یحیی توفیق، برگ ۱۴۲)

دو بیت بالا تنها در دست‌نویس «سل» آمده است. اصالت و قدمت این سفینه و عدم انتساب ابیات فوق به شاعری دیگر، می‌تواند تأییدی باشد بر نسبت آن به وطواط. این قطعه نیز از زمره اشعاری است که بر سبیل مطایبه سروده شده است و احتمال می‌رود شاعر آن را تعمداً از دیوان شعر خویش زدوده باشد.

۳-۱-۷. رباعی:

چون ابر ز عشق یار می‌گیریم زار وز گریه من چو برق می‌خندد یار
او هست بهار حسن و خالی نبود از گریه ابر و خنده برق، بهار

(دست‌نویس ۹۰۰ مجلس، ص ۲۱۸ و ابکارالافکار، برگ ۱۷۲)

رباعی فوق در دست‌نویس «جم» و همین‌طور در نزهة المجالس به نام وطواط آمده است (نک. جمال خلیل شروانی، ۱۳۷۵: ۴۳۸). در نسخه کهن ابکارالافکار نیز این رباعی آمده و با در نظر داشتن این نکته که ابکارالافکار فی الرسائل و الاشعار منتخب نامه‌ها و اشعاری است که وطواط خود اختیار کرده، تردیدی در انتساب این رباعی به وی باقی نمی‌ماند.

۳-۱-۸. رباعی:

تا دل به غم عشق تو بگذاشته‌ایم خود را ز جهان گمشده انگاشته‌ایم
آنگاه نهاده‌ایم در عشق تو پای کز جان عزیز دست برداشته‌ایم

(دست‌نویس ۹۰۰ مجلس، ص ۲۱۸)

رباعی فوق تنها در نسخه «جم» ضبط شده و تا جایی که تفحص کردیم در جای دیگر یافت نشد. درباره اینکه این رباعی از آن وطواط است یا خیر نمی‌توان اظهار نظر جزمی کرد. تنها با تکیه بر کهن بودن جنگ مجلس و با استناد به این مطلب که این رباعی در جای دیگر تاکنون به نام شاعر دیگری نیامده، می‌توانیم آن را در شمار ابیات فوت‌شده از دیوان وطواط قلمداد کنیم.

۳-۱-۹. ابیاتی در مرثیه:

دردا و حسرتا که نهان شد به زیر خاک شاهی که رسم عدل بدو بود آشکار
افروخت آتشی فلک اندر دل بشر کز وی همی‌رسد به نجوم فلک شرار
از درد اوست در دل فرزانگی تعب وز مرگ اوست بر رخ فرزانگی غبار
(سفینه سعدالهی، برگ ۲۶۰)

به گریه شب و روز جسم ضعیفم حقوق ایادی تو می‌گذارد
تو باریده‌ای بر من از جود گهر چرا چشم من بر تو گهر نبارد

(همان، برگ ۲۶۰)

گلبن روضه معالی بود ای درینا که نو بهار نیافت

(همان)

در غم او نمازند کس را دل ور دلی ماند جز کباب نمازد

(همان)

بعید نیست این ابیات در مرثیه که همه در سفینه سعدالهی آمده است در رثای اتسز خوارزمشاه سروده شده باشد. در دیوان وطواط و همین طور در نسخ دیوان او شعری در رثای اتسز خوارزمشاه موجود نیست، محتمل است که وی مرثیه یا مرثیه خود برای اتسز را به سبب کبر سن یا به هر دلیل دیگری جمع‌آوری نکرده باشد. گواه این مدعا نخست آن است که وطواط در زمان مرگ اتسز خوارزمشاه پیری هفتاد یا هفتاد و یک ساله بوده و طبیعی است که در این سنین از عمر خود چون ایام شباب در بند جمع‌آوری اشعار نبوده است. همچنین با وجود اینکه او پس از مرگ اتسز در بخش عمده‌ای از دوره سلطنت ایل ارسلان (۵۵۱ تا ۵۶۸) به همان شغل سابق برقرار بوده است (نک. اقبال، ۱۳۶۲: س) هیچ شعری در مدح ایل ارسلان از وی در دست نیست و در نسخ دیوان او نیامده است، این نکته نیز می‌تواند دلیلی باشد که وطواط در دوران کهن‌سالی همه اشعار خود را جمع‌آوری نمی‌کرده است و اشعاری که می‌دانیم مربوط به دوران پیری شاعر در دیوان اوست از یکی دو شعر تجاوز نمی‌کند.

۳- ۱- ۱۰. بیت:

چه کنم تهنیت به عید تو را که همه روزگار تو عید است

(سفینه یحیی توفیق، برگ ۷۷)

بیت فوق که تنها در «سل» آمده است شباهتی تمام دارد به بیت دیگری از وطواط. وطواط در یکی از

قطعه‌های خود گفته است:

به عیدت تهنیت گفتن نیارم که خود سرتاسر ایام تو عید است

(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۷۳)

شباهت این دو بیت می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه بیت نخست نیز از آن وطواط است.

۳-۲. ابیاتی که از خلال اشعار فوت شده است

۳-۲-۱. بیت:

در شکایت عدو اگر مار است تو به خامه هلاک آن ماری
(دست‌نویس ۹۸۱۰، ص ۳۴۸ و ۳۴۹)

بیت فوق مربوط به قصیده‌ای است با مطلع:

تا کی از عشق تو کشم خاری تا کی از هجر تو کنم زاری
(وطواط، ۱۳۳۹: ۴۶۰)

این قصیده تنها در نسخه «دا» آمده است، در دیوان مصحح نفیسی نیز کل قصیده به استثنای بیت مورد بحث ما موجود است. در چاپ مصحح نفیسی بیتی که به نوعی با این بیت موقوف‌المعانی نیز هست آمده است:

کی گزاید تو را رکاکت یار که تو با صدق صاحب الغاری
(همان: ۴۶۱)

در بیت بالا واژه «مار» در انتهای مصراع اول به اشتباه مبدل به یار شده و معنی بیت را سست کرده است. ظاهراً در نسخه مورد استفاده نفیسی که بیت فوق‌الذکر در آن نیامده واژه مار بی‌تناسب نموده و به دست کاتب و یا شاید مصحح بدل به یار شده است. با توجه به ارتباط معنایی دو بیت مسلماً بیت مورد بحث ما از ابیات نویافته دیوان وطواط است که متأسفانه از یکی از نسخ دیوان و به تبع آن از دیوان چاپی وطواط افتاده است.

۳-۲-۲. بیت:

ای دریغا مکارم اخلاق وی دریغا محاسن آثار
(دست‌نویس ۹۸۱۰، ص ۳۳۰)

بیت بالا از ابیات قصیده‌ای است که بیت اول آن افتاده و در چاپ مصحح نفیسی و همین‌طور در نسخه «دا» با این بیت آغاز می‌شود:

بس بلند که شد ز گردون پست بس عزیزا که شد ز گیتی خوار
(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۵۴)

این قصیده تنها در نسخه «دا» و یک نسخه از دست‌نویس‌های سعید نفیسی در تصحیح دیوان آمده است، باری بیت مورد بحث تنها در دست‌نویس «دا» آمده و بیت بیست‌وهفتم این قصیده است؛ این بیت در دیوان مصحح سعید نفیسی موجود نیست.

۳-۲-۳. بیت:

گشته ز جمع فضل دل پاک او ضمین کرده به رزق خلق کف راد او ضمان
(دست‌نویس ۱۹۸۴، برگ ۱)

بیت مورد بحث از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

منت خدای را که به تأیید آسمان آمد به مستقر خلافت خدایگان
(وطواط، ۱۳۳۹: ۳۸۴)

که در دست‌نویس‌های «کم»، «خا» و «پا» به صورت کامل و ابیاتی از آن در «سل» و «جم ۲» آمده است. بیت مورد بحث ما تنها در نسخه «کم» آمده و بیت هشتم قصیده است، اما در دیوان مصحح سعید نفیسی - که این قصیده در آن به احتمال قطع به یقین از خلاصه اشعار نقل شده - از این قصیده ساقط شده است.

۳-۲-۴. ابیات:

نه درماندگان را چنو دستگیری نه آزادگان را چنین حق‌گزاری
کجا عفو او هست کوثر حیایی کجا خشم او هست دوزخ شراری
(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۳۱ دست‌نویس ف ۲۵۱۷/۲ ص ۱۶۶)

دو بیت فوق از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

هدی را ز سر تازه شد روزگاری پدید آمد اسلام را کار و باری
(وطواط، ۱۳۳۹: ۴۶۳)

این قصیده در نسخه‌های «مل»، «کم ۲»، «خا» و «پا» آمده است. و بیت‌های فوق‌الذکر ابیات پنجم و ششم قصیده هستند که در خلاصه اشعار و نسخه پاریس ضبط نشده است و از این روی از چاپ مصحح نفیسی نیز فوت شده است.

۳-۲-۵. بیت:

من در بالای هجر تو و دشمن مرا از وصل تو مثال عنایت همی‌رسد
(دست‌نویس ۹۹۶، برگ ۸۵ دست‌نویس ۱۹۸۴، ص ۲۶۷)

بیت بالا از ابیات غزلی است با مطلع:

جانا مرا غم تو به غایت همی‌رسد آندوه عشق تو به نهایت همی‌رسد

(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۶۶)

این غزل در نسخ «مجم»، «مجم ۲»، «بر ۲»، «کم» و «سا» آمده است. بیت بالا که بیت سوم این غزل است در نسخه‌های «مجم ۲»، «بر ۲» و دیوان مصحح نفیسی نیامده است.

۳-۲-۶. ابیات:

در کارها به اول و آخر معین اوست ایزد که اول همه اشیاء و آخر است

(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۳۴ دست‌نویس ف ۲۵۱۷/۲، ص ۱۹۵)

نزدیک من متابعت خاندان تو از صدق اعقاد بهینه عبادت است

(همان، برگ ۳۵، همان، ص ۱۹۷)

دو بیت بالا از ابیات ترجیع‌بندی است با مطلع:

سوسن شکفته بر رخ چون ارغوان توست آهن نهفته در بر چون پرنیان توست

(وطواط، ۱۳۳۹: ۴۹۲)

این ترجیع‌بند تنها در دو نسخه «مل» و «کم ۲» آمده است و ابیات یاد شده نیز در هر دوی آنها موجود است. تمام این ترجیع‌بند از خانه‌های پنج‌بیتی تشکیل شده است، اما در چاپ مصحح نفیسی دو بیت بالا موجود نیست و دو خانه چهاربیتی است که نظم حاکم بر ترجیع‌بند را مختل کرده است.

۳-۲-۷. بیت:

خاک صدرت که مایه شرف است بر سر آفتاب افسر باد

(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۳۸)

این بیت از ابیات ترجیع‌بندی است با مطلع:

یار با من همی وفا نکند تا تواند به جز جفا نکند

(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۰۱)

این ترجیع‌بند در نسخه‌های «اس»، «فی»، «مجم»، «بر»، «مجم ۲»، «بر ۲»، «کم»، «کا»، «کا ۲»، «دا» و «سا»

آمده است و در همه آنها بیت مورد بحث ما ضبط شده است. در این ترجیع‌بند همه خانه‌ها ده بیت دارند. اما در چاپ مصحح نفیسی این بیت ساقط شده و یکی از خانه‌ها نه‌بیتی است. مشخص نیست علت ساقط شدن این بیت از دیوان، بی‌دقتی مصحح بوده یا بیت در نسخه‌های مورد استفاده وی موجود نبوده است.

۳-۲-۸. بیت:

برد آن سنگ دل تو همه سنگ دل من ای برت سیم دل از سنگ چرا باید داشت

(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۶۱)

بیت بالا مربوط به ترکیب‌بندی است با مطلع:

با من آخر صنما جنگ چرا باید داشت وز منت بیهده دل تنگ چرا باید داشت

(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۵۲)

این ترکیب‌بند در نسخه‌های «اس»، «فی»، «مج»، «بر»، «بر۲»، «کم»، «مل»، «کا»، «کا۲» و «دا» آمده است. بیت مذکور نیز در تمام این نسخ موجود است. این ترکیب‌بند دارای خانه‌های هشت بیتی است که در دیوان مصحح نفیسی خانه اول به سبب فقدان این بیت هفت بیت دارد.

۳-۲-۹. بیت:

نه ملت را چو لفظش کارسازی است نه دولت را چو حفظش پاسبانی است

(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۶۱)

بیت فوق مربوط به قصیده‌ای است با مطلع:

جمال‌الملک شمس‌الدین جهانی است که از هر نعمتی او را نشانی است

(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۱۰)

این قصیده در نسخه‌های «اس»، «مج۲»، «بر۲»، «کم»، «کا۲» و «سا» آمده است. بیت مورد نظر در همه این نسخ به جز «کم» ضبط شده و بیت پنجم قصیده است. با توجه به پشتیبانی شش نسخه که اقدام نسخ هم از جمله آنهاست بی‌شک این بیت از ابیات سروده وطواط است و متأسفانه از دیوان او ساقط شده است.

۳-۲-۱۰. بیت:

رفته است حرمت من و خسته است جان من
از نوع نوع آفت و از گونه گونه بلا
(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۷۱)

این بیت از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

ای بر مراد رای تو ایام را مضا
بسته میان به طاعت فرمان تو قضا
(وطواط، ۱۳۳۹: ۱)

قصیده مذکور در «اس»، «مج»، «۲»، «بر»، «کا»، «خا»، «پا» آمده است. بیت مورد بحث در تمامی این نسخ به جز نسخه «خا» و «پا» که طابق نعل بالنعل از روی هم نوشته شده، آمده و بیت چهل و یکم قصیده است. متأسفانه در دیوان مصحح نفیسی از آنجا که مصحح به اقدم نسخ و حتی به نسخی که با واسطه از روی آن کتابت شده است دسترسی نداشته بخش زیادی از اشعار و طواط از روی خلاصه اشعار - که تقریباً هیچ قصیده‌ای در آن کامل ثبت نشده - نقل شده است، از همین رو ابیات زیادی از خلال اشعار دیوان و طواط در این چاپ افتاده است.

۳-۲-۱۱. ابیات:

هر قصه دراز که گیرد عدوت پیش
آن را زبان خنجر تو مختصر کند
خضم تو حیلها کند و حمله‌های تو
آن حیل‌های خصم هبا و هدر کند
(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۵۸)

دو بیت بالا از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

شاهها ز زخم تیغ تو گردون حذر کند
در زیر رایبت تو ظفر مستقر کند
(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۴۱)

این قصیده در نسخ «اس»، «فی»، «مج»، «بر»، «کم»، «مل»، «کا»، «دا»، «خا»، «پا»، «دا» و «سا» آمده است. طرفه اینجاست که در تمامی این نسخ دو بیت بالا به همین صورت ضبط شده است. در چاپ مصحح نفیسی دو بیت در هم ادغام شده و بدین صورت آمده:

هر قصه دراز که گیرد عدوت پیش
آن حیل‌های خصم هبا و هدر کند
(همان: ۱۴۲)

و بدیهی است که این صورت خطا است و ارتباط درستی میان دو مصراع وجود ندارد. با توجه به اینکه تمام نسخه‌ها از جمله خلاصه الاشعار که بی‌شک از منابع نفیسی در تصحیح دیوان بوده است (نک. همان: ۴۳) ابیات را درست ضبط کرده‌اند، به نظر می‌رسد خطای این بیت متوجه مصحح است؛ البته این امر نیز محتمل است که مصحح از نسخه‌ای دیگر در تصحیح بهره برده باشد.

۳-۲-۱۲. بیت:

در کف کافی تو از بهر حفظ مملکت کار ارماع طویل آمد ز اقلام قصیر
(دست‌نویس ۹۹۶، برگ ۷۷)

بیت بالا از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

ای مجیر دین ایزد کایزدت بادا مجیر در معالی بی‌عدیلی در مکارم بی‌نظیر
(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۷۳)

این قصیده در نسخ «مج»، «بر»، «بر»، «کم»، «مل»، «کم ۲» و «کا ۲» آمده است و بیت مورد نظر ما در تمامی این نسخ ضبط شده و بیت هفتم قصیده است. در دیوان مصحح نفیسی این بیت موجود نیست و یکی دیگر از ابیات این قصیده با قافیه «قصیر» پایان می‌یابد و ظاهراً وجود بیتی دیگر با این قافیه شائبه خطای قافییه را ایجاد کرده و بیت مورد بحث به دست کاتب حذف شده است. بیت مذکور چنین است:

نعمت هر هفت کشور پیش جود تو قلیل رتبت هر هفت اختر نزد جاه تو قصیر
(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۷۴)

کلمه قافییه در بیت فوق‌الذکر در نسخه‌های «بر ۲»، «مل»، «کا ۲» و «کم ۲»، به جای «قصیر»، «حقیر» است که مشکل تکرار قافییه را در قصیده مرتفع می‌کند.

۳-۲-۱۳. بیت:

در خدمت جناب تو امروز نام من مشهورتر شده است ز خورشید آسمان
(دست‌نویس ۱۸۶۵، برگ ۳۶۶)

این بیت از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

اعلام چرخ برد بر اطراف آسمان دست ظفر به قوت تیر خدایگان
(وطواط، ۱۳۳۹: ۳۵۹)

این قصیده در نسخ «اس»، «فی»، «مج»، «بر»، «مج ۲»، «بر ۲»، «کم»، «کا ۲»، «دا»، «سا»، «خا» و «پا» آمده و بیت مورد نظر ما در تمام نسخ به جز «خا» و «پا» ضبط شده است و بیت سی‌ام قصیده است. این بار نیز اساس قرار دادن خلاصه‌الشعار در تصحیح منجر به جافتادن بیتی از ابیات قصیده شده است.

۳-۲-۱۴. بیت:

دیر قسیس گشت [باغ و] در او شاخ بر هیئت چلیپا شد

(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۳۲)

بیت بالا، از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

چمن باغ پر ثریا شد خار و خارا عقیق و مینا شد

(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۲۷)

این قصیده تنها در دو نسخه «مل» و «کم ۲» آمده است. بیت مورد بحث در هر دوی این نسخ با اندکی تفاوت ثبت شده و بیت یازدهم قصیده است. در «مل» مصراع اول بدین صورت است: «دیر قسیس گشت و باغ در او» و در «کم ۲» به صورت: «ابر قسیس گشت و باغ در او». چنان‌که بدیهی است کاتبان متوجه ارتباط دو مصراع و لزوم متصل خواندن «در او» در مصراع اول با کل مصراع دوم نشده و بیت را تغییر داده‌اند. علی‌ای حال بیت بالا در دیوان مصحح نفیسی موجود نیست و بیت از ابیات نویافته و طواط محسوب می‌شود.

۳-۲-۱۵. بیت:

ممه‌د است به گفتار او قواعد صدق مجدد است به کردار او معاهد جود

(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۳۳)

بیت زیر از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

کمال دولت و دین صورت شجاعت و جود که شد شجاعت و جود از خصال او موجود

(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۵۶)

این قصیده نیز تنها در دو نسخه «مل» و «کم ۲» آمده است و بیت مذکور در هر دو نسخه مضبوط و بیت پنجم قصیده است.

۳-۲-۱۶. بیت:

بر دوش تو ز عصمت و عفت بود ردا
بر شخص تو ز دولت و حشمت بود سلب
(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۳۷)

بیت بالا از ابیات قصیده‌ای است با مطلع:

ای تاج دین تازی و ای سید عرب
ای خدمت جناب تو اقبال را سبب
(وطواط، ۱۳۳۹: ۳۶)

این قصیده در نسخه‌های «مج»، «بر»، «مج ۲»، «بر ۲»، «کم»، «مل»، «کا» و «دا» آمده است. بیت مورد بحث در دو نسخه «مل» و «کم ۲» آمده و بیت یازدهم قصیده است، اما سایر نسخ و دیوان مصحح نفیسی فاقد آن است.

۳-۲-۱۷. بیت:

زان پاره‌پاره، پاره شود مرا جگر
زین خیره‌خیره، خیره شود چشم خون‌فشان
(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۲۷)

بیت بالا از ابیات غزلی است با مطلع:

مشک است توده‌توده نهاده بر ارغوان
زلفین حلقه‌حلقه آن ماه دلستان
(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۶۸)

این غزل تنها در نسخه «مل» و «کم ۲» آمده است. ساختار این غزل در تمامی ابیات این گونه است که قید مرکبی که از تکرار یک صفت ساخته شده است در دو مصراع وجود دارد (مانند «توده‌توده» و «حلقه‌حلقه» در بیت بالا)، بعد همان دو قید مرکب مجدداً در دو مصراع تکرار می‌شود. برای نمونه بیت دوم این غزل چنین است:

زان توده‌توده، توده مشک آیدم حقیر
زین حلقه‌حلقه، حلقه تنگ آیدم جهان
(دست‌نویس ۴۷۱۶/۱، برگ ۲۷)

بیت پیشین بیت مورد بحث نیز چنین است:

هجرائش پاره‌پاره ز من برد خواب و خور
من خیره‌خیره مانده ز دست عنا عیان
(وطواط، ۱۳۳۹: ۵۶۹)

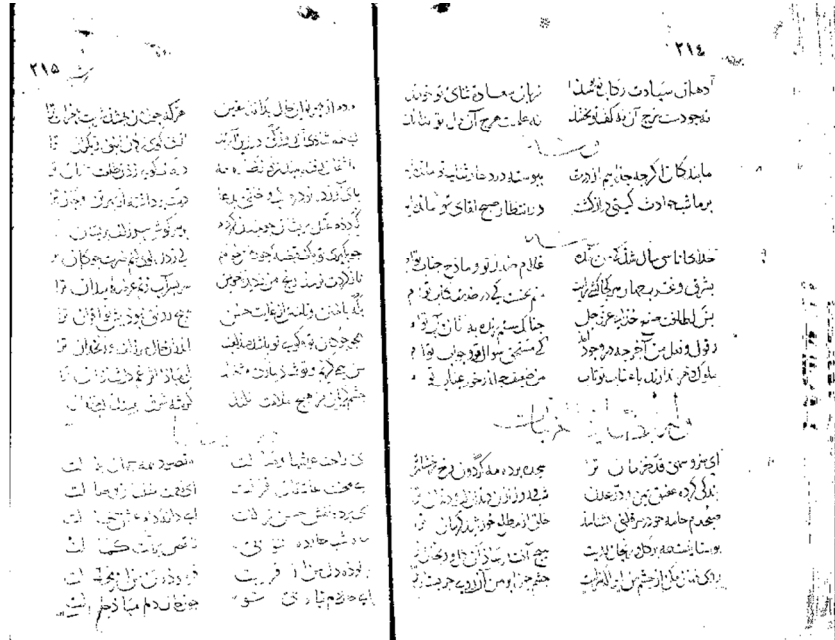
اشعار و ضبط‌های آن محل تردید است و بسیاری از اشعار دیگر شعرا که در این دیوان در ذیل نام وطواط و در شمار اشعار او نقل شده‌اند؛ از تصحیفات و تحریفات فراوان دیوان که بگذریم آنچه ضعف جدی دیوان مصحح نفیسی به شمار می‌رود و تاکنون ذکری از آن نرفته است، افتادن ابیات بسیاری از رشیدالدین وطواط است. این ابیات گاه اشعار کاملی هستند که به‌طور کامل از دیوان فوت شده‌اند و گاهی ابیاتی‌اند که از خلال اشعار افتاده و گاه بیت‌های پراکنده‌ای از وطواط‌اند که عمدتاً در سفینه‌های کهن مضبوط هستند. در این پژوهش ۷۵ بیت نویافته از رشیدالدین وطواط بر پایه هفده نسخه خطی و چهار سفینه کهن معرفی شد که این ابیات به‌جز ابیات فوت‌شده از خلال اشعار، شامل یک قصیده کامل، چهار قطعه، دو رباعی و ده بیت پراکنده می‌شود.



دست‌نویس توفیق یحیی



دست‌نویس سفینه ترمذ



دست‌نویس جنگ ۹۰۰ مجلس

پی‌نوشت

۱. سه نقطه به دلیل رکاکت لفظ است.

منابع

- استادی، رضا (۱۳۹۶) فهرست نسخ خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم، ۱۳۹۶ ق، ج ۲، قم: چاپخانه مهر.
- اشکوری، سید جعفر و سید صادق اشکوری (۱۳۸۰) فهرست نسخه‌های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۳، زیر نظر سید احمد حسینی اشکوری، قم: مرکز احیاء میراث اسلامی.
- افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه (۱۳۶۸) فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۸، با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی، تهران: کتابخانه ملی ملک.
- افشار، ایرج، دانش‌پژوه، محمدتقی و علی‌نقی منزوی (۱۳۴۶) فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۲ و ج ۱۳، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۲) حدائق السحر فی دقائق الشعر (مقدمه)، تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.
- انوار، سید عبدالله (۱۳۷۱) فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ج ۴، تهران: کتابخانه ملی ایران.

- انوار، سید عبدالله (۱۳۷۹) فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ج ۶، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- بینش، تقی (۱۳۶۹) دیوان رفیع‌الدین لنبانی (مقدمه)، تهران: پاژنگ.
- جمال خلیل شروانی (۱۳۷۵) زهة المجالس، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک (۱۳۸۵) تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- دانش‌پژوه، محمد تقی (۱۳۵۸) نشریه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹ و ۱۰، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمد تقی (۱۳۶۴) نشریه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶ و ۱۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمد تقی و بهاء‌الدین علمی انواری (۱۳۵۹) فهرست کتاب‌های خطی مجلس سنا، ج ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دانش‌پژوه، محمد تقی و ایرج افشار (۱۳۴۸) نشریه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۶، ۹ و ۱۰، تهران: دانشگاه تهران.
- شیرازی، ابن یوسف (۱۳۱۸) فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شیرازی، ابن یوسف (۱۳۵۳) فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲، با اصلاح و تکمیل و تحقیق عبدالحسین حائری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- صدرایی خوبی، علی (۱۳۷۷) فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۷، با نظارت عبدالحسین حائری، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- مدبری، محمود (۱۳۸۹) مقدمه دیوان نجیب‌الدین جرباذقانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- وطواط، رشیدالدین (۱۳۳۹) دیوان رشیدالدین وطواط، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی.

فهرست دست‌نویس‌ها

- دست‌نویس شماره ۱۸۶۵، نسخه کتابخانه چستربیتی دوبلین، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- دست‌نویس شماره ۱۲۰، نسخه کتابخانه فیضیه قم.
- دست‌نویس شماره ۴۸۴۱/۲، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دست‌نویس شماره ۱۵۲۳، نسخه موزه بریتانیا.
- دست‌نویس شماره ۱۳۶۰۱، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دست‌نویس شماره p.51439، نسخه موزه بریتانیا.
- دست‌نویس شماره ۴۷۱۶/۱، نسخه کتابخانه ملی ملک.
- دست‌نویس شماره ۴۵۴۹، نسخه خلاصه الاشعار و زیده الافکار کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دست‌نویس شماره ف ۲۵۱۷/۲، نسخه کتابخانه ملی.
- دست‌نویس شماره ف ۲۵۱۷/۲، نسخه کتابخانه ملی.
- دست‌نویس شماره ۶۵۶، میکروفیلم نسخه کتابخانه ملی پاریس.
- دست‌نویس شماره ۴۶۵۷، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی.

- دست‌نویس شماره ۵۰۷۰۲، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی.
- دست‌نویس شماره ۹۸۱۰، نسخه کتابخانه دانشگاه تهران.
- دست‌نویس شماره ۲۴۲، نسخه کتابخانه سپهسالار.
- دست‌نویس شماره ۱۰۱۸، نسخه اباکار الافکار فی الرسائل و الاشعار، کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی قم.
- دست‌نویس شماره ۱۸۳، نسخه سفینه ترمذ، کتابخانه دولتی نسخه‌های خطی مدراس.
- دست‌نویس شماره ۹۰۰، سفینه شعرا با نام تذکره شعرا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دست‌نویس شماره ۵۳۴، جنگ سعدالهی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دست‌نویس شماره ۱۷۴۱/۴۴۹، جنگ یحیی توفیق، کتابخانه سلیمانیة ترکیه.

معرفی شمس رضی و اسودی، شخصیت‌هایی ناشناس در کتاب دقایق الشعر (ص ۴۷-۶۲)

غلامرضا سالمیان^۱

چکیده

در کتاب دقایق الشعر از دو شخصیت ذکری به میان آمده و از هریک از آنان یک رباعی نقل شده است. تقریباً نام و نشانی از این دو تن در آثار دیگر وجود ندارد. این پژوهش با هدف یافتن اطلاعاتی درباره این دو، سامان یافت. برای این منظور افزون بر تأمل بر دو رباعی باقی‌مانده، تذکره‌ها و جنگ‌ها و منابع دیگر کاویده شد و حسب ضرورت متن‌های معتبر تاریخی مربوط به دوره سلجوقیان بررسی شد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شمس رضی در میانه سال‌های ۵۸۸ تا ۶۰۷ ه.ق، در نواحی بخارا، دهلی، مکران، سیستان و اسفزار رفت و آمد داشته و مدتی را در دربار وزیر ممالک غور و فیروزکوه و امیر اسفزار سپری کرده است. شمس رضی فرزند سعید رضی الدین ابوسعید، مستوفی نیک‌نام دوره سلجوقیان و برادر عزیزالدین، مستوفی و وزیر آن دوران بوده است. آنچه از شعر شمس به جا مانده، دو بیت در قالب یک رباعی در هجو «اسودی» و مطلع قصیده‌ای است که در ستایش ابوبکر جامعی سروده است. اسودی شخصیت دیگری است که در سده‌های ششم و هفتم هجری می‌زیسته و از تنها رباعی باقی‌مانده از وی، برمی‌آید که احتمالاً هجوسرایی بوده که مهاجرتی میان او و شمس رضی وجود داشته است و یک رباعی از او در هجو همین شمس رضی از راه کتاب دقایق الشعر به دست ما رسیده و از همین راه، رباعی هجوآمیزی که شمس رضی علیه او سروده نیز محفوظ مانده است.

کلیدواژه‌ها: شعر سده ششم و هفتم، شمس رضی، اسودی، دقایق الشعر

Introducing Two Unknown Characters Mentioned in *Daqayeq al-She‘r*, Shams-e Razi and Aswadi

Gholamreza Salemian¹

Abstract

In the book *Daqayeq al-She‘r*, two characters are mentioned, Shams-e Razi and Aswadi, and a quatrain is quoted from each of them. There is almost no mention of these two poets in other works. This paper is focused on finding information about the two poets above. For this purpose, in addition to reflecting on the remaining quatrains, tazkiras, anthologies, and other sources were explored, and authentic historical texts related to the Seljuk period were studied. The findings indicate that Shams-e Razi traveled between 588 and 607 AH/ 1192 and 1211 in Bukhara, Delhi, Makran, Sistan, and Esfezar and spent some time in the court of the vizier of Ghor and Firuzkuh and the governor of Esfezar. Shams-e Razi was the son of Saeed Razi al-Din Abu Saeed, a well-reputed finance minister of the Seljuk period, and the brother of Aziz al-Din, a finance minister and vizier of the era. What is left from Shams’s poetry are two verses in the form of a quatrain in satire of “Aswadi” and the beginning of an ode in praise of Abu Bakr Jamji. Aswadi is the other character, who lived in the 6 and 7 centuries AH/ 12 and 13, and from the only surviving quatrain, it appears that he was probably a satirist who had arguments with Shams-e Razi. His quatrain in satire of Shams-e Razi is recorded in *Daqayeq al-She‘r*; therefore, a satirical quatrain by Shams-e Razi against him has also been preserved in the book.

Keywords: Sixth and seventh AH centuries poetry, Shams-e Razi, Aswadi, *Daqayeq al-She‘r*

1. Associated professor, Department of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran, email: salemian@razi.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از مختصات مهم فرهنگی ایرانیان، گرایش به شعر و شاعری بوده است. گواه این مدعا وجود هزاران شاعر در پهنه ایران فرهنگی و در طول حیات زبان فارسی است. طبیعی است که ارزش و جایگاه شاعری این شاعران یکسان نیست و میزان توجه و گرایش جامعه به شعر هر شاعر، فراخور ارزش شعرها و اندیشه‌های وی - حسب معیارهای هر دوره - بوده است. منتقدان و پژوهشگران ادبی نیز با معیارهای ویژه خود به ارزیابی شاعران گوناگون پرداخته و حسب اهمیت و ارزش زبانی، ادبی و فکری سروده‌های شاعران مختلف، درباره آن‌ها سخن گفته‌اند؛ از این‌رو برخی از شاعران در کانون توجه بیشتری بوده‌اند و درباره پاره‌ای از آنان، پژوهش‌های کمتری صورت گرفته است. خمول و گمنامی شاعران تنها منوط به آنچه گفتیم نیست و چه بسا به دلایلی دیگر، نام و شعر برخی از شاعران به دست ما نرسیده باشد. در چنین وضعیتی یافتن اطلاعاتی از زندگی یا شعر چنین شاعرانی، امری بسیار مهم و ذی‌قیمت محسوب می‌شود.

در کتاب دقایق الشعر از دو تن به نام‌های شمس رضی و اسودی، ذکری به میان آمده و از هریک از آنان یک رباعی نقل شده است. تقریباً نام و نشانی از این دو - که در این نوشتار به تسامح و بر مبنای نقل شعرشان در کتابی بلاغی، آنان را «شاعر» می‌خوانیم - در آثار دیگران وجود ندارد؛ لذا پژوهش حاضر برای یافتن اطلاعاتی درباره آنان سامان می‌یابد. برای این منظور افزون بر تأمل بر دو رباعی باقی‌مانده، تذکرها و جنگ‌ها و منابع دیگر کاویده و حسب ضرورت متن‌های معتبر تاریخی مربوط به دوره سلجوقیان بررسی خواهد شد. در سطور بعدی، اطلاعاتی درباره دو شاعر گمنام سده‌های ششم و هفتم هجری، یعنی اسودی و شمس رضی عرضه می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

نخستین منبعی که در آن نامی از شمس رضی آمده است، لباب‌الالباب است. عوفی (۱۹۰۶، ج ۱: ۱۱ تا ۱۱۳) به مناسبت یادکرد وزیر ممالک غور و فیروزکوه و امیر اسفزار، علاءالملک ابوبکر احمد جامجی، به شمس رضی اشارتی کرده است.

دومین مأخذی که در آن ذکری از شمس رضی آمده است، کتاب دقایق الشعر است. همچنین در این کتاب نام اسودی برای نخستین بار آمده است. دقایق الشعر کتابی است تألیف علی بن محمد که آقای سیدمحمدکاظم امام آن را تصحیح و انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ چاپ کرده است. در سال ۱۳۸۳ به مناسبت هفتادمین سال تأسیس دانشگاه تهران، این کتاب جزو یکی از ۷۰ گنج از ۷۰ سال گنجینه

دانشگاه تهران به چاپ دوم رسیده است. لقب مؤلف کتاب در تصحیح امام، «تاج الحلاوی»، در مقاله رضایی (۱۳۹۰)، «تاج الحلوانی» و در متن مصحح مرادی (۱۳۹۰)، «تاج الحلوایی» ضبط شده است. بنا بر دلایلی که مرادی در پایان‌نامه خود ذکر کرده (نک: همان: ۸-۱۱) لقب اخیر، شکل درست لقب مؤلف است.

دقایق الشعر در برگزیده مباحث دانش بلاغت است. در این کتاب به برخی از مباحث کلی علم بلاغت، نظیر تعریف بلاغت و فصاحت اشاره شده است. نویسنده در کتاب راجع به تشبیه و انواع آن صحبت کرده و ضمن اشاره به استعاره و دو گونه اصلی آن، تعریفی از کنایه به دست داده اما به مبحث مجاز نپرداخته است؛ بنابراین کتاب در بردارنده بحث‌های دانش بیان هم هست. نویسنده بیشترین حجم کتاب را به دانش بدیع اختصاص داده و سعی کرده اصطلاحات و صنایع گوناگون بدیعی را توضیح بدهد. همچنین نویسنده مسائلی راجع به قافیه مطرح و درباره سرفات شعر و مسائل نقد ادبی هم مطالبی کلی بیان کرده است. نویسنده برای هر کدام از عنوان‌های مطروحه، مثال‌هایی از ادب عرب و ادب پارسی ارائه کرده و چون طبع شعر هم داشته، در مواردی از اشعار خودش نیز به عنوان شاهد مثال استفاده کرده است.

یکی از امتیازات این کتاب آن است که نویسنده به تناسب صناعات مختلف ادبی، از شعر شاعران گوناگون به عنوان شاهد مثال استفاده کرده است و در این میان نام و شعر چند تن از شاعرانی که ناشناس یا کمترشناخته شده هستند ثبت شده است و این امر اهمیت ویژه‌ای به این کتاب می‌دهد؛ از جمله کسانی که نامشان در این کتاب برای نخستین بار آمده، می‌توان به شاعری گمنام به نام «اسودی» و همچنین شاعری که اطلاعات بسیار اندکی از وی به جا مانده، یعنی «شمس رضی»، اشاره کرد.

در دقایق الشعر در ذیل صنعت ایهام، یک رباعی از هریک از این دو شاعر نقل شده است. محمدکاظم امام (۱۳۸۳: ۱۱۳) در بخش تعلیقات کتاب دقایق الشعر، راجع به اسودی چنین نوشته است: «در منابع موجوده شاعری اسودی نام به نظر نرسید». همو درباره شمس رضی به ذکر آنچه عوفی در لباب‌الالباب آورده، پرداخته است. همچنین در همان صفحه از کتاب، به مناسبت آنکه در صفحه ۳۰ متن، رباعی‌ای از شاعری به نام «مکرانی» ذکر شده، مصحح احتمال داده که شاید مراد، شمس رضی باشد که مدتی در مکران اقامت داشته است (این رباعی در دقایق الشعر مصحح مرادی (۱۳۹۰: ۹۳)، به نام «مهستی» آمده است و در دیوان مهستی (۱۳۴۷: ۵۳) نیز وجود دارد).

اوحدی بلیانی (۱۳۸۹، ج ۱: ۱۵۲ و ۱۵۳) در عرفات‌العاشقین همان حکایت عوفی را نقل کرده است. او نام وزیر را به جای الجاجمی، الجاهجمی ضبط کرده (هم در این جایگاه و هم در مواضع دیگر) و شمس‌الدین را والد خواجه رضی‌الدین مستوفی دانسته است.

دهخدا (۱۳۷۷) در لغتنامه، در چند موضع (ذیل «جامعی»، «ضیاءالدین ابوبکر احمد الجامعی» و «پارس») روایت عوفی درباره ابوبکر جامعی و شمس رضی را ذکر کرده است. شگفت آنکه در لغتنامه مدخلی به شمس رضی اختصاص نیافته است.

مظهر (۱۳۷۸) در پژوهشی که درباره فارسی‌سرایان مهاجر در دوره سلاطین مملوک انجام داده، در ذیل ابوبکر احمد جامعی، به نقل از عوفی، چهار بیتی را که جامعی در هجو شمس رضی سروده، آورده است. پژوهش دیگری که درباره کتاب دقایق الشعر انجام شده، مقاله‌ای است که حمید رضایی (۱۳۹۰) با عنوان «نویافته‌هایی درباره مؤلف دقایق الشعر و برخی رجال آن» به چاپ رسانده است. وی «بر پایه ویرایش جدیدی که بر پایه چند دست‌نویس معتبر از این کتاب انجام یافته، اطلاعات نویافته‌ای درباره مؤلف اثر، تاج‌الحلوانی، و محلّ تألیف کتاب و نیز زندگانی و اشعار رجال مهمّ مذکور در آن» (رضایی، ۱۳۹۰: ۱۵۹) عرضه کرده و البته توضیح نداده است که منظور وی از ویرایش جدید کتاب، کدام ویرایش است و چه کسی آن را انجام داده است؟ مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش عبارت‌اند از: تعیین نام نویسنده کتاب (= تاج‌الحلوانی)، اثبات قزوینی بودن وی و معرفی پنج تن از شاعران نام‌برده در کتاب (بهاءالدین زنجانی، شمس سجاسی، قاضی سجاس، رفیع‌الدین ابهری و رکن‌الدین ابهری). در این پژوهش هیچ اشاره‌ای به اسودی و شمس رضی نشده است.

مرادی (۱۳۹۰) پایان‌نامه خود را به تصحیح جدیدی از دقایق الشعر اختصاص داده است. مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش عبارت‌اند از: تعیین نام نویسنده کتاب (= تاج‌الحلوانی)، اثبات قزوینی بودن وی، اصلاح برخی از اشتباهات مندرج در تصحیح سیدمحمدکاظم امام و نگارش تعلیقه‌ای متضمّن معرفی پنج تن از شاعران نام‌برده در کتاب (بهاءالدین زنجانی، شمس سجاسی، قاضی سجاس، رفیع‌الدین ابهری و رکن‌الدین ابهری). در بخش مقدمه و تعلیقات این پژوهش نیز هیچ اشاره‌ای به اسودی و شمس رضی نشده است. نکته مهم درباره دو پژوهش اخیر شباهت‌های فراوان آن‌هاست؛ کثرت مشابهات، در خوش‌بینانه‌ترین حالت هم، امکان توارد را منتفی می‌سازد.

پژوهش دیگر درباره دقایق الشعر مقاله‌ای است که مرادی و عظیمی‌پور (۱۳۹۲) با عنوان «دقایق الشعر و مؤلف آن بر پایه تحریری تازه‌یاب از کتاب» منتشر کرده‌اند. این مقاله در واقع خلاصه‌ای مستخرج از پایان‌نامه مرادی (۱۳۹۰) محسوب می‌شود. این پژوهش نیز فاقد اطلاعاتی درباره اسودی و شمس رضی است.

در پژوهش‌هایی که درباره تاریخچه کاربرد واژه «پارس» انجام شده نیز گاه به بیت اول جامعی در هجو شمس رضی استشهاد شده است (نظیر آنچه در مقاله «نام پارس» در شماره ۶۱ مجله رشد آموزش تاریخ آمده است).

۳. بحث

نگارنده این سطور به هنگام مطالعه کتاب دقایق الشعر به نام شمس رضی و اسودی و نمونه شعر آنان - که مغلوط و با افتادگی ضبط شده بود - برخورد. مراجعه به بخش تعلیقات کتاب و همچنین بررسی های اولیه بعدی، نشان داد اطلاعات چندانی درباره آن دو در دست نیست؛ لذا یافتن اطلاعاتی درباره زندگی و شعر شمس رضی و اسودی، موضوع پژوهش حاضر قرار گرفت.

در کتاب دقایق الشعر ذیل مبحث ابهام^۱ آمده است:

اسودی گوید در هجو:

مانند قمر شمس رخی را زنکیست
گفتم که ره پشت روم یا ره پیش
کاندر دو لب چون شکر او نمکیست
گفتا که تو دانی که مرا هر دو یکیست

شمس رضی:

چون... [؟] اسودی هرزه سخن
گفتم که بران... [؟] تو باقیست مرا
... [؟] و او بانگ همی کرد از... [؟]
فریاد برآورد که در باقی کن

(تاج الحلاوی، ۱۳۸۳: ۴۲)

مصحح در بخش تعلیقات، راجع به اسودی چنین نوشته است: «در منابع موجوده شاعری اسودی نام به نظر نرسید» (همان: ۱۱۳). اگر در همین دو رباعی نقل شده در صفحه ۴۲ کتاب دقت کنیم، متوجه می شویم که نویسنده به عمد دو رباعی را پشت سر هم قرار داده، زیرا در رباعی منقول از شمس رضی به صراحت نام اسودی درج شده و صفت هرزه سخن برای او آمده است؛ همین امر دلالت است بر اینکه اسودی اولاً شاعری هجوسرا بوده، درثانی هم زمان با شمس رضی زندگی می کرده و به احتمال بسیار میان آن دو مهاجرت برقرار بوده است.

اگر به چند سطر بالاتر یعنی رباعی اسودی بازگردیم، واژه «شمس» در مصراع نخست این گمان را تقویت می کند که چه بسا اسودی این رباعی را در هجو شمس رضی سروده باشد. در این رباعی با ابهاماتی روبه رو هستیم. ابتدا واژه «زنکیست» ابهام اصلی مصراع نخست تلقی می شود، زیرا واژه «رنک» یا «رنکی» در فرهنگ های موجود ضبط نشده است و معنای محصلی از آن بر نمی آید؛ بنابراین احتمال دارد مصحح یا محرف واژه ای دیگر باشد. قافیه مصراع های دوم و چهارم، یعنی «نمکی» و «یکی» دلالت بر این دارد که حرف روی، حرف «ک» است. محتوای هجوآلود رباعی و ساختار قافیه ای آن، ذهن را به سمت واژه «رَنک»

هدایت می‌کند. پس به احتمال قریب به یقین آنچه در متن آمده «زنکیست» بوده و مصحح محترم آن را به درستی تشخیص نداده است. تا اینجا بخشی از مفهوم رباعی آشکار و قدری از ابهام آن کاسته می‌شود اما هنوز هم عبارت «شمس رخی» دارای ابهام است. شمس رخی را زنگی چون قمر است، یعنی چه؟ با توجه به بافت سخن تاج حلوانی^۲ و ایجاد فضای تقابلی میان دو رباعی هجوآمیز آن صفحه، نگارنده احتمال می‌دهد، آنچه «رخی» خوانده شده، در اصل «رضی» بوده و ممکن است مصحح، رضی را رخی خوانده باشد یا کاتب آن را چنین نوشته باشد، بنابراین «شمس رخی» را باید «شمس رضی» پنداشت؛ اگر چنین باشد معمای این دو رباعی به نوعی حل شده است. در رباعی اول، اسودی شمس رضی را چنین هجو کرده:

مانند قمر، شمس رضی را زنگی است کاندردو لب چون شکر او نمکی است
گفتم که ره پشت زوم یا ره پیش؟ گفتا که تو دانی که مرا هر دو یکی است
و در رباعی دوم، شمس رضی به هجو اسودی پرداخته است؛ هرچند افتادگی متن به حدی است که نمی‌توان از راه حدس و گمان معنای محصلی برای آن پیشنهاد کرد. دستیابی به دست‌نویس‌هایی از دقایق الشعر و همچنین متن مصحح مرادی (۱۳۹۰)، حدس نگارنده درباره رباعی اسودی را تأیید و ابهام و ناآگاهی را نسبت به رباعی شمس رضی برطرف کرد:

شمس رضی:

چون ک... زن اسودی هرزه سخن می‌کردم و او بانگ همی‌کرد از بُن
گفتم که بران ک... تو باقیست مرا فریاد برآورد که در باقی کن
(مرادی، ۱۳۹۰: ۱۰۹؛ تاج‌الحوالی، ۱۲۸۵: ۸۶ و همچنین با اندک اختلافی^۴ در: تاج‌الحوالی، ۱۲۳۰: ۷۰)

۳- ۱. شمس رضی

شمس‌الدین پسر رضی‌الدین مستوفی یا شمس رضی، در سده‌های ششم و هفتم هجری می‌زیسته است. این نکته را افزون بر آنچه درباره تاریخ نگارش دقایق الشعر می‌دانیم، از روایت عوفی مبنی بر رفت‌وآمد شمس در میانه سال‌های ۵۸۸ تا ۶۰۷ ه.ق.، در نواحی بخارا، دهلی، مکران، سیستان و اسفزار می‌توان دانست. وی در نیشابور به دنیا آمده و نشو و نما یافته است. «شمس» کوتاه‌شده شمس‌الدین است و «رضی» کوتاه‌شده رضی‌الدین که به رابطه بنوت به شمس اضافه شده است. در لباب‌الالباب رضی‌الدین «مستوفی» خوانده شده است. از عنوان مستوفی بر می‌آید که رضی‌الدین، مستوفی (مسئول دیوان استیفا) در یکی از دربارهای آن

روزگار بوده؛ از همین رو عوفی شمس را «بزرگ‌زاده» خوانده است، چراکه مقام متصدی دیوان استیفا، یعنی مستوفی در ممالک سلطان، در مرتبه بعد از مقام خواجه بزرگ بود (نک: اقبال، ۱۳۳۸: ۲۲؛ انوری، ۱۳۵۵: ۵۶ و کلوزنر، ۱۳۸۹: ۱۸۹ و ۱۹۰).

۳-۱-۱. نسب شمس رضی

با توجه به تصریح عوفی مبنی بر اینکه شمس الدین، پسر خواجه رضی الدین مستوفی و بزرگ‌زاده بوده است، تلاش شد در میان متون تاریخی دوره سلجوقی نشانی از رضی الدین مستوفی به دست آید:

۱. مشهورترین نیشابوری ملقب به رضی الدین، همان عارف و عالم و شاعر نامدار سده ششم است که همان‌گونه که در سطرهای بعدی اشاره خواهیم کرد، ابوبکر احمد جامی پنداشته بود که شمس رضی فرزند اوست! پس با توجه به اینکه مشخص می‌شود جامی در پندار خود به خطا رفته است، این رضی الدین آنی نیست که به دنبال اویم.

۲. در سمط العلی، ضمن اشاره به حوادث سال ۵۶۷ ق. و فتح کرمان به دست اتابک فارس، سلغر سلطان سعد بن زنگی، از رضی الدین نیشابوری نامی یاد شده که به فرمان خوارزمشاه، مأمور بازپس‌گیری کرمان شده است: «بعد از آن خواجه رضی الدین نیشابوری و بغانکین به فرمان حضرت خوارزمشاه جهت ضبط کرمان بر در شهر نزول کردند و میان نواب اتابک فارس و ایشان مدتی دست محاربت قائم شد و عاقبت خراسانیان خائباً خاسراً برخاستند» (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۲۰). نامی از این شخص در جای دیگری یافت نشد. با توجه به مأموریتی که بر عهده این شخص بوده، به احتمال بسیار وی باید از سرداران سپاه خوارزمشاه بوده باشد و معمولاً چنین مأموریتی را به «مستوفیان» نمی‌دادند؛ لذا به احتمال قریب‌به‌یقین، این شخص نمی‌تواند پدر شمس رضی بوده باشد.

۳. در میان مستوفیان سده ششم، تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، دست‌کم ردی از دو تن با نام رضی الدین باقی مانده است. در کتاب تاریخ سلسله سلجوقی که ترجمه خلاصه‌ای است که بنداری از کتاب نصره الفتره و عصره الفطره، تألیف عمادالدین کاتب اصفهانی (و البته کتاب اخیر نیز ترجمه و ادامه کتاب نفثه المصدور انوشروان خالد بن محمد کاشانی است) انجام داده، از رضی الدین ابوسعید خوافی که در زمان صدارت شمس الدین ابونجیب درگزینی (سال‌های ۵۴۹ تا ۵۵۴ ق.)، مستوفی درگاه سلطان محمد بن محمود (محمد ثانی) سلجوقی بوده، یاد شده است (نک: عمادالدین اصفهانی، ۱۳۶۰: ۱۷۳؛ عمادالدین اصفهانی، ۱۸۸۹: ۲۵۳ و عمادالدین اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۰۴). با توجه به اینکه حادثه یادشده در آثار

دیگر درباره شخصی با نام «رضی الدین ابوسعده» یا «رضی الدین ابوسعده کاشی» ذکر شده است، بدون تردید این رضی الدین خوافی و رضی الدین چهارم که در ذیل معرفی می‌کنیم، یک تن هستند.

۴. مستوفی دیگری که در همان عهد با لقب رضی الدین می‌شناسیم، رضی الدین ابوسعده است که ابوالزجاج قمی در تاریخ الوزراء بارها از او نام برده و وی را به کیاست و توانایی ستوده است. ابوالزجاج هیچ اشاره‌ای به مولد و منشأ وی و فرزندش خواجه عزیزالدین، مستوفی و وزیر دوره سلجوقیان، نمی‌کند و همه‌جا بدون ذکر صفتی که دلالت بر شهر آنان باشد، از آن دو نام می‌برد. در دیگر متن‌های نزدیک به زمانه زندگی رضی الدین و عزیزالدین، از قبیل ذیل سلجوقنامه و راحة الصدور هم نام آنان بی هیچ قیدی ذکر شده است اما برخی از منابع آن‌ها را «کاشی» دانسته‌اند. از طرفی همان‌گونه که در بند پیش گفتیم، در یکی از منابع کهن، رضی الدین «خوافی» خوانده شده است. از پسوند «خوافی» درج شده در نصره الفتره که بگذریم (هرچند همین ضبط هم با توجه به اینکه خواف و نیشابور در خراسان واقع بوده‌اند، به سود نیشابوری بودن رضی الدین حمل می‌شود تا کاشانی بودن او)، در همه منابع دست اول (سده ششم و هفتمی)، نام رضی الدین و پسرش بدون هیچ‌گونه صفتی که دلالت بر مولد آنان باشد، آمده و در منابعی که حدود ۱۵۰ سال پس از دوران زندگی آنان تألیف شده، واژه «کاشی» پس از نام آنان ذکر شده است. نکته مهم در این باره آن است که تاریخ‌های نوشته شده در سده هشتم، عمدتاً رونویسی از منابع پیشین و منابع عصر خود هستند و اگر اشتباهی به یکی از این آثار (مثلاً نسائم الاسحار) راه یافته باشد، بدون تردید در کتاب‌های پس از آن نیز تکرار شده است. دست بر قضا نخستین بار در همان نسائم الاسحار صفت «کاشی» برای رضی الدین و فرزندش آمده است. مؤلفان آثار الوزراء و دستورالوزراء نیز چون پایبند به نسائم الاسحار بوده‌اند، همان صفت را تکرار کرده‌اند. دانش‌پژوه در مقدمه تاریخ الوزراء به نقل از لوتر درباره اثر تاریخ الوزراء بر نسائم الاسحار و تأثیر کتاب اخیر بر سایر کتاب‌های تاریخی می‌نویسد: «این تاریخ ریشه تاریخ ناصرالدین منشی به نام نسائم الاسحار من لطائم الخیار نگارش ۷۲۵ است که عقیلی در آثار الوزراء و خواندمیر در دستورالوزراء از آن بهره برده‌اند» (ابوالزجاج قمی، ۱۳۶۳: هشت). عجالتاً تا زمانی که مدرک معتبری مبنی بر صحت این انتساب یافت نشود، می‌توان احتمال اشتباه مؤلفان سده هشتم و پس از آن را به این دلایل در نظر گرفت: خلط نام عزیزالدین با نام جانشینش معین الدین کاشی؛ به جای ماندن بناهایی حاصل نکوکاری عزیزالدین در عراقین، به‌ویژه مسجد عزیزی در کاشان (نک: ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۹۱ و سیف الدین عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۶۵) و برخاستن بسیاری از وزیران و مستوفیان از کاشان. چنانکه در راحة الصدور به این نکته تصریح شده است: «اصحاب مناصب وزیر و [مستوفی] و بیشتر دبیران دولت سلطان، کاشی بودند» (راوندی، ۱۹۲۱: ۵۱).

جدول شماره ۳. وضعیت ذکر نام رضی‌الدین و پسرش عزیزالدین در منابع متقدم

منبع	زمان تألیف	وضعیت ذکر نام رضی‌الدین	وضعیت ذکر عزیزالدین پسر رضی‌الدین
سلجوقنامه	پیش از ۵۸۲	-	خواجه عزیزالدین (ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۰)
تاریخ الوزراء	۵۸۴	سعید رضی‌الدین ابوسعید (صفحات متعدّد)	صاحب عزیزالدین (صفحات متعدّد)
ذیل سلجوقنامه	۵۹۹	-	خواجه عزیزالدین (ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۷)
راحة الصدور	۵۹۹ تا ۶۰۳	-	خواجه عزیزالدین (صفحات متعدّد)
ترجمه تاریخ یمینی	۶۰۳	-	خواجه عزیزالدین (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۴۲۷)
نصرة الفترة و عصرة الفطرة	۶۲۳	رضی‌الدین ابوسعید خوافی (عمادالدین الاصفهانی، ۶۶۰: ۱۷۳)	عزیزالدین بن رضی‌الدین (عمادالدین الاصفهانی، ۶۶۰: ۲۰۶)
جامع التواریخ	حدود ۷۰۰	رضی‌الدین	عزالدین بن رضی‌الدین (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)
نسائم الاسحار من لطائم الاخبار	۷۲۵	رضی‌الدین ابوسعید (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۸۴)	عزیزالدین کاشی (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۹۱)
آثار الوزراء	۸۷۵	رضی‌الدین اسعد کاشی (سیف‌الدین عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۵۵)	عزیزالدین بن رضی‌الدین اسعد کاشی (سیف‌الدین عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۵۵)
دستورالوزراء	۹۱۴	-	عزالدین کاشی (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۲۰)

بر پایه آنچه گفته شد، می‌توانیم چنین بیندازیم که شمس‌الدین شاعر، فرزند سعید رضی‌الدین ابوسعید، مستوفی نیک‌نام دوره سلجوقیان، و برادر عزیزالدین، مستوفی و وزیر آن دوران، بوده است.

۳- ۱- ۲. شعر شمس رضی

شمس رضی جزو شاعران مطرح روزگار خود نبوده است. سه بیت شعر باقی‌مانده از او را نمی‌توان شعرهایی برجسته دانست؛ در عین حال اینکه در کتابی بلاغی، در کنار شاعران بزرگی چون مولوی، انوری، خاقانی و سعدی، از این دو تن شاهد مثالی در ذیل صنعتی بدیعی نقل شده است، گواه آن است که احتمالاً هر دو یا دست‌کم یک تن از آنان در سده هشتم هجری، فردی شناخته‌شده بوده‌اند و چه بسا محتوای شعر آنان موجب گمنامی‌شان شده باشد؛ وگرنه چه ضرورتی داشت تاج‌الحوالی از میان آن همه شاعر برجسته هم‌عصر یا پیش از خود - به‌ویژه آنان که در هجاگویی شهره روزگار بودند - از کسانی شاهد مثال بیاورد که به شاعری نامبردار نباشند؟! نخستین جایی که در آن ذکر از شمس رضی به میان آمده، تذکره لباب‌الالباب است؛ آن هم نه در مدخلی ویژه، بلکه در جایی که عوفی درباره یکی از وزیران هنرمند و هنرپرور روزگار خود، یعنی ابوبکر احمد الجامعی، سخن گفته، به مناسبتی ذکر از شمس رضی کرده است. در کتاب بلاغی دقایق الشعر نیز که در همان زمان تألیف شده، یک رباعی او آمده و در عرفات‌العاشقین هم نه در مدخلی ویژه، بلکه باز در ذیل ذکر ابوبکر احمد الجاهجمی (اوحدی بلیانی، الجامعی را چنین ضبط کرده) و به نقل از عوفی، نامی از شمس برده شده است. به احتمال بسیار شمس الدین هجوسرا بوده است. این را از رباعی‌ای که در دقایق الشعر از قول او در هجای «اسودی» نقل شده و همچنین رباعی هجوآمیز اسودی علیه او (منقول در همان کتاب) می‌توان فهمید و البته روایت عوفی مبنی بر اینکه وزیر ممالک غور و فیروزکوه و امیر اسفزار، علاء‌الملک ابوبکر احمد الجامعی، در پاسخ قصیده تهنیتی که شمس الدین رضی به مناسبت ورود او به اسفزار سروده بود، چند بیت در هجو شمس بر پشت برگه قصیده تقدیمی او نوشت، دلیلی دیگر بر این امر تواند بود.

از روایت عوفی چنین برمی‌آید که شمس رضی از بخارا به دهلی رفته بود. وزیر آنجا علاء‌الملک ابوبکر احمد الجامعی، با این تصور که این مهمان نیشابوری از خاندان علمای نیشابور و فرزند عالم و عارف و شاعر نامدار، رضی الدین نیشابوری (متوفی ۵۹۸ق.) است، او را بسیار گرامی داشته و اسباب تنعم او را مهیا کرده بود اما شمس الدین رضی که «مسرف و پریشان‌کار» بود، ظرفیت این برخورد را نداشت و از آنجا رفت. سال‌ها بعد که ابوبکر احمد الجامعی به وزارت ممالک غور و فیروزکوه و امارت اسفزار رسید، شمس رضی از مکران و سیستان به او پیوست بی آنکه تغییری در زندگی و رفتار او ایجاد شده باشد. علی‌رغم این، از انعام و مهربانی ابوبکر احمد الجامعی برخوردار شد. موقع حرکت ابوبکر احمد الجامعی از فیروزکوه به اسفزار، شمس الدین رضی قصیده‌ای در خیر مقدم ابوبکر احمد الجامعی سروده بود. ابوبکر احمد الجامعی قصیده را از او گرفت

و خود آن را قرائت کرد و سپس فی البداهه ابیاتی را در همان وزن و قافیه و ردیف با مضمون هجو شمس الدین رضی سرود و بر پشت قصیده شمس نوشت! شرح این ماجرا از کتاب لباب الالباب:

و پسر خواجه رضی الدین مستوفی از بخارا وقتی به حضرت دهلی رفت و چون مولد و منشأ او نیشابور آمده است از آنجا که کمال اعتقاد او بود در رعایت ائمه و علماء پنداشت که مگر از فرزندان استاد علماست (؟) او را اعزازی هرچه تمام تر کرد و به تبجیلی هرچه خوب تر در شهر آورد ... ولیکن آن بزرگزاده مردی مسرف و پریشان کار بود در آن نگنجید و کار خود را به زیان آورد به هندوستان رفت و مدّت ها بر این بگذشت و علاءالملک را وزارت ممالک غور و فیروزکوه و امارت اسفزار دادند شمس الدین رضی از حدود مکران و سیستان به خدمت او پیوست ... چون رکاب مبارک او از فیروزکوه به اسفزار حرکت فرمود شمس الدین رضی قصیده ای انشاء کرد، در تهنیت قدوم وی که مطلع آن این بود، مطلع:

رخشنده گوهری به برکان رسید باز رخ تازه گلبنی به گلستان رسید باز
و او ترجمه اشاد قصاید [به کس] نگذاشتی و خود هم بخواندی بیاض بستد و قصیده را تمام فروخواند و
بر ظهر آن بیاض بی هیچ فکر و تأمل این ابیات نوشت، قصیده:

شمس رضی ز سوی سجستان رسید باز دیده حدود پارس و مکران رسید باز
با خط نیک درهم و الفاظ بس تباه با نثر ژاژ و نظم پریشان رسید باز
گرچه به وقت رفتن چیزی نداشت هم برگشت گرد عالم و عریان رسید باز
گفتی همیشه کفر و مع الکفر زندقه معلوم من نشد که مسلمان رسید باز!

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۱۱۲ و ۱۱۳)

علامت (؟) از جانب مصحح و نشانه تردید وی در شناختن «استادِ علما» است. به نظر می رسد منظور عوفی از استادالعلماء، رضی الدین نیشابوری عالم، فقیه، عارف و شاعر سده ششم است که در سال ۵۹۸ درگذشت. عوفی در ذیل ذکر علمای حضرت نیشابور، از نخستین کسی که نام می برد، همین رضی الدین نیشابوری است با عنوان «مولانا استاذالائمه رضی الدین نیشابوری رحمه الله» (عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۲۱۹). در متون دیگر نیز از وی با القابی چون «امام العلامه» و «خواجه امام اجل استاد» یاد شده است (نک: سلیمانی، ۱۳۸۶: ۴۹ و ۵۰). یکسانی لقب پدر شمس الدین با لقب این عالم نامدار، نیشابوری الاصل بودن هردو و اسکان هر دو نفر در بخارا، موجب شده بود که ابوبکر احمد جامجی با شنیدن خبر آمدن شمس الدین بن رضی الدین، دچار اشتباه شود و تصور کند که فرزند علامه رضی الدین به درگاه او می آید.

در دوره سلطنت قطب الدین ایبک بر دهلی، یعنی سال های ۵۸۸ تا ۶۰۷ ق.، وزرات ممالک غور و

فیروزکوه و امارت اسفزار به علاءالملک ابوبکر احمد الجامعی تفویض شده بود (مستمند غوری، ۱۳۸۷: ۱۵۶). در همین زمان است که عوفی در اسفزار او را می‌بیند و در همین روزگار است که شمس الدین رضی یک بار در دهلی و بار دوم در اسفزار به درگاه او می‌آید.

آنچه از شعر شمس رضی به جا مانده، دو بیت در قالب یک رباعی در هجو اسودی و مطلع قصیده‌ای است که در ستایش علاءالملک ابوبکر احمد الجامعی سروده است. متقابلاً یک رباعی از اسودی و چهار بیت از علاءالملک ابوبکر احمد الجامعی در هجو شمس رضی به دست ما رسیده است.

۳-۲. اسودی

تنها اثری که در آن نامی از اسودی آمده است کتاب دقایق الشعر است؛ البته در تذکره الشعرا از شاعری به نام اسودی بخاری که در سده‌های دهم و یازدهم هجری می‌زیسته و غیر از اسودی مدّ نظر ماست، ذکری به میان آمده است (مطربی سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۰۴ و ۲۰۵). بنابر آنچه در شرح شمس رضی گفته شد، مشخص می‌شود «اسودی» یکی از هجاگویان سده‌های ششم و هفتم هجری بوده که مهاجرتی میان او و شمس رضی وجود داشته و یک رباعی از او در هجو همین شمس رضی از راه کتاب دقایق الشعر به دست ما رسیده است و البته از همین راه، رباعی هجوآمیزی که شمس رضی علیه او سروده نیز از گزند نابودی محفوظ مانده است.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف یافتن اطلاعاتی درباره دو شخصیت سده ششم و هفتم که نامی از آنان در یکی از کتاب‌های بلاغی سده هفتم آمده است سامان یافت. برابر آنچه از اندک اشعار باقی مانده این دو و اشاره مختصر لب‌الالباب به یکی از این دو تن استنباط می‌شود؛ می‌توانیم بگوییم:

شمس رضی در میانه سال‌های ۵۸۸ تا ۶۰۷ ق. در نواحی بخارا، دهلی، مکران، سیستان و اسفزار رفت و آمد داشته و مدتی را در دربار وزیر ممالک غور و فیروزکوه و امیر اسفزار سپری کرده است. شمس رضی فرزند سعید رضی الدین ابوسعید، مستوفی نیک‌نام دوره سلجوقیان و برادر عزیزالدین، مستوفی و وزیر آن دوران بوده است و برادرزاده‌های وی هم سمت‌های مهمی در دربار سلجوقیان داشته‌اند. آنچه از شعر شمس رضی به جا مانده، دو بیت در قالب یک رباعی در هجو «اسودی» و مطلع قصیده‌ای است که در ستایش علاءالملک ابوبکر احمد الجامعی سروده است. متقابلاً یک رباعی از اسودی و چهار بیت از علاءالملک ابوبکر احمد الجامعی در هجو شمس رضی به دست ما رسیده است.

اسودی نیز در سده‌های ششم و هفتم هجری می‌زیسته و از تنها رباعی باقی‌مانده از وی، برمی‌آید که او یکی از هجاگویان سده‌های ششم و هفتم هجری بوده که مهاجراتی میان او و شمس رضی وجود داشته و یک رباعی از او در هجو همین شمس رضی از راه کتاب دقایق الشعر به دست ما رسیده است و البته از همین راه، رباعی هجوآمیزی که شمس رضی علیه او سروده نیز از گزند نابودی محفوظ مانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ایهام مدّ نظر مؤلف کتاب در رباعی اسودی، مربوط به کاربرد واژه «نمک» است که هم به معنی مشهور آن و هم به معنای ملاحظ و زیبایی به کار رفته است. در رباعی شمس رضی هم عبارت «در باقی کن» ایهام دارد، زیرا این عبارت افزون بر آنکه در فرهنگ‌ها به معنی «ترک کردن» آمده، در اینجا با توجه به واژه «باقی» در مصراع نخست، به معنی «فروکردن در باقی‌مانده» به کار رفته است.
۲. این نام با توجه به استدلال‌های مرادی (۱۳۹۰: ۸-۱۱) صحیح‌تر از دو نام دیگر (حلائی و حلوانی) به نظر می‌رسد.
۳. نشانه نقطه‌چین در این واژه و نیز در واژه مستعمل در مصراع سوم این رباعی را نگارنده برای پرهیز از تصریح به دشواری‌های به کار رفته در شعر، قرار داده است.
۴. در آنجا مصراع دوم رباعی به این شکل ضبط شده است: «می‌کردم و او ناله برآورد زین».

منابع

- ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین (۱۳۶۳) تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اقبال، عباس (۱۳۳۸) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و یحیی ذکاء، تهران: دانشگاه تهران.
- انوری، حسن (۱۳۵۵) اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۹) عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح آمنه فخر احمد و ذبیح‌الله صاحب‌کاری، با نظارت علمی محمد قهرمان، ج ۱، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- بی‌نام (۱۳۹۴) «نام پارس»، رشد آموزش تاریخ، س ۱۷، ش ۶۱: ۳۸ تا ۴۳.
- تاج‌الحلایی، علی‌بن محمد (۱۳۸۳) دقایق الشعر، به کوشش سیدمحمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- تاج‌الحلوانی، علی‌بن محمد (۱۲۳۰) دقایق الشعر، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۷۵۲.
- تاج‌الحلوانی، علی‌بن محمد (۱۲۸۵) دقایق الشعر، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۸۴۵۸.
- جرفاذقانی، ابوشرف ناصح بن زفر بن سعد (۱۳۷۴) ترجمه کتاب تاریخ بیهیمی، به تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۵۵) دستورالوزراء، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغتنامه، ج ۴، ۵ و ۱۰، تهران: سازمان انتشارات لغتنامه.

- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۹۲۱) راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، لیدن: بریل.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۸۶) جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- رضایی، حمید (۱۳۹۰) «نویافته‌هایی درباره مؤلف دقایق الشعر و برخی رجال آن»، ادب فارسی، س ۱، ش ۳-۵: ۱۵۹ تا ۱۷۴.
- سلیمانی، قهرمان (۱۳۸۶) «نیشابوری در سمرقند زندگی و آثار رضی‌الدین نیشابوری»، رودکی، ش ۱۵: ۴۹ تا ۶۸.
- سیف‌الدین عقیلی، حاجی بن نظام (۱۳۶۴) آثار الوزراء، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: اطلاعات.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰) سلجوقنامه، تصحیح میرزا اسماعیل افشار (حمیدالملک) و محمد رضانی، تهران: اساطیر.
- عمادالدین اصفهانی، محمدبن محمدبن حامد (۶۶۰) زبدة النصره و نخبة العصره، نسخه خطی، کتابخانه ملی فرانسه، ۲۱۴۶ARABE.
- عمادالدین اصفهانی، محمدبن محمدبن حامد (۱۸۸۹) زبدة النصره و نخبة العصره، جزئی از «تواریخ آل سلجوق». اختصار: فتح بن علی بن محمد البنداری اصفهانی، به کوشش م. ث. هوتسما، لیدن: بریل.
- عمادالدین اصفهانی، محمد بن محمد بن حامد (۱۳۵۶) تاریخ سلسله سلجوقی (زبدة النصره و نخبة العصره)، اختصار: فتح بن علی بن محمد البنداری اصفهانی، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عوفی، محمد (۱۹۰۶) لباب الالباب، به کوشش ادوارد براون، ج ۱، لیدن: بریل.
- کلوزنر، کارلا دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- مرادی، ارحام (۱۳۹۰) «دقایق الشعر اثر علی بن محمد مشهور به تاج حلوائی (مقدمه، تصحیح انتقادی و تعلیقات)»، به راهنمایی رضا مصطفوی سبزواری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- مرادی، ارحام و نسرین عظیمی‌پور (۱۳۹۲) «دقایق الشعر و مؤلف آن بر پایه تحریری تازه‌یاب از کتاب»، زبان و ادبیات فارسی، س ۲۱، ش ۷۵: ۹۸ تا ۱۰۹.
- مستمند غوری، قاضی غوث‌الدین (۱۳۸۷) تاریخ مختصر غور، هرات: الحاج جلیل احمد مولوی‌زاده مسئول کتابخانه فیضی.
- مطربی سمرقندی، سلطان محمد (۱۳۸۲) تذکرة الشعراء، مقدمه، تحشیه و تعلیقات: علی رفیعی علامرودشتی، با مقدمه اصغر جانفدا، تهران: میراث مکتوب.
- مظهر، محمد سلیم (۱۳۷۸) «فارسی‌سرایان مهاجر در دوره سلاطین مملوک»، نامه پارسی، س ۴، ش ۱۳: ۱۰۲ تا ۱۵۴.
- مهستی گنجوی (۱۳۴۷) دیوان، به اهتمام، تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۲۸) سمط العلی للحضرة العلیا، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تحت نظر محمد قزوینی، طهران: شرکت سهامی چاپ.
- ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۶۴) نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: اطلاعات.


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۶

10.52547/HLIT.2022.227219.1127 

تأملی درباره ترکیب «سرعلف» در مرزبان‌نامه (ص ۶۳-۷۴)

هاشم صادقی محسن‌آباد^۱

چکیده

از دیرباز بر سر ضبط صحیح «سرعلف» و معنای آن در داستان «شتر با شتریان» در باب هفتم مرزبان‌نامه، اختلاف نظر وجود داشته و همچنان باب بحث درباره آن گشوده است. علامه محمد قزوینی در پانویس به یکسانی ضبط این واژه در همه نسخه اشاره کرده است اما با نهادن علامت پرسش، در صحت ضبط و معنای آن تردید کرده است. دیگر مصححان، شارحان و پژوهشگرانی که نکاتی درباره تصحیح و تحشیه این متن قلمی کرده‌اند، نسبت به این واژه مواضع متفاوتی داشته‌اند: گروهی از محققان این ضبط را پذیرفته‌اند و با ارائه معنا در ایضاح آن کوشیده‌اند؛ برخی از محققان آن را مصداق گشتگی متن دانسته‌اند و برخی تمام و یا قسمتی از آن را از متن حذف نموده‌اند و هرکدام برای پذیرفتن ضبط، حذف ترکیب و یا پیشنهاد واژه بدیل، دلایلی اقامه کرده‌اند. در این مقاله پس از بررسی و ارزیابی تفصیلی نسخ و شروح موجود، کوشیده‌ایم بر پایه داده‌های گویشی ضبط صحیح را مشخص کرده و معنای دقیقی از این واژه به دست دهیم. این واژه در گویش‌های جنوب خراسان به معنای قسمت‌های نازک و نورسته سر گیاهان به کار می‌رود و مجازاً به هرگونه علوفه و گیاه مرغوب و باکیفیت نیز اطلاق می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مرزبان‌نامه، تصحیح، تحشیه، ترجمه، سرعلف، سبز علف.

A Contemplation on ‘Sar -‘alaf’ in *Marzban-Nameh*

Hashem Sadeghi Mohsenabad¹

Abstract

There has been an ongoing debate over the correctness of the record of 'Sar-‘alaf' and its meaning in the "Shotor va Shotorbān" (Camel and the Camel owner) story in the seventh book of *Marzban-Nameh*. Allameh Qazvini has pointed out, in the footnote, that the form is unanimously the same in all the editions, but putting a question mark, he cast doubt on the accuracy of the form and its meaning. Other editors, and researchers who worked on editing and annotating this text, have adopted different opinions towards it. Some accepted this record and tried to delineate it; some considered it an instance of miswriting, and some have removed parts or all of it. They have argued for eliminating, accepting, or suggesting an alternate for the form. In this study, we tried to identify the accurate record based on dialectical evidence and then provide an exact meaning. 'Sar-‘alaf' means newly grown and soft parts of plants and refers to any high-quality forage.

Keywords: *Marzban-Nameh*, editing, annotation, translation, sar-‘alaf’, sabz-‘alaf

1. Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabur University, Neyshabur, Iran, email: sadeghi.hashem62@gmail.com

۱. مقدمه

مرزبان نامه، نوشته سعدالدین وراوینی، از آثار مصنوع ادب فارسی است که اصل آن به زبان طبری تألیف اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین پریم بوده است. مرزبان نامه از دیرباز در کانون توجه و تحقیق بوده است. این اثر به زبان‌های انگلیسی، ترکی و عربی ترجمه شده است.^۱ در زبان فارسی نیز تصحیح، شرح و تحشیه‌های متعددی در مورد آن منتشر شده است. افزون بر این، مرزبان نامه جزو متون درسی مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی است. تاکنون چند تصحیح و شرح مفصل درباره آن نگاشته شده است که خود از اهمیت و جایگاه محوری این متن در میان متون مصنوع نشان دارد.

در باب متون کلاسیک ادبیات فارسی از جمله مرزبان نامه بسیار نوشته‌اند اما همچنان ظرایف و دقایق زبانی، ادبی، سبکی و ... فراوان در مطاوی این دست متون نهفته است. مصححان و شارحان مرزبان نامه با ذکر نکات سودمند و ارزنده در باب غوامض متن و منتقدان نیز با انگشت نهادن بر کاستی‌ها و لغزش‌های راه‌یافته به تصحیح و شرح‌ها، هرکدام به شیوه‌ای متفاوت در تنقیح و تبیین این میراث ادبی سترگ ادای سهم نموده‌اند و چراغی روشنگر فرا روی محققان ادب پارسی نهاده‌اند. با وجود طبع تصحیح و تحشیه‌های متعدد و انتشار مقالات انتقادی فروغ‌بخش، زوایا و خبایای متعددی از این متن در پرده ابهام مانده و باب سخن درباره غموض آن همچنان گشاده است.

۱-۱. بیان مسئله

در مطاوی متونی همچون مرزبان نامه ظرایف و دقایقی فراوان نهفته است که در دانش‌های همه‌جانبه مصنف ریشه دارد و جز با نقب زدن به دانش‌های متعارف و تجارب زیسته زمان نگارش آن، درک صحیح تمام دقایق آن حتی برای ادیبان پرمایه نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. گاه ممکن است که ضبط صحیح واژگان به‌خاطر بدخوانی و یا دست‌اندازی کاتبان دچار گشتگی شده باشد. گاه نیز ممکن است که ضبط صحیح هم دارای ابهام باشد زیرا بسیاری از واژگان و ترکیب‌های مضبوط در متون، در گذشته معنای محصلی داشته‌اند و در بافت فرهنگی و اجتماعی آن عصر قابل درک بوده‌اند اما امروزه به‌خاطر حذف تجربه زیسته یا دانش پستوانه آن قابل درک نیستند. به دیگر سخن، درکی که اهل زبان آن روزگار از آن تعابیر داشته‌اند بر ما پوشیده است. در نتیجه برای فهم و درک این دست غموض، باید معنای آن را در فرهنگ شفاهی، اسناد و یا متونی پی گرفت که محتمل است در آنها عین صورت واژگان و یا کاربرد صورت‌های نزدیک به آن حفظ شده باشد.

این جستار بر آن است تا یکی از واژگان بحث‌برانگیز مرزبان‌نامه را بررسی کند. واژه مرکب «سرعلف» در جمله «مگر از بس آرد سر علف که بطواحن و نواجذت فرو میرفت» در باب هفتم مرزبان‌نامه از دیرباز محل بحث بوده و بسیاری از محققانی که به شرح و تنقیح این متن پرداخته‌اند در باب آن سخن رانده‌اند اما بر سر معنای آن توافقی وجود ندارد. این پژوهش می‌کوشد تا پس از بررسی تفصیلی پیشینه «سرعلف» در تصحیح‌ها، شرح‌ها، مقالات انتقادی، ترجمه عربی مرزبان‌نامه و نسخه‌های نویافته از این متن، بر پایه داده‌های گویشی پرده از ابهام معنای این واژه بردارد. واژه سرعلف و دیگر مفاهیم هم‌بسته آن هم‌اکنون در برخی از گویش‌های خراسان کاربرد دارد و گمان می‌رود معنای برآمده از تجارب زیسته گویشوران با آنچه مراد مصنف مرزبان‌نامه بوده، همسان است.

۱-۲. پیشینه تحقیق

علامه قزوینی نخستین کسی است که تصحیح کامل مرزبان‌نامه را بر مبنای شش نسخه خطی در سال ۱۳۲۶ ه. ق. برابر با ۱۲۸۷ ه. ش. منتشر ساخت.^۱ و در باب صحت ضبط ترکیب سرعلف و معنای آن تردید نمود. روشن بر پایه نسخه‌ای نویافته از مرزبان‌نامه در کتابخانه اونیورسیتته استانبول که تاریخ تحریر آن حدود بیست سال از نسخه اساس قزوینی قدیمی‌تر بود و با سود جستن از آرای محققانی که نکاتی انتقادی در باب تصحیح و حواشی قزوینی منتشر ساخته بودند،^۲ تصحیح تازه از این متن به دست داد و بخشی از این ترکیب را در تصحیح حذف نمود. علاوه بر این، در شروع و تحشیه‌ها و نوشته‌های انتقادی متعددی که در باب مرزبان‌نامه منتشر شده، این ترکیب محل بحث بوده است. سید محمد فرزانه سلسله مقالاتی انتقادی در مورد تصحیح و حواشی مرزبان‌نامه مصحح قزوینی در فاصله سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ ه. ش. در مجله یغما منتشر ساخت و در یک مقاله در ایضاح این ترکیب کوشید. در چاپ ۱۳۵۲ مرزبان‌نامه به تصحیح قزوینی، ضمیمه‌ای با عنوان «الترجمان عن کتاب المرزبان» به قلم معزی دزفولی منتشر شده است که به تفصیل در باب تصحیح و حواشی قزوینی و برخی کاستی‌های آن سخن گفته شده است. خطیب رهبر در سال ۱۳۶۳ ه. ش. شرحی کامل از مرزبان‌نامه بر اساس نسخه قزوینی منتشر ساخت و این ترکیب را مصداق گشتگی دانست. با توجه به نوع پژوهش، پیشینه تفصیلی در بخش بحث و بررسی، با دید انتقادی بررسی خواهد شد.

۲. بحث و بررسی

در داستان «شتر با شتربان» در باب هفتم مرزبان‌نامه، شتربان بر شتر رحم می‌آورد و برای رفع خستگی شتر را در

بیابان رها می کند «تا به اختیار خویش دمی برآرد و لحظه ای بیاساید». در این اثنا خرگوشی که با شتر سابقه آشنایی دیرینه دارد او را می بیند و ظاهر زار و نزار شتر را با گذشته می سنجد. از آنجاکه این پاره نوشتار، دو وضعیت سابق و کنونی را با هم مقایسه می کند، مبانی فهم ترکیب سرعلف در گرو مقایسه این دو وضعیت است:

نیک در شتر نگه کرد او را سخت زار و نزار و ضعیف و نحیف یافت گفت ای برادر من ترا فرهیگی کوهپیکری دیدم که از ممخضه کوهانت همه روغن چکیدی و بهیچ روغن اندودن ادیم جلد تو محتاج نبودی مگر از بس آرد سر علف که بطواحن و نواجذت فرو میرفت خمیر منسم را مدد میدادی که بغل بگرده کلکل چنان آکنده داشتی، بشانه پشت و آینه زانو همه ساله مشاطه گری شحم و لحم می کردی ضلیعی بودی که از مقوس اضلاعت بر چهار قوایم یک فرجه مفصل از سمن خالی نبودی زنده پیلان زنجیرگسل را از عربده مستی تو سنگ در دندان می آمد هدیر حنجره تو زئیر زمجره شیر در گلو می شکست امروز می بینمت اثر قوت و نشاط از ذروه سنم در حضيض تراجع آمده و مهره پشت از زخم ضرب حوادث در گشاد افتاده و از بی طاقتی جراب کوهان بنهاده جرب برگرفته بجای صوف مزین و شعر ملون در شعار سراپیل قطران رفته روزگار آن همه پنبه تخم در غراره شکمت پیموده این همه پشم بیرون داده چه افتادست که چون شاگرد رسن تاب باز پس می شوی مگر هم ازین پشمست که چنبر گردنت بدین باریکی می رسد یکباره مسخ گشته و قلم نسخ بر احوالت کشیده آخر مزاج شریف و طبع کریم را چه رسیدست که سبب تبدل حال و موجب زوال آن کمال آمد (وراوبنی، ۱۳۱۰: ۱۹۴-۱۹۳).

علامه قزوینی در پانوش شماره دو در باب «آرد سر علف» نوشته است: «کذا فی جمیع النسخ (?)» و با گذاشتن علامت پرسش در صحت ضبط و یا معنای آن تردید کرده است. در سال ۱۳۳۱ سیدمحمد فرزنان در سلسله مقالاتی که در باب تصحیح و حواشی مرزبان نامه منتشر ساخت، در یکی از این مقالات توضیحاتی به شرح ذیل در باب این ترکیب آورده است:

در حاشیه ۲ صفحه ۱۹۳ راجع به عبارت سطر آخر صفحه که از زبان خرگوش خطاب به شتر مورد حکایت نوشته شده است: «مگر از بس آرد سرعلف که بطواحن و نواجذت فرو میرفت خمیر منسم را مدد میدادی.» با تعبیر «کذا فی جمیع النسخ» و افزودن علامت استفهام تردید فرموده اند، و از اینکه راده حاشیه مزبور روی کلمه «علف» نهاده شده معلوم است که تردید محشی در صحت و سقم «آرد سر علف» است مورد ندارد چه حقیقتاً و اصطلاحاً «علف» به وسیله «طواحن» علف خواران آرد و با بزاق آنان خمیر می شود. و اگر نظر بر تعبیر «سرعلف» است باید التفات داشت که در این تعبیر نکته بلیغی ملحوظ مؤلف بوده و خواسته است کمال ناز و نعمت و راحت و رفاهیت شتر را در روزگار پیشین بیوراند و بفهماند که وی چنان غرق نعمت بود که به

ساقه و ریشه علف‌ها اعتنایی نداشت و تفریح‌کنان و تفرج‌کنان فقط سرهای تروتازه و لطیف علف‌ها را می‌چرید و در اطرافواکناف چمن‌ها می‌چمید. و خلاصه مطلب آنکه نگارنده بر هیچ تقدیر موجبی برای تردید در صحت عبارت مورد بحث نمی‌یابم (فرزان، ۱۳۳۱، ۱۰۸).

معزی دزفولی در «الترجمان عن کتاب المرزبان» در شرحی که بر مرزبان‌نامه مصحح قزوینی نگاشته درباره آرد سرعلف این‌طور توضیح داده است:

مگر از بس آرد سر علف کذا فی جمیع النسخ (ش) باز اینجا علامت استفهام گذاشته شتر که از چراگاه برگردد در موقع مخصوصی از شب آرد جو به او می‌خورانند و عرب آن را نواله می‌گویند مراد از آرد سر علف همان است (ن)»^۴ (معزی دزفولی، ۱۳۵۲: ۶۶).

در مرزبان‌نامه مصحح روشن که بر اساس نسخه‌ای نویافته و قدیمی‌تر از نسخه قزوینی انجام شده، «سر» از ترکیب آرد سرعلف حذف شده است و مصحح در پانویشت شماره چهار بیان داشته‌اند که در نسخه ب و چ «سر» نیز آمده است:

گفت: ای برادر، من ترا در فربهی کوه‌پیکری دیدم که از ممخضه کوهانت همه روغن چکیدی، و به اندودن هیچ روغن ادیم جلد تو محتاج نبود. مگر از بس آرد علف که به طواحن و نواجذت فرو می‌رفت، خمیر منسم را مدد می‌دادی که بغل به گرده کلکل چنان آکنده داشتی. به شانه پشت و آینه زانو همه‌ساله مشاطه‌گری شحم و لحم می‌کردی (وراوینی، ۱۳۵۷: ۳۸۰).

در تعلیقات نیز به اجمال اشاره شده است که «مرحوم فرزان در توجیه این عبارت و صحت آن بحثی کرده‌اند.» (روشن، ۱۳۵۷: ۷۱۳) اما نه در باب صحت تصحیح قزوینی و نه در باب صحت و سقم توضیحات فرزان اظهار نظر فرموده‌اند. صرفاً از طریق ضبط مرجح متن و حذف «سر» می‌توان پی برد که ضبط نسخه اونیورسیتته، از دیدگاه ایشان بر ضبط نسخ قزوینی مرجح بوده و توضیحات فرزان نیز به اندازه کافی مقنع نبوده است.

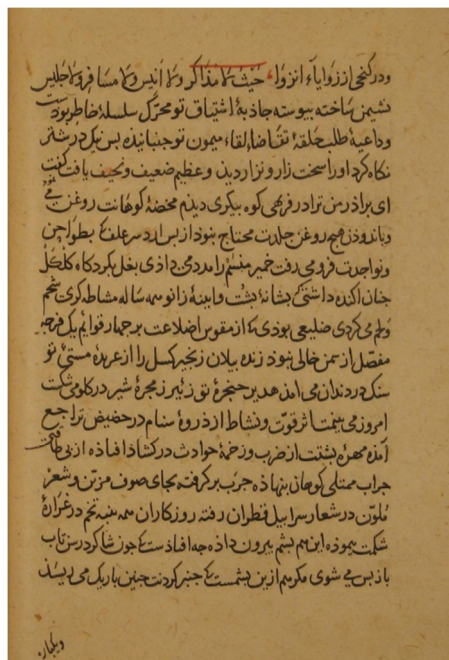
خطیب رهبر در شرح مرزبان‌نامه که بر اساس تصحیح قزوینی انجام داده است سرعلف را مصداق گشتگی دانسته و در پانویشت شماره سیزده آورده است: «سرعلف: ظاهراً صحیح آن «سبز علف» است و مراد از آرد سبز علف همان علف سبز است که به آرد تشبیه شده است و در حکم آرد برای شتر است.» (وراوینی، ۱۳۶۶: ۵۰۲).

در ترجمه عربی مرزبان‌نامه که بر اساس نسخه قزوینی انجام گرفته است، عبدالفتاح به لفظ وفادار نبوده و احتمالاً به خاطر تردیدی که در پانویس نسخه قزوینی در مورد صحت ضبط و معنای این واژه وجود داشته،

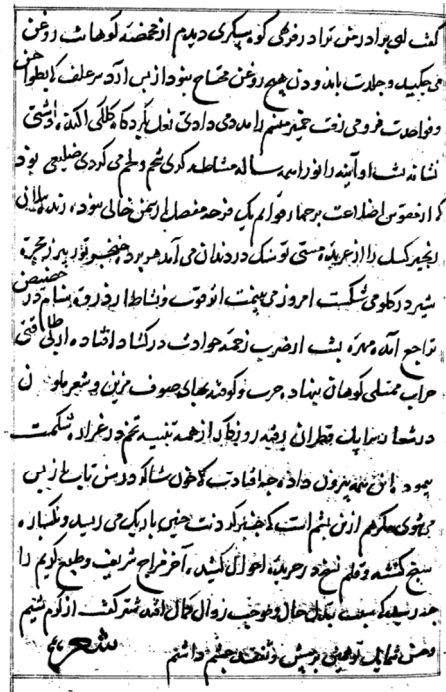
سرعلف را ترجمه نکرده و به ذکر ساخت موصولی بسنده کرده است:

ثم تفحص الجمل جيداً فوجده ضعيفاً نحيلاً. فقال يا أخی لقد رأيتک - من قبل - مثل الجبل من فرط السمنة، فكان السمن يقطر من ممخضنا سنامک قطرة قطره، و لم یکن جلدک یحتاج إلى السمن علی الإطلاق. بل ربما من كثرة الذی کان یأتی إلى طواحینک و نواجزک الذی کان یعطی المدد لخمیر المنسم الذی جعل - بدوره - محیط الصدر سمیناً هكذا، و کنت تمشط اللحم و الشحم بمظ الظهر و مرآة الرکبه کل المشاطة، و کنت قویاً ضلیعاً حتی إنه لم توجد فرجة فاصلة بین مقوس أضلاعک علی قوائمک الأربعة بسبب السمنة (فرج، ۲۰۰۰: ۳۰۴).

افزون بر نسخی که مصححان مرزبان نامه از آن بهره برده اند، امروزه دو نسخه دیگر از این متن در دسترس است: ۱. نسخه کتابخانه مغنسیا ترکیه به شماره ۱۳۲۴ که تاریخ کتابت آن ۷۴۰ است و دو سال از نسخه اونیورسیتته که نسخه اساس تصحیح روشن بوده، قدیمی تر است. ۲. نسخه کتابخانه سالتیکف شچدرین سن پترزبورگ به شماره ۴۷۹ به تاریخ کتابت ۱۰۱۷. در هر دو نسخه نیز ترکیب «آرد سرعلف» به صورت کامل ضبط شده است (ن.ک: تصویر ۱ و ۲).



تصویر ۱. برگه شماره ۱۴۸ نسخه مغنسیا



تصویر ۲. برگه شماره ۱۳۳ نسخه سالتیکف شجدرین

همان‌طور که پیشتر اشاره رفت، افزون بر تصرفات از سر ناآشنایی کاتبان، پاره‌ای از دشواری‌ها و غموض متون مصنوع در دانش‌ها و علوم متداول، تجربه‌های زیسته و آداب و رسوم متعارف زمان نگارش اثر ریشه دارد. پاره‌ای از مطالب مندرج در متون کلاسیک، به‌خاطر تداوم نیافتن و یا تغییر و تحول این علوم، تجارب، آداب و رسوم و ... امروزه حتی برای مصححان کارآموده و پرمایه نیز به‌سهولت قابل فهم نیست. ایضاً و رمزگشایی دشواری‌هایی از این دست، با انکای صرف به متون ممکن نیست. برای استحصال شواهد راهگشا گاه لازم است ردّ و نشان آن را در فرهنگ شفاهی، گویش‌ها و دیگر جاهایی پی گرفت که امکان تداوم تجارب زیسته در آنها وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد فهم کامل و درست «سرعلف» را باید در گویش‌ها و مباحث مربوط به علوفه و خوراک دام نشان گرفت.

«سرعلف» امروزه به همین شکل در گویش‌های خراسان، به‌ویژه در خراسان جنوبی به کار می‌رود اما در توسع کاربرد آن در مناطق مختلف اندکی تفاوت وجود دارد. در شهرستان زیرکوه، سرعلف (sar-palaf) به‌صورت عام برای قسمت نرم و تازه‌رسته هر نوع علوفه‌ای به کار می‌رود و مجازاً بر هرگونه علوفه مرغوب نیز اطلاق می‌شود. در شهرستان بجستان این واژه با اندکی تفاوت به کار می‌رود:

سرعلف به بوته‌های جو گویند که معمولاً در بهمن ماه تا اواخر اسفند که هنوز خوشه‌بندی نکرده‌اند و متناسب با بارندگی و گرمی یا سردی و نیز آبدهی و کوددهی رشد کرده‌اند آن را یا درو می‌کنند و یا با رها کردن گوسفندان در مزرعه جو تا کف ساقه می‌چرانند سپس آب و کود می‌دهند و در فروردین و اردیبهشت دوباره ساقه‌های جو رشد کرده و خوشه‌بندی می‌کنند و معمولاً در خردادماه درو می‌کنند. به سرعلف، «جو علفی» هم گفته می‌شود. این کار در مورد گندم کمتر اتفاق می‌افتد (قربانی، ۱۴۰۰: ۱۲۷).

در گویش نهبندان به این کلمه سرچ گفته می‌شود: «سرچ (sar-jē) [= سر جو] برگ‌های اولیه جو که به‌عنوان علوفه استفاده می‌شود» (محمودی، ۱۳۹۵: ۳۲۳). به حیوانی که از «سرعلف» تغذیه می‌کند در گویش‌های مختلف خراسان «نازک‌خور» (nâzok-xor)، «نازک‌خوار» (nâzok-xâr) و «نازک‌چر» (nâzok-čar) گفته می‌شود. نازک‌خور و نازک‌چر، به همین معنا در لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین هم ضبط شده‌اند (نک: مدخل «نازک‌خور» و «نازک‌چر»). در مقابل، به حیوانی که از علوفه نامرغوب و بدون کیفیت تغذیه می‌کند، پفتل‌خور (paftal-xor) گفته می‌شود. این واژه در کتاب درآمدی بر گویش اردکولی، بدین شکل معنا شده است: «پفتل‌خور (paftal-xor): گاو، بز یا میشی که علوفه نامرغوب را می‌خورد.» (صادقی، ۱۳۹۹: ۹۱). از این نوع دام، در گویش‌های خراسان با صورت‌های متفاوتی نام به میان آمده است. در کاشمر این نوع دام دهم‌خوار (de-ham-xâr) و در نیشابور درهم‌خوار (der-ham-xâr) نامیده می‌شود.

وجود عین واژه سرعلف در گویش‌ها، وضع تعابیر مشخص برای حیوانی که از چنین گیاهی تغذیه می‌کند و همین‌طور واژگان متضاد با آن، تردیدی باقی نمی‌گذارد که ضبط «سرعلف» در مرزبان ضبط صحیح است. این دیدگاه به‌ویژه زمانی تقویت می‌شود که قریب به اتفاق نسخ موجود - به‌جز یک نسخه - همگی این واژه را به‌صورت «سرعلف» ضبط کرده‌اند.

برای به دست دادن معنای دقیق واژه و همین‌طور ارزیابی معانی ارائه‌شده و ضبط مرجح در تصحیح‌های موجود باید چند نکته را مد نظر داشت. نخست اینکه دو پاره گفتار مرزبان‌نامه در قیاس با هم آمده‌اند و وضعیت «سخت زار و نزار و ضعیف و نحیف شتر» در قیاس با فراخ‌حالی و فراخ‌روزی روزگاران گذشته سنجیده شده است. دیگر اینکه توصیف پاره‌های نوشتار هم بر کیفیت و هم کمیت خوراک شتر در دوران رفاهیت دلالت دارد. در ترکیب «بس آرد سرعلف» بس بر فزونی و فراوانی خوراک و سرعلف بر کیفیت آن دلالت دارد. جمع میان کمیت و کیفیت خوراک، نشانه اوج رفاهیت شتر است و تقابل وضعیت کنونی و پیشین را برجسته می‌سازد. در نتیجه طبق داده‌های گویشی، سرعلف را می‌توان به دو صورت معنا کرد: ۱. شاخه‌های نورسته و تازه گیاه؛ ۲. علف و گیاه مرغوب (معنای مجازی متداول در گویش).

با این مقدمه، نکته بلاغی که فرزانه به آن اشاره کرده، مبنی بر نشان دادن کمال ناز و نعمت و راحت و رفاهیت شتر، کاملاً درست است اما ایشان با علامت‌گذاری «آرد سر علف»، سرعلف را ترکیب اضافی دانسته‌اند، حال آنکه سرعلف با توجه به توضیحاتی که بیان شد یک واژه مرکب است. افزون بر موارد ذکر شده، شواهد متعددی در گویش‌های خراسان وجود دارد که با ترکیب «سر + اسم»، کلمه جدید ساخته می‌شود: «سَرُش (sar boš): سرشاخه‌ها و بریده‌های درخت.» (یاحقی، ۱۳۹۶: ۲۸۳)؛ «سَرِیشَه (ser rišē): قسمت اصلی و خوراکی زعفران که سرخ‌رنگ است.» (زمردیان، ۱۳۸۵: ۱۱۸)؛ «سَرِقلَم (sar qalam): شاخ خالص زعفران» (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۳۴)؛ «سرخاشه (sar xâša): سرخاشه، جوانه درختچه‌های بیابانی که خوراک بز و میش است.» (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۳۴) و «سَرگُل (sargol): سَرگُل (سرگل زعفران)» (رضایی، ۱۳۷۳: ۲۸۲).

روشن بر اساس نسخه اونیورسیتته، «سر» را حذف نموده است. به این ترتیب، فقط نشانه‌های دال بر کمیّت خوراک باقی می‌ماند. با حذف نشانه‌های ناظر بر کیفیت، تأثیر کلام کاستی می‌گیرد و بخشی از اغراق کلام که در تناول علف مرغوب نهفته است از بین می‌رود. در نتیجه این ضبط، مرجح به نظر نمی‌رسد. افزون بر این، فقط در همین یک نسخه این واژه به این شکل ضبط شده است. با وجود تداول عین لفظ واژه در گویش‌ها، بحث خطیب رهبر در باب تصحیف «سبز علف» نیز از اساس منتفی است. ترجمه عربی مرزبان‌نامه در برگردان این قسمت نقص جدی دارد. مترجم همه نشانه‌های تعیین‌بخش (آرد و سرعلف) را از متن سترده و صرفاً دلالت بر کثرت را باقی گذاشته است، حال آنکه جان‌مایه تقابل‌های بنانهاده شده میان دو وضعیت در داستان شتر و شتربان بر معنای آشکار و پنهان همین چند واژه استوار شده است.

۳. نتیجه‌گیری

متون مصنوع دارای غموض و پیچیدگی‌های متعددی هستند که از دانش گسترده مصنفان نشان دارد و غالباً برآمده از تجارب مستقیم زندگی آن‌هاست. تغییر و تحول دانش‌ها و تجارب در گذر زمان، دشواری تصحیح و شرح این متون را دوچندان کرده است. در این مقاله به بررسی صحت ضبط و توضیحات ارائه شده در باب واژه «سرعلف» در مرزبان‌نامه پرداختیم. صحت ضبط این واژه و معنای محصل آن از دیرباز محل بحث و گفت‌وگو بوده است. غالب نسخ موجود مرزبان‌نامه این واژه را به صورت «سرعلف» ضبط کرده‌اند. قزوینی با گذاشتن علامت استفهام، در ضبط و معنای روشن این واژه اظهار تردید کرده و پس از آن گروهی از محققان در پی ابضاح و ارائه معنا از همین ضبط برآمده‌اند، گروهی نیز «سر» را از متن حذف کرده‌اند و

برخی نیز آن را مصحف «سبز علف» دانسته‌اند. در این پژوهش بر پایه داده‌های گویشی جنوب خراسان که امروزه نیز کاربرد این واژه به انضمام واژگان به‌هم‌بسته دیگر در باب دام و علوفه حفظ شده است، نشان دادیم که در داستان شتر و شتریان ضبط «سرعلف» صحیح است و به دو معنا به کار می‌رود: معنای نخست آن قسمت‌های نازک و نورسته سر گیاهان است و معنای دوم که مجازاً از همان معنای نخست گرفته شده به معنای هرگونه علوفه و گیاه مرغوب و با کیفیت است.

پی‌نوشت

۱. ترجمه مرزبان نامه به ترکی و عربی «یک نسخه عربی از مرزبان نامه یا عباره‌آخری اختصاری از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است و مترجم آن چنان که از آخر کتاب معلوم می‌شود شخصی است موسوم به شیخ شهاب‌الدین و محتمل است که مراد شهاب‌الدین احمد بن محمد بن عربشاه معروف متوفی در سنه ۸۵۴ مؤلف کتاب فاکهه الخلفا و مفاکهه الظرفا و کتاب عجائب المقدور فی نواب تيمور باشد و مؤید این احتمال آن است که دیباچه این مرزبان نامه عربی با دیباچه فاکهه الخلفا تا «اما بعد» بعینه یکی است بدون کم و زیاد و این مرزبان نامه عربی از زبان ترکی ترجمه شده است» (مقدمه مرزبان نامه تصحیح قزوینی: یز) «و از قراین واضح است که ترجمه ترکی مرزبان نامه که اساس این ترجمه عربی است مترجم از همین متن حاضر یعنی انشاء سعدالدین الوراوینی است نه از روضه العقول زیرا که غالب اشعار و امثال عرب که سعد وراوینی در این کتاب ایراد نموده بعینها در متن عربی نیز مذکور است و نیز متن عربی در ترتیب حکایات و مقدار و عدد آن تقریباً عین متن سعد وراوینی است، و این ترجمه عربی در سنه ۱۲۷۷ هجری در قاهره در مطبعة هجری در کمال زشتی و رکاکت به طبع رسیده است» (همان: یج).

۲. این کتاب از روی شش نسخه تصحیح شده است از این قرار: ۱. نسخه اساس که بنای طبع این کتاب بر آن است و این نسخه کتابخانه موزه بریتانیه در لندن محفوظ و اقدم و اصح نسخه است که از این کتاب به نظر این حقیر رسیده است و در سنه ۷۶۲ در شیراز استنساخ شده است. ص یح (نسخه A) (British Museum, Or. 6476); ۲. نسخه دیگر از کتابخانه موزه بریتانیه در لندن که از آخر آن قریب دو ورق افتاده است و آن نیز بالنسبه نسخه مصححی است و از سبک خط آن معلوم است که در قرن دهم هجری یا سابق بر آن نوشته شده است. (نسخه C) (British Museum, Or. 2956); ۳. نسخه دیگر ایضاً در کتابخانه موزه بریتانیه در لندن که در سنه ۱۲۷۷ هجری نوشته شده و این نسخه به‌غایت سقیم و مغلوط است و به مفت نمی‌آرزد. (نسخه B) (British Museum, Or. 2973); ۴. نسخه مأسوف علیه مسیو شفر که اکنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ و در سنه ۱۰۷۵ هجری استنساخ شده است و این نسخه به‌غایت مصحح و مضبوط است و در غالب معانی لغات مشکله و اختلاف قرأت در حواشی آن مسطور است، و مسیو شفر از روی این نسخه منتخباتی از باب اول و دوم و تمام باب سوم این کتاب که در مجموع قریب ۲۷ صفحه از صفحات این کتاب می‌شود و در جلد دوم «قطعات منتخبة پارسی» طبع نموده است. (حرف D) (Supplement person, 1871); ۵. نسخه دیگر در کتابخانه ملی پاریس که در سنه ۸۳۳ هجری استنساخ شده و بالنسبه مصحح است. (حرف E) (Ancient Fonda Persan. 384); ۶. نسخه ملکی جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاج سید نصرالله اخوی سلمه الله تعالی از وکلای سابق مجلس شورای ایران که مرحمت فرموده از طهران

- برای حقیر فرستاده‌اند، و این نسخه گرچه جدید و اختلاف بسیار با نسخ قدیمه معتبره دارد ولی باز خالی از صحت نیست و در بسیاری مواضع به قلم خود جناب معظم له تصحیح شده است. (حرف F).
۳. «نسخه اساس نسخه‌ای است در کتابخانه اونیورسیتة ترکیه به شماره ۶۸۶. خط آن نسخ است و نوشته محسن بن محمد بن محمد بن محمود یزدی است، مورخ ۷۴۲. فیلم آن به شماره ۱۵۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.» (پیشگفتار: بیست‌ونه). «این نسخه از نسخه اساس مرحوم قزوینی، بیست سال کهنه‌تر و به‌نسبتی چشم‌گیر مضبوط‌تر است. سنجش این دو نسخه و نگرستن به جای‌های مبهم متن چاپی لیدن و قیاس آن با چاپ حاضر، کار داوری را بر خواننده گرامی آسان می‌کند.» (پیشگفتار: بیست‌ونه).
۴. مراد از (ش) قزوینی؛ (ح) ملحقات و (ن) ترجمان است. سال آن، آن‌طور که روشن بیان کرده، ۱۳۵۲ است.

منابع

- بیرجندی، عبدالعلی (۱۳۸۷) معرفت فلاح «دوازده باب در کشاورزی»، به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
- رضایی، جمال (۱۳۷۳) واژه‌نامه گویش بیرجند، تهران: روزبهان.
- زمردیان، رضا (۱۳۸۵) واژه‌نامه گویش قاین، تهران: نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی).
- صادقی، محسن (۱۳۹۹) درآمدی بر گویش اردکولی، مشهد: دستور.
- فرج، یوسف عبدالفتاح (۲۰۰۰) قصص الأمير مرزبان علی لسان الحیوان، مصر: المجلس الاعلی للثقافة.
- فرزاد، سید محمد (۱۳۳۱) «نظری در حواشی مرزبان‌نامه»، مجله یغما، س ۵، ش ۲ (پیاپی ۴۸)، صص ۱۱۱ تا ۱۰۵.
- قربانی، ابراهیم (۱۴۰۰) «واژه‌نامه گویش خارفروزی (بجستان)»، به‌راهنمایی محسن صادقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز گناباد.
- محمودی، ذبیح‌الله (۱۳۹۵) فرهنگ گویشی مردم نهبندان، بیرجند: رزقی.
- معزی دزفولی، محمدعلی (۱۳۵۲) «الترجمان عن کتاب المرزبان»، ضمیمه مرزبان‌نامه تصحیح و تحشیه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات کتابخانه صدر.
- وراوینی، سعدالدین (۱۰۱۷ ق.) مرزبان‌نامه، نسخه خطی، سن پترزبورگ: کتابخانه سالتیکف شچدرین، شماره ۴۸۴.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۱۰) مرزبان‌نامه، تصحیح و تحشیه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران: نشریات کتابخانه دانشگاه تهران.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۵۷) مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد روشن، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۶۶) مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- وراوینی، سعدالدین (۷۴۰ ق.) مرزبان‌نامه، نسخه خطی، ترکیه: کتابخانه مغنيسا، شماره ۱۳۲۴.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۹۶) واژه‌نامه گویش تون (فردوس)، با یاری رحمت‌الله ابریشمی و احمد ارمغانی، تهران: نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی).

معیارهای زیباشناختی آزاد بلگرامی در نقد بلاغی شعر فارسی (ص ۷۵-۱۰۴)

بهمن بنی‌هاشمی^۱، تقی پورنامداریان^۲

چکیده

یکی از پربرترین دوره‌های نقد ادبی در تاریخ ادبیات فارسی، دوره رواج شعر سبک هندی است. در این دوره به صورت مستقل رساله‌هایی در نقد ادبی نوشته شد. در بعضی از تذکرها و رساله‌های بلاغت نیز نقد و نظرهای دقیق و علمی دیده می‌شود که هم از لحاظ کمیت و هم کیفیت نشان از اوج‌گیری نقد ادبی دارد. به‌خصوص در شبه قاره هندوستان منتقدان عالم و صاحب‌نظری چون خان آرزو و آزاد بلگرامی آثار ارزشمندی در حوزه بلاغت و نقد ادبی خلق کردند. خان آرزو رساله‌های مستقلی در نقد ادبی نوشته است اما نقدهای آزاد بلگرامی را باید در خلال تذکرهاش (به‌خصوص تذکره خزانه عامره) و همچنین رساله بلاغتش (غزلان‌الهند) جست‌وجو کرد. آزاد بلگرامی از دریچه‌های مختلفی چون زبانشناسی، بلاغت، عروض و سبک‌شناسی به اشعار فارسی نگرسته و نظرات راهگشایی در این حوزه‌ها بیان کرده است. یکی از مهم‌ترین نظرگاه‌ها در نقدهای آزاد، نظرگاه بلاغت است. آزاد را باید به اعتبار رساله‌های اصیلش در حوزه بلاغت، غزلان‌الهند و سبک‌المرجان، یکی از مهم‌ترین بلاغیون قرن دوازده دانست. از این روی دقت‌های بلاغی او در نقد ادبی حائز اهمیت ویژه‌ای است. در این مقاله نقدهای بلاغی آزاد جمع‌آوری و تشریح شده است سپس دیدگاه زیباشناسانه او از خلال نقدها استخراج و تحلیل و دسته‌بندی شده است. اکثر دقت‌های بلاغی آزاد معطوف به ایجاد تناسب معنایی و گسترش شبکه تداعی و افزایش ارتباط میان واژه‌هاست. همچنین گریز از قید معهودات دنیای واقع و فاصله گرفتن تخیل‌ها و تصاویر شعر از محدوده قوانین طبیعت و معهودات ذهن از زمره معیارهای او در خلق زیبایی ادبی است. آزاد ملاک «کاربرد اهل زبان» را از مهم‌ترین معیارهای صحت‌وسقم ساخت‌های زبانی ناآشنا و استعاره‌ها و تشبیه‌های غریب می‌داند و افزایش و گسترش وجوه شباهت را از ملاک‌های برتری تشبیه می‌شناسد. معیار زیبایی شعر در ذهن آزاد بر سه پایهٔ اعجاب، تناسب و عینی‌گرایی استوار است.

کلیدواژه‌ها: آزاد بلگرامی، نقد ادبی، بلاغت، سبک هندی، غزلان‌الهند، خزانه عامره

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول)
bahmansher@gmail.com

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران
poornamdarian@gmail.com

Azad Bilgrami's Aesthetic Criteria in the Rhetorical Critique of Persian Poetry

Bahman Banihashemi¹, Taghi Pournamdarian²

Abstract

One of the most fruitful periods of literary criticism in the history of Persian literature is the era of Indian-style poetry, in which treatises were composed specifically on literary criticism. In some tazkiras and treatises on rhetoric, there are detailed scientific criticisms and opinions, which indicate the height of literary criticism in terms of quantity and quality. Especially in the Indian subcontinent, scholarly critics like Khan Arzu and Azad Bilgrami created valuable works in rhetoric and literary criticism. Khan Arzu authored independent treatises on literary criticism, but Bilgrami's criticisms should be searched for in his tazkiras (especially *Khizanah-i Amirah*) and rhetorical treatise (*Ghizlan ul-Hind*). Azad Bilgrami has looked at Persian poems from different perspectives such as linguistics, rhetoric, prosody, and stylistics and has expressed pioneering opinions in these areas. Azad should be considered one of the prominent rhetoricians of the eighteenth century due to his original treatises in the field of rhetoric, *Ghizlan ul-Hind* and *Subhat al-Marjan*. Therefore, his rhetorical approach to literary criticism is of particular importance. In this paper, Azad's rhetorical criticisms have been collected and explained, then his aesthetic viewpoints have been extracted, analyzed, and categorized through the criticisms. Most of his rhetorical perspectives aim to create semantic congruence and correlations, expand the association network of words, and increase their connection. His criteria for literary beauty include escaping from the constraints of the real world and distancing imagination from the limits of nature laws and the conventions of the mind. Azad considers "applicability by native speakers" to be one of the essential criteria for the correctness of unfamiliar language constructions and strange metaphors and similes. He also considers the expansion of the aspects of similarity to be the criteria of the excellence of similes. The beauty of poetry in his opinion is based on the three pillars of aesthetic astonishment, congruence, and objectivity.

Keywords: Azad Bilgrami, literary criticism, rhetoric, Indian-style poetry, *Ghizlan ul-Hind*, *Khizanah-i Amirah*

1. PhD Candidate, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, email of the corresponding author: bahmansher@gmail.com

2. Professor, Faculty of Persian Language and Literature, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, email: poornamdarian@gmail.com

۱. مقدمه

دورهٔ رواج شعر سبک هندی مهم‌ترین دوره از باب رواج و گسترش نقد ادبی است. در این دوره رساله‌هایی مستقل در حوزهٔ نقد ادبی نوشته شده است. همچنین در خلال تذکرها، اشعار و تواریخ نیز می‌توانیم نمونه‌های زیادی از اظهارنظرهای علمی و نقدهای دقیق صاحب‌نظران را ببینیم. این میزان از توجه به نقد ادبی در دوره‌های دیگر شعر فارسی دیده نمی‌شود. نقدهای این دوره نه تنها از حیث کمیت بلکه از حیث کیفیت نیز بر نقدهای دوره‌های پیشین برتری دارد و به نسبت، در نقدهای این دوره از غلبهٔ جمله‌های عاطفی و داوری‌های ذوقی و شخصی کاسته شده است.

از نمونه‌های مهم رساله‌های نقد می‌توان به رسالهٔ کارنامه (۱۹۷۷) اثر منیر لاهوری (متوفی ۱۰۵۴ ه.ق.)، رساله‌های سراج منیر، داد سخن و تنبیه الغافلین اثر سراج‌الدین علی خان آرزو (متوفی ۱۱۶۹ ه.ق.) و رسالهٔ جواب شافی (۱۳۸۳) اثر وارسته سیالکوتی (متوفی ۱۱۸۰ ه.ق.) اشاره کرد. همچنین از تذکرها نیز می‌توان به تذکره‌هایی همچون مجمع‌النفایس سراج‌الدین علی خان آرزو و تذکرها، خزانهٔ عامره و سرو آزاد میرغلامعلی آزاد بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ ه.ق.) اشاره کرد. آزاد بلگرامی رسالهٔ مستقلی در نقد ادبی نوشته است اما در خلال آثارش نمونه‌هایی از نقد ادبی دیده می‌شود. نقدهای او در حوزه‌های مختلف بلاغت، عروض، دستور، آواشناسی، معناشناسی و... بیان شده است. آزاد در هر یک از این حوزه‌ها تحلیل‌هایی دقیق و مستند ارائه کرده است. در این میان نقدهای بلاغی او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چراکه آزاد را به اعتبار دو رسالهٔ سبحة‌المرجان (رساله‌ای به زبان عربی در بلاغت) و غزلان‌الهند (رساله‌ای به فارسی در بلاغت تطبیقی فارسی و هندی) یکی از مهم‌ترین بلاغیون متأخر می‌شناسند. در این مقاله فقط به نقدهای بلاغی او پرداخته‌ایم و با توجه به نقد و نظرهای آزاد، موضع او در بلاغت را تعیین کرده‌ایم و مبانی زیباشناسی شعر را از دیدگاه این منتقد و شاعر مهم قرن دوازده هجری قمری مشخص کرده‌ایم.

۱-۱. آزاد بلگرامی

میرغلامعلی (ابن نوح) آزاد بلگرامی از شعرا و منتقدان و بلاغیون هندی است که در قرن ۱۲ هجری قمری در شبه قارهٔ هند زندگی می‌کرده است. آزاد در سال ۱۱۱۶ هجری قمری متولد شده و در سال ۱۲۰۰ هجری قمری روی در نقاب خاک کشیده است. او را به همراه سراج‌الدین علی خان آرزو از بزرگ‌ترین منتقدان شبه قاره محسوب می‌کنند. آزاد در سه زبان هندی، فارسی و عربی استاد بوده است و دیوان اشعار فارسی او و بعضی اشعار عربی او موجود است. نقدها و نظرات او را در رسالهٔ غزلان‌الهند و در خلال تذکرها،

به‌خصوص خزانه عامره) می‌توانیم بخوانیم. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نقدهای او جنبه بلاغی آن است. علاوه بر اینکه آزاد به اعتبار دو رساله غزلان‌الهند و سبحة‌المرجان جایگاه‌الایی در علم بلاغت دارد، توجه او به بلاغت را در جای‌جای آثار دیگر او نیز می‌توانیم بیابیم. حاکم لاهوری (متوفی ۱۱۸۲ هـ.ق.) در قطعه‌ای درباره توانایی آزاد بلگرامی در شناخت لفظ و معنی، چنین سروده است:

غیر او دیگری به ملک دکن نیست بالله قدردان سخن
او دهد داد معنی و لفظم او بود رمزدان آن سخن

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۸۳)

آزاد دقت‌های بلاغی خود را در قالب گزاره‌های کلی یا جزئی و دقیق بیان کرده است. همچنین در ذکر شاعران به برجستگی‌های بدیعی بعضی اشعار نیز اشاره می‌کند. مثلاً در ترجمه بدر جاجرمی این‌گونه از او یاد می‌کند که: «اشعار مشتمل بر محسنات بدیع بسیار به نظم آورده» (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۹۴) همچنین در ذکر ذوالفقار شروانی درباره صنایع و فنونی که او در قصیده مصنوع خود به کار برده توضیحاتی می‌دهد و پس از بیان شگردهای متعددی که در این قصیده به کار رفته، می‌گوید: «اگر کسی تأمل کند این قصیده با آنکه نتیجه مشقت فراوان است، این همه نیست؛ تکلفاتی دارد که بر سامعه بسیار گران می‌آید» (همان: ۱۹۴) همچنین به قصیده مصنوع سلمان اشاره کرده است که به تتبع قصیده ذوالفقار شروانی سروده شده است: «و صنعتی چند افزود؛ لکن صله کم یافت» (همان).

آثاری که از آزاد به جا مانده بسیار زیاد است اما با توجه به موضوع این پژوهش اکثر نمونه‌هایی که پیدا شد از دو اثر خزانه عامره و غزلان‌الهند او استخراج شد.

۱-۲. بلاغت تطبیقی

علم بلاغت یکی از علوم کهن بشری است که در ادبیات اکثر ملل می‌توانیم نمودهایی از آن را مشاهده کنیم. تأثیرپذیری ملل مختلف از بلاغت یکدیگر نیز امری رایج بوده است. به عنوان مثال تأثیر بوطیقای ارسطو بر رساله‌های فیلسوفان مسلمان قابل ردیابی است. در کتب بلاغت عرب نیز اشاره‌هایی به بلاغت در ایران باستان شده است. مثلاً ابوهلال عسکری در یکی از آثارش (رساله‌ای کوتاه با عنوان التفضیل بین بلاغتی العَرَبِ و العَجَمِ) به مقایسه بلاغت فارسی و عربی می‌پردازد (نک: ابوهلال عسکری، ۱۳۹۷). همچنین می‌توانیم به جاحظ اشاره کنیم که در البیان و التبيين می‌گوید: «من احب ان یبلغ فی صناعة البلاغة و یعرف الغریب و یتبحر فی اللغة فلیقرأ کتاب کاروند؛ و قد علمنا ان اخطب الناس الفرس» (جاحظ، ۲۰۰۲: ۱۰)

یعنی: هر کس می‌خواهد بلاغت را فراگیرد و بیگانه را بشناسد و زبان‌آور شود، کتاب کاروند را بخواند و همانا می‌دانیم سخنورترین مردمان ایرانیان‌اند. این تأثیرپذیری‌ها نشان می‌دهد نگاه تطبیقی از همان آغاز در آثار بلاغی ملل مختلف وجود داشته است. اکثر این موارد در حد اشاره‌هایی کوتاه و گذراست اما یکی از مفصل‌ترین و دقیق‌ترین نمونه‌های بلاغت تطبیقی در غزلان‌الهند آزاد بلگرامی است. آزاد بلگرامی به دلیل تسلطش بر سه زبان هندی، فارسی و عربی و دانش فراوانی که در ادبیات و بلاغت این سه زبان داشته است توانسته بعضی از فنون بلاغی را با نگاهی تطبیقی تحلیل کند. نمونه‌هایی از آن را می‌توانیم در خلال نقدهای او و به شکل مفصل‌تر در کتاب غزلان‌الهند مشاهده کنیم. به عنوان مثال در فصل اول رساله غزلان‌الهند با عنوان «در بیان تفریس صنایع هندی» می‌گوید: «بدان که علمای عرب تشبیه را تقسیم کرده‌اند به اعتباراتی مثل اینکه هر دو طرف او حسی باشند یا عقلی یا مختلف و ادبای هند تشبیه را تقسیم کرده‌اند به اعتبارات دیگر» (آزاد، ۱۳۸۲: ۳۸). از این دسته تقسیم‌ها صنعتی را به نام «تشبیه الشیء بنفسه» تعریف می‌کند و می‌گوید: «آنچنان است که مشبه و مشبه‌به یکی باشد». سپس برای آن مثال‌هایی از نظامی گنجوی، ظهوری ترشیزی، جمال‌الدین اصفهانی، جلالای طباطبای و قاسم دیوانه مشهدی ذکر می‌کند و می‌گوید: «بر دقت‌شناسان پوشیده مباد که تشبیه الشیء بنفسه، تنزیه است در صورت تشبیه که هر دو با هم ضدند، چه علما تشبیه را تعریف کرده‌اند که هو الدلاله علی مشارکه امر لآخر فی معنی بالكاف و نحوه. و از این جا دریافت شد که وجود تشبیه بی مغایرت مشبه و مشبه‌به متصور نیست. و تشبیه را چهار رکن است: مشبه و مشبه‌به و وجه شبه و ادات تشبیه. پس مقصد قایل از وحدت مشبه و مشبه‌به تنزیل ممدوح از شبیه است به تفنن عبارت، بلی عبارت چون تو کسی نیست و چون تو تویی یک مأل دارد که آن تنزیه باشد. و این تحقیق از تحریرات مؤلف است خامه‌هندیان به آشنا نشده.»^۱ (همان: ۳۸ و ۳۹) اما در تذکره خزانه عامره در نقد بیتی از اسکندرنامه نظامی گنجوی، توضیحات بیشتری درباره این صنعت در بلاغت هندی ارائه می‌کند:

گزین کرده هر دو عالم تویی چو تو گر کسی باشد آن هم تویی

در این بیت نوعی از تشبیه واقع شده؛ بیانش اینکه علمای بیان هندی، تشبیهی برآورده‌اند که آن را «ائیناً آنکار» گویند. اینها (به همزه مفتوح و نون اول مضموم و نون ثانی مشدد مکسور و یای تحتانی مفتوح آخر الف) به معنی بی‌نظیر است و آنکار (بر وزن چمن کار): صنعت فن بدیع را گویند. و ایناالنکار عبارت از آن است که مشبه و مشبه‌به یکی باشد. فقیر را به نظر تتبع نرسیده که کسی از ادبای عربی و فارسی این تشبیه را استخراج کرده باشد؛ حال آنکه فی نفسه در هر زبان موجود است؛ چنان‌که بیت شیخ نظامی گذشت. و ملا ظهوری ترشیزی گوید:

چون ظهوری به جز ظهوری نیست
در محبت یگانه می‌باشد
و میرزا جلالی طباطبا در منشآت خود این بیت آورده:
آب رخ آیینۀ جم منم
همچو منی گر بود آن هم منم

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۶۴۲)

فصلی که آزاد در رساله غزلان الہند با عنوان «در بیان تفریس صنایع ہندی» نوشته می‌تواند مأخذ مهمی باشد برای پژوهش‌های تطبیقی بلاغت ہندی و فارسی.

۲. پیشینہ پژوهش

نقد ادبی در سبک ہندی اثر محمود فتوحی (۱۳۸۵) پژوهشی است کہ مؤلف با تمرکز بر نقد ادبی در دورہ رواج شعر سبک ہندی، تاریخچہ‌ای از آن ارائه کرده است و کلیاتی را از انواع و اقسام نقد شعر در این دورہ بہ دست داده است. در این کتاب بخش‌هایی بہ نقدهای آزاد بلگرامی اختصاص داده شده است و در آن چند مورد از نقدهایی کہ در این مقاله نیز بہ آن پرداختہ‌ایم، تحلیل و بررسی شده است. تفاوت پژوهش ما با کتاب نقد ادبی در سبک ہندی در این است کہ در این مقاله کوشیدہ‌ایم تمامی نقدهای بلاغی آزاد را جمع‌آوری و دستہ‌بندی و تحلیل کنیم و سپس معیارهای زیباشناختی آزاد بلگرامی را از پس نقدهای او بیرون بکشیم، هدف کتاب ارزشمند مذکور اختصاصاً چنین چیزی نبوده است.

احوال و آثار میرغلامعلی آزاد بلگرامی نوشته حسن عباس (۱۳۸۴) کتابی است کہ در آن زندگی‌نامہ، نسب‌نامہ، کتاب‌ها و آثار آزاد بلگرامی معرفی شده است و موضوع این کتاب نیز تحلیل و بررسی نقدها و نظرات آزاد بلگرامی و تبیین دیدگاه‌های ادبی و معیارهای زیباشناسانہ او نبوده است.

رسالہ دکتری با عنوان «بررسی و تحلیل سیر تحولات علوم بلاغی (بیان و بدیع) در ایران از آغاز تا قاجاریہ» در سال ۱۳۹۱ در دانشکدہ ادبیات دانشگاه اصفہان دفاع شده است. (دانشجو: مجاہد غلامی، استاد راهنما: حسین آقا حسینی) در این پژوهش رسالہ غزلان الہند آزاد بلگرامی معرفی شده است ولی بہ نقدها و نظرات بلاغی آزاد بلگرامی کہ در خلال تذکرہ‌های او دیدہ می‌شود پرداختہ نشده است و موضوع این پژوهش نیز با پژوهش ما متفاوت است.

پایان‌نامہ کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی معیارهای نقد آزاد بلگرامی و خان آرزو» (دانشجو: محسن حسینی حاجی‌وند، استاد راهنما: تقی پورنامداریان) در سال ۱۳۹۵ در پژوهشگاہ علوم انسانی دفاع شده است کہ در این پژوهش نیز تمرکز بر نقدها و نظراتی بوده است کہ این دو منتقد شبہ قازہ درباره شعر مشترک

ارائه کرده‌اند و به تفاوت نگاه این دو در آن نقدها اشاره شده است. اغلب قریب به اتفاق نقدهای بررسی شده در این پژوهش مربوط به تحلیل حدود درست و غلط در زبان است و هدف آن تمرکز بر نقدهای بلاغی آزاد بلگرامی و بیرون کشیدن معیارهای زیباشناختی از آرای این منتقد نبوده است. با توجه به موارد فوق، مقاله حاضر اولین پژوهشی است که بر نقدهای بلاغی آزاد بلگرامی متمرکز بوده است و نقدهای بلاغی او را دسته‌بندی و تحلیل می‌کند و معیارهای زیباشناختی این منتقد را از دل نقدهای بلاغی و آرا و نظرات او در حوزه بلاغت بیرون می‌کشد.

۳. نقدهای بلاغی آزاد بلگرامی

نقدهای بلاغی آزاد، در سه دسته کلی مبتنی بر تشبیه و استعاره، مبتنی بر اغراق و مبتنی بر تناسب و ایهام جای می‌گیرد. در بخش تشبیه تشبیهات مرگب به خصوص از نوع مدعامل اهمیت ویژه‌ای دارد. در بخش تناسب و ایهام توجه به ایجاد شبکه‌های تداعی معانی حائز اهمیت است و در بخش اغراق خلق معانی بیگانه و مضامین دور از ذهن اساس قرار می‌گیرد.

اینکه تشبیه و استعاره را در یک دسته قرار دادیم به این دلیل است که آزاد بلگرامی در تحلیل و نقد استعاره‌ها همواره به ساختار تشبیهی استعاره‌ها نظر دارد و معیارهای او بر شباهت استوار است از این رو نقدهای او بر تشبیه و استعاره از یک سنخ است. همچنین اینکه تناسب و ایهام را از یک دسته محسوب کرده‌ایم به این دلیل است که آزاد بلگرامی در تمامی نقدهایی که به ایهام پرداخته است به افزایش شبکه تداعی و تناسب در بیت نظر داشته است و ایهام را وسیله‌ای برای ایجاد نسبت‌های چندگانه معانی میان اجزای بیت می‌داند. ضمناً نقدهای بلاغی و زیباشناسانه آزاد بلگرامی از این سه حالت خارج نیست.

۳-۱. تشبیه و استعاره

بهره‌گیری از تشبیهات نو و استعاره‌های غریب و بی‌سابقه یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های شعر سبک هندی است. همین موضوع یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات بلاغت شعر سبک هندی شد. در همان آغاز رواج شعر سبک هندی، منیر لاهوری که خود ابتدا از پیروان این سبک بود، رساله کارنامه را در نقد چهار شاعر سبک هندی (عرفی شیرازی، ظهوری ترشیزی، زلالی خوانساری و طالب آملی) نوشت. در این رساله تقریباً تمامی نقدها معطوف به استعاره‌های نوین و تشبیهاتی است که در پس این استعاره‌ها صورت گرفته است. سراج‌الدین علی خان آرزو در رساله سراج منیر نقدهای منیر لاهوری را نقد کرده است و به دفاع از این

استعاره‌ها و تشبیه‌ها پرداخته است. در زمان آزاد بلگرامی، این نوع بهره‌گیری از استعاره‌ها و تشبیه‌ها تقریباً پذیرفته شده بود و نقدهای آزاد در این حیطة با نقدهای منیر لاهوری متفاوت است.

۳- ۱- ۱. نظرگاه آزاد بلگرامی درباره نوآوری در تشبیه و استعاره

سخنور بلگرامی (از شاعران و منتقدان شبه قاره در قرن دوازدهم ه.ق.) بعضی اشعار آزاد بلگرامی را نقد کرده و آزاد در خزانه عامره به این نقدها پاسخ داده است. بعضی از این نقدها به تشبیه‌ها و استعاره‌های کم‌کاربرد بازمی‌گردد.

الف. در مثال زیر سخنور تشبیه سینه به قرآن را صحیح نمی‌داند و دلیلش هم کاربرد نداشتن چنین تشبیهی است. آزاد در پاسخ می‌گوید که او سینه را به کتاب تشبیه کرده است و شاهد مثالی برای این تشبیه ذکر می‌کند. تا اینجای کار اگر با رویکرد سخنور هم‌داستان باشیم این شاهد مثال سندی بر صحت تشبیه خواهد بود اما آزاد جمله‌ای کلیدی به آن افزوده است که روشنگر دیدگاه اوست که: «باب استعاره مسدود نیست» یعنی برای صحت تشبیه یا استعاره‌ای نیاز به کاربرد آن نیست:

حرف دنیا در کتاب سینه شایان حک است
گر کنی الحاق در قرآن سزای گزلك است
معترض گوید: سینه را کسی تشبیه به قرآن نکرده، مگر تشبیه دل و قرآن آمده است، انتهی. مجیب گوید: سینه را کتاب گفته‌اند. نصیر همدانی گوید:

فریب سینه پر داغ بلهوس نخوری
که این کتاب غلط نقطه‌های شک دارد
و ظاهر است که نظام، اول کتاب سینه گوید، بعد از او اطلاق قرآن بر او نمود. بر مطلق سینه اطلاق قرآن نکرد، چنان‌که معترض فهمیده؛ مع‌هذا اگر مطلق سینه را قرآن گویند، چه مضایقه چه زبانزد خاص و عام است که علم در سینه، به که در سفینه. وقتی که سینه را محل علم گفته‌اند و اطلاق کتاب بر آن کرده‌اند، اگر کسی استعاره قرآن - که کتاب الله است - کند چه باک، که باب استعاره مسدود نیست. و کتاب الله و کتاب الناس در صورت هیچ تفاوت ندارد.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۷۶ و ۱۷۷)

ب. اما در مثال زیر سخنور و آزاد هر دو اساس صحت تشبیه را استعمال آن دانسته‌اند و آزاد با ذکر شاهد مثالی نقد سخنور را رد می‌کند:

آزاد [گوید]:

به روی یار عقیق دهن بود نیاب ز خامه ماند در این نسخه سرخی سر باب
 معترض گوید: عقیق دهن مستعمل نیست، مگر عقیق لب. مجیب گوید: مستعمل است. میرزا صائب
 می‌فرماید:

اگر نه فکر عقیق دهان او باشد کسی علاج جگرهای آتشین چه کند
 (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۷۸)

پ. در نمونه زیر دیدگاه سخنور در نقد بیت آزاد مبتنی بر مصادیق عالم واقع است. سخنور می‌گوید غنچه
 بو ندارد بنابراین استعاره «نفس غنچه پاک برمی‌آید» صحیح نیست اما آزاد برای اثبات صحت استعاره «نفس
 غنچه» چند شاهد مثال ذکر می‌کند. همچنین سخنور نقد اصلاحی کرده و «نکته گل» را جایگزین «غنچه
 گل» کرده و آزاد در برتری تشبیه بیت خود نسبت به بیت اصلاح‌شده دلیلی می‌آورد:

آزاد نداریم سر شکوه خاری چون غنچه گل پاک برآید نفس ما
 معترض گوید: و حاصل کلامش اینکه: غنچه را نفس نیست به جای غنچه گل، نکته گل باید گفت.
 مجیب گوید: میرزا صائب اضافه نفس به غنچه می‌کند و می‌فرماید:

ز جوش گل، نفس غنچه پردگی شده است فراغ بال در این گلستان میسر نیست
 و نیز می‌فرماید:

از جوش زبان، غنچه من تنگ نفس داشت حیرانی روی تو مرا لال بر آورد
 و میرزا بیدل غنچه را صاحب نفس به‌طور عجمی می‌گوید که:

هر طفل غنچه هم سبق درس صبح نیست هر صاحب نفس به مسیحا نمی‌رسد
 علما نوشته‌اند که تشبیه برای اثبات مدعا از جمله دلایل است. و بر دقت‌شناسان پوشیده نیست که در بیت
 ناظم، تشبیه قوی است؛ زیرا که مشبه و مشبه‌به از یک جنس باشد، یعنی نفس متکلم و نفس غنچه؛ و این دخیل‌تر
 است در اثبات مدعا. اگر نکته گل گویند مشبه و مشبه‌به از یک جنس نمی‌ماند و قوت تشبیه فوت می‌شود.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۸۰)

۳-۱-۲. ربط قوت تشبیه به هم‌سنخی مشبه و مشبه‌به

آزاد ملاکی را برای قوت تشبیه بیان می‌کند: تشبیهی قوی‌تر است که مشبه و مشبه‌به آن از یک جنس باشد؛
 یعنی نفس متکلم که به نفس غنچه تشبیه شده است قوی‌تر از تشبیه نفس متکلم به نکته گل است.

هرچند مقصود آزاد از نفس همان نکهت است اما وقتی با تعبیر نفس بیان شود تجانس بیشتری با نفس متکلم خواهد داشت. همچنین وقتی می‌گوییم «نکهت گل» هیچ شگرد بلاغی در آن به کار نبرده‌ایم اما در «نفس غنچه» از استعاره مکنیه بهره گرفته‌ایم. از سوی دیگر چون تأکید او بر این است که تشبیه می‌تواند یکی از دلایل اثبات مدعا محسوب شود و چون مدعای این بیت به صفت «پاک» اشاره دارد، «غنچه» نسبت به «گل» متناسب‌تر است.

۳-۱-۳ سابقه تشبیه و استعاره معیاری برای صحت آن

در تذکره خزانه عامره آزاد خاطره‌ای نقل کرده است که نواب نظام‌الدین شعری را که پیشتر از نظر اصلاح آزاد گذرانده بود در جمعی می‌خوانده. موسوی خان جرأت اورنگ‌آبادی او را نقد می‌کند که چرا ترکیب «سرو خرامان» را در معنی خود درخت سرو به کار برده است. جرأت می‌گوید:

سرو خرامان بر قامت معشوق صادق می‌آید، بر سرو چگونه صادق تواند آمد؟ نواب جانب فقیر [آزاد بلگرامی] نگاه کرد یعنی به نظر اصلاح شما رسیده است. گفتم: میرزا صائب از سرو خرامان درخت سرو اراده می‌کند و می‌گوید:

یک ره برآر از آستین دست نگارین در چمن
تا دست‌ها پنهان کند سرو خرامان در بغل
نواب عجب بشاشتی کرد و بیت را یاد گرفت. جرأت گفت: عجب از میرزا که درخت زمین‌گیر را سرو خرامان گفت. گفتم: بنای شعر بر تخیل است؛ حرکتی که درخت به تحریک نسیم می‌کند، گویا می‌خرامد. سلمان ساوجی به این معنی تصریح می‌کند و می‌گوید:

سرو از صبا گردد چمان تا چون قدت باشد روان
هر چند بخرامد به آن سرو خرامان کی رسد
و در عربی «غص میّاس» و «شجر میاد» بسیار است و میّاس و میاد هر دو به معنی خرامان باشد.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۸۰)

در این خاطره می‌بینیم که آزاد در توجیه آوردن صفت خرامان برای درخت دست‌به‌دامان دو مثال از صائب و سلمان ساوجی می‌شود. این موضوع نشان می‌دهد در دیدگاه آزاد بلگرامی یکی از معیارهایی که صحت استعاره و تشبیه را تأیید می‌کند کاربرد آن استعاره و تشبیه در شعرهای دیگران است. با این حال این به این معنا نیست که آزاد مخالف نوآوری در استعاره و تشبیه است. این معیار معیار چندان صحیحی نمی‌نماید زیرا معترض می‌تواند بیت صائب را نیز از مصادیق این اشتباه بداند. البته در مثال سلمان ساوجی قضیه کاملاً متفاوت است زیرا توضیحاتی در توجیه خرامیدن درخت در بیت ذکر شده است که مخاطب را به تصویر خیالی

گوینده راهنمایی می‌کند. به بیان دیگر هرچند در این بیت چمیدن (مترادف با خرامیدن) به سرو نسبت داده شده است اما شاعر توجیهی درباره آن آورده و گفته است که «سرو از صبا گردد چمان» یعنی مقصودش از چمیدن را بیان کرده و مخاطب می‌فهمد که منظور تکان خوردن سرو در باد است. در شعر صائب نه تنها توجیه و توضیحی برای صفت «خرامان» دیده نمی‌شود، بلکه قرارگیری این واژه در محل قافیه این فرض را هم ایجاد می‌کند که فقط به جبر قافیه این صفت ذکر شده است و عمد و خواسته شاعر کم‌رنگ‌تر جلوه می‌کند، به‌ویژه که «سرو خرامان» ترکیبی پرتکرار است و باهم‌آبی این دو واژه لزوماً برخاسته از تخیلات و تصویرسازی‌های ذهنی شاعر نیست.

۳-۱-۴. واقع‌گرایی در تشبیه

آزاد در خزانه عامره در ذکر سلمان ساوجی ابیاتی از حافظ، امیر خسرو دهلوی و خودش آورده که همه به نوعی از شعر سلمان تأثیر پذیرفته‌اند. آزاد در این میان نقدی بر تشبیه در شعر سلمان وارد می‌کند که معیار آن مصداق تشبیه در عالم واقع است:

سلمان گوید:

چون شوم خاک، به خاکم گذری کن چو صبا
تا به بویت ز زمین رقص کنان برخیزم
حافظ گوید:

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین
تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم
و امیر خسرو دهلوی در این زمین^۲ غزلی دارد و به اسلوب مضمون مذکور چنین گوید:

از پس مرگ اگر بر سر خاکم گذری
بانگ پایت شنوم نعره زنان برخیزم
و مطلع سلمان ساوجی در این زمین این است:

صبح محشر که من از خواب گران برخیزم
به جمال تو چو نرگس نگران برخیزم
این مطلع خوب واقع شده این قدر هست که تشبیه تام ندارد؛ زیرا که نرگس در حالت برخاستن نگران نیست، بلکه بعد برخاستن نگران می‌شود. میرزا صائب در این زمین همین یک بیت دارد:

مهلت عمر کم و فرصت خدمت تنگ است
مگر از خاک چو نی بسته میان برخیزم
فقیر تقلید این ائمه^۳ اربعه مذاهب سخن می‌کند و می‌گوید:

بی گل روی تو از باغ جنان برخیزم
همچو فواره ز جا گریه کنان برخیزم...

(بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۹۶)

در سه بیت اخیر (مطلع سلمان، بیت صائب و مطلع آزاد) برای حالت برخاستن از خاک تشبیه آمده است:

الف. سلمان ساوجی: مانند نرگس نگران (نگاه‌کنان) از خاک برمی‌خیزم

نقد آزاد بر این تشبیه این است که گل نرگس از آغاز رویش گلبرگ ندارد (وقتی نرگس و چشم را به یکدیگر تشبیه می‌کنند نظر به گلبرگ‌های سفید نرگس دارند نه ساقه و برگش) پس هنگام برخاستن (استعاره از رویش) نگران نیست و این تشبیه صحیح نیست.

ب. صائب: مانند نی کمر بسته از خاک برمی‌خیزم

اگر از همان منظری بنگریم که آزاد در نقد تشبیه سلمان نگر بسته، تشبیه بیت صائب کاملاً صحیح است زیرا «بسته‌میان» بودن گیاه نی (اشاره به بندهای بدن نی) از همان آغاز رویش نی قابل مشاهده است. در وجه شبه این بیت استخدام کنایه (در دو معنی عینی و کنایی) به کار رفته است.

پ. آزاد: مانند فواره گریه‌کنان برمی‌خیزم

در این تشبیه آزاد همان معیار را رعایت کرده است و استعاره گریستن از همان آغاز برخاستن فواره مصداق‌پذیر است.

۳-۱-۵. توجه به بافت بیت و هم‌نشینی تشبیه‌ها و استعارها

از ناصرعلی سرهندی آورده:

اگر آن هلال ابرو به میان نشسته باشد مه نو به چشم مردم مژه شکسته باشد

مؤلف گوید: محبوب را هلال ابرو گفتن و مشابهت ابروی او با هلال در خوبی منظور داشتن، باز همان

هلال را نسبت به ابروی محبوب مژه شکسته چشم گفته، مذمت کردن صریح، با هم منافات دارد.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۸۷ و ۴۸۸)

نقد آزاد به قرارگیری این دو تشبیه در کنار هم است. می‌دانیم که همواره وجه شبه در مشبه‌به نسبت به مشبه اجلی و اعرف است، با این فرض، تشبیه ابروی یار به هلال در پس خود بیانگر برتری هلال ماه است. در چنین وضعی وقتی بلافاصله با همان مشبه و مشبه‌به تشبیهی تفضیلی می‌آوریم و ابروی یار را از هلال برتر می‌دانیم، آن دو تشبیه ضد یکدیگر جلوه می‌کنند. مثلاً اگر به جای «هلال ابرو» معشوق را «خمیده ابرو» گفته بود از نظر آزاد بلگرامی تشبیه مضمّر تفضیلی صحیح می‌بود. آزاد بلگرامی در واقع در این نقد به هم‌نشینی تشبیه مضمّر تفضیلی مصراع دوم با ترکیب «هلال ابرو» در مصراع اول و برهم‌کنش معنایی این دو نظر داشته است که از دید او نوعی تناقض غیرهنرمندانه در بیت ایجاد می‌کند.

۳-۱-۶. مدعامل

ساختار مدعامل یا تعبیر امروزی آن، اسلوب معادله، یکی از رایج‌ترین ساختارهای شعر سبک هندی بوده است. این آرایه در شعر صائب و پیروانش بسامد بیشتری دارد اما کم و بیش در شعر شاعران دیگر این دوره نیز دیده می‌شود. به فرایند سرایش بیت‌هایی که از این ساخت بهره برده‌اند «مثل‌بندی»، «پیش‌مصرع‌رسانی» یا «مصرع‌رسانی» و «مصرع بستن» می‌گفته‌اند. در این فرایند ابتدا مصرعی به ذهن شاعر خطور می‌کند که به آن «مصرع برجسته» می‌گویند. مصرع برجسته مصرعی بوده است که به سرعت به ذهن شاعر خطور می‌کرده و دارای معانی بلند و زیبا بوده است (نک: فتوحی، ۱۳۹۶) سپس شاعر مصرع دیگری را می‌ساخته که اجزای آن با مصرع نخست که به ذهن شاعر خطور کرده تناظر یک‌به‌یک داشته و رابطه‌ای تشبیهی یا مبتنی بر تناسب یا تضاد یا تمثیل، آن دو مصراع را به یکدیگر مربوط می‌ساخته. در تذکره‌ها از مصرع‌رسانی‌های شعرا گزارش‌هایی ارائه شده است (لودی، ۱۳۷۷، ۶۶؛ سرخوش، ۱۳۸۹: ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۵ و ۱۵۷). برای مثال سرخوش در تذکره کلمات الشعرا در ترجمه احوال قاسم خان می‌گوید: «روزی، بادشاه آب خاصه طلبید. در پیاله گلی به‌غایت نازک آوردند. همین که بادشاه به دست گرفت، شکست، بادشاه این مصرع بدیهه فرمود: کاسه نازک بود، آب آرام نتوانست کرد. قاسم خان پیش‌مصرع رسانید: دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد» (سرخوش، ۱۳۸۹: ۱۵۷). در این مثال «چشم» با «کاسه»، و «اشک» با «آب» در تناظر است.

۳-۱-۷. تناسب بیشتر میان جفت‌های متناظر در مدعامل‌ها

آزاد بلگرامی نقدی بر یکی از اسلوب معادله‌های صائب وارد می‌کند و تناظر میان اجزای دو مصراع را نادرست می‌داند:

غیر حق را می‌دهی ره در حریم دل چرا؟
می‌کشی بر صفحه هستی خط باطل چرا؟
مؤلف گوید: هر دو مصراع خوب است، لکن استعاره مصراع اول با استعاره مصراع ثانی مناسبت ندارد؛ و طریق مناسبت این است که برای مصراع اول مصراع ثانی مثلاً چنین گفته شود: «می‌کنی بیگانه را مهمان این منزل چرا» و برای مصراع ثانی پیش‌مصرع چنین رسانده شود: «می‌کنی طول امل را نقش لوح دل چرا»؛ اما میرزا رفیع واعظ قزوینی این مضمون را به‌خوبی می‌بندد و می‌گوید:

این قدر طول امل ره می‌دهی در دل چرا؟
مصحف خود را به این خط می‌کشی باطل چرا؟

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۲۲)

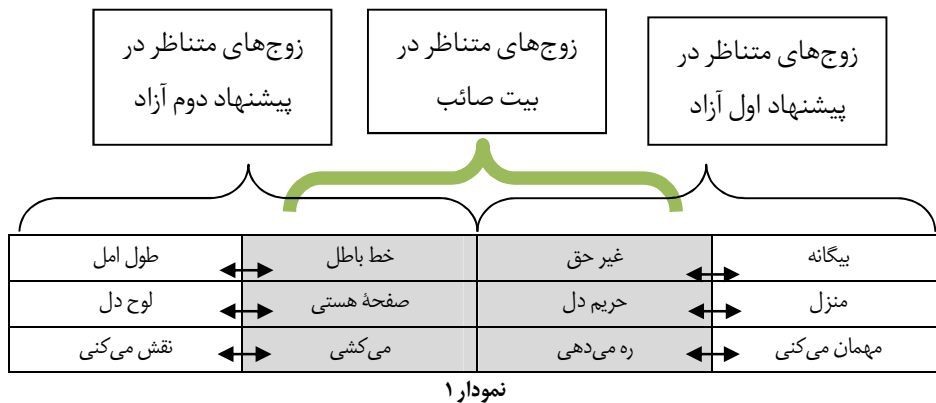
در دو پیشنهادی که آزاد برای اصلاح بیت صائب مطرح کرده است تناسب و شباهت میان اجزایی که دوبه دو متناظرند بیشتر است:

۱

غیر حق را می دهی ره در حریم دل چرا؟ می کنی بیگانه را مهمان این منزل چرا؟

۲

می کنی طول امل را نقش لوح دل چرا؟ می کنی بر صفحه هستی خط باطل چرا؟



در دو مصراع بیت صائب دو فعل «ره می دهی» و «می کنی» معادل یکدیگرند که در بیت های پیشنهادی آزاد هر کدام معادل فعلی مترادف خود قرار گرفته اند و تناسب بیشتری ایجاد کرده اند. در دوگانه های دیگر نیز تناسب معادل ها بیشتر از بیت صائب است. در بیت صائب دو اضافه تشبیهی «حریم دل» و «صفحه هستی» معادل هم قرار گرفته اند. یعنی دو مشبّه به «صفحه» و «حریم» مقابل یکدیگرند. حال آنکه در پیشنهاد های آزاد «صفحه» (مشبّه به «هستی») معادل «لوح» (مشبّه به دل) قرار گرفته است. واضح است که تناسب «لوح و صفحه» به مراتب بیش از «حریم و صفحه» است. همچنین «حریم» با «منزل» تناسب بیشتری دارد تا با «صفحه». همچنین نسبتی که در دوگانه «بیگانه: غیر حق» و «خط باطل: طول امل» است از نسبت دوگانه «غیر حق: خط باطل» بیشتر است؛ زیرا تناسب میان «غیر حق» و «باطل» در اینجا صرفاً تناسب لفظی است و معنای «باطل» در ترکیب «خط باطل»، «نقض کننده» است و نه آنچه غیر خداست.

از نقد آزاد بر بیت صائب متوجه می‌شویم که معیار درستی یک مدعاًمثل در دیدگاه آزاد تناسب هرچه بیشتر اجزای متناظر و قوت رابطه شباهت میان معادل‌هاست. این موضوع در مدعاًمثل‌های سروده خود او نیز دیده می‌شود به عنوان مثال در غزلی که در زمین غزل صائب سروده است این مدعاًمثل دیده می‌شود:

زلف را پیچیده در دستار پنهان کرده‌ای رو به بالا کرد باز این آیت نازل چرا؟

(بنی‌هاشمی، بهممن، ۱۳۹۴: ۴۲۳)

«زلف» معادل «آیت نازل» و «در دستار پنهان کردن زلف» معادل «رو به بالا کردن» آمده است. رو به پایین داشتن زلف با عبارت نازل رابطه دارد و تشبیه زلف به آیه نیز مثال‌هایی در شعر شاعران پیش از آزاد دارد. همچنین در میان گزینش‌های آزاد از شعر دیگران نیز مدعاًمثل‌هایی انتخاب شده است که اجزای متناظر تناسب و شباهت بیشتری دارد. به عنوان مثال در تذکره سرو آزاد این نمونه‌ها دیده می‌شود:

غم گواراتر بود آزادگان را از سرور آب تلخی بید را باشد به از آب نبات

واعظ قزوینی (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۲: ۱۳۶)

نیست جز خجلت از احباب تهی‌دستان را بید را جز عرق بید نباشد ثمری

واعظ قزوینی (همان: ۱۳۷)

نقره چون انگشتی گردید می‌پیچد به لعل می‌شود در وقت پیری حرص دنیا بیشتر

اشرف مازندرانی (همان: ۱۴۸)

کج نیابد کام دل بی اتفاق راستان تا به قربانت شود با تیر می‌سازد کمان

طغرای مشهدی (همان ۱۵۵)

آزاد در خزانه عامره نقد دیگری بر یک مدعاًمثل صائب وارد دانسته است:

میرزا صائب مضمون تحفه برای بسم‌الله یافته، می‌فرماید:

سخن بلند چو گردد به وحی مقرون است اتاقه سر مصحف کلام موزون است

این مطلع مضمون بلندی دارد؛ اما مصراع اول خوب نرسیده؛ چه مضمونش اینک: سخنی که بلند می‌گردد به مرتبه وحی می‌رسد. اگر مراد از سخن، نظم است تخصیص نمی‌تواند شد؛ زیرا که نثری که بلند افتد نیز به مرتبه وحی تواند رسید؛ بلکه تمام قرآن نثر است، نظم خال خال^۲ واقع شده. و مفهوم مصراع ثانی اینک: کلام موزون فوق کلام منثور است. و پیداست که مدعا با دلیل مطابقت ندارد. دلیل مدعای دیگر می‌خواهد؛ مثلاً چنین گفته شود:

خوش است نثر، ولی شأن نظم افزون است اتاقه سر مصحف کلام موزون است
و مدعا دلیل دیگری می‌خواهد؛ مثلاً چنین گفته شود:
سخن بلند چو گردد به وحی مقرون است گواه دعوی ما مصحف همایون است
(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۶۶ و ۴۶۷)

در مثال فوق تأکید آزاد بر وجه استدلالی تمثیل است. او مدعائلی را صحیح می‌داند که در آن مثل دلیلی بر اثبات مدعا باشد و این تمثیل از نظر منطقی دچار ایراد نباشد. در بیت صائب «بلندی سخن» معادل «موزونی بسم‌الله» قرار گرفته است، همچنین «بلندی سخن» دلیلی است بر «مقرون به وحی شدن» سخن و با توجه به تمثیل صائب (مصراع دوم) این کژتابی نیز صورت می‌گیرد که در نظر صائب فقط «بسم‌الله» وحی است و بخش‌هایی از قرآن که موزون نیست به وحی مقرون نشده است. آزاد برای اصلاح این بیت، برای هریک از مصراع‌های بیت صائب مصراعی ساخته است. در پیش‌مصرعی که برای مصراع دوم صائب ساخته است مدعا را به برتری کلام منظوم بر منثور تغییر داده و در مصرعی که برای مدعای صائب (مصراع نخست بیت صائب) آورده مثل را تغییر داده است و تأکید بر بسم‌الله را به تأکید بر کل قرآن کریم گسترش داده و به این روش وجه استدلالی تمثیل را روشن‌تر ساخته است.

۳- ۱- ۸. ترجیح تصویر وقوعی بر ساختار مدعائلی

آزاد در نقدی بر یک بیت بیدل، ضد فرایند مدعائلی عمل می‌کند و اصلاحی در بیت بیدل پیشنهاد می‌کند که ساختار تشبیهی بیت عوض می‌شود:

تا گهر باشد چرا دریا کشد ننگ حباب حیف باشد جز دل عاشق به دست یار گل

مصراع ثانی این بیت فقیر را خوش آمد. مصراع اول موافق طبعم چنین اولی است:

شوخ نانصاف من می‌چیند از گلزار گل

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۲۲)

با پیشنهاد آزاد بیت از حالت اسلوب معادله خارج می‌شود و تشبیه مرگب بیت از بین می‌رود اما وجه وقوعی بیت پررنگ می‌شود و موضوع عشق در آن آشکارتر می‌شود اما در بیت بیدل تصویر دریا و حباب و گوهر که مستقیم به موضوع مربوط نیست نوعی تزامم تصویر ایجاد کرده. اگر بخواهیم از منظر زیباشناسانه بیدل نیز نگاه کنیم، ایجاد شبکه‌های بیشتر برای ایجاد ارتباط در بیت مهم‌تر از بیان بی‌پیرایه معناست و قرارگیری «گل» در تناظر با «حباب» و در مقابل قرارگیری «دل عاشق» در تناظر با «گوهر»، اغراقی خواهد

بود در بیان برتری «دل عاشق» بر «گل». به هر روی بیت آزاد به مبانی زیباشناسانه مکتب وقوع نزدیک‌تر است و بیت بیدل به مبانی زیباشناسانه سبک هندی.

۳-۱-۹. استعاره

استعاره نیز از پرکاربردترین ویژگی‌های شعر سبک هندی است. منیر لاهوری در رساله کارنامه وجه ممیزه اصلی اشعار این شاعران را استعاره‌های نوین ایشان می‌داند و نقد او بیشتر متمرکز بر استعاره و تشبیه است. شاعران این سبک گاه به صورت مستقیم به اهمیت استعاره اشاره کرده‌اند. مثلاً طالب گفته است:

ز ساده‌گویی افسرده نادمم طالب من و سخن به همان طرز استعاره خویش

(طالب آملی، ۱۳۴۶: ۶۳۵)

سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحظت نمک ندارد شعری که استعاره ندارد

(همان: ۴۴۷)

صائب اما در بهره‌گیری از استعاره طریق میانه‌روی را پیشنهاد کرده است:

به هوش باش نسازی طعام خود را شور که شعر همچو طعام، استعاره چون نمک است

(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۸۳۶)

سخن به خوش‌نمکی شور در جهان افکند به قدر اگر نمک استعاره‌ای دارد

(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۱۸۰۵)

از این روی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های نقد ادبی در سبک هندی نیز زمینه استعاره است. در خلال نقدها و آرای آزاد بلگرامی نیز مواردی به استعاره اختصاص دارد. معیار آزاد بلگرامی در ارزیابی استعاره‌های نو تا حدود زیادی با معیارهای منتقدان هم‌عصرش متفاوت است. آزاد بلگرامی برای کاربرد و سابقه استعاره‌ها در اشعار فارسی ارزش و اعتبار ویژه‌ای قائل است.

۳-۱-۱۰. ترجیح کاربرد بر قیاس در ارزیابی استعاره‌ها

به عنوان مثال خان آرزو، وارسته سیالکوتی و آزاد بلگرامی بر سر استعاره «خورشید گره زدن» مناقشه‌ای را در شعر حاکم صورت داده‌اند:

حاکم:

گل کرده تا ز مشرق دل مطلعی دگر خورشید شد ز شرم به رنگ سها گره
 خان آرزو می نویسد: خورشید گره شدن نامأنوس است. وارسته جواب می دهد: هرگاه میرزا صائب در این شعر:
 طوفان گره شده است مرا در دل تنور تا مهر شرم بر لب اظهار مانده است
 طوفان را گره زده، و تأثیر در این بیت:
 نمی شود دلم از زلف یار بگشاید گره گشا چو گره شد چه کار بگشاید
 گره گشا را گره زده، ستاره را که به صورت گره متمثل است، گره زدن چه قسم نامأنوس باشد. مؤلف [آزاد
 بلگرامی] گوید: مجیب دو شاهد آورده. هر دو شاهد چنان که باید ادای شهادت نمی کنند. این بیت میرزا
 صائب برهان واضح است:

آه سردی از لب هر کس که می گردد بلند آفتابی در ته دل چون سحر دارد گره
 (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۸۶)

در مثال فوق می بینیم که آزاد هرچند با نقد خان آرزو همداستان نیست اما پاسخ وارسته بر خان آرزو را نیز صحیح نمی داند. وارسته برای اثبات صحت استعاره «گره زدن خورشید» به «گره زدن طوفان» و «گره زدن گره گشا» استناد کرده است و سپس به قیاس این دو «گره زدن خورشید» را صحیح دانسته است. اما آزاد بلگرامی در این قضاوت قیاس را صحیح نمی داند و صحت این استعاره را منوط به کاربرد همان عبارت در آثار اهل زبان می داند و به مثالی استناد می کند که دقیقاً همین فعل در آن به کار رفته است. یعنی اصل را بر «کاربرد» می گذارد و نه «قیاس».

آزاد استعاره «خرام کاشتن» در شعر بیدل را یک غلط زبانی تلقی می کند و چنین استعاره‌ای را نادرست می داند: غیر فارسی که تقلید زبان فارسی کند، بی موافقت اصل، چگونه مقبول اهل محاوره تواند شد؟ مثلاً میرزا بیدل) مخمسی در مرثیه فرزند خود دارد. در آنجا می گوید:

هرگه دو قدم خرام می کاشت از انگشتم عصا به کف داشت

خرام کاشتن عجب چیزی است.

(بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۰۵)

در اینجا نیز همچون نمونه «سرو خرامان» در شعر صائب، فعل «می کاشت» در محل قافیه است و گویی که جبر قافیه سبب ساخت این استعاره شده است نه اینکه از پیش در ذهن شاعر، وجه شبهی میان «خرام» و «گیاه» (که محذوف است و استعاره فعلی کاشتن بدل از آن است) بوده باشد. مسئله دیگر در مثال فوق این

است که آزاد «خرام کاشتن» را مصداق تصرّف در زبان دانسته است و تصرّف را نیز فقط از اهل زبان (اهل محاوره) پذیرفتنی می‌داند و نه بیدل که به قول آزاد مصداق «غیر فارسی که تقلید زبان فارسی کند» است. نکته دیگر اینکه آزاد هر جا که برای اثبات صحّت یک تشبیه با استعاره مثالی آورده آن مثال از شاعران اهل زبان است.

۳-۲. تناسب و ایهام

یکی از معیارهای مهمّ زیبایی‌شناسی سخن در سبک هندی رعایت تناسب است. شاعران این سبک، شیفته تناسبات لفظی و معنایی و شبکه‌های بهم‌پیوسته تداعی معانی و روابط چندگانه الفاظاند. شاید این جمله میرمحمدحسن اکبرآبادی (از طرفداران خان آرزو) بیانیه سبک هندی باشد که: «مناسبت لفظی بنای کارخانه سخن است و شعر از این دقایق ترقی کل می‌نماید.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۳۶۲) غلبه نظام زیباشناسی مبتنی بر تناسب موجب چنین قضاوتی شده است. اکثر شاعران سبک هندی خود را به ایجاد شبکه‌های تداعی ملزم می‌دانسته‌اند. این نگاه به حدی بر ذهن منتقدان این دوره غلبه داشته که اکثر نقدها و اصلاحات منتقدانی چون خان آرزو و آزاد بلگرامی حول همین محور می‌گشت. بسیاری از تغییرات و اصلاحاتی که منتقدان این دوره در شعر دیگران ایجاد کرده‌اند در راستای گسترش شبکه‌های تداعی و افزایش تناسب‌های معنوی بوده است. به عنوان مثال ایرادهایی که خان آرزو در تنبیه‌الغافلین به شعر حزین لاهیجی وارد دانسته بیشتر از همین مقوله است. از نظر منتقدان این دوره رعایت تناسب است که شعر را ساختارمند می‌کند. این دقت در واقع از مهم‌ترین مبانی نقد سبک هندی به ویژه در شبه قاره است.

۳-۲-۱. ایجاد و گسترش شبکه‌های تداعی معانی و نسبت‌های چندگانه اجزا

آزاد بلگرامی در دخل و تصرف‌هایی که در ابیات شاعران کرده است همواره به گسترش شبکه تداعی معانی در بیت نظر داشته است و می‌کوشیده تناسبات میان اجزای بیت را افزایش دهد. نمونه‌هایی از نقدهای اصلاحی آزاد بلگرامی در تذکره خزانه عامره دیده می‌شود که همه برخاسته از همین نگاه زیباشناسانه است و اساس آن افزایش ارتباط میان الفاظ است. به عنوان مثال در نقد بیتی از سلمان ساوجی می‌گوید:

چه تپی ای تن افتاده چو ماهی بر خشک جان پیرو که به جو آب روان باز آمد؟

مؤلف گوید: مصراع اول اگر چنین باشد، لطف دیگر پیدا می‌کند:

چه تپی ای دل وامانده چو ماهی در بر.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۳۷۱)

در اصلاحی که آزاد صورت داده وجه شبه میان «دل» و «ماهی» گسترش یافته است. در شکل نخستین فقط «تپیدن» وجه شبه است و نمی‌توانیم وجه شبه را به «تپیدن بر خشک» گسترش دهیم زیرا «تپیدن دل بر خشک» هیچ وجه بیرونی ندارد و در دنیای واقع مصداق‌پذیر نیست. اما لفظ «بر» هم در معنای سینه است و هم خشکی و از این بابت استخدامی در لفظ «بر» شکل می‌گیرد که آن را در یک معنا با «دل» و در معنای دیگر با «ماهی» متناسب می‌سازد. در این حالت وجه شبه میان «دل» و «ماهی» از «تپیدن» به «تپیدن در بر» گسترش می‌یابد. از سوی دیگر لفظ «افتاده» هرچند در عبارت «ماهی در بر (خشکی) افتاده» خللی در معنا ایجاد نکرده اما برای عبارت «دل در بر (سینه) افتاده» نیازمند توجیه و توضیح است. به همین خاطر صفت «وامانده» را آزاد جایگزین «افتاده» کرده است. در این حالت باز هم می‌توانیم بگوییم که وجه شبه گسترده‌تر شده است و صفت وامانده نیز میان دل و ماهی مشترک شده است (به‌علاوه با گسترش دایره تأویل‌ها می‌توانیم «وامانده» را تداعی‌گر باز ماندن دهان ماهی در خشکی مانده نیز تصور کنیم).

در نقد دیگری می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم موج نخست است ز بحر قدیم

به جای لفظ موج، لفظ مد مناسب‌تر است.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۶۶)

ترجیح آزاد مبتنی بر ابهامی است که در لفظ مد ایجاد می‌شود و مد را از یک سو با «بسم الله» و از سوی دیگر با «بحر» مرتبط می‌سازد. وقتی شاعر بسم الله را به موج تشبیه کرده فقط یک تشبیه صرف صورت داده اما با تغییر «موج» به «مد» علاوه بر تشبیه بسم الله به «بالا آمدن آب دریا»، با معنای دیگر مد (قلم در دوات فرو بردن و مرکب برداشتن) و تناسبش با «بسم الله الرحمن الرحيم» (در کسوت لفظ و نوشته) نیز تناسب ایجاد خواهد شد. در این وضعیت این تعبیر نیز افزوده خواهد شد که با اولین مرگبی که از دوات دریای قدم برداشته شد «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته شد.

جایی دیگر آزاد بر یکی از نقدهای خان آرزو چنین می‌افزاید:

خان آرزو در مجمع النفیس این بیت شفیعی شیرازی می‌آرد:

دارند خلق بس که به صاحب زر اعتقاد هر کس که مالک دو درم گشت، بوذر است

بعد از آن می‌گوید: به گمان فقیر آرزو، موافق مشرب خود، مصراع دوم این بیت چنین بهتر است:

هر کس که گشت مالک دینار بوذر است

مؤلف [آزاد] گوید: مدار مضمون بیت بر زر است و زر این بیت قلب واقع شده؛ زیرا که ابوذر به ذال است

نه به زا. و از این قبیل است این بیت شفیعی اثر:

حب دنیا خواجه را از بس مشوش می‌کند
تا زر بیغش به دستش می‌فتد غش می‌کند
چه غشی به معنی بی‌هوشی به یای تحتانی در آخر، نه غش بدون یا، مگر اینکه گویند غش از قبیل صاف و فاش است که در اصل صافی و فاشی است. صیغه اسم فاعل در شعر ظهوری ترشیزی هم لفظ غش آمده. می‌گوید:

چند در هجران زنند آبم به رو در وصالم آرزوی یک غش است.

(بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۷۵ و ۲۷۶)

در مثال بالا می‌بینیم که قصد آزاد افزایش تناسب میان «صاحب زر» و «بودر» است یعنی اگر املائی بودر، بوزر می‌بود مضمون بیت صحیح‌تر می‌بود و تناسبات افزایش می‌یافت. همچنین ایهام غش را نیز به علت غلط در اصل آن که غشی است غلط می‌داند. به هر روی تأکید آزاد در هر دو مورد بر رعایت املائی صحیح است در ایهام. اصلاح خان آرزو نیز در راستای ایجاد تناسبات بیشتر است. «مالک دینار» به لقب عارف مشهور قرن دوم هجری نیز ایهام دارد که در شبکه تناسب با «بودر» قرار می‌گیرد.

«حاکم در ایام اقامت اورنگ‌آباد تذکره الشعراء مختصری نوشت و صاحب سخنانی که ایشان را دیده، درج ساخت و نام آن 'تحفة‌المجالس' تجویز کرد. فقیر گفتم که نام این «مردم دیده» باید گذاشت، که اسم با مسمی است و ایهام هم دارد. بسیار پسندید و همین نام مقرر کرد» (همان: ۲۸۳). این موضوع را حاکم نیز در آغاز تذکره‌اش ذکر کرده است (نک: حاکم لاهوری، ۱۳۹۰: ۶۸).

می‌بینیم که آزاد بهره‌گیری از ایهام را ترجیح می‌داده. در نام آثار او نیز این موضوع دیده می‌شود مثلاً «سرو آزاد» نام یکی از تذکره‌های اوست و لفظ «آزاد» در آن به تخلص او نیز ایهام دارد.

۳-۲-۲. افزایش تناسبات نباید موجب کژتابی در معنا شود

در تمام مثال‌های فوق افزایش ایهام‌ها و گسترش شبکه‌های تداعی معیاری مثبت قلمداد شده است اما آزاد در مورد زیر کژتابی بیت صائب را مخلّ معنی دانسته است:

اهل کمال را لب اظهار خامشی است منت‌پذیر ماه تمام از هلال نیست

روزی در مجلس نواب نظام‌الدوله ناصر جنگ شهید مرحوم بر این بیت هنگامه‌ها برپا شد. هر کس در حل معنی تقریری می‌کرد، به جایی نمی‌رسید. فقیر دم نمی‌زدم تا آنکه معنی بیت به خاطر رسید؛ آن وقت بر نواب و یاران عرضه کردم. همه زبان به تحسین گشودند. مغلطه این بیت لفظ «ماه تمام» است که به قرینه

هلال، ذهن انتقال به بدر می‌کند و کتان فکر پاره می‌شود. مراد از ماه در اینجا شهر است. از ماه تمام شهر سی روزه و هلال را لب اظهار مقرر می‌کند. و می‌فرماید که ماه سی روزه در اظهار کمال خود منت هلال نمی‌پذیرد که روزه سلخ پیش از طلوع هلال معلوم می‌شود که امروز ماه به کمال رسید به خلاف شهر بیست و نه روزه.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۲۱ و ۴۲۲)

آنچه موجب اخلال در معنا می‌شود ایهام «ماه تمام» است که معنی رایج‌تر آن مانع از یادآوری معنای دیگر است درحالی که در بیت صائب آن معنی دیگر منظور بوده است.

۳-۳. مبالغه^۴

اغراق و غلو جانمایه تصاویر و تخیل‌های شعر سبک هندی است. در مضمون‌های شعر سبک هندی به صورت‌های مختلف عدول از قوانین و قواعد طبیعت و عرف دیده می‌شود. توجه ویژه شاعران و مخاطبان این دوره به این روش سبب شده اغراق و غلو در اشعار آنها بسامد سبکی بالایی داشته باشد و از مهم‌ترین عناصر سازنده شعر این دوره محسوب شود. تأثیری که این آرایه‌ها در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند مبتنی بر حس شگفتی و اعجاب است. بر همین اساس می‌توانیم این‌گونه قضاوت کنیم که در شعر سبک هندی هرچه شاعر بتواند اعجاب و شگفتی بیشتری در ذهن مخاطب ایجاد کند موفق‌تر عمل کرده است. آزاد بلگرامی در خزانه عامره از اقبال مخاطبان آن دوره به این موضوع تصویری ارائه می‌دهد:

میر رضی اقدس شوشتی - که ترجمه او در سرو آزاد مسطور است - بیان نمود که در ولایت، یکی از طرفا - که در مصوری دستی داشت - این مطلع شوکت را که:

غم عشقت ز بس بگداخت جسم ناتوانم را
هما عینک گذارد تا ببیند استخوانم را
بر ورقی نوشت و تصویر کرد؛ یعنی صورت شوکت در کمال نحافت و بالای آن صورت هما. پیش چشم هما عینکی کشید؛ و چون این تصویر غرابتی داشت، در مجامع به مردم می‌نمود و طابع را در شگفتی می‌آورد.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۰۹)

آزاد در رساله غزلان‌الهند دسته‌بندی‌های دیگری هم علاوه بر دسته‌بندی تبلیغ، اغراق و غلو ارائه داده است. او اشکال مختلف اغراق و مبالغه را با تعاریف و مرزبندی‌های متفاوتی تبیین کرده است. قلب ماهیت (آزاد بلگرامی، ۱۳۸۲: ۵۲)، تشبیه (همان: ۷۳ تا ۷۵)، جزالثقیل (همان: ۷۹ و ۸۰)، تنزیل (همان: ۸۱) و خارق (همان: ۸۲ تا ۸۵) از زمره آرایه‌هایی است که هر یک به‌نحوی با مبالغه و اغراق و غلو اشتراک دارند. خلاف عادت ویژگی‌ای است که این آرایه‌ها در آن مشترک‌اند. به بیان دیگر شاعران با بهره‌گیری از این روش‌ها اشعاری با «معنی بیگانه» (اصطلاح رایج سبک هندی) ایجاد می‌کنند.

۳-۳-۱. غلو هر چه باورناپذیرتر باشد مطلوب‌تر است

آزاد بلگرامی درباره غلو می‌گوید نظر ادبای عرب این است که بهترین نوع غلو، غلوی است که در آن ادات تقریب به کار رفته باشد (نک: همان ۸۴ و ۸۵) آزاد می‌گوید: «فایده ادات تقریب این است که مستحیل را قریب‌الوقوع و کلام را نزدیک به صدق سازد.» (همان: ۸۵) مثلاً استفاده از عبارت «نزدیک است» در این بیت طالب آملی:

ز تاب شعشعه آفتاب نزدیک است که بر عذار بتان شکل زلف گیرد خال
(همان: ۸۴)

اما درباره آرایه‌ای که آزاد آن را خارق نام گذاشته قضیه متفاوت است. آزاد می‌گوید: «در خارق ضرور است که ادات تقریب نباشد زیرا که مدار خارق بر خرق عادت و خروج مستحیل از تنگنای استحاله در فضای امکان است و ادات تقریب دلالت می‌کند برخلاف آن پس منافی خارق خواهد شد. و از اینجا دریافت شد که غلو شامل مستحیل واقع و مستحیل قریب‌الوقوع است و خارق مختص به اول، پس غلو اعم مطلق است از خارق» (همان: ۸۴) یکی از نمونه‌هایی که آزاد برای «خارق» ذکر کرده این بیت عارف اصفهانی است:

از طپیدن‌های دل در کلبه ویرانه‌ام سقف همچون رنگ برخیزد ز روی خانه‌ام
(همان: ۸۴)

با این توضیح می‌توانیم دریابیم که در دیدگاه آزاد، تصویر به واقعیت و فضای امکان محدود نمی‌شود. می‌توانیم نتیجه بگیریم که خارق به ایجاد معنی بیگانه کمک بیشتری می‌کند. همچنین در نظر آزاد اگر غلوی با ادات تقریب بیان شود به سخن صدق نزدیک‌تر خواهد بود و در نتیجه باورپذیرتر است اما در خارق که ادات تقریب وجود ندارد اعجاب بیشتری در مخاطب ایجاد می‌شود. با بررسی گزیده‌های آزاد در تذکره خزانه عامره و سرو آزاد می‌بینیم که آنچه او از اغراق و غلوهای شاعران برگزیده است همه مصداق خارق است. یعنی ادات تقریب در آنها به کار نرفته است:

ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد اگر به نوک قلم صورتی کنند نگار
ظہیر فاریابی (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۴۴۴)

بس که دارد نیم‌کش تیغ ستم جانان‌هام تخته‌مشق زخم‌های نارسا چون شان‌ام
عاقل شاه‌جهان‌آبادی (همان: ۵۱۸)

چنان گویای شکر نعمت گردید جان من که چون منقار می‌روید زبان از استخوان من
عاقل شاه‌جهان‌آبادی (همان: ۵۲۰)

زمانه بسکه مرا خاکسار مردم کرد	به آب دیده من می‌توان تسیم کرد
بسکه در راه فنا با خاک یکسان شد تنم	میرالهی همدانی (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۲: ۱۱۵)
از بسکه دست من ز تعلق بریده است	می‌توان همچون غبار افشانند از پیراهنم
گداخت بسکه هوای تموز مغز خیال	عنایت‌خان آشنا (همان: ۱۲۵)
ز بسکه نم به زمین نارسیده می‌سوزد	رنگ گرفته را به حنا باز می‌دهد
	عنایت‌خان آشنا (همان: ۱۲۶)
	شرر ز سنگ برآید به صورت تبخال
	چو شمع بر سر شاخ است ریشه‌های نهال
	(همان: ۲۷۹)

۳-۲. غلو قبیح (ترک ادب شرعی در غلو)

آزاد غلوی را که در آن ترک ادب شرعی شده است غلو قبیح می‌داند و در خزانه عامره در نقد بیت زیر از سنجر کاشی می‌گوید:

دعوتت از دعای حق واجب خدمتت از نماز فرض اهم

قرینه لفظ اهم که صیغه اسم تفضیل است می‌خواهد که در مصراع اول لفظ اوجب باشد صیغه اسم تفضیل نه واجب صیغه اسم فاعل. ظاهراً تصحیف کاتب است و در بیت غلو قبیح ظاهر.

(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۳۸۰)

۴. نتیجه‌گیری

۴-۱. جمع‌بندی آرای آزاد درباره تشبیه و استعاره:

۱. یکی از مهم‌ترین معیارهای صحت استعاره و تشبیه کاربرد آن در شعر شاعران اهل زبان است.
۲. غیر اهل زبان نمی‌تواند به قیاس از یک استعاره رایج استعاره دیگری بسازد (به عنوان مثال «طوفان گره زدن» که در شعر صائب است نمی‌تواند ملاک صحت «آفتاب گره زدن» در شعر حاکم لاهوری باشد).
۳. استعاره‌های دور از ذهن که میان مستعاضله و مستعاضمه آن وجه شبه آشکاری وجود ندارد مصداق تصرف در زبان است و تصرف در زبان برای غیر اهل زبان جایز نیست.

۴. در مدعاًمثل اجزای متناظر دو مصراع هرچه به یکدیگر نزدیک‌تر باشد بهتر است.
۵. در مدعاًمثل اجزای متناظر دو مصراع باید رابطه تشبیهی یا ترادف داشته باشند و نه تناسب معانی ثانویه (مثلاً صائب «خط باطل» را معادل «غیر حق دانسته» است که در این صورت ارتباط میان باطل و غیرحق ارتباط ظاهر کلام است و در معنای اصلی لغات تناسبی بین آنها نیست).
۶. یکی از ملاک‌های برتری تشبیه و استعاره افزایش و گسترش وجوه شباهت است.

۴-۲. جمع‌بندی آرای آزاد درباره تناسب و ایهام:

۱. هرچه تناسب‌ها در اجزای کلام بیشتر باشد بیت زیباتر است.
۲. در ایجاد شبکه‌های تناسب، معانی ثانویه لغات اهمیت دارد.
۳. شاعر باید با بهره‌گیری از معانی چندگانه لغات کلامش را موجز کند و معانی متعددی را در قالب عبارت یا جمله‌ای بیان کند.
۴. تناسب‌ها و ایهام‌ها نباید در جهت ایجاد معنایی خلاف معنای اصلی حرکت کند (مثلاً در بیت صائب «ماه تمام» در کنار «هلال» یادآور بدر (ماه شب چارده) است در صورتی که مقصود صائب ماه در معنی شهر است و ماه کامل منظور ماه سی‌روزه است. همین موضوع سبب کژتابی است و مخاطب را از معنای بیت دور می‌کند).

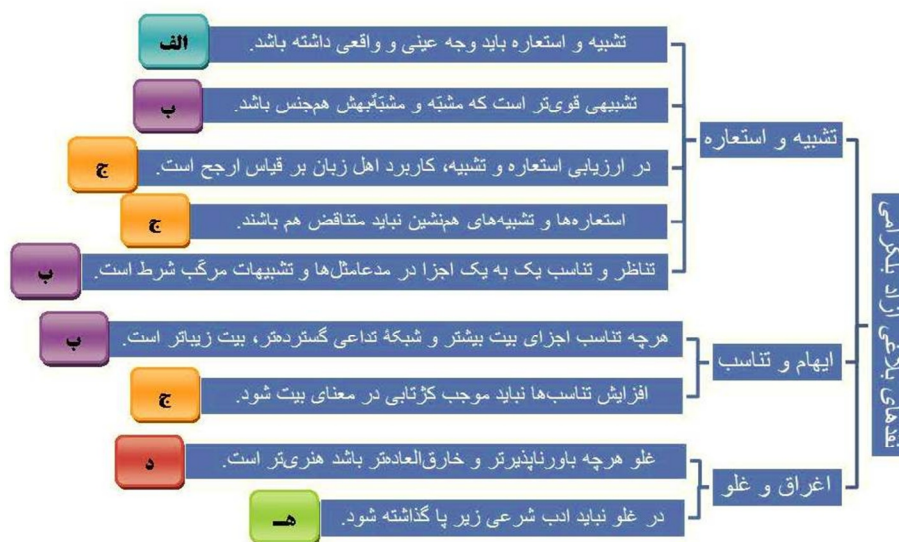
۴-۳. جمع‌بندی آرای آزاد درباره مبالغه:

۱. مبالغه هرچه از دایره باورپذیری دورتر باشد زیباتر است (این مورد یکی از معیارهای اصلی در شعر سبک هندی و تفاوتش با سبک‌های پیشین است و می‌توانیم یکی از مصادیق «معنی بیگانه» (اصطلاح رایج در بوطیقای سبک هندی) را اغراق‌ها و غلوهای دور از ذهن و بدیع بدانیم).
۲. در اغراق و غلو نباید از حدود شرعی تجاوز کرد (آزاد چند جای دیگر نیز مبنای نقد خود را اخلاق و دین دانسته است که می‌توان در پژوهشی مستقل به آن پرداخت).

۴-۴. معیارهای آزاد بلگرامی در نقد بلاغی

در بیشتر موارد ملاک نقدهای آزاد در حوزه تناسب و ایهام، ایجاد تناسب معنایی و گسترش شبکه تداعی و

افزایش ارتباط میان واژه‌هاست. همچنین در حوزه اغراق‌ها معیار او در خلق زیبایی، شکستن قوانین و قواعد دنیای واقع و خلق معانی بیگانه به وسیله گریز از محدوده قوانین جهان امکان و فاصله گرفتن از معهودات ذهنی است. آزاد ملاک کاربرد اهل زبان را از مهم‌ترین معیارهای صحت و سقم ساخت‌های زبانی نأشنا و استعاره‌ها و تشبیه‌های غریب می‌داند. از نظر او تکیه بر قیاس نادرست است. با این حال از منظر او «باب استعاره مسدود نیست» و شاعر می‌تواند تشبیه و استعاره‌های بی‌سابقه بسازد تا آنجا که وجه شبه گم نشود. آزاد بعضی استعاره‌ها را که در آن وجه شبه نامشخص است (مثل خرام کاشتن در شعر بیدل)، مصداق تصرف در زبان می‌داند و تصرف را نیز حق اهل زبان می‌داند و بس (برخلاف خان آرزو). همچنین افزایش و گسترش وجوه شباهت را از ملاک‌های قوت مدعامل می‌داند و در معادل‌سازی ارکان دو مصراع، تناسب مدلول‌ها را بر تناسب‌های لفظی ترجیح می‌دهد. از دیدگاه او تشبیهی قوی‌تر است که مشبه و مشبه‌به در آن هم‌جنس باشند (در مخالفت با نقد سخنور بلگرامی).



نمودار ۲

با توجه به موارد فوق معیارهای زیبایی شعر نزد آزاد بلگرامی بر سه پایه استوار است:

۱. ایجاد اعجاب (به استناد نظراتش در باب مبالغه: «د»)
۲. عینی‌گرایی (به استناد نظراتش در باب تشبیه و استعاره: «الف»)
۳. تناسب اجزا (به استناد اصلاحاتش در شعر دیگران و پیشنهادهایش در انتخاب کلمات: «ب»)

ارزش‌ها و زمینه‌های قضاوت آزاد بلگرامی در موارد «الف»، «ب» و «د» در نمودار بالا	
الف	عینی‌گرایی
ب	تناسب
د	اعجاب

جدول ۱

در نقدهای آزاد، دو عامل به عنوان عوامل تعیین‌کننده حدود و مرزهای تناسب و اعجاب معرفی شده است که در موارد «ج» و «ه» در نمودار فوق مشخص شده است؛ به بیان دیگر موارد «ج» و «ه» خط قرمزهایی است که آزاد بلگرامی برای تشبیه، استعاره، تناسب و مبالغه تعیین کرده است.

حد و مرزها و خط قرمزهای پیش روی سه معیار «الف»، «ب» و «د» («ج» و «ه»)	
ج	فصاحت
ه	آداب اخلاقی و دینی

جدول ۲

از دو مورد فوق، «فصاحت» در محدوده امر زیبا قرار می‌گیرد ولی مورد «ه» (آداب اخلاقی و دینی) در محدوده «امر والا» است و در محدوده معیارهای زیباشناختی قرار نمی‌گیرد. مورد «ج» که در نقدهای آزاد بلگرامی اهمیت ویژه‌ای دارد وجه افتراق زیباشناسی او با منتقدان هم‌عصر اوست؛ آزاد در تمام موارد به وضوح معنا تأکید دارد و زبان معیار و فصیح اهل زبان را اساس ارزیابی‌های خود قرار می‌دهد. همین موضوع سبب شکل‌گیری برخی اختلاف‌نظرها میان او و منتقدانی چون خان آرزو و وارسته سیالکوتی شده است که در مقاله شواهد آن را به دست دادیم. این دیدگاه آزاد بلگرامی نقطه مقابل بوطیقای شاعران طرز دورخیال قرار می‌گیرد ولی به بوطیقای شاعران طرز تازه و مثل‌بندان نزدیک‌تر است. با توجه به جایگاه آزاد بلگرامی در قرن دوازده در حوزه نقد ادبی و شناخت او از شعر دوره خویش،

می‌توانیم معیارهای او را یکی از سنگ محک‌های شناخت شعر و بلاغت در این دوره تلقی کنیم و از نظرگاه این منتقد دریچه‌ای دیگر باز کنیم به سوی اشعار او و هم‌طرازانش.

پی‌نوشت‌ها

۱. توضیح اینکه می‌گوید: اساس تشبیه این است که میان مشبه و مشبه‌به مغایرتی باشد؛ بنابراین در پس چنین تشبیهی که در آن هر دو سوی تشبیه یک چیز است، شاعر در حال تنزیه است و غیرمستقیم می‌گوید مشبه از تشبیه منزّه است.
۲. زمین اصطلاحی است که در دوره سبک هندی به معنای «وزن و قافیه و ردیف»ی که شعر در آن سروده شده به کار می‌رود.
۳. به معنی «پراکنده»؛ یعنی فقط بعضی جاها موزون افتاده است.
۴. هرچند در بعضی کتب بلاغی به پایین‌ترین درجه بزرگ‌نمایی مبالغه می‌گویند، اما در اینجا به اعتبار دسته‌بندی‌های غزلان‌الهندی آزاد، مبالغه را اعم از تبلیغ، اغراق و غلو دانستیم.

منابع

- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی (۱۳۹۰) خزانه عامره، تصحیح ناصر نیکویخت و شکیل اسلم بیگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی (۱۳۹۲) سرو آزاد، مآثرالکرام، به کوشش زهره نامدار، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی (۱۳۸۲) غزالان الهند، تصحیح سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
- ابوهلال عسکری (۱۳۹۷) برتری بین بلاغت عرب و عجم، مقدمه و متن و ترجمه و تعلیقات دکتر سیروس شمیسا، تهران: قطره.
- بنی‌هاشمی، بهمن (۱۳۹۴) «تصحیح انتقادی دیوان اشعار آزاد بلگرامی»، به راهنمایی تقی پورنامداریان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر (۲۰۰۲) الیابان والتبیین، تقدیم و تبویب و شرح علی بوملحم، بیروت: دار و مکتبه‌الاهلال
- حاکم لاهوری، عبدالحکیم (۱۳۹۰) تذکره مردم دیده، تصحیح علیرضا قزوه، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- سرخوش، محمد افضل (۱۳۸۹) کلمات الشعراء، تصحیح علیرضا قزوه، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- سیالکوتی، وارسته مل (۱۳۸۳) جواب شافی، تصحیح سیروس شمیسا، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- صائب تبریزی، میرزاحمدعلی (۱۳۶۷) دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، ۷ ج، تهران: علمی و فرهنگی.
- طالب آملی (۱۳۴۶) کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی، تصحیح طاهری شهاب، تهران: انتشارات سنایی
- عباس، حسن (۱۳۸۴) احوال و آثار میر غلامعلی آزاد بلگرامی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.


- فتوحی، محمود (۱۳۸۵) نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۶) «مصرع برجسته، میدان نازک‌اندیشی در سبک هندی»، شبه‌قاره (ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان)، ش ۶: ۲۴ تا ۷.
- لاهوری، ابوالبرکات منیر (۱۹۷۷) کارنامه‌منیر، تصحیح سید محمد اکرم، اسلام‌آباد: بی‌نا.
- لودی، شیرعلی خان (۱۳۷۷) مرآة‌الخیال، تصحیح حمید حسنی و بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.

دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰

10.52547/HLIT.2022.227116.1124 

بررسی انتقادی تصحیح بحرالمعانی (ص ۱۰۵-۱۳۲)

سمیه جبارپور^۱

چکیده

کتاب بحرالمعانی مجموعه‌ای از نامه‌های عرفانی صوفی طریقه چشتیه، سید محمد بن نصیرالدین جعفر مکی حسینی (۷۳۲-۸۲۵ ه. ق.) است که به تصحیح و تحقیق دکتر محمدسرور مولایی از سوی انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی (گروه دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره) در سال ۱۳۹۷ چاپ و منتشر شده است. این کتاب پس از چاپ سنگی در ۱۸۸۹ م. در مرادآباد (ندیمی هرندی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۸۰۱)، نخستین چاپ و تصحیح از بحرالمعانی است، لکن آشفتگی‌ها و نابسامانی‌هایی به دلیل انباشت کلمات و عبارات نادرست و ناخوانا و گاه مبهم در سراسر متن کتاب دیده می‌شود. این امر، از یک سو به تصحیح کتاب برمی‌گردد که جا داشت مصحح ضمن مقایسه تطبیقی نسخه یا نسخ بحرالمعانی با مآخذ مورد مراجعه مؤلف، بدخوانی‌های وی یا احیاناً کاتبان را رفع و تصحیح می‌کرد؛ از سوی دیگر به مؤلف اثر مربوط است که بخش زیادی از کتابش، نقل بدون ارجاع مطالب آثار عرفانی پیشین است و وی در ذکر این مطالب چندان دقیق نبوده و با حذف و اضافه‌های نادرست، به انسجام و روانی و یکپارچگی متن کتاب لطمه زده و درک معنا را در موارد زیادی با ابهام مواجه کرده است. در این نوشتار کوشیده‌ایم تا مشکلات و مسائل چاپ مذکور بحرالمعانی را با رویکردی انتقادی بررسی کنیم.

کلید واژه‌ها: بحرالمعانی، نقد، تصحیح، مکی حسینی، نامه‌های عرفانی.

A Critique of the Critical Edition of *Bahr al-Ma'āni*

Somayeh Jabbarpour¹

Abstract

Bahr al-Ma'āni is a collection of mystical letters of the Chishti Order Sufi, Seyyed Muhammad ibn Nasir al-Din Ja'far Makki Hosseini (732-825 AH/ 1332-1422). The Academy of Persian Language and Literature (The Department of the Encyclopaedia of Persian Literature and Language in the Subcontinent) published it in 2018, edited by Dr. Mohammad Sarvar Molaei. After a lithography print in 1889 in Moradabad, this book is the first edition of *Bahr al-Ma'āni*, but due to the accumulation of incorrect, illegible, and ambiguous words and phrases, incoherence and disorganization can be seen throughout the book. On the one hand, this is related to the editing process, in which the editor should have revised the misreadings of the author or the scribes by comparing various copies of *Bahr al-Ma'āni* and the sources used by its author. On the other hand, it is related to the fact that a large part of the book is reciting previous mystical works without mentioning the references. By false omissions and additions, the author has impaired the text's coherence, fluency, and integrity, and consequently, in many cases, he has left the reader with considerable ambiguities. In this paper, we have tried to analyze these issues in the abovementioned edition of *Bahr al-Ma'āni* with a critical approach.

Keywords: *Bahr al-Ma'āni*, critique, critical edition, Makki Hosseini, mystical letters

1. PhD of Persian Language and Literature (Mystical Literature), Urmia University, Urmia, Iran, email: somaye.jabbarpour@gmail.com

۱. مقدمه

بحرالمعانی نوشته سید محمد بن نصیرالدین جعفر مکی حسینی (۷۳۲-۸۲۴ ه. ق.) از عرفای سده هشتم و اوایل سده نهم هجری و از پیروان طریقه چشتیه است. خاندان محمد حسینی اصلاً از سادات حسینی مکه بودند و بعدها پدر حسینی، نصیرالدین جعفر، به هند و دهلی مهاجرت می‌کند (مکی حسینی، ۱۳۹۷: شانزده تا هفده). نصیرالدین جعفر به واسطه آشنایی با مشایخ وقت هند، پسرش محمد را به خواجه نصیرالدین اودهی، از مشایخ صاحب‌نام هند، می‌سپارد تا تربیت معنوی فرزندش را به عهده بگیرد (همان: هفده). از آن پس محمد حسینی به دست شیخ محمود چراغ دهلی وارد طریقه چشتیه شد (رضوی، ۱۳۸۰: ۲۹۶). بر مبنای آگاهی‌های به‌دست‌آمده از نامه‌های بحرالمعانی، حسینی با اینکه علوم رسمی زمانه‌اش را فراگرفته بود، به دلیل ناکارآمد یافتن آن و برای رسیدن به معرفت حقیقی، تحصیل علوم ظاهری را رها کرد و طریقه عرفان و تصوف را برگزید. از مکی حسینی به‌جز بحرالمعانی، مجموعه دیگری از مکاتیب به نام دقایق المعانی - که در بحرالمعانی هم از آن نام برده - نیز موجود است که نسخه‌ای از آن به شماره ۷۸۹۶۰ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. به نوشته کاتب در آغاز این نسخه، تاریخ تألیف کتاب ۸۲۵ ق. است و در معرفی آن چنین آمده: «حاوی مطالب عالیه عرفان و تصوف که طی ۴۶ مکتوب به عنوان ملک محمود شیخن نگاشته» (مکی حسینی، ۱۳۰۳: برگ ۱). علی‌رغم اینکه مقاله‌ای با عنوان «بررسی محتوایی و سبکی نسخه دقایق المعانی» درباره این اثر تألیف شده (کوپا، ۱۳۸۹)، اما این نسخه و محتوای آن نیاز به بررسی دارد. مصحح بحرالمعانی هم هیچ اشاره‌ای به این اثر در مقدمه کتاب نکرده است.

مخاطب در مواجهه با متن مصحح بحرالمعانی، در وهله اول با ابهامات زیادی در فهم متن روبه‌رو می‌شود و درک معنای کلام حسینی در موارد قابل توجهی برای او دشوار خواهد بود. دلیل اصلی این امر آن است که اغلب نامه‌های بحرالمعانی، تلفیق مطالب متون عرفانی گذشتگان همراه با حذف یا افزوده‌هایی از جانب مؤلف است و به همین دلیل بدخوانی‌های قابل ملاحظه‌ای به متن نامه‌ها راه یافته است. بدیهی است که به هنگام تصحیح کتاب، بایستی با مقایسه تطبیقی نامه‌های بحرالمعانی با متون مأخذ، ایرادات آن رفع می‌شد و در مقدمه نیز مأخذ مورد استفاده حسینی در نگارش بحرالمعانی شناسایی و معرفی می‌شد زیرا مؤلف در هیچ موضع از کتابش، از این منابع نام نبرده و بلکه مطالب آنها را نیز به خود نسبت داده است. در مقدمه کتاب، فقط به تأثیر چشمگیر تمهیدات و نقل مطالب آن در تعداد زیادی از نامه‌های بحرالمعانی اشاره شده و از تأثیر دیگر منابعی که مطالب قابل توجهی از مکتوبات حسینی عیناً از آنجاست، سخنی به میان نیامده است. از آنجا که مأخذشناسی متون، در فن تصحیح بسیار حائز اهمیت است، عدم توجه کافی به این مقوله،

موجب شده تا کلمات مغلوپ فراوانی بدون تصحیح، همچنان در متن کتاب باقی بماند. بنابراین یکی از مزایای حتمی مأخذشناسی متون کهن در فنّ تصحیح، بی بردن به بدخوانی‌های مؤلف یا کاتبانِ نسخ و البته نشان دادن تفاوت‌ها و اختلافات کتاب مصحح با منابع مورد استفاده مؤلف در حواشی یا تعلیقات آن است. با اینکه مصحح محترم کتاب در بخش تعلیقات، ضمن مقایسه اجمالی بخش‌هایی از بحرالمعانی با تمهیدات، ذکر کرده‌اند که کسی که خواهان کسب اطلاع از مشابهت‌ها و اشتراکات این دو متن است، می‌تواند خود شخصاً این مهم را به عهده بگیرد و سپس با دادن شماره صفحات هر دو کتاب، کوشیده‌اند کار را بر این دسته از افراد آسان کنند (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۶۳)، اما باید گفت که نه تنها این کار کافی نیست، بلکه چنین مقایسه و تحقیقی می‌بایست در حین تصحیح کتاب انجام می‌شد زیرا تطبیق این موارد، فقط به دانستن مشترکات این دو متن منتهی نمی‌شود، بلکه نتیجه آن، بی بردن به اختلافات و اشتباهات جدی راه‌یافته به متن نامه‌هاست که به هنگام تصحیح، قطعاً می‌بایستی مطرح و اصلاح می‌شد تا تصحیحی منقح و دقیق پیش روی مخاطب قرار بگیرد. بی توجهی به این مسئله، عمده‌ترین اشکال در تصحیح مذکور بحرالمعانی است و ذیل این مشکل اساسی، عوامل دیگری هم دخیل بوده که در مجموع متنی آشفته و مغشوش و مبهم به دست داده است.

کتاب بحرالمعانی سه بخش دارد: مقدمه محققانه و مفصلی مصحح محترم، متن سی‌وشش نامه عرفانی و تعلیقات آخر کتاب. مقدمه شامل مطالبی درباره زندگی شخصی و عرفانی مکی حسینی است که بر اساس اطلاعات به دست آمده از متن نامه‌های مؤلف تنظیم شده است. نامه‌های حسینی، پیکره‌بندی معین و مشخصی دارد که به مثابه الگویی ثابت، در تمام کتاب رعایت شده است. آغاز نامه‌ها عبارات مشخصی هست که در همه مکتوبات مکرر می‌شود و با عباراتی تقریباً مشابه پایان می‌پذیرد که به فارسی است، اما عناوین همه نامه‌ها به عربی است.

۲. پیشینه تحقیق

درباره بحرالمعانی و مؤلف آن، گذشته از تذکره‌هایی چون مرآة الاسرار (چشتی، ۱۹۹۳: ۹۸۷) و اخبار الاخبار فی اسرار الاجرار (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۷۳) در تحقیقات معاصرین، می‌توان به کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران اشاره کرد که نویسنده، به اختصار حسینی را معرفی کرده و تاریخ وفات او را ۸۹۱ (?) نوشته و علاوه بر بحرالمعانی، چند رساله و کتاب را هم از او دانسته که نیازمند بررسی است (نفیسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴۳). در دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره (ج ۲) نیز مدخلی به بحرالمعانی اختصاص یافته است (ندیمی

هرندی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۸۰۰ و ۸۰۱). همچنین مقاله «نگاهی به بحرالمعانی» از بلقیس فاطمه حسینی قابل ذکر است که در آنجا، بحرالمعانی و مؤلف آن با تکیه بر اطلاعات مأخوذ از متن نامه‌ها معرفی و بخش‌هایی از کتاب هم انتخاب و چاپ شده است. مقاله «تأثیرپذیری سید محمد مکی حسینی از اندیشه‌های عین‌القضات همدانی؛ با تکیه بر آراء معرفت‌شناسی در بحرالمعانی و تمهیدات» (اصغری، ۱۴۰۱) به گفته نویسندگان آن، به تبیین آراء معرفت‌شناسی مکی حسینی و بررسی تأثیرپذیری وی از تمهیدات پرداخته که با توجه به متن مغشوش و پرغلط نسخه چاپ‌شده بحرالمعانی و تأثر وی از متون مختلف عرفانی، یافته‌ها و نتایج آن چندان قابل اعتماد نخواهد بود. مقاله‌ای هم از راقم سطور با عنوان «تحقیقی در شناسایی منابع و مأخذ بحرالمعانی» به چاپ رسیده (جبارپور، ۱۴۰۰) که در آنجا منابعی که مؤلف بحرالمعانی بدون اشاره به آنها و با انتساب به خود در متن نامه‌ها جای داده، شناسایی و معرفی شده است.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. سبک و محتوای بحرالمعانی

اگر در هر یک از نامه‌های بحرالمعانی، تمام جملات و عباراتی را که کلام و عقاید و تجارب باطنی مؤلفان مأخذ مورد استفاده حسینی است، کنار بگذاریم آنچه از مؤلف باقی می‌ماند، از چند صفحه فراتر نمی‌رود. در حقیقت نویسنده بحرالمعانی، با مقدمه و مؤخره‌سازی در نامه‌ها، کوشیده تا یافته‌ها و داشته‌های عرفانی مؤلفان هر کدام از منابعی را که بدون اشاره به نام آنها، در مکتوباتش استفاده کرده است، با تغییر فاعل جملات، به نام تجربیات عرفانی خود ثبت کند. پس از کنار گذاشتن این بخش از نامه‌ها، آنچه باقی می‌ماند و متعلق به حسینی است، از دو جنبه شایان توجه است: یکی، معنی و محتوا و دیگر، زبان و طریقه سخن‌پردازی.

زبان حسینی در قسمت‌هایی که نقل گفته‌های دیگران نیست، بسیار سلیس و شیوا و روان است و واژگانی را به کار می‌گیرد که به احتمال، در محیط زندگی او، دهلی، مستعمل بوده و لذا می‌تواند حائز اهمیت باشد. حتی ساختار و معنای برخی کلمات و ترکیبات به لحاظ زبان‌شناسی قابل توجه است از قبیل: فاکر (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۱۰۲)، بهامد و خوشامد (همان: ۱۲۱)، مخلوص (همان: ۱۲) و نمونه‌های دیگر. لکن در جاهایی که مطالب مأخذ دیگر را عیناً و بدون تغییر نقل می‌کند، نثر کتاب از آن فصاحت و روانی معمول زبان وی فاصله می‌گیرد. مثلاً آنجا که مطالبی را از تمهیدات در لابه‌لای عبارات خود می‌گنجاند، زبان نثر وی به صبغه نثر عین‌القضات به شکل ویژگی‌های زبانی مختص قرن ششم در می‌آید. در چنین مواضعی، با نثری که حاصل آمیزش خصوصیات زبانی دو سده و دو محیط فرهنگی مختلف است مواجه می‌شویم و این موجب می‌شود تا نثر بحرالمعانی نثری کاملاً یک‌دست به نظر نیاید.

۳-۲. نقد و بررسی تصحیح بحرالمعانی

۳-۲-۱. نسخه‌شناسی:

نسخه‌های خطی مورد استفاده در تصحیح بحرالمعانی، چنان‌که در مقدمه کتاب آمده، یک چاپ سنگی و سه نسخه خطی است (مکی حسینی، ۱۳۹۷: چهل‌ودو و چهل‌وسه) که از این میان، چاپ سنگی پرغلط و پر از تحریف، اساس تصحیح قرار گرفته و بقیه نسخ به حاشیه برده شده و تنها در موارد معدودی در پانویشت متن کتاب به اختلاف ضبط آنها اشاره شده است. گفتنی است که علاوه بر نسخ مورد اشاره مصحح، نسخه‌های دیگری هم از بحرالمعانی وجود دارد (حدود هفده نسخه بر اساس یافته راقم این سطور) که در تصحیح این کتاب مورد توجه نبوده است. تاریخ استنساخ این نسخه‌ها قرن ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ بوده و تنها دو نسخه بدون تاریخ است که یکی در فهرست نسخ خطی کتابخانه سپهسالار است و دیگری که مصحح نیز اشاره کرده و تصاویری از چندین برگ آن را در ابتدای کتاب آورده است، در موزه ملی پاریس نگهداری می‌شود و میکروفیلم آن به شماره‌های ۱۶۶۵ و ۱۶۶۶ و ۱۶۶۷ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.^۱ نسخه پاریس، بر اساس تطبیق نگارنده با منابع اصلی مورد استفاده مکی حسینی - در مقایسه با دو نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره‌های ۷۸۹۶۱ (تاریخ کتابت: ۱۳۰۳) و ۷۸۶۶۲ (تاریخ کتابت ۱۹۴۱ (احتمالاً)) که بدانها دسترسی داشتیم - به لحاظ ضبط کلمات، از وثاقت و اصالت بیشتری برخوردار است و متأسفانه مصحح، علی‌رغم آوردن تصاویری از آن در ابتدای کتاب، به آن به عنوان نسخه بدل توجه کرده و همان‌طور که گفته شد، متن اساس او همان چاپ سنگی مغلوپ است. در بخش معرفی نسخ خطی کتاب، به روش تصحیح و معرفی ویژگی‌های کامل نسخ خطی مورد استفاده، اشاره‌ای نشده است.

۳-۲-۲. مخاطب نامه‌های حسینی

مخاطب نامه‌های حسینی، شخصی به نام «ملک محمود شیخن» است. درباره این نام نکته‌ای وجود دارد و آن، چندگانگی ضبط واژه شیخن در نسخه‌های مختلف است. در نسخه‌های مورد استفاده مصحح، کلمه به صورت شیخن ضبط شده، لکن ضبط وی در مقدمه کتاب «شیخاً» است و این رسم الخط، تابع تلفظ کلمه است: «ملک محمود به شیخن یا شیخاً شهرت داشته است» (همان: بیست‌ودو و نیز، بیست‌ویک). در نسخه خطی متعلق به کتابخانه درگاه عالیة چشتیه احمدآباد گجرات نام این شخص چنین آمده است: «ملک محمود عرف شجن» (تارنمای مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور، نسخه شماره ۱۸، میکروفیلم شماره ۱۶). در نسخه مورد مراجعه دکتر فاطمه حسینی هم نام مخاطب نامه‌ها چنین است: «ملک محمود عرف شیخین»

(حسینی، ۱۳۸۴: ۱۵۵ و ۱۵۹). برای دریافت اینکه کدام یک از سه ضبط مذکور اصالت دارد، بیتی در بحرالمعانی ما را به تشخیص ضبط اصلی کلمه نزدیک می‌کند:

من برای شیخن از باطن ز سر برگشادم صد در از دیوانگی

(مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۲۹۸)

این بیت در اصل از مولانا جلال‌الدین بلخی است (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰۷۲) که حسینی مصراع اول آن را تغییر داده، لکن مصراع دوم بدون تغییر و به صورت اصلی آمده است. آنچه احتمال درستی ضبط شیخن را افزایش می‌دهد، بیش از همه، وزن شعر است زیرا از میان سه ضبط مذکور (شیخن، شجن و شیخین) کلمه «شیخن» با وزن بیت متناسب است.

۳-۲-۳. نقد مقدمه مصحح

- مصحح محترم در مقدمه کتاب درباره آثاری که حسینی وعده نوشتن آنها را در نامه‌هایش داده، اذعان کرده که نمی‌داند آیا حسینی به نوشتن آنها توفیق یافته یا نه، و با اینکه در نسخه‌های خطی هم جست‌وجو کرده، ولی نشانی از آنها نیافته است. البته همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، نسخه‌ای از دقایق المعانی حسینی موجود است که ظاهراً مصحح از آن بی‌خبر بوده است. با وجود این، ایشان باز هم با تکیه بر اقوال حسینی، او را پس از گیسودراز - که از معاصران حسینی و همنام با او یعنی حسینی است - در ردیف پرتألیف‌ترین عرفای چشتیه قرار می‌دهد (همان: بیست‌وهشت) که قابل تأمل است.

- در مقدمه آمده است: «همان‌گونه که سرمشق پیشین بحرالمعانی نامه‌ها و تمهیدات عین‌القضات همدانی سرشار از آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی است، بحرالمعانی نیز آراسته به آیات و احادیث فراوان و در اکثر موارد همراه با تأویل آنها بر مذاق اهل عرفان است» (همان: سی‌وشش). لازم به ذکر است که بحرالمعانی به لحاظ استعمال آیات و احادیث، متنی یک‌دست نیست و استفاده از آیات و احادیث در نامه‌های حسینی به یک سان نبوده است. مکتوباتی که عیناً مطالب تمهیدات در آنها آمده، انباشته از آیه و حدیث است اما در باقی نامه‌ها که برگرفته از تمهیدات نیست و از منابعی است که پیشتر نام بردیم، به کارگیری آیه و حدیث به طور محسوسی کاهش یافته است. یک‌دست نبودن استعمال آیه و حدیث، گاه در ضمن یک نامه هم مشاهده می‌شود و در بخشی از نامه که مأخوذ از مثلاً تمهیدات است، با فراوانی آیه و حدیث مواجه می‌شویم اما در بخش دیگر نامه که از خود مؤلف یا منبع دیگری است، آیه و حدیث مشاهده نمی‌شود و یا لاقلاً بسیار کم است.

- در بخشی از مقدمه بحرالمعانی، مصحح محترم درباره نثر کتاب مطالبی آورده‌اند که قابل تأمل است زیرا با عنایت به این نکته مهم که بحرالمعانی مجموعه‌ای مشتمل بر نقل اقوال نویسندگان مأخذی است که حسینی بدانها مراجعه کرده، پس آنچه مصحح، با ارائه شواهدی از جملات کتاب، آن را ویژگی‌های نثر حسینی خوانده است، وجهی ندارد. از جمله ویژگی‌هایی که مصحح برای نثر حسینی ذکر می‌کند، آهنگین بودن آن است: «جملات محمد حسینی در پاره‌ای از مواضع آهنگین می‌شود و ارکان سجع‌های او مانند نمونه‌های زیر از دو سه رکن فراتر نمی‌رود» (همان: چهل و یک و چهل و دو). ما پنج شاهد مثالی را که مصحح برای اثبات سخن خود آورده، با مأخذ اصلی آنها سنجیدیم و به این نتیجه رسیدیم که شواهدی که ایشان ذکر می‌کنند، از جملاتی از بحرالمعانی انتخاب شده که هیچ یک متعلق به حسینی نیست، بلکه مأخوذ از منابع دیگری است که حسینی با مراجعه به آنها، کتاب خویش را نگاشته است. در اینجا، تنها به آوردن دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

* بحرالمعانی: هر که اینجا از معرفت نابینا، فردا از رؤیت نابینا (همان: ۳۲)

تمهیدات: هر که در دنیا نابیناست از معرفت خدا، در آخرت نابیناست از رؤیت خدا (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۵۹)

* بحرالمعانی: هر که را این سعادت روی نمود، ابواب مواهب غیبی بر وی گشود و از بیم و امید و ادبار و اقبال دنیا و آخرت آسود (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۲۵۹)

رساله درویشیه: [عبارت عیناً از رساله درویشیه میرسیدعلی همدانی است] (همدانی، ۱۳۷۰: ۴۹۸).

- این قبیل داورهای غیردقیق و نادرست از سوی مصحح درباره دیدگاه‌های عرفانی یا ویژگی‌های ادبی بحرالمعانی، در تعلیقات کتاب هم دیده می‌شود. از جمله اینکه ایشان درباره نامه دوم و تطبیق آن با صفحاتی از تمهیدات، نوشته‌اند: «توضیح و اضافات محمد حسینی در این بخش در مورد قبله و بخشی از داستان معراج نبوی است که با اشعار و ابیات زیبا و مناسب مقام همراه است» (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۶۷). لازم به ذکر است که قسمت مورد نظر مصحح محترم، اقتباسی از تمهیدات است و از ذوق ادبی و قریحه هنری حسینی تراوش نکرده است.

همچنین در قسمت دیگری از تعلیقات کتاب، در مبحث مربوط به تطبیق یکی از نامه‌های بحرالمعانی با تمهیدات، آورده‌اند: «دنباله مطلب با اندک تغییری همان است که در تمهیدات وجود دارد با این تفاوت که محمد حسینی «هاء» نفسه را به حضرت رسالت برگردانده است، ای من عرف نفس محمد که لقد جاءکم رسول» (همان: ۳۶۹). باید بگوییم که آنچه مصحح محترم در تفاوت دیدگاه حسینی با عین القضاة مطرح کرده‌اند نیز مأخوذ از دیدگاه عین القضاة است و نظر حسینی نیست. قول حسینی در این باره، چنین است:

«نکته دیگر این فقیر آن است که من عرف نفسه یعنی این های نفسه عائد بر حضرت رسالت است علیه السلام» (همان: ۲۸). عین القضاة در تمهیدات به این نکته اشاره کرده است (تمهیدات، ۱۳۹۲: ۵۷).

۳-۲-۴. دریافت نادرست حسینی از مطالب منابع مادر

مواردی در نامه‌های حسینی وجود دارد که حاکی از فهم نادرست و درک غیرصحیح وی و یا تحریف عامدانه‌اش از مطلب منبع مادر است. بارزترین نمونه‌ای که می‌توان ذکر کرد مکتوب یازدهم است که حسینی در آن، با التقاط عقاید ابن عربی و عین القضاة همدانی در موضوع خلقت روحانی انسان، بحثی آشفته و مشوش ارائه کرده است. وی پس از ذکر گفته‌های عین القضاة در معنی خلقت، موضوعی را مطرح کرده که درستی آن قابل بررسی و تأمل است:

و چون ای برادر، نور احمد از نور احد خلقت یافت، اما شیخ محی‌الدین صاحب فصوص در رساله خویش آورده است که نور احمد از عدم خلقت یافته است. والله اگر امروز زنده بودی با او گفته شدی آنچه گفتنی است که نور احمد را با عدم چه نسبت و نور مؤمنان را نیز با عدم چه تعلق؟ که حضرت رسالت علیه‌السلام فرموده: انا من نورالله و المؤمنون من نوری. پس نور حضرت عزت جل‌وعلا، در کتم عدم بودن نشاید، زیرا که نور او محض وجودست، پس وجود قدیم را با عدم نسبت نشاید کردن. پس ای برادر نور احمد را و نور مراد تو را به عدم تعلق نیست ... (مگنی حسینی، ۱۳۹۷: ۹۰).

خلقت از دیدگاه ابن عربی به معنی ظهور و تجلی و کمال پیدایی است و او نیز مانند عین القضاة و دیگر عرفا، آفرینش و پیدایی عالم را با استناد به حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً...» توضیح می‌دهد. در نظام فکری ابن عربی، بر خلاف آنچه حسینی می‌گوید، حقیقت محمدیه یا نور احمد از عدم خلقت نیافته، بلکه حقیقتی است که به واسطه علم حق تعالی به نفس خود، انفعال یافته که آن را «هباء» می‌نامد (ابن عربی، ۱۳۸۳، ۲: ۷۶). در واقع، کسی که موضوع خلقت موجودات عالم را از عدم مطرح کرده، عین القضاة است که در تمهیدات می‌گوید: «همه موجودات عالم، خود معدوم بودند، پس به نور او و قدرت و ارادت او موجود شدند. پس چون وجود آسمان و زمین از قدرت و ارادت او باشد، 'الله نور السموات و الارض' جز وی نباشد» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۵۶). حسینی با توجه به این سخن، در بحرالمعانی آورده است: «پس ای برادر، زمره نادانان می‌گویند که موجودات و مخلوقات از معدومات موجود شده است و این معنی هرگز روا نباشد، زیرا که معدوم را شناخته‌ایم که معدوم چیزی را گویند که لاممكن الوجود [بود] و ممكن الوجود را معدوم نشاید گفت

...» (مکّی حسینی، ۱۳۹۷: ۹۱). در توضیح عباراتِ حسینی در نقد رأیی که به ابن عربی نسبت داده است و نیز عبارت بالا، باید به چند نکته توجه داشت: یکی اینکه «عدم» در آراء و تفاسیر عرفا، بر خلاف نظر متکلمان و علمای ظاهر، در معنی «نیستی» و «لاشیء» استعمال نشده، بلکه عرفا برای تفسیر عرفانی نظریه خلقت، چنان که عین القضاة هم اشاره کرده است، لفظ عدم را از علم کلام وام گرفته و بدان معنای «کمون و ناپیدایی و پوشیده بودن» اطلاق کرده‌اند و بدین ترتیب، عدم در حوزه عرفان و تصوف اسلامی، به‌عنوان اصطلاحی برای تبیین خلقت موجودات عالم به کار گرفته شده است. این نکته‌ای است که ظاهراً حسینی بدان توجهی نکرده و گمان برده که مقصود از لفظ عدم همان معنایی است که متکلمان استعمال کرده‌اند. نکته حائز اهمیت‌تر اینکه، عین القضاة پس از تفسیر عرفانی معنی عدم، در نهایت می‌گوید: «دریغاً چون از این عدم، مصطفی را برون آوردند که 'اول ما خلق الله نوری' این نور را مبدا و منشای همه اختلاف‌ها و قسمت‌ها کردند» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۶۶). این عبارت شاهدهی است بر اینکه کسی که موضوع خلقت نور احمد را از عدم مطرح کرده، عین القضاة است نه ابن عربی و البته نه بدان مفهومی که حسینی استنباط کرده است.

۳-۲-۵. بررسی تطبیقی جملات بحرالمعانی با مأخذ مرجع و مباحث لغوی

در متن بحرالمعانی، دخل و تصرفاتی در قسمت‌های منقول از منابع عرفانی دیده می‌شود که به دشواری بتوان گفت از سوی مؤلف بوده یا کاتبان نسخ، ولی مقایسه آنها با نسخه‌هایی که نگارنده این سطور در اختیار داشت، یعنی نسخه پاریس و نسخه مجلس، نشان می‌دهد که اغلب این خطاها ناشی از بی‌دقتی و سهو کاتبان بوده است. در مواردی هم ممکن است حسینی به اقتضای استنباط و دریافت خود، تغییرات و حذف و اضافاتی اعمال کرده باشد و یا اینکه چندان پایبند و مقید به نقل دقیق و درست مطالب مادر نبوده و همین عامل موجب ابهام تلقی او از مطالب عرفانی گذشتگان شده است. در مجموع، می‌توان این تغییر یا تصحیف و یا تحریفات را در چند مورد دسته‌بندی کرد. در برخی موارد، به هنگام نقل مطالب منبع اصلی، کلمات یا عباراتی جا افتاده است که دریافت درست معنا را با مشکل مواجه می‌کند:

«رابطه قلب را باید تا الفت افتد ...» (مکّی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۸)

«رابطه قلب را با قالب باید تا الفت افتد ...» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۴۲)

به عکس این مورد، در جاهایی کلمات یا عباراتی به اصل مطلب مأخوذ از متن مادر اضافه شده است: «یعنی قالب در نور قلب گداخته شدی ...» (مکّی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۸)، که عبارت عیناً از تمهیدات نقل شده، اما واژه نور برافزوده حسینی است. گاه، افزودن کلماتی به عبارت منبع مادر، نه تنها در بردارنده نکته‌ای

نیست، بلکه زائد هم هست. برای نمونه این عبارت، «یعنی ای محبوب حقیقت عیشی و عیش حقیقی ترا حاصل شود...» (همان: ۴۹)، از تمهیدات (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۶۶) نقل شده و قسمت مشخص شده، برافزوده حسینی است که مبین معنای روشنی نیست! در برخی موارد، کلمات منبع اصلی تغییر یافته است:

«مثالش آن است که قلب جبروتی ست» (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۸)

«مثالش آن است که قلب ملکوتی است» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۴۲ و ۱۴۳)

آنچه در این بخش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، مقایسه تطبیقی جملات بحرالمعانی با مأخذی است که مؤلف کتاب، مطلب را از آنجا نقل کرده و به دلیل بدخوانی و یا دریافت نادرست مطلب، تصحیفات و تحریفاتی به جمله و عبارت منقول از منبع مادر افزوده شده و در بحرالمعانی راه یافته است. همچنین، برخی موارد را هم با دو دست‌نویس موزه پاریس (میکروفیلم) و مجلس که در بخش نسخه‌شناسی این نوشتار معرفی شد، تطبیق داده‌ایم و جای شگفتی اینکه، چنان‌که گفتیم، مصحح با اینکه به دست‌نویس پاریس در مقدمه اشاره کرده اما در تصحیح کتاب، از آن بهره‌ای نبرده است. مأخذی که حسینی مطالب آنها را عیناً و بدون اشاره به نام و نشان آنها آورده است. گذشته از تمهیدات عین القضاة که مصحح محترم در مقدمه و تعلیقات بحرالمعانی اشاره کرده‌اند، چند متن عرفانی دیگر هم هست که نگارنده در جای دیگری به تفصیل آنها را شناسایی و معرفی کرده است.^۲ این منابع عبارت‌اند از: اصول العشره از نجم‌الدین کبری و ترجمه آن به نام ده قاعده از سیدعلی همدانی، مشکاة الانوار از امام محمدغزالی، رساله‌های درویشیه و منامیه، هر دو از سیدعلی همدانی و کتاب مرآة الاسرار از مؤلفی ناشناس که تهانوی بخش‌هایی از آن را در ضمن برخی مدخل‌های کشف اصطلاحات الفنون و العلوم آورده است. شناسایی این مأخذ و مقایسه تطبیقی متن مصحح بحرالمعانی با آنها، به ما کمک کرد تا حدود ۲۰۵ مورد از جملاتی را استخراج کنیم که به دلیل بدخوانی مؤلف کتاب یا کاتبان نسخ، اشتباهات و ابهامات فاحشی در آنها وجود داشت. از این میان، ناچار به آوردن چند مورد که اندکی از بسیار است، اکتفا می‌کنیم:

- بحرالمعانی، ص ۸۳، س ۱۹ و ۲۰: «فَرَأَيْتُ فَرَاشًا مِنَ الذَّهَبِ حَالِ بَيْنَةٍ وَ بَيْنَى. اَيْنَكَ اِي بَرَادِرِ حَائِلِ رُوَيْتَ كِه بُوَد اِنْسَانِيَتِ بُوَد» ← «... اَيْنِ پروانه که حائل رُوَيْتِ اَمَدِ اِنْسَانِيَتِ بُوَد» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۷۷).

واژه فَرَاشًا در عبارت عربی نیز لفظ «پروانه» را در جمله تأیید می‌کند. در هر دو دست‌نویس پاریس (مکی حسینی، بی‌تا: عکس ۱۴۶۵ ف ش ۷۶) و مجلس (مکی حسینی، ۱۹۴۱: برگ ۱۵۵)، عبارت به صورتی که در متن مصحح بحرالمعانی می‌بینیم، آمده است.

- بحرالمعانی، ص ۱۳۷، س ۱۸ و ۱۷: «و خوردن ایشان شلم درختان است و ملخ بیابان و با معرفت کمال مقیداند» ← «سلم» و «کمال معرفت» (تهانوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۹).
- شلم در لغت به معنی صمغ درخت است (دهخدا: «شلم»)، لکن در مرآةالاسرار که مأخذ دو مکتوب بحرالمعانی است و ما از طریق کشف تهانوی به این کتاب ناشناخته پی بردیم، سلم ضبط شده است: «برگ سلم و بقیة درختان» (تهانوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۹). سلم، نام درختی است (دهخدا: «سلم»). در دست‌نویس پاریس، شلم (مکی حسینی، بی‌تا: عکس ۱۴۶۶، ش ۰۰۰۲۶) و در نسخه مجلس، سلم (مکی حسینی، ۱۹۴۱: برگ ۵۷۲) ضبط شده است.
- بحرالمعانی، ص ۱۳۸، س ۲۴: «ای محبوب تقبا سیصد است و نجباء هفتاد و بدلاء چهارصد و چهار است. سیصد و چهار را مذاکره کرده‌ایم و چهل دیگرند» ← «سیصد و شصت و چهار»، زیرا: $۳۶۴ + ۴۰ = ۴۰۴$ و «ذکر» (تهانوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۹).
- ضبط دست‌نویس مجلس سیصد و شصت و چهار (مکی حسینی، ۱۹۴۱: برگ ۵۷۵) و نسخه پاریس، سیصد ست [تصحیف شصت] چهار (مکی حسینی، بی‌تا: عکس ۱۴۶۶، ش ۰۰۲۷) است.
- بحرالمعانی، ص ۲۴۹، س ۸۷: «ذکر مرکب است از نفی و اثبات و نفی لاله است که مواد فاسده نفس اماره است و مربی صفات وی از شهوات حیوانی ...» ← «فبأنه معجون مرکب من النفی و الاثبات، فبالنفی یزیل المواد الفاسدة التي تولد منها مرض القلب و قیود الروح و تقویة النفس و تریبة صفاتها - و هی الأخلاق الذميمة النفسانية و الأوصاف الشهوانية و تعلقات الکونین» (نجم‌الدین کبری، ۱۴۲۶ ق: ۹۳).
- مقایسه متن بحرالمعانی با اصول العشره که مأخذ اصلی این مطلب است، تفاوت‌ها و اغلاط آن را نمایان می‌سازد. ما متن بحرالمعانی را با چهار نسخه خطی رساله ده‌قاعده میرسیدعلی‌همدانی (نسخه شماره ۱۰۱۹۷/۱۴، برگ ۱۹۱ و نسخه شماره ۱۹۲، برگ ۱۳ و نسخه شماره ۸۹۴۴/۱۴ و نسخه شماره ۱۰۲۱۶/۲ (نک: منابع)) نیز مقایسه کردیم و نتیجه آن شد که عبارت این نسخ نیز به مانند عبارت حسینی، نادرست و فاقد معنای صریح است، به‌ویژه دو نسخه آخر و عبارت بحرالمعانی که نادرست‌تر از بقیه است و دلیل آن، ترجمه نادرست اصول العشره است. بی‌تردید مأخذ حسینی، ده‌قاعده همدانی بوده است نه اصول العشره و همسانی آن با نسخ ده‌قاعده این مطلب را تأیید می‌کند و نکته حائز اهمیت دیگر اینکه حسینی عبارت را از ده قاعده نیز درست و کامل نقل نکرده و مانند جاهای دیگری در کتاب، افتادگی‌های متن موجب ابهام معنا شده است. اگر متن حسینی را بر اساس اصول العشره تصحیح کنیم، چنین می‌شود: «ذکر مرکب است از

نفی و اثبات و نفی لاله است که [زایل کننده] مواد فاسده نفس اماره است [که] مربی صفات وی از شهوات حیوانی [است].»

- بحرالمعانی، ص ۲۵۷، س ۱۷ و ۱۶: «پس ای محبوب صفا احوال مسلمانی از خباثت و اوصاف انسانی دور است و دعوی اسلام به افعال کرپه و اعمال ردیه مغرور است. و ای محبوب تا آیت دل از دناس اوصاف بشری پاک نگردد...» ← «پس ای محبوب صفا احوال مسلمانی از خباثت اوصاف نفسانی دور است و دعوی اسلام به افعال کرپه و اعمال ردیه مغرور است. و ای محبوب تا آینه دل از دناس اوصاف بشری پاک نگردد...» (همدانی، ۱۰۷۰ ق، گ، ۱۵۸ و همدانی، ۱۳۷۰: ۴۹۶).

لازم به ذکر است که در نسخه شماره ۱۰۱۹۷، «خباثت» ضبط شده و در رساله درویشیه (شش رساله) به تصحیح دکتر محمد ریاض، به جای «ضبط نفسانی»، «انسانی» است که درست نیست.

- بحرالمعانی، ص ۲۶۴، س ۵: «و به کثرت امتناع و غنا پر در ریا و در نفاق افتاده اند»
«امتناع» احتمالاً تصحیفی از «اتباع» باشد. حسینی مکتوب بیست و هشتم را که این عبارت در آنجا آمده، از مشکاة الانوار غزالی گرفته (غزالی، ۱۴۱۶: ۲۸۹ و ۲۹۰) و در یکی از ترجمه‌های فارسی این کتاب، متعلق به قرن ۱۱ هجری (دو قرن پس از حسینی)، به جای امتناع، «اتباع» و «اشیاع» ضبط شده است (عزلتی خلخالی، ۱۳۸۱: ۴۲۷). ضبط کلمات مشخص شده در عبارت بحرالمعانی، در دست‌نویس پاریس به ترتیب «اتباع» و «عشایر» است (فیلم ۱۴۶۷، عکس ۴۹) که به گمان، صورت صحیح، ضبط همین نسخه است.
- بحرالمعانی، ص ۲۶۸، س ۹ و ۸: «نسبت او به انوار حضرت صمدیت جلت قدرته چون نسبت به قمر است در انوار محسوسات» ← «نسبته إلى الأنوار الإلهية المحضة نسبة القمر إلى الأنوار المحسوسة» (غزالی، ۱۴۱۶ ق: ۲۹۱).

در این عبارت، حسینی با آوردن حرف «به» در جمله، ابهام به وجود آورده است.

- بحرالمعانی، ص ۳۰۲، س ۴ تا ۳: «وجهی خاص به مقیدات عالم خیال و هر مخیل از نوع انسان و غیره و خلائق در خیالات مقیده و اکتساب علوم ملکوتی و افتیاض اسرار جبروتی به واسطه سز و خیال مقید در عالم مثال. عدم و درجات ضعف و قوت آن بر اقسام اند...» ← «وجهی خاص به مقیدات عالم خیال و هر متخیل از نوع انسان و غیره و خلائق در خیالات مقیده و اکتساب علوم ملکوتی و اقتناص اسرار جبروتی به واسطه سیر خیال مقید در عالم مثال و عدم سیر و درجات ضعف و قوت آن بر اقسام اند...» (همدانی، ۱۰۶۴ ق، گ، ۶۵۸).

لغت «افتیاض» را که در بحر المعانی آمده، در فرهنگ لغات نیافتیم. در دست‌نویس رساله منامیه به شماره ۱۰۱۹۷، گ. ۲۰۳، «افتیاض» ضبط شده است که آن را نیز در فرهنگ لغات نیافتیم. ضبط نسخه منامیه ش. ۱۷، گ. ۱۸۶، «اقتباس» است. در نسخه شماره ۱۱۵۹/۸، گ. ۶۵۸، «اقتناص» ضبط شده که به معنی «شکار کردن» است. علاوه بر نسخه‌های رساله منامیه که عبارت بحر المعانی از آنجا نقل شده، در دست‌نویس کتابخانه مجلس، «اقتباس» ضبط شده است که به گمان همین ضبط صحیح باشد (مجلس، برگ ۶۲۳).

- بحر المعانی، ص ۴۴، س ۵: «در ایام نغم سالها عمر در کشف و تحقیق صرف کرده بود...».

«نغم» واژه مبهمی است و ضبط درست، «تعمم» است. «تعمم به معنی عمامه بستن و ایام تعمم یعنی روزگار دستاربندی حسینی که در کسوت اهل مدرسه و علوم ظاهری بوده است»^۳. ضبط دست‌نویس پاریس نیز «تعمم» است (میکروفیلم ۱۴۶۵، عکس ۴۰). در نسخه مجلس «نعم» (برگ ۷۶) ضبط شده که صحیح نیست. - بحر المعانی، ص ۲۲۵، س ۹۰۸: «این خدمت در عصر محمد تغلق می‌کردم که در آن عصر حضرت خدمت والد علیه‌الرحمه والغفران، مقطع کهنه‌بایت با یک‌هزار و هفتصد سوار بودند و این فقیر را چون اثر دولت بود، در خدمت فرد حقیقت گذاشته بودند».

ضبط دست‌نویس پاریس، «کنه‌بایت» (میکروفیلم ۱۴۶۷، عکس ۱۲) و نسخه مجلس «کنه‌باین (!)» (برگ ۴۵۰) است. در رساله‌ای با عنوان صفات الجواهر نوشته نجم‌الدین اسکندرآملی نیز، ضبط «کنه‌بایت» دیده می‌شود: «دیگر عقیق، معدن آن در اندیب و جزیره «کنه‌بایت» هند و صنعای یمن است...» (گودرزی، ۱۳۸۸: ۳۰۵). با توجه به اشارات بالا، «کنه‌بایت»، نام جایی در هند بوده و ضبط درست هم احتمالاً همین است. - برخی جملات در بحر المعانی معنای مبهمی دارند و این به دلیل افتادگی احتمالی کلمه یا کلماتی از جمله است: «معلوم برادر باد چشم و ابروی شاهد گذاشت» (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۶۷) / «حضرت ذوالجلال با موسی که کلام شد» (همان: ۵۶) / «و ندانستند که جگر سوخته از آتش دل کاری آرزویش دارد» (همان: ۱۷۵) / «که از مال برآمدن حاجات و اغراض است» (همان: ۲۶۳).

- در برخی موارد، حسینی گوینده یک قول و سخن را سهواً (۴ مورد) و یا عمداً (۸ مورد) تغییر داده و جمله را به خود یا استادش شیخ نصیرالدین محمود نسبت داده است. مثلاً حسینی واقعه دیدار خود را با خضر (ع) در دریای فرات بازگو می‌کند (همان: ۹۰) حال آنکه این واقعه در حقیقت، برای عبدالله تستری و شیبان راعی روی داده و قبلاً عین‌القضات آن را در تمهیدات (عین‌القضات، ۱۳۹۲: ۲۶۷) بیان کرده است. در موردی دیگر مکی حسینی (۱۳۹۷: ۸۲) سخنی از ابوبکر وراق (عین‌القضات، ۱۳۹۲: ۲۷۵) را به شیخ ذوالنون مصری نسبت داده است.

۳-۲-۶. بررسی خطاهای راه یافته در اعراب‌گذاری آیات، احادیث و عبارات عربی

از جمله مشکلات قابل توجه دیگری که در تصحیح بحرالمعانی دیده می‌شود، خطاهای بسیار چشمگیری در مورد آیات، احادیث و منقولات عربی است. بخشی از این خطاها، از سوی مؤلف یا کاتبان کتاب است به این ترتیب که در موارد متعددی، در اصل آیات و احادیث و منقولات دست برده‌اند. برخی از این خطاها نیز ناشی از بی‌دقتی و بدخوانی آنهاست و احتمالاً در مواردی با اتکا به محفوظات خود، به آیات قرآن و احادیث استشهاد می‌کرده و لذا برخی واژگان را با صورت نادرست ضبط کرده‌اند. اما بخش دیگری از این ایرادات، به امر تصحیح مربوط می‌شود و به نظر می‌رسد که خطاهای اعراب‌گذاری از آن جمله باشد، به این ترتیب که حرکت‌گذاری کلمات در اغلب موارد کامل انجام نشده و یا به‌ویژه در مورد حرکت آخر کلمات، اعراب کلمه مشخص نشده و یا نادرست است. با توجه به تعدد قابل ملاحظه نمونه‌هایی که از این نوع ایرادات در متن کتاب استخراج کردیم، تنها به آوردن تعدادی از این خطاها، با تفکیک موارد، بسنده می‌کنیم:

الف) آیات قرآن کریم

از میان ۷۰ موردی که خطا در آن وجود داشت، ۳۸ مورد مربوط به اعراب‌گذاری آیات است، ۲۴ مورد به املائی نادرست کلمات مربوط می‌شود، ۵ مورد هم مربوط به زوائد و یا افتادگی یک کلمه در آیات مورد استشهاد در این کتاب است و بالاخره ۳ مورد هم خطاهایی است که حاصل دخل و تصرف حسینی است. ذکر چند نمونه:

- بحرالمعانی، ص ۸۹، س ۱۳: «خَلَقَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

در باره این عبارت که مکی حسینی، به‌عنوان آیه قرآن بدان استشهاد کرده است، نکته قابل توجهی وجود دارد و آن اینکه چنین عبارتی در قرآن کریم نیست. حسینی این آیه و مطلب مربوط به آن را از تمهیدات عین القضاة (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۶۵) گرفته و جالب است که مصحح تمهیدات نیز آن را آیه قرآن (البقره: ۲۹) دانسته است. حال آنکه در اصل آیه چنین است: (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).

- بحرالمعانی، ص ۱۵۷، س ۲۳: (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ جَزَاءَهُمْ [صَبْرًا جَمِيلًا]) ← (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (الحجرات (۴۹): ۵).

عبارتی را که داخل قلاب قرار داده‌ایم، برافزوده حسینی یا کاتبان است و جزو آیه نیست.

- بحرالمعانی، ص ۱۹۲، س ۱۲: «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ».

این عبارت را حسینی به عنوان استشهاد به آیه، ذکر کرده است. اما آیه در قرآن به این صورت است: (...وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا) (النساء (۴): ۱۲۶) و (...وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (الحشر (۵۹): ۶) و (الانفال (۸): ۴۱) و آیات بسیار دیگری که به این عبارت ختم می‌شود.

- بحرالمعانی، ص ۱۸۱، س ۱۱ و ص ۱۸۲، س ۹: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اللَّهُ هَوَاهُ ...) ← أَرَأَيْتَ / إِلَهَهُ (الفرقان (۲۵): ۴۳)

- بحرالمعانی، ص ۲۴۱، س ۲۳: (... وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ يَا هَازُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي ...)
«یا» زائد است (الأعراف (۷): ۱۴۲).

ب) احادیث

از ۵۵ مورد خطای رخ داده در باب احادیث، ۳۰ مورد مربوط به اعراب‌گذاری کلمات، ۱۵ مورد تحریف املائی کلمات، ۶ مورد افزودن یا کاستن کلمه به/ از اصل حدیث و ۴ مورد هم تغییر اصل حدیث از سوی حسینی است. در ادامه از هر کدام از موارد نمونه‌ای ذکر می‌شود:

- بحرالمعانی، ص ۱۴، س ۱۴: «لَا يَقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِالْوُضوءِ الْكَامِلِ» ← «لَا يَقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِالْوُضوءِ الْكَامِلِ».

بر اساس استقصای نگارنده، حدیث، به این صورت، در مأخذ معتبر وارد نشده و صورت رایج آن در منابع چنین است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ بَغِيرِ طَهْوَرٍ» (عين القضاة، ۱۳۹۲: ۷۹ و زغلول، ۱۹۹۶، ج ۷: ۴۳۵).

- بحرالمعانی، ص ۸۷، س ۱۷: «تَا مَوْتِ ابوبکر ترا حاصل نشود که در حیات بود گفت که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مِئَةِ يَمَشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ» ← «تَا مَوْتِ ابوبکر ترا حاصل نشود که در حیات بود، حضرت محمد (ص) گفت که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مِئَةِ يَمَشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ» (عين القضاة، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

حذف‌های نادرست در عبارت منقول از تمهیدات از سوی حسینی، گاه موجب ابهام و به اشتباه انداختن مخاطب می‌شود. در عبارتی که نقل کردیم، جا انداختن نام پیامبر اکرم (ص)، موجب شده تا گمان شود گوینده عبارت عربی، ابوبکر است.

- بحرالمعانی، ص ۱۲۳، س ۲۰: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَوْتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَبُولْ عَلَى بَنِي طَالِبٍ ... فَقَالَ مِنْ بَهْدِهِ فَأَنْتُمْ لَنْ يَخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ الْهُدَى إِلَى بَابِ الضَّلَالَةِ...» ← يُحْيِي / يَدْخُلُ / وَعَدَنِي / فَلْيَبُولْ / يَخْرِجُوكُمْ [يَخْرِجُكُمْ] / هُدَى.

حدیثی منقول از پیامبر اکرم (ص) است که به صورتی که حسینی آورده، آن را جایی نیافتیم و این امر، به دلیل تصرف و تغییراتی است که از سوی وی در احادیث اعمال شده است. لکن نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین حدیث به ضبط حسینی را در بحارالانوار یافتیم: «قال رسول الله (ص): من أحب أن يحيا حياتي ويموت موتي ويدخل الجنة التي وعدني ربي فليتول عليا بعدي، فإنه لن يخرجكم من هدي ولا يدخلكم في ردي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳۸: ۱۲۰).

ج) تداخل آیه و حدیث

از خطاهای قابل ذکر دیگری که در بحرالمعانی در بخش آیات و احادیث روی داده، تداخل آیه و حدیث و یا حدیث و عبارت عربی است که تفکیک نشدن آنها از جانب مصحح و یا مؤلف و کاتب، موجب بروز اشتباه در تشخیص نوع عبارت عربی می‌شود. نگارنده هشت مورد از این خطاها را شناسایی کرده که جهت اختصار، یک مورد ذکر می‌شود:

- بحرالمعانی، ص ۴۸، س ۶: «القبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

بخش اول این عبارت، حدیث نبوی و بخش دوم آن، آیه قرآن است که مصحح با ویرگول آنها را از هم تفکیک نموده و این کافی نیست. آیه برای تمایز از حدیث، لازم بود میان دو هلال بیاید، ضمن اینکه حسینی، هم حدیث را ناقص نقل کرده و هم آیه را. و منبع او، تمهیدات عین القضاة بوده است. صورت کامل حدیث: «القبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّبْرِانِ» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۶۱) و صورت کامل آیه: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ) (آل عمران (۳): ۱۶۹).

د) منقولات عربی

از میان ۶۳ مورد خطایی که به منقولات و عبارات عربی راه پیدا کرده، ۲۸ مورد خطای حرکت‌گذاری کلمات، ۲۶ مورد تحریف املائی کلمه، ۶ مورد تغییر گوینده عبارت و قول عربی، ۲ مورد تغییر اصل عبارت عربی بر اساس قیاس با صورت اصلی آن در منابع پیشین است و یک مورد هم به افتادگی کلمه از عبارت عربی مربوط می‌شود:

- بحرالمعانی، ص ۷۸، س ۱۷-۱۸: «... فَقَالَ أَدْخَلَنِي إِلَى جَنَّةِ الْقُدْسِ الْفَرْدَوْسِ يُخَاطِبُنِي بِذَاتِهِ وَيُكَاشِفُنِي بِصَفَاتِهِ» ← «... فَقَالَ أَدْخَلَنِي رَبِّي جَنَّةَ الْقُدْسِ الْفَرْدَوْسِ يُخَاطِبُنِي بِذَاتِهِ وَيُكَاشِفُنِي بِصَفَاتِهِ» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

این عبارت، سخنی منقول از یکی از بزرگان عرفاست که عین القضاة در تمهیدات، به نام او اشاره‌ای نکرده است. ولی حسینی ضمن ذکر این عبارت تمهیدات در بحرالمعانی، آن را به پیر خود، شیخ نصیرالدین محمود نسبت داده است. همچنین در عبارت بالا «إلی» تصحیف «رئی» است و چون اشتباه خوانده شده، به تبع آن، کلمه جَنَّة هم مجرور شده است.

- بحرالمعانی، ص ۸۶، س ۱: «أَمَّا يُعْرَفُ الْفَضْلَ أَهْلَ الْفَضْلِ» ← لِأَهْلِ الْفَضْلِ (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۸۲)

۳-۲-۷. بحثی انتقادی درباره اشعار مستعمل در بحرالمعانی

مکی حسینی در لابه‌لای نامه‌های خود شواهد شعری بسیاری، از شاعران شهیر فارسی‌زبان آورده است از قبیل: عطار، مولانا (بیشترین ابیات کتاب از منطق الطیر و غزلیات مولاناست) و اسکندرنامه نظامی (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۱۱۷). اشعاری هم از تمهیدات و لوائح عین القضاة آورده و نیز تأثر از حدیقة الحقیقه سنایی در این جمله مشهود است: «کفر و ایمان هر دو پویان و جویان عاشق باشند» (همان: ۹) که یادآور این بیت است:

کفر و دین هر دو در رهت پویان وحده لاشریک له گویان

(سنایی، ۱۳۸۷: ۶۰)

برخی ابیات هم ظاهراً از خود حسینی است که اغلب با مشکل وزن مواجهند مانند این بیت:

اول و آخر تو عاشق تا به او خواهی بود؟ چون زن فاحشه هر لحظه دگر شوی مکن

(مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۹۰)

همان‌طور که حسینی یا کاتبان نسخ بحرالمعانی در برخی آیات و احادیث و مطالبی که عیناً از مآخذ گوناگون نقل کرده، دست برده و در آنها دخل و تصرف نموده‌اند، در مورد ابیات هم تغییرات و تحریفات قابل ملاحظه‌ای انجام شده و حتی گاه حسینی با تغییر تخلص شاعر به نام خود، آن اشعار را به خود منتسب کرده است.

مصحح محترم، متوجه اختلاف ضبط‌های ابیات حسینی با اصل آنها بوده و برای همین، در پیوست آخر کتاب، زیر عنوان «تعلیقات و یادآوری‌های اشعار متن و چگونگی اختلافات بحرالمعانی» به این موضوع اشاره کرده و ضمن تصریح به این مطلب که اختلاف اشعار حسینی را (که اغلب عامدانه بوده و حاصل دستبرد وی) در این قسمت ضبط نموده، افزوده است که برای اجتناب از به هم ریختگی آرایش صفحات، «در تمام موارد این‌گونه اشعار بر اساس دیوان‌های چاپ‌شده تصحیح شد و ذکر اختلافات و چندی و چونی تغییرات به این بخش [تعلیقات] وانهاده شد» (همان: ۳۷۶). وی به این مطلب در متن کتاب هم تأکید کرده است، مثلاً در

مورد ابیات منطلق الطیر عطار، در پانوشت صفحه گفته که ابیات را بر اساس این کتاب، تصحیح کرده است (همان: ۶۹) و یا در مورد غزلیات مولانا هم همین طور (همان: ۱۳۵ و ۱۳۶). در مجموع، سخن مصحح این است که وی صورت اصلی ابیات را آن گونه که در نسخ بحرالمعانی ضبط شده، به تعلیقات آورده و صورت تصحیح شده ابیات را بر اساس دیوان های مربوط، به متن برده است. علی رغم آنچه مصحح محترم اشاره کرده اند، باید گفت که عملاً چنین اتفاقی نیفتاده و ابیات متن کتاب، بدون مقابله و تصحیح با دیوان های معتبر، به صورت مغلوپ آورده شده است. گذشته از این، یکی از مشکلاتی که در تصحیح برخی از ابیات در تعلیقات کتاب و نه در متن آن، وجود دارد این است که مشخص نشده برای این کار از کدام چاپ دیوان استفاده شده است. نقد و بررسی اشعار به کاررفته در بحرالمعانی، در چند بخش مجزا و از میان موارد متعدد تنها با ذکر چند نمونه در پی می آید:

الف. تغییر کلمات، افتادگی ها و زوائد

- بحرالمعانی، ص ۶۶، س ۲۱: ... دل گم کردم میان زلف و خالش ← خدّ (عین القضاة،

۱۳۹۲: ۱۱۷)

- بحرالمعانی، ص ۶۵، س ۲۵:

دین ما روی و جمال و طلعت شاهانه است کفر ما آن زلف تار و ابروی سیه ترکانه است

بیت از تمهیدات (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۱۱۶) نقل شده لکن «سیه» زائد است و با حذف آن، وزن بیت

درست می شود.

ب. تصحیح ابیات

- بحرالمعانی، ص ۸۹ و ۱۶۸: ... جهان را در فی غوغا نهادیم ← «بسی» (عطار، ۱۳۸۴: ۴۹۳)

- بحرالمعانی، ص ۱۴۴: شرح گویی رسم و آداب ملکوت ← «ملوک» (عطار، ۱۳۸۵: ۳۰۴)

- بحرالمعانی، ص ۱۶۸، س ۱۶: سر مویی ز قدرت و نمودیم ← «زلف خود»

- بحرالمعانی، ص ۱۷۰: این گوهر اصل ما نماید در خور آن گوهر اصل را چه در خور ماییم ←

«نماند» و «چو» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۲۱۶)

- بحرالمعانی، ص ۱۹۵: سرو سهی و ماه تمامت خوانم یا کبک دری خوش خرامت خوانم

زین هر سه بگوی تا کدامت خوانم کز رشک نخواهم که به نامت خوانم

این رباعی، که بیت اول آن مورد بحث است، هم در تمهیدات و هم در نامه‌های عین‌القضات هست. مصحح محترم، در پانوش صفحه مذکور قید کرده‌اند که رباعی بالا از نامه‌های عین‌القضات ذکر شده است (عین‌القضات، ۱۳۸۷، ۲: ۶۰) و ضبط بالا را در متن آورده‌اند اما با توجه به ضبط اصلی بیت در بحرالمعانی، که مصحح آن را به جای متن، در تعلیقات کتاب آورده است:

که سرو سهی و مه تمامت خوانم آهوی فتاده در به دامت خوانم

(مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۹۵)

معلوم می‌شود که حسینی رباعی بالا را از تمهیدات آورده است، چون ضبط برخی کلمات آن در نسخه بحرالمعانی، با ضبط رباعی در تمهیدات متناسب است نه نامه‌های عین‌القضات. از طرفی هم، مطالب پس و پیش از این رباعی را نیز حسینی از تمهیدات آورده و بدیهی است که رباعی را هم از آنجا نقل بکند. بر این اساس با قیاس رباعی با ضبط تمهیدات آن را بدین صورت تصحیح کردیم:

ای سرو سهی ماه تمامت خوانم یا آهوی افتاده به دامت خوانم
زین هر سه بگوی تا کدامت خوانم کز رشک نخواهم که به نامت خوانم

(عین‌القضات، ۱۳۹۲: ۱۷۵)

- بحرالمعانی، ص ۲۳۷: و آنها که روز خانه بدارند بر زمین شبهها به نور عشق قدم بر سما زنند
«ندارند». مصحح محترم، شاعر غزلی را که این بیت هم جزو آن است و حسینی آن غزل را به‌طور کامل آورده، مولانا می‌داند. نگارنده این غزل را در کلیات شمس نیافت، لکن در مقاله‌ای با عنوان «تجلی عشق در اشعار مولوی» (شجعی، ۱۳۵۴: ۲۷)، این غزل را دیدیم که بر طبق آن، بیت را تصحیح کردیم.
- بحرالمعانی، ص ۲۵۱: زانکه هر جایی نظر خواهی فکند در گناه خویش سر خواهی فکند
«گر» و «کنار» (همدانی، ۱۰۷۰ ق. و قرن ۱۳ و بی تا و ۱۲۷۶-۱۲۷۷ ق).

پ. مأخذ برخی ابیات

- بحرالمعانی، ص ۲۷۸: در مصحف عقل حرف طامات بین بر سدره برآ و پس خرابات بین
حسینی ادعا کرده که این رباعی مشهور، از سروده‌های اوست و مصحح هم اشاره‌ای به شاعر آن نکرده است. اما، رباعی مذکور از لوائح عین‌القضات (عین‌القضات، بی تا: ۶۴) نقل شده است.
- بحرالمعانی، ص ۲۹۹: وین بوالعجبی بین که از باده عشق هشیار گه شوی که سرمست شوی
«گهی». مأخذ این بیت در کتاب مشخص نشده و گذشته از اینکه بیت در متن ایراد دارد، در تعلیقات نیز

چنین است. این بیت با صورت مغلوط در صفحات ۵۳، ۱۶۰ و ۴۸۰ و ۴۸۱ بحرالمعانی نیز مکرر شده است. گفتنی است که این بیت از لوائح عین القضاة است (عین القضاة، بی تا: ۱۱۳).

- بحرالمعانی، ص ۳۰۲:

قدح چون دور من آید به هشیاران مجلس ده مرا بگذار تا حیران بمانم چشم در ساقی
«بماند». بیتی از غزلیات سعدی است (سعدی، ۱۳۴۲: ۴۸۱) که مصحح به اشتباه آن را از مولانا دانسته است (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۴۷۴).

- بحرالمعانی، ص ۳۰۲:

مست من چون باده نوشی جرعه‌ای بر من بریز درد جام خود بر این رسوای تر دامن بریز
«تردامن». بیت از امیرخسرو دهلوی است (امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۴۰) که مصحح آن را از عطار دانسته است (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۴۶۰).

- بحرالمعانی، ص ۳۳۱: گوهر وصلت از آن در پرده ماند در جهان شایسته آن کس ندید

«کز». این بیت در صفحه ۸۸ کتاب هم آمده و مصحح در آنجا به درستی اشاره کرده که از عطار است. با وجود این، در تعلیقات کتاب (همان: ۴۵۷) بیت را به اشتباه از مولانا دانسته است.

- بحرالمعانی، ص ۳۳۴: دست از اقطاع او کوتاه کن تا نباشد هیچکس را با تو کار

«دار». بیت از منطق الطیر عطار است (عطار، ۱۳۸۵: ۳۲۳) که مصحح به اشتباه آن را از مولانا دانسته است.

- بحرالمعانی، ص ۳۳۵:

هارون ولایت که پس از موسی عمران والله که علی بود علی بود

این نیست تناسخ سخن وحدت محض است تا هست علی باشد و تا بود علی بود

این دو بیت در صفحات ۱۲۵ و ۳۳۵ بحرالمعانی هم آمده و مصحح در تعلیقات، به صفحه ۳۳۵ اشاره‌ای نکرده است. حسینی در هر دو صفحه مذکور، این ابیات را که منسوب به مولانا است، از مولانا دانسته، ولی با وجود این، مصحح محترم در تعلیقات به اشتباه حسینی را گوینده ابیات بالا معرفی کرده است. این ابیات منسوب به مولانا در چاپ کلیات شمس فروزانفر نیامده است. مصحح مصراع سوم را در تعلیقات بحرالمعانی به این صورت آورده: «این کفر نباشد سخن کفر نه این است...» (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۴۵۳).

۳-۲-۸. نکات فنی، ویرایشی و چاپی

الف. موارد فنی

- فقدان کتابنامه در آخر کتاب، از اشکالات اساسی کار است به عنوان نمونه، معلوم نیست مصحح به کدام چاپ دیوان‌های شعر در تصحیح و بررسی ابیات به کاررفته در بحر المعانی، مراجعه کرده است.
- فقدان توضیح و شرح لغات، اصطلاحات عرفانی و اعلام نام اشخاص و کتاب‌ها و اماکن جغرافیایی، از دیگر نواقص کتاب به شمار می‌آید. همه اصطلاحات عرفانی، در فهرست مربوط به آن، در تعلیقات کتاب نیامده و یا برای همه آنها تعریفی نوشته نشده است، مانند اصطلاح «جمع الجمع» که در فهرست اصطلاحات نیست و یا دو اصطلاح «عمد» و «افراد». اصطلاح «مقام لاهوت» که در فهرست مذکور تعریف شده مبهم است، بدین معنی که به جای برخی کلمات، علامت سؤال چندین بار به صورت «؟؟؟؟؟؟» مکرر شده است (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۴۳۷). این موضوع درباره اعلام کتاب هم صدق می‌کند و مصحح محترم درباره اسم اشخاص و یا جاهایی که در بحر المعانی آمده، توضیحی نداده است. مثلاً حسینی از شخصی به نام «عبدالله مطری» نام می‌برد (همان: ۱۵۸) که ممکن است مخاطب او را نشناسد. مصحح درباره این شخصیت هیچ اطلاعاتی به خواننده کتاب نمی‌دهد، زیرا چنان که خود می‌گوید منابع را گشته و عاقبت بر وی معلوم نشده که این شیخ کیست در حالی که ذکر وی در برخی منابع وجود دارد. شیخ مطری جزو سی و چهار تنی است که سیدعلی همدانی از آنان خرقة دریافت کرده است (بدخشی، ۱۳۷۴: ۵۴) گذشته از اصطلاحات عرفانی و اعلام اشخاص و جای‌ها، درباره پاره‌ای لغات دشوار هم توضیحی در فهرست لغات دیده نمی‌شود و مصحح، جز معنای چند لغت، درباره لغات دیگر توضیحی نداده است مانند حاله‌گاه (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۱۴۶) که به معنی «دروازه میدان چوگان است یا میدانی که در آن چوگان‌بازی می‌کنند» (دهخدا: «حال‌گاه») و یا جوازخانه و جوازگر (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۲۵۵) به معنی «هاون سنگین و چوبین که سیر در آن کوبند یا ظرفی که در آن روغن از حیوانات بگیرند» (دهخدا: «جواز»).
- مصحح محترم در تعلیقات کتاب (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۳۷۵)، نوشته‌اند که صفحات ۳۳۹ و ۳۴۰ از مکتوب سی و ششم بحر المعانی، تقریباً مشابه صفحات ۳۵۳ و ۳۵۴ تمهیدات است. باید گفت که شماره تطبیقی صفحاتی که وی در تعلیقات کتاب داده است، درست نیست. مکتوب سی و ششم پاره‌هایی از مطالب تمهیدات را در بر می‌گیرد، به این ترتیب که حسینی به صورت پراکنده و نامنظم، پاره‌هایی از تمهیدات را در متن آن نامه آورده است لکن، شماره صفحات تطبیقی آن با تمهیدات از این قرار است:

تمهیدات	بحرالمعانی
۲۱۶	۳۳۰ (سطر آخر) و ۳۳۱ (سطر اول)
۱۸۹	۳۳۱ (سطر هفتم)
۲۱۸	۳۳۳ تا ۳۳۵
۲۲۹	۳۳۶
۲۲۰	۳۳۶ و ۳۳۷
۲۳۸	۳۳۷

همچنین، صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۰ بحرالمعانی، مأخوذ از صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۲ تمهیدات است که مصحح در فهرست تطبیقی صفحات بحرالمعانی و تمهیدات، آن را ذکر نکرده است.

- صفحات ۳۴۴ تا ۳۵۸ تعلیقات کتاب، به ارائه جدولی از تمام ملاقات‌های حسینی با اولیاء بر اساس متن مکتوبات وی اختصاص یافته که در فهرست عام کسان و جای‌ها در صفحه ۴۹۰ به بعد، مجدداً همان اسامی با ذکر محل و مکان ملاقات که در جدول‌ها آمده بود تکرار شده است.

- صفحات ۴۰۳ تا ۴۰۹ تعلیقات کتاب، با عنوان فهرست آیات و احادیث، به این موضوع اختصاص یافته است، لکن این فهرست تنها شامل احادیث می‌شود نه آیات قرآن و مراجعه کننده به کتاب، در یافتن نشانی برخی آیات، ناچار است به متن کتاب مراجعه و تمام صفحات را جست‌وجو کند. در ضمن مصحح محترم نام سوره و شماره آیاتی را که در متن آمده نداده است.

ب. سهوهای ویرایشی، نگارشی و چاپی

تعداد مواردی که ذیل این عنوان جای می‌گیرد نیز قابل ملاحظه است. به همین جهت ناچار شدیم مانند موارد پیشین، از میان ۱۰۳ موردی که استخراج کرده‌ایم به ذکر چند نمونه اکتفا کنیم:

۱. نکات ویرایشی و نگارشی:

- بحرالمعانی، ص ۴۱، س ۲: «هرگاه که در شرح روح قلم می‌رسد دیوانگی می‌جنبد...» ← به جای نقطه، ویرگول (،) لازم است.

- بحرالمعانی، ص ۱۷۳، س ۱۹: «تا ای محبوب از خود سفر نکنی به وداع اهل، سلامت به خدای عزوجل نرسی» ← «تا ای محبوب از خود سفر نکنی به وداع اهل سلامت، به خدای عزوجل نرسی».

۲. خطاهای چایی:

- بحرالمعانی، صفحهٔ چهل و دو، س ۵: «هر که اینجا خلعت نبوت که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل نوشید و جرعه‌ای از جام احمدی نوشید» ← «هر محب که اینجا... و جرعه جام احمدی نوشید» (مکی حسینی، ۱۳۹۷: ۲۵۸). ضمناً جملهٔ اول که در مقدمه بدان استشهاد شده با متن کتاب مغایرت دارد!

- بحرالمعانی، ص ۴۴، س ۷: «و از محبوب نامتتهالی صد هزار فرهنگ دور بودم» ← «فرسنگ»

- بحرالمعانی، ص ۴۸، س ۶: «خواجۀ عالم علیه السلام نغمه‌ی» ← «بفرمودی» صحیح است.

- بحرالمعانی، ص ۱۹۳، س ۱۶: «چنانکه ای محبوب عالم سرگردانی و حیوانی است...» ← «حیرانی»

۴. نتیجه‌گیری

صوفیان طریقهٔ چشتیه و از جمله محمد مکی حسینی، در نگارش آثار خود، عمدتاً از منابع عرفانی پیشین به میزان قابل اعتنایی استفاده کرده‌اند. مؤلف بحرالمعانی نیز که از متون عرفانی پیشین در نگارش کتابش استفاده کرده، نه تنها به نام آثار و مؤلفان آنها اشاره‌ای نکرده، بلکه مطالب و احوال عرفانی صاحبان آن آثار را به خود نسبت داده است. گذشته از نقد کتاب او از این نظر، عدم دقت و دریافت صحیح وی در نقل مطالب منابع مورد استفاده نیز که موجد برخی جملات و عبارات مبهم و نامفهوم در متن بحرالمعانی شده، قابل نقد است. بنابراین، تصحیح چنین متنی، پیش از همه مستلزم شناسایی مآخذی است که مؤلف از آنها در اثر خود استفاده کرده تا با تطبیق و تقابل دو متن مبدأ و مقصد، اختلاف ضبط کلمات و سوء برداشت از مفاهیم آنها را که آگاهانه یا ناآگاهانه از جانب مؤلف و یا کاتبان به اثر وی راه یافته است، آشکار و معلوم کند. بی‌توجهی به این نکتهٔ اساسی، یعنی مآخذشناسی در تصحیح متن، موجب شده تا مصحح بحرالمعانی در استنباط‌های خود برای معرفی ویژگی‌های نثر کتاب و دیدگاه‌های عرفانی مؤلف و اندیشهٔ او، هم در مواضعی به خطا برود و هم اینکه، نکاتی از زوایای فکری صاحب کتاب، مغفول بماند. در این مقاله کوشیدیم تا پس از شناسایی مآخذ مورد استفادهٔ حسینی در بحرالمعانی، به مقایسهٔ تطبیقی آن با منابع مذکور بپردازیم و خطاهای قابل اعتنایی را که به این اثر راه یافته است، نشان دهیم. مواردی از قبیل بدفهمی‌های معنایی مؤلف از مفهوم مطالب مآخذ مورد استفاده؛ تغییرات و تحریفات و خطاهای راه‌یافته در آیات قرآن کریم، احادیث و منقولات عربی و تداخل آنها با هم در پاره‌ای موارد؛ ضبط نادرست کلمات به دلیل بدخوانی مؤلف و یا کاتب و حذف و اضافه‌های نادرست مطالب منابع مادر و ابهامات موجود در برخی جملات و عبارات بحرالمعانی از این طریق؛ ایرادات قابل توجه در اشعار و ابیات مورد استفاده در کتاب و مآخذ آنها؛ و مباحث لغوی و خطاهای ویرایشی و مطبعی.

پی‌نوشت‌ها

۱. از مساعی خانم فریبا حزی کارشناس بخش نسخ خطی کتابخانه دانشگاه تهران برای دسترسی به میکروفیلم نسخه متعلق به موزه پاریس کمال امتنان را دارم. لازم به یادآوری است که نام این نسخه در فهرستگان نسخ خطی بحر المعانی در سامانه حافظه ملی ایرانیان (<https://scripts.nlai.ir>) آمده که به اشتباه تاریخ کتابت آن ۸۴۴ ق. ثبت شده است. این تاریخ به تصریح استاد محمدتقی دانش‌پژوه متعلق به مجمل الحکمه است که میکروفیلم آن به همراه نسخه بحر المعانی در فیلم شماره ۷۵۲ دانشگاه تهران موجود است (نک: دانش‌پژوه: فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران).
۲. این موضوع در مقاله‌ای از راقم سطور، با عنوان «تحقیقی در شناسایی منابع بحر المعانی» بررسی شده است.
۳. ضبط «تعمم» و توضیح آن در گیومه، پیشنهاد دکتر سجاد آیدنلو، استاد دانشگاه پیام نور ارومیه است.

منابع

- قرآن کریم
- ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۸۳) ترجمه فتوحات مکیه، ترجمه محمد خواجوی، ج ۲، تهران: مولی.
- اصغری، کاظم و سمیه خادمی (۱۴۰۱) «تأثیرپذیری سید محمد مکی حسینی از اندیشه‌های عین‌القضات همدانی؛ با تکیه بر آراء معرفت‌شناسی در بحر المعانی و تمهیدات»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۸، ش ۶۷، ص ۱۱۳ تا ۱۴۲
- امیرخسرو، خسرو بن محمود (۱۳۶۱) دیوان کامل امیرخسرو دهلوی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- بدخشی، نورالدین جعفر (۱۳۷۴) خلاصة المناقب، مصحح سیده اشرف‌ظفر، ایلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- تهنوی، محمدعلی‌بن علی (۱۹۹۶) موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، مقدمه رفیق عجم، ترجمه عبدالله خالدی و جورج زیناتی، تحقیق علی فرید دحروج، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- جبارپور، سمیه (۱۴۰۰) «تحقیقی در شناسایی منابع و مأخذ بحر المعانی»، عرفان‌پژوهی در ادبیات، دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۱ (۱)، ص ۱۰۶ تا ۸۳
- چشتی، شیخ عبدالرحمن (۱۹۹۳) مرآة الاسرار، تحقیق و ترجمه مولانا الحاج، به کوشش شاه‌سراج علی، لاهور: نشر ضیاء القرآن [به زبان اردو].
- حسینی، سیده بلقیس فاطمه (۱۳۸۴) «نگاهی به بحر المعانی سید محمد حسینی (اوایل سده نهم هجری)»، قند پارسی، ش ۳۱، ص ۴۴ تا ۳۱.
- رضوی، اطهرعباس (۱۳۸۰) تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ترجمه منصور معتمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زغلول، محمدالسید بن بسونی (۱۹۹۶) موسوعه اطراف الحدیث النبوی الشریف، ۱۱ ج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۹۲) نرم‌افزار لغت‌نامه دهخدا (نسخه جدید)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۴۲) غزلیات سعدی، نسخه تصحیح‌شده محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات اقبال.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۷) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شجیعی، پوران (۱۳۵۴) «تجلی عشق در اشعار مولوی»، فصلنامه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۲۸ تا ۱۸.

- عزلتی خلخالی، ادهم (۱۳۸۱) رسائل فارسی ادهم خلخالی، ج ۱، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری (۱۳۸۴) دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری (۱۳۸۵) منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عین القضاة، عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (۱۳۹۲) تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران: انتشارات منوچهری.
- عین القضاة، عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (۱۳۸۷) نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۳، به اهتمام علینقی منزوی، عقیف عسیران، تهران: اساطیر.
- عین القضاة، عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (بی‌تا) لوائح، تصحیح رحیم فرمنش، تهران: کتابخانه منوچهری.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۶) «مشکاة الانوار»، مجموعه رسائل الامام غزالی، بیروت: دارالفکر.
- کویا، فاطمه (۱۳۸۹) «بررسی محتوایی و سبکی نسخه خطی دقایق المعانی»، فصلنامه مطالعات شبه قاره، س ۲، ش ۳، ص ۱۰۰ تا ۱۰۷.
- گودرزی، بهروز (۱۳۸۸) «صفات الجواهر (نوشته نجم‌الدین اسکندرآملی)»، آینه میراث، س ۷، ش ۱ (۴۴)، ص ۳۲۵ تا ۳۲۲.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳) بحار الانوار، ج ۳۸، تصحیح السید ابراهیم المیانجی و همکاران، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۸۳) اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، تصحیح و توضیح علیم اشرف‌خان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر (۱۳۹۷) بحر المعانی (مجموعه نامه‌های عرفانی)، مقدمه، تصحیح و توضیح: محمد سرور مولایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر (۱۳۹۱) بحر المعانی، نسخه خطی، هند: مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور > www.indianislamicmanuscript.com / کتابخانه درگاه عالیہ چشتیه، احمدآباد گجرات، ش ۳۷.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر (بی‌تا) بحر المعانی، میکروفیلم، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ش ۱۶۶۷، ۱۶۶۶، ۱۶۶۵.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر (۱۹۴۱) بحر المعانی، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۷۸۶۶۲.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر (۱۳۰۳) دقایق المعانی، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۷۸۹۶۰.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۵) کلیات شمس، ج ۳، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۴) دیوان کبیر شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: طلایه.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر (۱۴۲۶) «الاصول العشره»، فوائج الجمال و فوائج الجلال، مصحح یوسف زیدان، مصر: دارالسعاد الصباح، ص ۹۵ تا ۹۰.
- ندیمی هروی، محمود (۱۳۸۷) «بحر المعانی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، به سرپرستی علی‌محمد مؤذنی، تهران: فرهنگستان زبان و ادبی فارسی، ج ۲، ص ۸۰۰ و ۸۰۱.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، تهران: انتشارات فروغی.
- همدانی، میرسیدعلی (۱۳۷۰) رساله درویشیه، در احوال و آثار میرسیدعلی همدانی (شش رساله)، مصحح دکتر محمد ریاض، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۵۰۰ تا ۴۸۵.

- همدانی، میرسیدعلی (۱۰۷۰) «رساله درویشیه»، مجموعه رسائل در فتوت و رسائل عرفانی، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۱۹۷/۱۴، برگ ۱۵۱ تا ۱۶۵.
- همدانی، میرسیدعلی (۱۰۷۰) «رساله ده قاعده»، مجموعه رسائل در فتوت و رسائل عرفانی، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۱۹۷/۱۴، برگ ۱۸۷ تا ۱۹۴.
- همدانی، میرسیدعلی (قرن ۱۳) «رساله ده قاعده»، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۹۲ ط.
- همدانی، میرسیدعلی (بی تا) «رساله ده قاعده (ده اصل)»، مجموعه رسائل، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۸۹۴۴/۱۴، برگ ۳۵۹ تا ۳۶۴.
- همدانی، میرسیدعلی (۱۲۷۷-۱۲۷۶) «رساله ده قاعده»، جنگ رسائل مختلفه (شش رساله)، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۲۱۶/۲، برگ ۱۲۳ تا ۱۳۲.
- همدانی، میرسیدعلی (۱۰۷۰) «رساله منامیه»، مجموعه رسائل در فتوت و رسائل عرفانی، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۱۹۷/۱۴، برگ ۱۹۹ تا ۲۰۹.
- همدانی، میرسیدعلی (۱۰۶۴) «رساله منامیه»، مجموعه خطی شرح الفصول و رسائل دیگر، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۱۵۹/۸، برگ ۶۷۰ تا ۶۵۱.
- همدانی، میرسیدعلی (بی تا) «رساله منامیه»، جنگ مشتمل بر رساله قاسم انوار و اشعار مولوی و عطار و غیره، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۷، برگ ۱۸۲ تا ۱۹۶.


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶

10.52547/HLIT.2022.227505.1135 

معرفی منظومه جذبه حیدری

اثر احسن بنگالی و متن‌شناسی آن (ص ۱۳۳-۱۵۶)

علی‌رضا ماندگاری^۱، محمدرضا معصومی^۲، جلیل نظری^۳

چکیده

یکی از منظومه‌های دینی که در سرزمین شبه قاره و در تکمیل کتاب حمله حیدری باذل مشهدی سروده شده است جذبه حیدری نام دارد. این منظومه را «عبدالعلی‌خان بنگالی» متخلص به «احسن» در سال ۱۱۵۱ ه.ق. به اتمام رسانده است. جذبه حیدری در قالب مثنوی و حدود ۸۰۰۰ بیت است. احسن بنگالی در این اثر، از خلافت تا شهادت حضرت علی (ع) و سه نبرد جمل، صفین و نهروان را به نظم کشیده است. این مقاله که به معرفی و بررسی جذبه حیدری و متن‌شناسی آن اختصاص دارد به شیوه توصیفی و با استناد به نسخ خطی منظومه و دیگر منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شاعر در نقل وقایع، به قول راویان و استناد به منابع موجود، پایبند است. وی نوع ادبی «ساقی‌نامه» را در آغاز داستان‌ها گنجانده است و در خلق تصاویر حماسی، بیشترین استفاده را از «اغراق» کرده است. ذکر وقایع همراه با جزئیات و در قالب توصیف‌های مبسوط در سراسر منظومه مشهود است.

کلیدواژه‌ها: احسن بنگالی، جذبه حیدری، متن‌شناسی

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Mandegari52@yahoo.com

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول).

Mohammadreza.Masoumi@iaui.ac.ir

jnazari1334@yahoo.com

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Introducing the Poem *Jazbe-ye Heydari* by Ahsan-e Bangali and a Text Analysis of It

Alireza Mandegari¹, Mohammadreza Masoumi², Jalil Nazari³

Abstract

One of the religious poems written in India as a supplement to the book *Hamle-ye Heydari* by Bazel-e Mashhadi is entitled *Jazbe-ye Heydari*. The verse was composed by Abd ul-Ali Khan Bangali pen-named Ahsan in 1151 AH/ 1738. *Jazbe-ye Heydari* has been arranged in the poetic form of Masnavi and contains about 8000 couplets. In this work, Ahsan-e Bangali has versified the events of the period between the caliphate to the martyrdom of *Imam Ali* and the three battles of Jamel, Siffin, and Nahrawan. The present article deals with an introduction and exploration of *Jazbe-ye Heydari* and a text analysis of it, with a descriptive approach based on its manuscripts and other library sources. The research findings indicate that in narrating the events, the poet relies on the words of narrators as well as citations from the sources available. He has managed to include the literary genre “Saqi-Namah” at the beginning of his tales and has mostly used hyperbole in creating epic images. Describing the events in detail along with full descriptions of the events is quite evident throughout the poem.

Keywords: Ahsan-e Bangali, Jazbe-ye Heydari, text analysis

1. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Yasuj Branch of Islamic Azad University, Yasuj, Iran, email: Mandegari52@yahoo.com

2. Persian Language and Literature Department, Yasuj Branch of Islamic Azad University, Yasuj, Iran, email of the corresponding author: Mohammadreza.Masoumi@iau.ac.ir.

3. Persian Language and Literature Department, Yasuj Branch of Islamic Azad University, Yasuj, Iran, email: jnazari1334@yahoo.com.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

تأثیر اندیشه فردوسی و نفوذ شاهنامه وی بر ادبیات فارسی، همگام با انحطاط و زوال حماسه‌های ملی که از اواخر قرن پنجم آغاز شده بود موجب شد تا عده‌ای از شعرا به سرودن حماسه‌های صرفاً تاریخی روی آورند و عده‌ای دیگر، سروده‌های خویش را به موضوعات دینی و مذهبی اختصاص دهند. نتیجه ذوق‌آزمایی این گروه از شعرا بابی جدید در قلمرو حماسه گشود و حماسه‌ای به نام «حماسه دینی» خلق شد. گرچه خاستگاه حماسه‌های دینی در ادب فارسی را جنگ‌های صدر اسلام دانسته‌اند (نک. رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۱۶) ولی رونق، کثرت و تنوع این نوع ادبی موجب شده است که امروزه حماسه دینی به حماسه‌ای اطلاق شود که درباره زندگی و مجاهدت‌های یکی از بزرگان دینی اعم از پیامبر (ص) یا ائمه یا رجال مذهبی و یا درباره یکی از وقایع مشهور و بزرگ مذهبی سروده شده باشد (نک. شهبازی، ۱۳۹۳: ۱۸۸). ذبیح‌الله صفا حماسه‌های دینی را نوعی از حماسه تاریخی می‌داند که موضوع آن‌ها زندگی یک یا چند تن از قهرمانان دینی است که با توجه به حقایق تاریخی یا با آمیزش وقایع تاریخی و مطالب داستانی به وجود آمده است. این منظومه‌ها بر اثر استادی و همچنین اعتقاد دینی شدید گویندگان آن‌ها ممکن است گاه بسیار دل‌انگیز و زیبا باشند (نک. صفا: ۱۳۶۹: ۷). در بین این حماسه‌ها، حمله‌نامه‌ها یا منظومه‌هایی که درباره حضرت علی (ع) و نبردهای آن حضرت هستند سهم چشمگیری را به خود اختصاص داده‌اند و «بیشترین فراوانی منظومه‌های دینی متعلق به آن‌هاست» (بگ‌جانی و دبیران، ۱۳۸۹: ۴۸)؛ بنابراین به جرئت می‌توان گفت که بهره‌گیری از شعر مخصوصاً قالب مثنوی جهت ذکر مدایح علوی، یکی از راه‌های ترویج فضایل آن حضرت، اهل بیت و فرهنگ شیعی بوده است (نک. محدثی، ۱۳۸۶: ۵۳۰). این حماسه‌های دینی که شامل شرح احوال حضرت علی (ع)، حوادث دوران خلافت ایشان، معجزات و کرامات حضرت، دلاوری‌های حضرت در جنگ‌ها، شهادت ایشان و غیره‌اند اسامی گوناگون یا خاصی از قبیل «خاوران‌نامه»، «صولت صفدری»، «حربه حیدری»، «جنگ‌نامه»، «غزوات حیدری»، «افتخارنامه حیدری» و غیره دارند ولی برخی از آن‌ها نیز نام عام یا مشترک «حملة حیدری» به خود گرفته‌اند.

نخستین شاعری که نام «حملة حیدری» را برای منظومه علوی خویش برگزیده، «میرزا محمد رفیع‌خان باذل مشهدی شاهجهان‌آبادی» (م ۱۱۲۴ ه.ق.) است. این منظومه که بیشتر «از روی کتاب معارج النبوة و مدارج الفتوة تألیف معین بن حاجی محمد الفراهی به نظم درآمده است» (رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۳۴)، حدود ۲۸۰۰۰ بیت و در بحر متقارب است. باذل، غزوات پیامبر اسلام (ص) به اضافه بسیاری روایت‌ها و داستان‌ها

درباره کرامت‌های ایشان و جنگاوری‌ها و شجاعت‌های حضرت علی (ع)، قضیه غدیر خم، رحلت پیامبر (ص)، جانشینی خلفای راشدین و وقایع عهد آنان تا کشته شدن عثمان را به شعر درآورده بود که در دهلی به سال ۱۱۲۳ یا ۱۱۲۴ ه.ق. دار فانی را وداع گفت و کارش ناتمام ماند. «هنوز چند سالی از مرگ باذل نگذشته بود که کتاب او شهرت فراوانی یافت. به زبان‌های مختلف ترجمه شد و در امام‌باره‌ها (حسینیه‌ها)ی هند و در تکیه‌ها، خانقاه‌ها و پرده‌خوانی‌های ایران خوانده می‌شد» (کاشفی خوانساری، ۱۳۸۵: ۲۶). همین شهرت موجب شد تا برخی شعرای فارسی‌گوی شبه قاره در صدد تکمیل کار باذل برآیند و به اصطلاح، تکمله‌ای بر «حملة حیدری» بسرایند که مشتمل بر وقایع عهد خلافت حضرت علی (ع)، جنگ‌های آن حضرت و ضربت خوردن و شهادت این امام همام باشد (نک. صفا، ۱۳۶۹: ۳۸۰ و همو، ۱۳۷۱، ج ۵: ۵۸۹)؛ به عنوان مثال می‌توان به برخی از این شعرا اشاره کرد:

۱- ۱- ۱. آزاد کشمیری (قرن دوازدهم ه.ق.)

در منابع موجود، در مورد این شاعر شیعی کشمیری اختلاف نظر وجود دارد. آقابزرگ تهرانی و ذبیح‌الله صفا وی را با غلامعلی آزاد بلگرامی حنفی (م ۱۲۰۰ ه.ق.) یکی دانسته‌اند؛ هرمان اته و گلچین معانی وی را میرزا ارجمند آزاد کشمیری (م ۱۱۳۴ ه.ق.)^۱ فرزند عبدالغنی بیگ قبول کشمیری برشمرده‌اند؛ و استوری او را میرزا محمد صادق آزاد کشمیری (م ۱۱۵۹ ه.ق.) معرفی کرده است (نک. صفا، ۱۳۶۹: ۳۸۹ و آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۲۵۵ و گلچین معانی، ۱۳۴۴: ۱۹۸؛ اته، ۱۳۵۶: ۶۰ و استوری، ۱۳۶۲: ۸۴۳). اما آنچه مسلم است «آزاد کشمیری» همان سراینده مثنوی دلگشانامه است که پس از اتمام این مثنوی (۱۱۳۷ ه.ق.)، به تشویق و ترغیب پسر عمّ باذل، فخرالدین محمدخان (م ۱۱۳۹ ه.ق.) تکمله خود بر حمله حیدری را سروده است:

اشارت شد از خان گردون جناب	که نامش عیان است چون آفتاب
محمد به نام و لقب فخر دین	خطابش همین، عزّ و جاهش همین
سخن سنج و فرزانه‌ای هوشمند	پسر عمّ باذل به همت بلند
مرا گفت کای شیر معنی شکار	ز پهلو پشست سخن استوار
چو از دلگشانامه پرداختی	به کنج خموشی چرا ساختی؟
مدد جوی از حیدر نامدار	به اتمام این حمله همت گمار
مدد خواستم از جناب علی	به اتمام این حمله حیدری

(آزاد کشمیری، بی تا: ۳).

آزاد در تکمله حمله حیدری خویش که حدود ۴۰۰۰ بیت دارد، از خلافت حضرت علی (ع) تا اعتراض خوارج درباره حکمیت را به نظم کشیده است (نک. درایتی، ۱۳۹۱، ج ۱۳: ۴۵۷ و فاضل قائینی نجفی، بی‌تا: ۳۵۳).

۱-۱-۲. محب‌علی خان حکمت (قرن دوازدهم ه.ق.)

این شاعر نیز چون دو تکمله ارجمند کشمیری و شاعر دیگری به نام نجف^۲ را نپسندیده بوده، در سال ۱۱۴۳ ه.ق. با تعصب خاص شیعی خود به تکمیل شعر باذل پرداخته و منظومه‌ای در وصف زندگانی و شجاعت‌های حضرت علی (ع) به نام «صولت صفدری» یا «صولت حیدری» سروده است (نک. اته، ۱۳۵۶: ۶۰ و راشد محصل، ۱۳۸۹: ۹۶).

۱-۱-۳. عبدالعلی خان احسن بنگالی (قرن دوازدهم ه.ق.)

این شاعر کمتر شناخته شده هم تنه‌ای بر حمله حیدری باذل نوشته است که جذبه حیدری نام دارد و مقاله پیش رو به معرفی آن اختصاص یافته است.

۱-۱-۴. پسندعلی بلگرامی (قرن دوازدهم)

میر پسندعلی بلگرامی (م ۱۱۸۳ ه.ق.) متخلص به «حیدری» نیز منظومه‌ای در تکمیل حمله حیدری دارد که آن را در محرم سال ۱۱۷۲ ه.ق. و به نام وزیرالممالک، شجاع‌الدوله بهادر منصورخان سروده است. پسندعلی بلگرامی در مقدمه و در سبب تألیف کتاب آورده است که چون باذل مشهدی حمله حیدری را تا قتل عثمان سروده بود و بعد از وی احسن بنگالی تا قصه مارقین (جنگ نهروان) را به نظم درآورده و ناتمام مانده بود لذا او به سفارش یکی از دوستان، این منظومه را در ادامه کار آن دو نفر سروده است. این اثر که تاکنون دو بار در هند به چاپ رسیده است، با نام‌های «تکمله حمله حیدری» و «مجاربه غضنفری» معرفی شده است (نک. استوری، ۱۳۶۲: ۸۴۴).

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون تحقیق مستقلی درباره جذبه حیدری احسن بنگالی انجام نگرفته است اما در برخی منابع، به‌اجمال اطلاعاتی از این اثر و خالق آن دیده می‌شود به عنوان مثال، گلچین معانی در مقاله «حماسه‌های دینی» این

کتاب را در شمار پنجاه و چهار حماسه دینی فارسی آورده و از عبدالعلی خان احسن با عنوان «شاعر بنگالی» یاد کرده است (نک: گلچین معانی، ۱۳۴۴: ۱۹۹). نوشاهی در فهرست نسخه‌های خطی پاکستان، به معرفی نسخه‌ای از جذبه حیدری که در موزه کراچی پاکستان نگهداری می‌شود، پرداخته است (نک: نوشاهی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۱۶۲۹). راشد محصل نیز در نام‌شناخت توصیفی منظومه‌های دینی فارسی به ذکر نام کتاب، سال تألیف و بیت آغازین آن بسنده کرده است (نک: راشد محصل، ۱۳۸۹: ۴۸). مؤلف تذکره گوهران شب‌چراغ نیز ذیل «شاه‌کوثر هندی» به معرفی این عارف پرداخته و ابیات و ماده‌تاریخی را که شاه‌کوثر بر جذبه حیدری نوشته، ذکر کرده است (نک: نصیرباغبان، ۱۳۹۵: ۵ تا ۹).

۲. بحث

۲-۱. احوال شاعر

از احوال و زندگی «احسن بنگالی» اطلاعاتی در دست نیست و در منابع موجود فقط به نام و تخلص وی و معرفی مختصر جذبه حیدری اکتفا شده است. نصیرباغبان به نقل از الذریعه، تخلص وی را «نیشابوری» دانسته است (نک. نصیرباغبان، ۱۳۹۵: ۵) اما نسخ خطی جذبه حیدری نشان می‌دهد که نام او «عبدالعلی خان» و «عبدالعلی خان نیشابوری»، متخلص به «احسن» و مشهور به «احسن بنگالی» است (نک. احسن بنگالی، بی‌تا: ۱). با توجه به اینکه احسن، جذبه حیدری را در سال ۱۱۵۱ ه.ق. به اتمام رسانده است (نک. گلچین معانی، ۱۳۴۴: ۱۹۹)، وفات وی باید از نیمه دوم قرن دوازدهم به بعد رخ داده باشد.

۲-۲. معرفی اثر

این منظومه، تکمله یا تتمه حمله حیدری باذل مشهدی است که «احسن بنگالی» سرودنش را در سال ۱۱۴۴ ه.ق. آغاز کرده است (نک. آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱۹: ۱۴۶). تعداد ابیات این اثر حدود ۸۰۰۰ بیت است (نک. نوشاهی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۱۶۲۹) و مانند حمله حیدری باذل، در قالب مثنوی و بحر متقارب سروده شده است. «احسن بنگالی منظومه خود را مصدر به نام امیر بنگاله، اسدجنگ غازی» کرده (گلچین معانی، ۱۳۴۴:

۱۹۹) و ابیاتی را به مدح وی اختصاص داده است:

به عهد امیر فلک‌اقتدار	محیط کرم، کوه حلم و وقار
امیری که از عون فضل و دود	ز حاتم گرو برده در بذل جود

امیری که القاب نامش تمام نگنجد در این بحر از احتشام
 اسدجنگ غازی شجاع زمان مطیعش به حکم خدا انس و جان
 بود تا جهان، باد فرمانروا به بنگاله از فضل ربّ السما
 (احسن بنگالی، ۱۲۱۵: ۳)

پس از اتمام کتاب در سال ۱۱۵۱ ه.ق.، یکی از عرفای سلسله شطاریه به نام «شاه کوثر هندی» که به قصد زیارت نجف اشرف از بنگاله می‌گذشته، این کتاب را دیده و پسندیده است و نام «جذبه حیدری» را برای آن انتخاب کرده است. احسن در این باره چنین می‌گوید:

خدادوست‌مردی ز اهل کمال به علم و عمل صاحب حال و قال
 ز صهبای عرفان سرش مست شوق به اهل طلب چاشنی‌بخش ذوق
 ز فاتح ملقب به کوثر شده از او فتح بابش میسر شده
 به عزم طواف نجف بسته بار شرف‌بخش بنگاله گشت از گذار
 ز دیدار آن رشک مهر منیر دلم ذره‌سان شد به مهرش اسیر
 از این تکمله چون به سمعش رسید به صد خواهش آن را طلب کرد و دید
 بگفت از سر علم و دانشوری سزد نام آن جذبه حیدری
 چو نامی به الهام از این نام کرد توجه به تاریخ اتمام کرد
 (همان: ۱۰۲)

در ادامه، شاه کوثر ابیاتی در تمجید احسن بنگالی و تعریف از منظومه وی سروده و ماده تاریخ اتمام آن - یعنی سال ۱۱۵۱ ه.ق. - را با مصراع «بتو احسن، احسن ز مولی بود» ثبت نموده است: «هُوَ الْمُسْتَعَان، این تاریخی است که قدوة السالکین، شاه کوثر، سلمه الله تعالی برای جذبه حیدری فرموده و نام کتاب را خود گذاشته‌اند...

زهی رتبه احسن آن رشک بدر مخاطب به عبدالعلی خان ز قدر
 سخندان، سخنگو، سخن‌آفرین بر او آفرین آفرین آفرین...
 مؤید به روح القدس روح او که سرّ الهی است ممدوح او
 ز حق خواست کز دوستی امام کند حمله حیدری را تمام
 به او داد توفیق، ربّ جلیل کز او گشت مشکوژ سعی جمیل

[...] ششماه کوثری
 به حسن قبولش چو کردم نظر
 بگفت از سر زیرکی ها خرد
 بسی نشئه فکر مرا بی نیاید
 به کوثر چنین نشئه در کار بود
 که نامش دهم جذبه حیدری
 ز تاریخ ختمش گرفتم خبر
 «بتو احسن، احسنت ز مولی بود»^{۱۱۵۱}
 ز کیفیت فکر احسن رسید
 که او نیز مداح کزّار بود
 (نک. همان و گلچین معانی، ۱۳۴۴: ۱۹۹)

۲-۳. نسخه‌های خطی جذبه حیدری

از جذبه حیدری، چهار نسخه در کتابخانه‌های ایران و جهان موجود است. دو نسخه در کتابخانه‌های ایران و دو نسخه در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگهداری می‌شود:

۲-۳-۱. نسخه شماره ۲۴۱۰۵ کتابخانه آستان قدس رضوی

این نسخه در سال ۱۲۱۵ه.ق. و به خط نستعلیق در ۱۰۲ برگ مجدول کتابت شده است. متن این نسخه که فاقد افتادگی در آغاز و انجام است با جوهر مشکی در چهار ستون نوشته شده و عناوین با شنگرف قرمز در ستون‌های میانی آمده است. هر صفحه ۲۱ سطر دارد و در هر سطر، دو بیت کتابت شده است بنابراین تعداد ابیات این نسخه کامل، حدود ۸۰۰۰ بیت تخمین زده می‌شود. تمام برگ‌های نسخه رکابه دارد. برگ آغازین نسخه، مزین به سرلوح مزدوج (سرلوح و کتیبه) است و در داخل کتیبه «بسمله و تاریخ و محل تألیف کتاب» کتابت شده است. نام کاتب نسخه «نورمحمد بن ملاحق محمد» است اما درایتی آن را بدون کاتب معرفی کرده است (نک. درایتی، ۱۳۹۱، ج ۱۰: ۷۴).

ابیات آغازین این نسخه چنین است:

به نام خداوند عرش مجید
 جهانی به این خوبی و برگ و ساز
 که از امر کن کرد عالم پدید
 ز خاک و ز باد و ز آب و ز نار
 پدیدار کرد از عدم بی نیاز
 ز صیف و شتا و بهار و خزان
 سپهر برین، گردش اختران

در برگ پایانی نسخه، ابیات شاه کوثر هندی که ذکر آن گذشت کتابت شده است. لازم به ذکر است که کلماتی از چهار مصراع تکمله شاه کوثر پاک شده و متأسفانه تاکنون قرینه و نسخه‌بدلی نیز برای تصحیح آن به دست نیامده است. ترقیمه نسخه نیز نام کاتب و تاریخ کتابت را نشان می‌دهد:

تَمَّ

تمام از فضل رب العالمین شد به توفیق امیرالمؤمنین شد

کاتب نورمحمد دین پناه بن ملا حق ... خان یوم سه‌شنبه ۲۸ صفر ۱۲۱۵

(نک. احسن بنگالی، ۱۲۱۵: ۱ و ۱۰۲).

این نسخه، اساس کار در پژوهش پیش رو است.

۲-۳-۲. نسخه شماره ۶۷۹۰ کتابخانه ملی

این نسخه منضم به نسخه‌ای از حمله حیدری باذل مشهدی و به خط نستعلیق کتابت شده است اما تاریخ کتابت و نام کاتب آن نامعلوم است. اشعار در چهار ستون غیر مجدول با رنگ مشکی و عناوین وقایع با شنگرف کتابت شده است و همه برگ‌های این نسخه نیز رکابه دارد. نسخه از آخر افتادگی دارد و جمعاً ۸۵ برگ است. هر صفحه از این نسخه ۲۳ سطر دارد و در هر سطر دو بیت نوشته شده است. در صدر برگ آغازین نسخه، نام و تخلص شاعر و محل سرودن اثر بدین صورت کتابت شده است: «هُوَ الْمَسْتَعَانُ الْمَنَانُ، تکمله حیدری مسمی به جذبه حیدری، تصنیف عبدالعلی خان احسن تخلص نشابوری که به تاریخ سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک در بنگاله هندوستان به نظم آورده است» (احسن بنگالی، بی تا: ۱).

پایان این نسخه به واقعه خروج خوارج و اتمام حجت حضرت علی (ع) با این مخالفین بی دولت اختصاص دارد و افتادگی آن چهار برگ و حدود ۳۰۰ بیت است. آخرین بیت نسخه چنین است:

که بود اشعری پیش از آن اهل دین پس از حکم او گشت کفرش یقین

(همان: ۸۵)

۲-۳-۳. نسخه کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد

این نسخه به شماره A.Nm. 189/1 در این کتابخانه نگهداری می‌شود. نسخه در ۸۰ برگ و به خط نستعلیق

خفی کتابت شده است. تاریخ کتابت آن ۱۶۴ ه.ق. و نام کاتب آن شیخ رضانی است که آن را به درخواست شخصی به نام «علی تقی بن محمد تقی» کتابت کرده است. این نسخه در اثر کرم خوردگی آسیب دیده است. اشعار این نسخه نیز در چهار ستون کتابت شده و هر صفحه ۱۹ سطر دارد و ۲۱ بیت نیز در هامش برگ‌ها نوشته شده است بنابراین تعداد ابیات نسخه حدود ۷۸۰۰ بیت است که نشان از افتادگی انجام نسخه دارد. بیت پایانی آن چنین است:

که روداد عهد امام حسن به نظم آورم تا امام زمن

(نک. کتابخانه ملی، ۱۴۰۱)

۲-۳-۴. نسخه موزه ملی کراچی پاکستان

این نسخه که به شماره N.M.1962-155 در کتابخانه موزه نگهداری می‌شود در قرن دوازدهم و به خط نستعلیق کتابت شده است. نسخه ۶۵ برگ دارد و عناوین اشعار در آن با شنگرف نوشته شده است. انجام نسخه افتادگی دارد و بیت پایانی اش این است:

نمودند در بذل جان اتفاق به عزم درست از کمال وفاق

(نک: نوشاهی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۱۶۲۹)

۲-۴. متن شناسی جذبه حیدری

۲-۴-۱. سرآغاز منظومه

بررسی متن جذبه حیدری نشان می‌دهد که این اثر نیز مانند دیگر حماسه‌های دینی شیعی، ابتدا با حمد خداوند آغاز شده است، سپس با نعت پیامبر اسلام (ص)، منقبت حضرت علی (ع)، منقبت ائمه هدی (ع)، یادکرد امام عصر (عج) و آرزوی فرج آن حضرت مزین گردیده است.

الف. تحمیدیه

تحمیدیه از مضامین رایجی است که مورد توجه شعر بوده است و اغلب شعرا در سرآغاز منظومه‌های خویش

به آن پرداخته‌اند. احسن نیز منظومه خویش را با تلمیح به آیه معروف «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲) چنین آغاز کرده است:

به نام خداوند عرش مجید که از امر گُن، کرد عالم پدید
جهانی به این خوبی و برگ و ساز پدیدار کرد از عدم بی‌نیاز
(احسن بنگالی، ۱۲۱۵: ۱)

و در ادامه ضمن برشمردن صفات باری تعالی، به عجز عقل و زبان در حمد خداوند اقرار می‌نماید:
به توحید و تحمید آن ذوالجلال بود عقل عاجز، زبان است لال
(همان)

ب. نعت پیامبر (ص)

احسن بنگالی در نعت پیامبر اسلام نیز با اشاره به حدیث قدسی «لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْإِفْلَاقَ»، ایشان را برتر از همه انبیا می‌داند تا جایی که دعای دیگر انبیا به واسطه توسل به نام پیامبر اسلام برآورده می‌شده است و زبان شاعر از وصف درخور شأن آن حضرت عاجز است:

محمد حیب خدای ودود که ایزد به «لَو لَآك» او را ستود
سبب ذات پاکش به خلق جهان صفات کمالش فزون از بیان
به قدر، اول انبیای عظام شد آخر به ذاتش رسالت تمام
ز آدم بین تا مسیح و خلیل که هر یک از این انبیای جلیل
در انجام حاجت به وقت دعا نبردند تا نام خیرالورا
اجابت نکرد آن سمیع بصیر زهی فضل و قدر بشیر و نذیر...
برون است وصف محمد ز حد چو حمد خداوند حی صمد
چه یارا که این ناتوان جهول تواند زدن دم ز نعت رسول؟
(همان)

پ. منقبت ائمه (ع)

احسن بنگالی در منقبت حضرت علی (ع)، از آن حضرت با القاب «ولّی الله، امام مبین، مظهر سطوت لایزال، قانع کفر و ضلال، خیبرگشا و ...» یاد کرده و با اشاره به شأن نزول سوره انسان (هل أتى) و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵) آن حضرت را ستوده است:

علی آن که شد افسرش «هل أتى»	هم از «ائما» خلعتش شد عطا
خدا بسته عقدش به روی سما	ز بس لطف، با بضعه مصطفی
نمی‌بود اگر آن امام زمان	نُبد کفو خیرالنسا در جهان
ندارد به مدحش زبانه توان	چو مدح نبی، قاصرم زین بیان

(همان)

احسن پس از یادکرد از ائمه معصومین، به موضوع غیبت امام عصر (عج) پرداخته و آرزوی درک ظهور آن حضرت را که در دل داشته بر قلم رانده است:

به امر خداوند لیل و نهار	برون آی ای حجت کردگار
برون آی ای آفتاب از غمام	جهان روشن از نور خود کن تمام
برون آی ای نور چشم رسول	سرور علی سرو باغ بتول
ز غیبت برآ آی امام مبین	ز بدعت بکن پاک روی زمین
به شرع نبی ده رواج نظام	که باقی نمانده ز دین غیر نام...

(همان: ۲)

۲-۴-۲. سبب نظم کتاب

احسن بنگالی سبب تألیف جذبه حیدری را با عنوان «در سبب جرأت عاجز نحیف به تألیف این نسخه شریف» آورده است. وی ضمن طلب همّت از روح باذل مشهدی، به این نکته اشاره کرده است که بعد از باذل، چندین کس به امید تحصیل اجر در صدد اتمام کار باذل برآمده‌اند اما هیچ کدام به پای باذل نرسیده‌اند. احسن

به‌اشتباه، میرزا ابوطالب موسوی فندرسکی را نخستین شاعری می‌داند که در صدد اتمام کار باذل برآمده است.^۳ وی در ادامه بیان می‌کند که خودش نیز به پیشنهاد و اصرار محبان دین و آواز هاتف غیبی که به گوش جان شنیده، به سرودن تکلمه حمله حیدری در سال ۱۱۴۴ ه.ق. دست زده است:

به تأییدت ای قادر مستعان	به اظهار مقصد کشانم زبان
به صدق ارادت ز روی ادب	کنم همت از روح باذل طلب
محمدرفعی آن سخن‌آفرین	که بادش ز جان‌آفرین آفرین
چنان ریخت طرح بنای سخن	که بر آسمان سود پای سخن
به فردوسیش رتبه برتری	مسلم شد از حمله حیدری...
ابوطالب آن سید مستطاب	به امید تحصیل اجر و صواب
کمر بست بر نظم آن داستان	کزو باد راضی خدای جهان
دگر چند کس بعد از این همچنین	ز دانش‌وران سخن‌آفرین
نمودند بر نظم آن اهتمام	رسیدند بر طبق تبت به کام
چه در حسن طور سخن‌گستری	به باذل در این حمله حیدری
نشد هیچ کس همسر اندر سخن	یقین گشت حاصل بر اهل زمن
که ممتاز بود او به عون صمد	ز روح‌القدس می‌رسیدش مدد
بگفتند بعضی احبای دین	به این عاجز از حسن ظن اینچنین
به تأیید پروردگار صمد	به هر طالبی در خور او رسد
تو هم گر بکوشی به تألیف آن	بود کز کرم قادر مستعان
به تأیید خود کامکارت کند	به عون علی نامدارت کند...
به سال هزار و صد و چار و چهل	به تألیف این نسخه گشتم به‌دل

(همان: ۳)

۲-۴-۳. بخش تاریخی

قسمت تاریخی و اصلی منظومه با موضوع به خلافت رسیدن حضرت علی (ع) آغاز می‌شود و جنگ‌های

جمل، صفین و نهروان و وقایعی که در این میان رخ داده است را در برمی‌گیرد. منظومه با ذکر احوال ابن ملجم مرادی و ورود حضرت علی (ع) به کوفه به پایان رسیده است و از شهادت حضرت و ضربت خوردن ایشان ذکری به میان نیامده است. احسن دو جنگ جمل و صفین را به تفصیل و نبرد نهروان را به اجمال به نظم کشیده است.

از ویژگی‌های جذبه حیدری آن است که وقایع تاریخی با تمام جزئیات در آن آورده شده است؛ این امر بیانگر آن است که احسن به امانتداری در نقل وقایع از منابع موجود پایبند بوده است، به عنوان مثال می‌توان به «بیعت کردن اصحاب با حضرت، خطبه خواندن حضرت و موعظه در وجوب عزل عمال ضلالت، کیفیت رسیدن هر یک از حکام به بلاد، شیخون زدن طلحه و زبیر به بصره و اسیر شدن عثمان بن حنیف، حکم حضرت به نبرد با ناکثین و وصف جنگ جمل، روان شدن معاویه از شام به حرب با حضرت، توصیف جنگ صفین و وقایع آن، شهادت مالک اشتر، خروج خوارج و جنگ نهروان و غیره» اشاره کرد که همگی با ذکر جزئیات و به صورت مبسوط به نظم کشیده شده‌اند.

۲-۴-۴. راوی وقایع

«اغلب حماسه‌های دینی، بر اساس مأخذی ساخته شده‌اند و سراینده‌گان آن‌ها بارها به این موضوع اشاره کرده‌اند و با آوردن لفظ 'راوی' و اشاره به متن مأخذ، مستند بودن اثر خود را ابراز داشته‌اند» (شهبازی، ۱۳۹۳: ۲۰۰). در جذبه حیدری نیز «راوی» یا راویان حضور دارند و احسن بنگالی وقایع تاریخی را از قول آن‌ها یا به استناد کتب سیره نقل می‌کند اما در اغلب موارد، به صورت خاص از مأخذ مکتوبی نام نمی‌برد:

در اینجا به قول عدول روایات نوشته در اکثر سیر از ثقات

(احسن بنگالی، ۱۳۱۵: ۷۷)

در اینجا روایت کنند این چنین که عمار چون شد دچارش به کین

رسیدش به یاد آن حدیث رسول که در شأن عمار کرده نزول

(همان: ۲۰)

چنین گفت راوی که چون شاه دین ظفر یافت بر فرقه ناکثین...

روایت کند راوی اینجا چنین که عثمان چو شد کشته از تیغ کین

(همان: ۲۸)

در اینجا چنین کرد راوی بیان که روزی به حکم خدای جهان

(همان: ۴۵)

روایت چنین کرد راوی به من که بعد از ورود شه دین حسن

(همان: ۴)

در سراسر این منظومه، غالباً خبری از نام و نشان راویان نیست بلکه احسن از راوی با صفات کلی «پاکدین»، «صدق کوش» و غیره یاد می‌کند تا هم بر مستند بودن اثر خویش تأکید کند و هم بر تعهد و صداقت و امانت‌داری راویان وقایع صحنه بگذارد:

کنون بشنوید این سخن را به هوش که گوید چنین راوی صدق کوش

(همان: ۴)

به نظم آرم از راوی پاکدین ز روداد پیکار باناکثین

(همان: ۱۸)

البته در مواردی نیز دیده می‌شود که شاعر به صراحت از راویان نام برده است؛ یکی از این موارد، در واقعه «پی کردن جمل (شتر)» معروف عایشه آورده شده است. احسن بنگالی بدون ذکر نام منبع، پی‌کننده شتر عایشه را مالک اشتر می‌داند:

به امر امیر، اشتر نامور به دستش زد و اشتر آمد به سر

(همان: ۲۴)

اما در ادامه به دو روایت «ابوحنیفه» و «اعثم» و اختلاف این روایات در مورد این واقعه اشاره می‌کند؛ به گفته وی، در سیره ابوحنیفه دینوری (اخبار الطوال) پی‌کننده شتر، «اعین بن صبعه» و در تاریخ «اعثم کوفی» (الفتوح)، «عبدالرحمان [بن صره التنوخی]» است.^۴ احسن بنگالی بر صحت و اعتبار روایتی که خودش به آن استناد کرده است تأکید دارد:

ولی بوحنیفه ز اهل سیر به تاریخ خود می‌نویسد خبر

که اعین بن صبعه در آن جنگ بیفکند پای جمل بی‌درنگ

روایت کند اعثم آن را چنین که پای جمل را به میدان کین

به شمشیر خود عبد رحمان فکند که از کوفه بود آن یل آن ارجمند

ولسی قول اول بود معتبر بر آنند اکثر ز اهل سیر

(همان: ۹ و ۱۸)

مورد دیگر، در ذکر نام قاتل «عبدالله بن عمر» است که احسن بنگالی آن را از تاریخ ابوحنیفه نقل می‌کند (همان: ۶۹) و این دو مورد نشان می‌دهد که گویا پایبندی شاعر به این منبع بیش از دیگر منابع بوده است.

۲-۴-۵. ساقی نامه‌ها

سرودن ساقی نامه در خلال منظومه‌های تاریخی و حماسی، متأثر از نظامی گنجوی است که برای نخستین بار در آغاز یا انجام داستان‌های کتاب اسکندرنامه، ابیات پراکنده‌ای خطاب به ساقی یا مغنی سروده است (نک. صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۳۴). سراینندگان حماسه‌های دینی نیز غالباً به سرودن این نوع ادبی در منظومه‌های خویش پرداخته‌اند، به عنوان مثال می‌توان به راجی کرمانی اشاره کرد که حدود پنج درصد از حمله حیدری سی‌هزار بیتی خویش را به ساقی نامه اختصاص داده است.

سراینندگان این نوع ساقی نامه‌ها اغلب دو هدف را دنبال می‌کرده‌اند: یکی عوض کردن فضای رزمی یا تاریخی این گونه آثار و شکستن یکنواختی متن جهت رفع ملال و خستگی مخاطب؛ دوم مقدمه‌چینی و فضاسازی برای ورود به عرصه حوادث تاریخی و حماسی. (نک. مدبری، ۱۳۸۰: ۳۳۸ تا ۳۴۲). بررسی ساقی نامه‌های جذبه حیدری نیز نشان می‌دهد که احسن بنگالی بیشتر هدف دوم را در نظر داشته است و از ساقی نامه‌ها به عنوان براعت استهلال در آغاز خلافت حضرت علی (ع) و ابتدای سه نبرد مهم جمل، صفین و نهروان استفاده کرده است.

نخستین ساقی نامه جذبه حیدری، براعت استهلال واقعه خلافت حضرت علی (ع) با عنوان «در تهنیت نوروز مبارکباد و جشن جلوس میمنت مأنوس حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین به جای حضرت سیدالمرسلین» است. این ساقی نامه هفده بیتی تنها ساقی نامه منظومه است که همراه با «باغبان‌نامه» (۶ بیت)، «مغنی نامه» (۴ بیت) و «مطرب‌نامه» (۴ بیت) آمده است. احسن بنگالی از ساقی می‌خواهد تا از همان می‌که به باذل مشهدی چشانده است به او نیز عطا کند؛ می معجزه‌آسایی که عین عرفان است و یک قطره از آن به خورشید نور می‌بخشد. از متن این ساقی نامه چنین برمی‌آید که ساقی مورد خطاب احسن همان ذات باری تعالی است:

بیا باغبان باغ را درگشا بگو خیرمقدم به بیک صبا...

مغنی بیبا نغمه را ساز کن	به رویم در خرمی باز کن...
بیبا مطرب ای مایه انبساط	بخوان چند بیتی ز روی نشاط
که از فضل پروردگار مجید	خلافت به شاه ولایت رسید...
بیبا ساقی ای از تو دل‌ها به کام	به احسان تو معترف خاص و عام
جهان جمله محتاج انعام تو	زداید ز دل زنگ، اکرام تو
چه روزی است نوروز فرخ ز سال	که ساقی کوثر به عز و جلال
نشسته به دولت به صد احترام	به جای محمد علیه‌السلام
بیبا ساقی از بهر جشن چنین	به ترتیب خم‌های می را بچین
از آن می که سرگوش ایمان بود	از آن می که آن عین عرفان بود...

(همان: ۳)

ساقی‌نامه دوم و سوم در ابتدای جنگ جمل و در نه بیت سروده شده است. احسن در این ساقی‌نامه خود را مبارزی می‌پندارد که قرار است با کمک ساقی به میدان جنگ قدم گذارد و با به جولان درآوردن کمیت قلم، وقایع هر نبرد را به نظم بکشد به همین دلیل، این ساقی‌نامه لحن حماسی به خود گرفته است.

بیبا ساقی از بهر دفع خمار	به من ده از آن باده خوشگوار
که تحریر احوال اهل ستم	مکدر نموده است طبعم ز غم...
بده ساقی آن باده لعل‌رنگ	که افتاده راهم به میدان جنگ
دماغم شود چون از آن باده ساز	کنم بر سر ناکتین ترک‌تاز
درآرم به جولان کمیت قلم	به حرب جمل بفرارم علم
به کار آورم تیغ تیز زبان	بگیرم به کف خامه را چون سنان
به نظم آرم از رزم سالار دین	به نوعی که رو داده باناکتین

(همان: ۹ و ۱۸)

ساقی‌نامه چهارم با عنوان «خطاب فرمودن به ساقی» در ۲۱ بیت و ساقی‌نامه پنجم در ۱۴ بیت، در مقدمه جنگ صفین سروده شده‌اند. احسن در این دو ساقی‌نامه نیز از ساقی مدد می‌خواهد که وی را از ایام لطف خویش بهره‌مند سازد تا به میدان صفین قدم گذارد:

بیا ساقی ای مایه هر سرور بیا ای ز مهر تو در سینه نور
 به امید عون تو ای جان نواز سوی شام دارم سر ترک تاز
 به میدان صفین گذارم قدم کمیت قلم را کنم بر قدم
 به نعل سمند سیه سم [و] ساق بکوبم سر و پشت اهل نفاق
 (همان: ۲۸)

بیا ساقی ای ابر دریا همم بیا ای کف کان جود و کرم
 نم فیض خود را بر این خاکسار بیفشان که جوشد از او صد بهار
 که در رزم صفین به تیغ زبان در اقلیم معنی شوم حکمران
 به تأیید یاری ده مستعان ز صفین کنون سر کنم داستان
 (همان: ۵۰)

آخرین ساقی نامه جذبه حیدری در آغاز جنگ نهروان با عنوان «تمهید شروع غزوه نهروان به عون و عنایت پروردگار جهان» و در ۱۵ بیت آمده است. شاعر در این ابیات نیز با لحن حماسی و با استعانت از ساقی، در صدد است تا با تیغ زبان، دمار از خوارج برآورد:

بیا ساقی ای عیسوی دم بیا بیا ای مس قلب را کیمیا
 به غیر از جناب تو ای دستگیر ندارم کسی را ظهیر و نصیر
 دماغ مرا از کرم ساز کن به رویم در فیض را باز کن
 چو طبعم به جوش آید از سرخوشی ببندم کمر بر خوارج کشی
 حسام زبان را کنم آبدار برآرم ز جان خوارج دمار
 ز خون خوارج به تیغ زبان کنم جاری انهار در نهروان
 (همان: ۹۲)

گرچه ساقی نامه های جذبه حیدری حدود یک درصد از کل منظومه را شامل می شود ولی همین ابیات

معدود (۸۵ بیت) نشان می‌دهد که احسن بنگالی این نوع از ادب غنایی را در خدمت حماسه گرفته است و به‌خوبی از عهده این مقصود برآمده است.

۲-۴-۶. اشعار حکمی و اخلاقی

سرایندگان منظومه‌های حماسی هر گاه فرصتی می‌یابند مضامین تعلیمی، پند و اندرز، حکمت و موعظه را چاشنی کلام خویش می‌سازند. احسن بنگالی نیز در خلال روایات و به مقتضای حال و مقام، ابیاتی را به این درونمایه‌ها اختصاص داده است. ایجاز در بیان مضامین حکمی در جذبه حیدری یادآور کلام حکیمانه فردوسی است، به عنوان مثال، احسن در داستان شیخون زدن طلحه و زبیر و اسیر شدن عثمان بن حنیف، به گردش روزگار و بی‌وفایی فلک اشاره می‌کند و اینکه شخص خردمند به مهر و کین آن اعتماد نمی‌کند:

گرفتار گردید در دشت کین	بود گردش روزگار این‌چنین
یکی را به عزت دهد اعتبار	یکی را به ذلت کند خوار و زار
یکی را برآرد به چرخ بلند	یکی را درآرد به زندان و بند
به مهر و به کین سپهر اعتماد	ندارد خردمند پاک اعتقاد

(همان: ۸)

یا در جای دیگر در مورد مرگ که از آن گزیر نیست چنین می‌آورد:

بدانید دارد اجل ای انام	به قصد شما جد و جهد تمام
مقیم و مسافر ز چنگ اجل	رهایی نیابد به مکر و حیل
سلامت نماند کسی از فرار	فرار است مستلزم عار و نار

(همان: ۱۸)

۲-۴-۷. به‌کارگیری عناصر طبیعت

احسن بنگالی که توصیف با ذکر جزئیات را در سراسر منظومه مد نظر دارد، در بسیاری از این وصف‌ها از عناصر طبیعت برای تصویرسازی و غنا بخشیدن به توصیف‌ها بهره برده است، مثلاً در نعت حضرت علی (ع)

و وصف خطبه کردن ایشان بر منبر، عناصر فلکی و اجرام سماوی را به خدمت می‌گیرد تا بر عظمت موضوع و اجلال حضرت علی (ع) تأکید نماید:

به منبر برآمد چو خور بر سپهر	ز مهرش جهان را برافروخت چهر
مه و مهر هر یک پی کسب نور	چو ذره تپان در هوایش ز دور
عطارد گرفته قلم را به کف	به تحریر امر امیر نجف
شده مشتری در سعادت علم	که در طاعتش کرده سر از قدم
به کسب فیوضات انفاس پاک	چو زهره به رق اندر آمد سماک
کمر بسته بهرام با تیغ کین	به حکمش ستاده به چرخ برین
زحل بهر اصغای آن وعظ و پند	ز هفتم فلک سر نموده بلند
مسیح از چهارم فلک داده گوش	ز شوق شنیدن ملایک خموش

(همان: ۲۷)

احسن غالباً در آغاز و پایان روزهای نبرد، به توصیف طلوع و غروب خورشید می‌پردازد. تصویرسازی‌ها و لحن حماسی در این توصیف‌ها که به احتمال قریب به یقین متأثر از فردوسی است نیز درخور توجه می‌نماید:

چو روز دگر لعبت ز زنگار	بر این طاق فیروزه گشت آشکار
دم نای چون نفخ صور نشور	به ذرات عالم برفاکنند شور

(همان: ۶۸)

سحرگه چو خور تیغ کین برکشید	شد انجم ز ضمن فلک ناپدید
-----------------------------	--------------------------

(همان: ۶۹)

پراشوب گشت آن چنان دشت جنگ	که خورشید را رفت از روی، رنگ
نهان کرد رخ آفتاب منیر	شب آمد جهان تار شد همچو قیر

(همان: ۷۱)

۲-۴-۸. اغراق

اغراق را می‌توان مناسب‌ترین اسباب برای خلق تصاویر حماسی دانست. در منظومه جذبه حیدری نیز شواهد فراوانی از اغراق‌های شاعرانه دیده می‌شود که در غنا بخشیدن به روح حماسی اثر خلق گردیده‌اند. مثال:

ز بس گشته افتاد هر سو نگون روان شد در آن دشت کین، رود خون

(همان: ۸)

کشیدند شمشیر کین ناکثین ز سیلاب خون گشت جیحون زمین

(همان)

ز بس قتل و غارت شد از حد برون روان گشت در بصره سیلاب خون

(همان: ۹)

ز بس گشته افتاد بر روی هم شد از بار، گاو زمین پشت‌خیم

(همان: ۴۹)

درفشی برافراخت تابان ز نور که در جنب آن ذره‌ای بود هور

(همان: ۴۹)

ز سُم ستوران در آن رزمگاه هوا گشت از گرد، ابری سیاه

(همان: ۸)

۳. نتیجه‌گیری

جذبه حیدری نام یکی از منظومه‌های دینی است که احسن بنگالی آن را در فاصله سال‌های ۱۱۴۴ تا ۱۱۵۱ ق. و در تکمیل حمله حیدری باذل مشهدی سروده است. در این منظومه، جنگ‌های جمل و صفین به تفصیل و نبرد نهر روان به اجمال به رشته نظم کشیده شده است. ذکر وقایع تاریخی همراه با جزئیات، از پایبندی شاعر به منابع مکتوب و شفاهی و راویان سیره‌پرداز حکایت دارد. متن منظومه نشان می‌دهد که احسن بنگالی از دو کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی و اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری استفاده کرده است. در این منظومه نیز مانند اغلب منظومه‌های حماسی و دینی، «ساقی‌نامه» به چشم می‌خورد. احسن این نوع ادبی غنایی را به‌عنوان براءت استهلال و مدخل داستان‌ها به خدمت حماسه گرفته است. ساقی در ساقی‌نامه‌های جذبه حیدری «ذات خداوند» است و شاعر که در عالم خیال و عرصه شعر، خود را در دل نبردها حاضر

می‌داند از ساقی ازلی و ابدی مدد می‌جوید تا بتواند حق مطلب را در منظومه خویش ادا کند. احسن بنگالی در صحنه‌های مختلف و پرداختن به وقایع، به «توصیف» توجه خاص دارد و در این راستا، بیشترین استفاده را از اغراق‌های شاعرانه نموده است. در این منظومه، توصیف عناصر طبیعت مخصوصاً طلوع و غروب خورشید با رنگ حماسی همراه است. احسن بنگالی به اشعار حکمی و اخلاقی نیز توجه دارد و هر جا مجال می‌یابد فردوسی‌وار به این مضامین می‌پردازد و بی‌وفایی فلک، غیر قابل اعتماد بودن دنیا، محتوم بودن مرگ و غیره را گوشزد می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در منابع موجود، تاریخ وفات ارجمند کشمیری سال ۱۱۳۴ ه.ق. دانسته شده است اما خود شاعر، سال آغاز نظم دلگشانه را ۱۱۳۱ ه.ق. و زمان اتمام سرودن این مثنوی را شش سال بعد یعنی سال ۱۱۳۷ ه.ق. ذکر کرده است:

«به عهد امیر فلک اقتدار محیط کرم، کوه حلم و وقار
چو من ابتدا کردم این نامه را به نام خداوند روز جزا
ز هجرت هزار و صد و سی و یک سنه بود تحقیق بی ریب و شک...
بحمدالله این نامه اتمام یافت زبانم به نام خدا کام یافت
به ترتیب این نامه دلگشا کشیدم به شش سال من رنجه‌ها
(آزاد کشمیری، ۱۱۸۴: ۱۰ و ۴۷۶)

بنابراین، یا تاریخ ۱۱۳۴ ه.ق. به‌عنوان سال فوت شاعر صحیح نیست یا ارجمند کشمیری سراینده دلگشانه نیست. ۲. در بسیاری از منابع، میرزا ابوطالب بن میرزا بیک موسوی فندرسکی اصفهانی استرآبادی (م ۱۱۲۴ ه.ق.) نیز یکی از شعرای تکمیل‌کننده حمله حیدری باذل معرفی شده است (نک. طاهری برزکی، ۱۳۹۱: ۱۲۳). اثر وی که با نام‌های «تکمله حمله حیدری»، «جذبه حیدری»، «ضربت حیدری»، «غزوات حیدری» و «منظومه غزوات» در منابع موجود به ثبت رسیده است حدود ۵۰۰۰ بیت است. ظاهراً در سال ۱۱۳۵ ه.ق. شخصی به نام یا تخلص «نجف»، که احتمالاً از خادمان حضرت علی (ع) در نجف اشرف بوده، نسخه‌ای از این منظومه را یافته و آن را هم از نظر تاریخ و هم از نظر ترتیب حوادث، مطابق بخش ناتمام کتاب باذل دیده است و چون آرزوی کامل کردن حمله حیدری باذل را در سر داشته است، این نسخه را با سرودن و گنجاندن ابیاتی از خویش به کتاب حمله حیدری باذل الصاق کرده است (نک. اته، ۱۳۵۶: ۶۰؛ بگ‌جانی و دبیران، ۱۳۸۹: ۵۸ و عبدالهی کچونسکی، ۱۳۸۹: ۱۲۹)؛ بدین سان ابوطالب اصفهانی نیز به‌اشتباه، در زمره این شعرا قرار گرفته است درحالی‌که وی قبل از باذل، اثر خود را در تاریخ حضرت علی (ع) سروده بود (نک. توفیق سبحانی، ۱۳۷۷: ۵۲۹). نجف برای اتصال این دو اثر، ابیات آغازین منظومه میرزا ابوطالب را که در تحمیدیه خداوند، مدح پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) و شاه‌سلیمان است، حذف کرده و سی‌وپنجم بیت از سروده‌های خود را جایگزین آن‌ها نموده است، بنابراین نمی‌توان «نجف» را مانند شعرابی که تکمله‌های مفصلی بر حمله حیدری باذل سروده‌اند، ادامه‌دهنده کار باذل به شمار آورد.

۳. در کتاب الفتوح ابن اعثم چنین آمده است: «امیرالمؤمنین آواز داد پی آن شتر گیرید و آن را پی کنید که آن را شیطان نگاه داشته است. اصحاب به طرف شتر دویدند، عبدالرحمان بن صرة التتوخی در رسید و شمشیری بر پای شتر زد و هر دو پای پیش او را پی کرد» (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۴۳۶).

منابع

- آزاد کشمیری (۱۳۵۴.ق. د) دلگشنامه. نسخه خطی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۸۷۹۱.
- آزاد کشمیری (بی تا) تکمله حمله حیدری، نسخه خطی، کتابخانه ملی تبریز، ۲۵۴۱.
- آقابزرگ تهرانی، محمد حسن (۱۴۰۳ق) الذریعه إلى تصانیف الشیعه، بیروت: دارالاصفراء.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۳۷۲) الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
- اته، هرمان (۱۳۵۶) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احسن بنگالی، عبدالعلی خان (۱۲۱۵ق.) جذبه حیدری، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۲۴۱۰۵.
- احسن بنگالی، عبدالعلی خان (بی تا) جذبه حیدری، نسخه خطی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۶۷۹۰.
- استوری، چارلز امبروز (۱۳۶۲) ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه از روسی به انگلیسی: یو. ا. برگل، ترجمه به فارسی: یحیی آربن پور و همکاران، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بگ جانی، عباس و حکیمه دبیران (۱۳۸۹) «کتابشناسی منظومه‌های دینی درباره امام علی (ع)»، مطالعات و تحقیقات ادبی، ش ۱۰، ص ۴۷ تا ۶۹.
- توفیق سبحانی، هاشم (۱۳۷۷) نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- درایتی، مصطفی (۱۳۹۱) فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنا)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- راشد محصل، محمدرضا (۱۳۸۹) نام‌شناخت توصیفی منظومه‌های دینی فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱) قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
- شهپازی، اصغر (۱۳۹۳) «حماسه‌سرایی دینی در ادب فارسی»، آینه میراث، ش ۵۵، ص ۱۸۳ تا ۲۱۰.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹) حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- طاهری برزکی، سیدمرتضی (۱۳۹۱) «نگاهی کوتاه به منظومه‌های حماسی-مذهبی در شعر فارسی و آغاز آن‌ها»، پژوهشنامه ادب حماسی، س ۸، ش ۱۴، ص ۱۱۹ تا ۱۳۰.
- عبدالهی کچوسنگی، علی‌رضا (۱۳۸۹) «منظومه غزوات، تکمله حمله حیدری یا اثری مستقل»، آینه میراث، ش ۴۹، ص ۱۲۳ تا ۱۴۴.
- فاضل قائینی نجفی، علی (بی تا) معجم مؤلفی الشیعه، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاشفی خوانساری، علی (۱۳۸۵) حمله‌سرایی و حمله‌خوانی. تهران: حوا.
- کتابخانه ملی، تارنمای تخصصی. (آخرین بازنگری: ۲۰ فروردین ۱۴۰۱) <<https://script.nlai.ir/result/MSmeptrP>>
- گلچین معانی، احمد (۱۳۴۴) «حماسه‌های دینی»، نامه آستان قدس، ش ۲۲ و ۲۳، ص ۱۹۳ تا ۲۰۳.

- محدثی، جواد (۱۳۸۶) فرهنگ غدیر، قم: نشر معروف.
- مدبری، محمود (۱۳۸۰) «تاریخچه ساقی‌نامه‌سرایی»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت ملا بمانعلی راجی کرمانی، با کوشش یحیی طالبیان، کرمان: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان و مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی، ص ۳۳۷ تا ۳۴۸.
- نصیری‌آغبان، حسین (۱۳۹۵) تذکره گوهران شیجراغ، تهران: ارمغان تاریخ.
- نوشاهی، عارف (۱۳۹۶) فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۳، تهران: میراث مکتوب.


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۲

10.52547/HLIT.2022.228122.1148 

درنگی بر سوانح زندگی عبید زاکانی در تذکرها و سنجش آن با منابع دیگر (ص ۱۵۷-۱۷۸)

فرزام حقیقی^۱

چکیده

آنچه تذکرها درباره شاعران و نویسندگان نوشته‌اند، عمدتاً آمیزه‌ای از مطالب درست و نادرست است. می‌توان با دقت در این متون، مقایسه آن‌ها با یکدیگر، و سنجش آن‌ها با آثار شاعران و نویسندگان و دیگر منابع هم‌ارز برخی از خطاها در تاریخ ادبیات فارسی را رفع و پاره‌ای از ابهام‌ها را حل کرد. در مقاله حاضر به بررسی «عبید زاکانی» در تذکرها پرداختیم. به نظر می‌رسد آنچه در این متون آمده همه از یک روایت سرچشمه گرفته، و هر بار بخشی از آن در این منابع با تغییراتی تکرار شده است. از میان تذکرها دو تذکره را اصل قرار دادیم و سایر تذکرها و منابع دیگر را در پرتو آن‌ها بررسی کردیم: تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی (تألیف ۸۹۲ ق.) و خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشی (تألیف ۱۰۱۶ ق.). ما در گام نخست روایت هریک ازین دو تذکره را، در ذیل عبید زاکانی، با زدودن عناصر فرعی، نقل کردیم و در گام بعدی مشترکات و تفاوت‌های آن‌ها را با یکدیگر و در حاشیه با دیگر تذکرها مقایسه کردیم. در این راه از کلیات عبید، دیوان‌ها و متون تاریخی سده هشتم و نهم و نوشته‌های معاصران بهره بردیم و کوشیدیم تا ازین طریق میزان اصالت و اعتبار و درستی یا نادرستی مهم‌ترین گزاره‌های آمده در تذکرها را نشان دهیم و با این کار گامی در روشن شدن سوانح زندگی عبید برداریم. در پایان از میان آگاهی‌های مورد بررسی شاگردی عبید نزد عضدالدین ایجی، گورجای و سال وفات او پذیرفتنی می‌نمایند.

کلیدواژه‌ها: عبید زاکانی، تذکره نویسی، تذکره الشعراء، خلاصه الاشعار

A Speculation on Obeyd Zakani's Life Events Mentioned in the Tazkeras and Comparing Them with Other Sources

Farzam Haghghi¹

Abstract

What we read in the tazkeras about poets and writers is mainly a mixture of truths and lies. Some ambiguities in the history of Persian literature can be removed by reading these texts carefully and comparing them with the works of poets and writers and other sources of the kind. This article examines several narrations about "Obeyd Zakani" in the tazkeras, which originated from one narration and are repeated with variations. Two tazkeras were the primary references of this study: *Tazkerat al-Sho'ara* by Dolatshah Samarqandi (completed in 1487) and *Kholasat al-Ash'ar* by Taqi-al-Din Kashani (completed in 1607). Initially, this paper mentions the main parts of the narratives of the two tazkeras about Obeyd Zakani. Then it compares their similarities and differences and associates them with other tazkeras. The sources of this study are Obeyd's *Kolliyāt*, the divans and historical texts of the 14th and 15th centuries, and the writings of contemporaries. This study tries to show the extent of the authenticity, validity, and correctness of the most elementary propositions in Persian tazkeras written about Obeyd to clarify his life events. In the end, Obeyd's teacher, Azed-al-Din Iji, his grave, and the date of his death were verified.

Keywords: Obeyd Zakani, tazkera, *Tazkerat al-Sho'ara*, *Kholasat al-Ash'ar*

1. Assistant Professor, Department of Literatures and Languages, Humanities Research Centre, Tehran, Iran, email: f.haghghi@rch.ac.ir

۱. مقدمه

تذکره‌نویسی در زبان فارسی قدمتی نزدیک به هزار سال دارد. در ارزیابی این زمان ده‌ها و صدها تذکره نوشته شده است. در این سنت عمدتاً زمینه تاریخی، تحول و تطور زانرها، جایگاه واقعی هر فرد در تاریخ ادبی و... نادیده باقی مانده و جای آن را افسانه‌پردازی، اغراق، کلی‌گویی و... گرفته است. افزون بر این در تذکره‌نویسی فارسی تقلید و رونویسی کردن از تذکره‌های پیشین کاری بسیار معمول بوده است (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۹۵ تا ۱۹۹). به همین دلیل بسیاری از مطالب یک تذکره را می‌توان در تذکره‌های پیش و پس و تذکره‌های هم‌زمان نیز دید. با توجه به این اشتراکات می‌توان نیای مشترک بسیاری از نوشته‌های تذکره‌ها را بازشناخت. ذیل «عبید زاکانی» یکی از بخش‌های قابل تأمل در تاریخ تذکره‌نویسی فارسی است. به نظر می‌رسد همه آنچه در تذکره‌ها و برخی از منابع کهن درباره او آمده، از یک داستان سرچشمه گرفته و هر بار بخشی از آن در این منابع با تغییراتی تکرار شده است. کهن‌ترین جایی که ما نشانی ازین داستان یافتیم انیس‌الناس (تألیف ۸۳۰ ق.) - اثری در «تدبیر منزل و سیاست مدن» - است (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۹۰ تا ۳۹۲؛ همان، مقدمه افشار: ۸).^۱ با همه شهرت عبید و ذکر نام و اشعار او در برخی از متون تاریخی سده نهم همانند زبده‌التواریخ (تألیف ۸۳۳ ق.) (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸۹)، مطلع سعدین (تألیف حدود ۸۷۵ ق.)، (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۰۹ تا ۳۱۰) و... در هیچ‌کجا جز تذکره‌های ادبی شرحی از زندگی او دیده نشده است.

ما در اینجا دو روایت بلند ازین داستان را، با زدودن شاخه‌های فرعی آن، بر اساس کهن‌ترین و معتبرترین منابع نقل می‌کنیم: روایت دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء (تألیف ۸۹۲ ق.) و روایت خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار تقی‌الدین کاشی (تألیف ۱۰۱۶ ق.). در میان تذکره‌های عمومی فارسی این دو تذکره از مهم‌ترین تذکره‌ها محسوب می‌شوند: تذکره الشعراء به دلیل اشمالش بر بسیاری از آگاهی‌های تازه (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲، مقدمه براون: ه تا و) که در فاصله لب‌الالباب عوفی (تألیف ۶۱۸ ق.) تا این تذکره در منبع دیگری نیامده است و خلاصه‌الاشعار به دلیل نوآوری و جامعیتش.^۲

این دو تذکره دو سرنوشت متفاوت را از سر گذرانده‌اند، تذکره الشعراء در ۱۲۷۹/۱۹۰۰ ش. به اهتمام ادوارد براون تصحیح و منتشر شد و سال‌هاست که محققان از آن برخوردارند، اما تذکره تقی‌الدین کاشی ازین بخت برخوردار نشد. در یکی دو دهه اخیر است که این تذکره به‌طور جدی در پژوهش‌های ادبی دیده و برخی از مجلدات آن تصحیح و منتشر شده است. هرچند بخش‌هایی بزرگ از آن، از جمله مدخل عبید، تا امروز در قالب دست‌نویس باقی مانده است.^۳ ذیل عبید نیز در این دو تذکره سرنوشتی مشابه با چاپ این دو کتاب پیدا

کرد: نوشته دولت‌شاه اساس کار تذکره‌نویسان بعدی قرار گرفت (صفا، ۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۶)؛^۴ و نوشته تقی‌الدین کاشی در این ذیل، به رغم همه آگاهی‌های بدیع، نادیده ماند.

۲. پیشینه پژوهش

برخی از محققان با دیدی انتقادی به منابع زندگی عبید پرداخته و کوشیده‌اند تا صحیح‌ترین روایت از زندگی وی را به دست دهند. یکی از نخستین و مهم‌ترین پژوهش‌ها از عباس اقبال آشتیانی است. الحق که مقدمه کوتاه ایشان بر دیوان عبید (تهران: ۱۳۲۱) هنوز هم در عین اختصار از جامع‌ترین و دقیق‌ترین پژوهش‌ها درباره این شاعر و نویسنده شهیر سده هشتم است. پس از ایشان محققان دیگری همچون ذبیح‌الله صفا (۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۳ تا ۹۸۵)، در تاریخ ادبیات در ایران (تهران: ۱۳۵۲) محمدجعفر محبوب در مقدمه کلیات عبید (نیویورک: ۱۹۹۹)، علی اصغر حلبی در عبید زاکانی (تهران: ۱۳۷۷) و ویراست بعدی آن زاکانی‌نامه (تهران: ۱۳۸۴) به عبید و سوانح زندگی او پرداخته‌اند اما به دلیل کمبود منابع در دسترس کمتر توانسته‌اند به نقد اطلاعات تذکره‌الشعراء و بیروانش بپردازند.

اقبال آشتیانی، بنا بر جست‌وجوی ما، تا امروز تنها کسی است که در پژوهش در احوال عبید زاکانی به خلاصه‌الاشعار توجه کرده است.^۵ ایشان ازین کتاب در بحث از تاریخ وفات عبید بهره برده اما به دیگر نکات مهم این ذیل اعتنایی نکرده است. در پژوهش‌های عام در باب خلاصه‌الاشعار، یکی از نخستین و مهم‌ترین کارها از احمد گلچین معانی است. ایشان در تاریخ تذکره‌های فارسی (تهران: ۱۳۶۳) در حین معرفی مبسوط این تذکره و شاعرانش (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۲۴ تا ۵۵۶) از عبید نام برده است (همان: ۵۲۶). نقیسه ایرانی نیز در میر تذکره: شناختنامه میر تقی‌الدین محمد کاشانی (تهران: ۱۳۹۱) دو سه باری به فراخور بحث به آنچه در این تذکره در باب عبید آمده، اشاره کرده است (ایرانی، ۱۳۹۱: ۴۸ تا ۴۹، ۶۵، ۹۷). می‌توان گفت در هیچ پژوهشی فصل عبید در تذکره‌نویسی فارسی به استقلال بررسی نشده و آگاهی‌های آمده در باب وی با دیگر منابع سنجیده نشده است.

۳. روش تحقیق

تا امروز در اجزای دست‌نویس‌های کهن کلیات عبید اعم از حاشیه‌ها، ترقیمه‌ها و ... و در متون تاریخی نزدیک به زمان او، نشانه‌ای روشن در باب سوانح زندگی عبید دیده نشده است. اشارات عبید به زندگی‌اش نیز

بسیار اندک و عمدتاً مبهم است. آنچه در تذکرها آمده، بدون تأیید منابع دیگر قابل پذیرش نیست. ما برای رسیدن به آگاهی‌های متقن همه این منابع را در کنار هم در نظر می‌گیریم. در گام نخست ذیل عبید در تذکرة الشعراء و خلاصة الاشعار را نقل می‌کنیم، از بین موضوعات بسیار متفاوت این ذیل، ما بر هشت گزاره تمرکز می‌کنیم و با بهره از کلیات عبید و منابع دیگر می‌کوشیم تا اصالت و اعتبار و درستی یا نادرستی نوشته تذکرها را در یکایک این هشت گزاره بررسی کنیم.

۴. دو روایت از یک داستان

ما روایت تذکرة الشعراء را بالطبع از چاپ براون نقل می‌کنیم (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۸۸ تا ۲۹۱). برای ذکر روایت خلاصة الاشعار چاره‌ای جز استفاده از دست‌نویس‌ها نداشتیم. از میان دست‌نویس‌های شناخته‌شده خلاصة الاشعار (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۸ تا ۵۵۱؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۵۹ تا ۸۲) ما دو دست‌نویس را اساس کار خود قرار دادیم: دست‌نویس خلاصة الاشعار کتابخانه دانشگاه تهران به خط تقی‌الدین کاشی (همان: ۶۴ تا ۶۵) که ما از آن به‌عنوان متن اساس بهره می‌بریم (تقی‌الدین کاشی، بی‌تا: گ ۴۴۸ ر تا ۴۶۰ پ) و دیگری دست‌نویس کتابخانه ایندیا آفیس کتابت ۱۰۸۳ ق. (همو، ۱۰۸۳ ق: گ ۵۸۱ پ تا ۵۸۶ پ) است که بر اساس آخرین ویرایش تقی‌الدین کاشی کتابت شده، با این تفاوت که اشعار پایانی مدخل را ندارد (ایرانی، ۱۳۹۱: ۷۵). جز این فرق که در بررسی ما بی‌تأثیر است، این دست‌نویس در ذیل عبید زاکانی شباهت بسیار به دست‌نویس اساس دارد، و جز در برخی حروف اضافه و برخی جزئیات عیناً مطابق آن است. ما در پی نوشت به برخی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم، و از دست‌نویس دوم تنها در تأیید ضبطها و رفع برخی ابهام‌ها بهره می‌بریم.

۴-۱. روایت نخست: تذکرة الشعراء

ذکر مفخرالفضلاء خواجه عبید زاکانی:

مرد خوش طبع و اهل فضل بوده، و هرچند فاضلان او را از جمله هزالان می‌دارند، اما در فنون علوم صاحب وقوف است و در روزگار شاه ابواسحاق در شیراز به تحصیل علوم مشغول بودی، گویند نسخه‌ای در علم معانی بیان تصنیف کرده به نام شاه ابواسحاق، می‌خواست تا آن نسخه به عرض شاه رساند، گفتند که مسخره‌ای آمده است و شاه بدو مشغول است. عبید تعجب نمود که هرگاه تقرب سلطان به مسخرگی میسر گردد و هزالان مقبول و محبوب و علما و فضلا محجوب و منکوب باشند، چرا باید که کسی به رنج تکرار پردازد و

بیهوده دماغ لطیف را به دود چراغ مدرسه کثیف سازد. به مجلس شاه ابواسحاق نارفته بازگشت و مترنم این رباعی دلنواز شد:

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قبول ارباب زمن کنگ آور و کنگری کن و کنگره زن

عزیزی او را درین باب ملامت کرد که از علم و فضایل اجتناب نمودن و با وجود هنر و فضیلت که تراست به خسایس مشغول بودن از طریق عقل بعید می‌نماید. او این قطعه برو خواند:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب از راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از مهتر و کهتر بستانی

هزلتات و مطایبات و اهاجی عبید و رسایل که درین باب تألیف نموده شهرتی عظیم دارد و ایراد این نوع کلام درین کتاب پسندیده نیامد. حکایت کنند [...] که جهان خاتون را با خواجه عبید مشاعره و مناظره است [...] خواجه سلمان در حق عبید این قطعه گوید:

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی مقرر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

و زاکان از اعمال قزوین است. حکایت کنند که خواجه سلمان نوبتی در سفر محتشم‌وار بر کنار آبی فرود آمده بود، عبید زاکانی پیاده بدان مجلس رسید، سلمان گفت ای برادر از کجا می‌رسی؟ [عبید] گفت از قزوین، [سلمان] پرسید که از اشعار سلمان یاد داری؟ [عبید] گفت یک‌دو بیت یاد دارم. [سلمان] گفت بخوان. عبید این دو بیت برخواند:

من خراب‌اتیم و باده‌پرست در خرابات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سبو دوش به دوش می‌برندم چو قدح دست به دست

این دو بیت برخواند و گفت خواجه سلمان بزرگ و فاضل است، این نوع شعر را مرا گمان نیست که بدو منسوب توان کرد، غالب ظن من آن است که این شعر را زن خواجه سلمان گفته باشد، چه این طریق سخن بدو منسوب کردن اولی است. خواجه سلمان به هم برآمد و از روی فراست دریافت که این مرد نیست الا عبید زاکانی، سوگندش داد، و [عبید] اقرار کرد که من عبیدم و با خواجه سلمان عتاب کرد که نادیده هجو مردم کردن عیب فضلاست. من عزیمت بغداد خاص به جهت تو کرده بودم تا سزای تو بدهم، بخت مساعد تو شد تا از زبان من ایمن گشتی. خواجه سلمان عبید را خدمتکاری نمود و سوار ساخت و نقد و لباس بدو بخشید و

بعدالیوم با یکدیگر مصاحب و خوش بوده‌اند و همواره خواجه سلمان از زبان عبید هراسان بودی و او را مراعات کردی.

۴-۲. روایت دوم: خلاصه‌الاشعار

ذکر اعجوبه‌الزمانی خواجه عبید زاکانی:

مرد فاضل و دانشمند و خوش طبع و لطیف‌گو بوده و در علوم بهره تمام داشته، خصوصاً در علم معانی بیان و او را در آن علم تصانیف است، اما طریق سیاست و هزل داشته و وی را در آن طور قدرتی و عرفانی بلانهایت است و اکثر فضلا و اکابر زمان از زبان وی ملاحظه می‌کرده‌اند و اعزاز و تکریم او به جای می‌آورده و او را در تحقیق حالات مردم قزوین سخنان است که خالی از ضحک نیست و رساله دلگشای وی شاهدهی است برین مدعی و سبب ایراد آن نوع سخنان به واسطه رنجشی بوده که ازیشان داشته و سبب رنجش وی آن است که خواجه عبید در ابتدای جوانی نزد یکی از جوانان آنجا تعلق خاطر پیدا کرد و اساس محبتش استحکام پذیرفته، مدتی متمادی در شادکامی و کامرانی گذرانید و عبید اموال بسیار از پدر میراث یافته بود. در زمان اختلاط تمام با آن پسر و اهل او به عیش تلف گردانید، اما چون بهار جمعیت به خزان مفلسی رسید، آثار نفرت از طرف معشوق پدید آمده، محبت از دل رخت بریست و نهال توانگری^۷ که میوه مراد بار می‌داد، از سموم مفلسی و بیچارگی روی در پژمردگی نهاد و چراغ طرب به تندباد تعب منطقی شد [...]^۸ القصه، چون ذکر مفلسی عبید در افواه و السنه افتاده عزت یاری و حرمت و دوستداری نقصان فاحش پذیرفت، اقربای بی‌خرد پسر و رقبای بدطبیعت آن جوان که در زمان توانگری با عبید بودند نیز در زمان بیچارگی او را «نسیبا مَنسِیبا» [مریم: ۲۳] ساختند و گاهی به سخنان جگرسوز جراحات وی را تازه می‌ساختند. بیچاره عبید چون از لباس غنا عاری شد و تحمل آن عار نیاورد از اهل قزوین رنجیده، زبان به طعن ایشان دراز کرد و بعضی از آن جماعت قصد وی کردند و در تحصیل اسباب قتل وی مبادرت نمودند، بالضروره عبید جلای وطن اختیار کرده خود را به دارالموحیدین شیراز انداخت و به تحصیل علوم مشغول گردید و در درسگاه قاضی عبدالرحمن المعروف به عضدالدین ایگی سرآمد تلامذه وی شد. بعد از چندگاه که در آن شهر بود نسخه‌ای در علم معانی^۹ تصنیف نمود به نام شاه ابواسحاق و می‌خواست تا آن را به عرض رساند، وی را بار ندادند و سبب آن بود که در آن وقت از اتفاقات ناموافق، شاه به صحبت مسخره‌ای مشغول بود و عبید ملول شده، از وضع خود متنفر گردید و از تحصیل علوم اعراض کرد و گفت هرگاه تقرب سلاطین و حصول مال دنیا به مسخرگی میسر گردد، در کسب علم اوقات صرف کردن و زحمت بیداری کشیدن بی‌فایده است و این رباعی در آن محل بر

زبان‌ش جاری گردید. رباعیه:

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قبول ارباب زمن کنگ آور و کنگری کن و کنگره زن

گویند بعد از ترک علوم قاضی عضدالدین وی را ملامت^{۱۰} کرد و گفت اگرچه بازار فضل کاسد است و بضاعت علم مزجات و نارواج، اما اصحاب فضل و هنر به لذت جاودانی سرافراز خواهند بود و نیز به سبب طلب علم و به استضائت^{۱۱} مصباح دانش راه به سر منزل هدایت توان برد و در زمرة «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» [البقره: ۱۵۷] داخل توان شد، سید نعمت‌الله ولی. رباعیه:

از پیش خدا بهر خدا آمده‌ای نی از پی بازی و هوا آمده‌ای
در معرفت و عبادت ایزد کوش کز بهر همین درین سرا آمده‌ای^{۱۲}

اما چون عبید بسیار منزجر بود این سخنان در وی اثر نکرد و این قطعه را گفته به یکی از اهل مجلس قاضی داد. شعر:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندل طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از مهتر و کهنتر بستانی [...]^{۱۳}

اما خواجه عبید چون از شیراز و اوضاع آنجا متنفر شد، آوازه کرم و سخای سلطان اویس شنیده و رعایت او نسبت به شعرا و ملتفت بودن به حال این جماعت دریافته از شیراز متوجه دارالسلام بغداد شد و از اتفاقات حسنه در راه به خواجه سلمان برخورد که او نیز به بغداد می‌رفت. خواجه سلمان ازو پرسید که از کجایی و به کجا می‌روی؟ عبید گفت: از قزوینم و به بغداد می‌روم. [سلمان] باز پرسید که از اشعار سلمان چه شنیده‌ای؟ [عبید] گفت هجو عبید و دو بیت دیگر شنیده‌ام و این قطعه و دو بیت خواند:

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی مقرر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

و آن دو بیت این است. شعر:

من خراب‌اتیم و باده‌پرست در خرابیات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سبو دوش به دوش می‌برندم چو قدح دست به دست

اما مرا اعتقاد نیست که قطعه و این دو بیت شعر او باشد، زیرا که خواجه سلمان مرد فاضلی است، چون کسی را ندیده باشد و با وی اختلاط نکرده، او را به بی‌دینی و کفر و زندقه منسوب کند و این دو بیت شعر زن او خواهد بود، چه این طور وضعی بدو منسوب است. خواجه از این سخن متغیر شد و دانست که این مرد عبید

است. سوگندش داد، او نیز اقرار کرد که من عبیدم و عزیمت بغداد به جهت تو داشتم که ترا در نظر سلطان شرمسار سازم که نادیده هجو مردم نگویی. القصه خواجه سلمان عبید را رعایت بسیار کرد و عذرخواهی نمود و وی را به بغداد برد و به صحبت سلطان اویس رسید و رعایت بسیار یافت. چنان که صاحب قطار و مهار شد و سامانی کلی به هم رساند و همراه خواجه زکریا، که وزیر سلطان بود، به قزوین مراجعت نمود و اکثر مردم قزوین را آزارها کرد و انتقام خود کشید و دایم الاوقات به خواجه زکریا می‌بود، اما کلیات عبید از غزل و قصاید و مقطعات و مثنوی و رسایل قریب به دوازده هزار بیت خواهد بود و مثنوی دارد موسوم به عشاق نامه در طرز خورشید جمشید خواجه سلمان و اشعار خود در آنجا گفته و با وجود آنکه این خلاصه از مثنوی معرست، این چند بیت که در بیان شکایت دل گفته^{۱۴} درین کتاب مثبت و مسطور گشت تا وزن و طرز آن شعر بر ناظران این خلاصه ظاهر گردد [...] و رساله اخلاق الانشرف که از مستحسنان مصنفات اوست. در ذیل اشعارش محرر و مرقوم گردید^{۱۵}، اما وفاتش در شهر سنه اثنی و سبعین و سبعمایه واقع گردیده و صورت این تاریخ به خط ولد مشارالیه، مولانا اسحاق بن عبید، به نظر راقم رسیده، و در قزوین مدفون است.

۴-۳. تفاوت روایت‌ها

تقی الدین کاشی ۱۲۴ سال پس از دولت‌شاه سمرقندی تذکره‌اش را به پایان برده است. به نظر می‌رسد روایت دولت‌شاه و روایت او نیای مشترکی داشته‌اند، با این تفاوت که در روایت تقی الدین کاشی، برخی جزئیات دیده می‌شود که در تذکره دولت‌شاه و تذکره‌های نشأت‌گرفته از او نیامده‌اند. این تفاوت‌ها در چه چیز است و از کجا نشأت گرفته‌اند؟ ما می‌کوشیم تا به این دو پرسش پاسخ دهیم.

۴-۳-۱. شرح زندگی عبید در قزوین: دلدادگی، افلاس و فرار از آنجا

تا امروز در هیچ مأخذی جز خلاصه‌الاشعار درباره‌ی او ان زندگی عبید در قزوین چیزی دیده نشده است. آنچه در این تذکره آمده البته با سیمای عبید در آثارش فاصله‌ای ندارد. عاشقی از عبید دور نیست و حتی معشوق مذکر داشتن نیز. او افزون بر طنزش (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۲۶ و ۲۲۷) در شعر جدی‌اش نیز به این معشوق اشاره‌هایی کرده است (همان: ۷۰ و ۷۹). وی به کرات به مقروض بودن و افلاسش اشاره کرده است (همان: ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۸ و ۱۳۴). در شعرش نیز در رد و انکار قزوین و مردمانش اشاره‌هایی آورده است (همان: ۱۴۲ و ۲۱۶) و براون (۱۳۳۹، ج ۲: ۳۱۲) بنا بر همین اشارات نتیجه گرفته که عبید چندان علاقه‌ای به قزوین نداشته است. اما آنچه در پذیرش این داستان آن هم با چنین جزئیاتی ایجاد تردید می‌کند

شهرت تقی‌الدین کاشی در خلق چنین داستان‌هایی بوده است. او در این راه بسیار به مجالس‌العشاق (تألیف ۹۰۹ ق.) منسوب به کمال‌الدین حسین گازگاهی توجه داشته است (فتوحی، ۱۳۹۵: ۴۱، ۴۷ تا ۴۸). نفیسی (۱۳۶۳، ج ۱: ۳۷۹) در این باب نوشته است: «[تقی‌الدین کاشی] درباره شعرای متقدم مقید بوده است برای هر یک داستان معاشقه‌ای بیاورد و به همین جهت برای همه معاشقاتی جعل کرده است و بدین‌گونه داستان و افسانه را با تاریخ و حقیقت آمیخته است» (و نیز نک: گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۷؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۱۱، ۵۸).

پس نمی‌بایست نوشته کاشی در این باره را، که در اینجا به مثابه خبر واحد است، در نظر گرفت مگر اینکه منابع دیگر آن را در آینده تأیید کنند.^{۱۷}

۴-۳-۲. سفر به شیراز

در رفتن عیبید به شیراز تردیدی نیست اما هیچ یک از تذکرها زمان دقیق این سفر را به دست ن داده‌اند. شاید در میان منابع کهن نوشته محمد میرک حسینی (۱۳۸۵: ۲۸۰) در ریاض‌الفردوس خانی که ورود عیبید به شیراز را «در اوایل محاصره» - صفر ۷۵۴ ق. - دانسته، از معدود نمونه‌هایی است که تاریخی برای این سفر به دست داده است. معاصران نیز تاریخ‌های گوناگونی را برای این سفر ذکر کرده‌اند: ۷۱۵ ق. (وارسته، ۱۳۳۵: ۱۳۵)،^{۱۸} ۷۴۴ ق. (همایونفرخ، ۱۳۵۱، ج ۱، بخش ۳: ۱۶۶۹)، ۷۴۶ ق. (عیبید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا؛ حلبی، ۱۳۸۴: ۹۴ تا ۹۵) و ۷۵۱ ق. (جعفریان، ۱۳۸۷: ۷۴۶).

اما آیا اشاره‌ای در آثار عیبید برای رسیدن به زمان تقریبی این سفر آمده است؟

سه شعر عیبید در مدح عمیدالملک، وزیر شاه‌شیراز ابواسحاق، از معدود نشانه‌های در دسترس است. عیبید در قصیده‌ای وزارت رکن‌الدین عمیدالملک را «تهنیت» گفته (عیبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۲ تا ۳۳) از آنجا که عمیدالملک در ۷۴۷ ق. به وزارت رسیده است (فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۳۵)، پس می‌توان گفت عیبید مسلماً در این زمان در شیراز بوده است. جز این در قطعه‌ای به ده (عیبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۲۷) و در قصیده‌ای به دوازده سال (همان: ۴۴) خدمتش به وی اشاره دارد (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا):

کنون دوازده سال است تا ز ملک عراق^{۱۹} کشیده اختر سعدم به درگه تو زمام

(همو، ۱۹۹۹: ۴۴)

عیبید به احتمال، قطعه و قصیده بالا را در زمانی گفته است که خواجه هنوز وزارت شیخ ابواسحاق را برعهده داشته، حدسی که به گمان اقبال محتمل است (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا).

همان‌طور که اقبال (۱۳۸۸: ۴۱۹) در تاریخ مغول نوشته است، شاه‌شیخ ابواسحاق پس از سقوط شیراز در شوال ۷۵۴ ق. دیگر دستی در شیراز نداشته است و وی بیشتر در اصفهان زیسته تا برای مرگ در ۷۵۸ ق. او را به شیراز برگردانند. آیا عمیدالملک نیز در اصفهان همراه شاه بوده است؟ آیا این شاه و وزیر در این زمان ثروت و فراغتی برای شنیدن مدح داشته‌اند؟ و آیا عیب به دنبال ایشان به اصفهان رفته است؟ عیب در آخر همان قصیده‌ای که به دوازده سال آمدنش از عراق اشاره کرده، آورده است:

به حسن تربیت خواجه هست روزی چند مرا امید اجابت ز پادشاه انام

(عیب زاکانی، ۱۹۹۹: ۴۵)

اگر «پادشاه انام» را شاه‌شیخ فرض کنیم، از این بیت برمی‌آید که شاه و وزیر در کنار هم بوده‌اند و عیب انتظار داشته که شاه درخواستش را به «حسن تربیت» وزیر روا سازد.

به گمان ما عیب اگر قصیده مذکور را بعد از سقوط شیراز گفته بود، حتماً نشانه‌هایی از این زوال بزرگ در آن قابل تشخیص بود. با این فرض سال ۷۵۴ ق. آخرین زمان ممکن برای سرودن این شعر خواهد بود. اگر دوازده سال به عقب بازگردیم به سال ۷۴۲ ق. می‌رسیم. در این سال شمس‌الدین صائن، پدر عمیدالملک، از ارکان دربار امیر پیر حسین چوپانی (مقتول ۷۴۲ ق.) در شیراز بود و با خیانت به وی راه را برای رسیدن به وزارت شاه‌شیخ در ۷۴۵ ق. هموار کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۲۵ تا ۱۷۵). عیب در جایی از رفتن به «هرمز» سخن گفته است (عیب زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۱۰). می‌دانیم که شمس‌الدین صائن برای «استخراج اموال» زمانی به آن سامان رفته بود (معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۱ تا ۱۶۳). مجمل فصیحی تاریخ این سفر را ۷۴۵ ق. نوشته است (فصیح خوافی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۳۴). دور نمی‌نماید که عیب در این سفر همراه شمس‌الدین صائن به هرمز رفته باشد. به هر روی حدود سال ۷۴۲ ق. قدیمی‌ترین زمانی است که می‌توان گفت عیب به شیراز آمده است.^{۲۰} حال باید این بحث را پی گرفت که عیب تا چه سالی در شیراز بوده است؟ در کنار اشاره عیب به در خطر بودن جاننش در شیراز و رفتن از آن شهر (عیب زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۱۰)، نشانه‌هایی در شعر وی دیده می‌شود که می‌توان آن را به اقامتش در شیراز در آن سال‌های آشوب و به محاق رفتن کوکب آل‌اینجو حمل کرد. در جایی از زوال «عشرت شیراز» (همان: ۱۴۴) و در جایی دیگر از وضع خراب اهل حرم «شاه غریب» سخن گفته است که به احتمال بسیار راجع به حرم شاه‌شیخ است (همان: ۲۱۷)، علاوه بر این دو می‌توان به رئایی که در قتل شاه‌شیخ سروده است نیز اشاره کرد (همان: ۱۲۶).

به احتمال بسیار او در هنگام قتل شاه‌شیخ در جمادی‌الاول ۷۵۸ ق. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸۸؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۲۰ تا ۴۲۱) و سرودن این مرثیه در شیراز بوده است و پیش از به تخت نشستن

شاهشجاع - در شوال ۷۵۹ ق. یا ماه‌های آغازین ۷۶۰ ق. (همان: ۴۲۳ تا ۴۲۵) - شیراز را به مقصد بغداد ترک کرده است.

۳-۳-۳. تألیف اثری در معانی بیان و بی توجهی شاه‌شیخ به او

تألیف اثری به دست عبید در مورد دو موضوع معانی و بیان، و سعی در تقدیم آن به شاه‌شیخ به کرات در تذکره‌های فارسی آمده است.^{۲۱} گویا براون (۱۳۳۹، ج ۲: ۳۱۳) نیز آن را صحیح انگاشته است. حال آنکه در هیچ کدام از فهرست‌ها، کتابشناسی‌ها و ... ذکری از چنین اثری به میان نیامده است و تا امروز جز در تذکره‌ها در هیچ کجا نوشتن چنین کتابی به عبید نسبت داده نشده و به تبع آن خبری موثق از سرخوردگی عبید از شاه‌شیخ ثبت نشده است. از قضا در شعر عبید نیز نشانه‌ای از علاقه وافر به این فنون نیست. عبید شاعر «خیال» نیست و دیوان وی از این منظر دیوانی فقیر است.^{۲۲} در شعر وی مانند هر دیوان دیگری تشبیهات ساده دیده می‌شوند: «خورشید سعادت» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۲)، «موج غم» (همان: ۷۶)، «دریای غم» (همان: ۸۶)، استعاره‌های فرسوده نیز در دیوان وی کم نیستند:

به عهد عدل تو جز نی نمی‌کند ناله / ز دست حادثه جز دف نمی‌کند افغان

(همان: ۴۸)

چو زرین بال عنق‌ای سرافراز / ز مشرق سوی مغرب کرد پرواز

(همان: ۱۶۶)

حتی گاه در خود اشعار عبید نیز استعاره‌های تکراری دیده می‌شوند: «اطلس نه‌توی چرخ» (همان: ۳۶، ۳۸) اما در لطیف‌ترین غزل‌های عبید بسامد تشبیه بالاست و باید بهترین آن‌ها را غزل‌هایی دانست که از تشبیه و خاصه تشبیه تفضیل و مضمیر بهره برده است (همان: ۶۸ تا ۶۹) و بیراه نیست اگر قدرت وی را در خلق تشبیه بدانیم.

در دیگر فنون شعری نیز دیوان عبید تشخیصی ندارد. روشن است که نمی‌توان فقر دیوان عبید در این حوزه‌ها را دلیلی قاطع در رد انتساب اثری در این دانش‌ها به وی دانست، اما آنگاه که این ضعف، و چه بسا بی‌علاقگی را، در کنار سکوت دیگر منابع در نظر می‌گیریم، به این نتیجه می‌رسیم که انتساب اثری در موضوع معانی و بیان به عبید زاکانی اصالتی ندارد و نتیجه داستان‌پردازی تذکره‌هاست.

۴-۳-۴. شاگردی نزد عضدالدین ایجی

اکثر تذکرهاهایی که دربارهٔ اثر عبید در معانی و بیان سخن گفته‌اند، به تحصیل او نیز اشاره کرده‌اند.^{۲۳} با وجود این جز در خلاصه‌الاشعار هیچ یک به استاد او اشاره‌ای نکرده‌اند. آیا نشانه‌ای در تأیید شاگردی عبید نزد عضدالدین ایجی (م ۷۵۶ ق.) در دست است؟

عبید از میان دانشمندان چند نفر از معاصرانش را نام برده و در رأس همه و نزدیک به ده بار از «مولانا عضدالدین» (همان: ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۱۴) یاد کرده، اما هیچ‌کجا نام وی را به‌طور کامل قید نکرده است. با این همه وی را «قاضی عضدالدین ایجی» دانسته‌اند (همان، مقدمهٔ مصحح: iii، ۴۳۸؛ همو، ۱۳۸۳، پانویس مصحح: ۷۵).

نشانه‌هایی نیز در شناخت این «عضدالدین» در آثار عبید آمده است. یک بار با عنوان «مولانا عضدالدین علیه‌الرحمه» از وی یاد کرده است (همو، ۱۹۹۹: ۲۷۸). یک جا از دو برادرزادهٔ وی با نام‌های «برهان‌الدین» و «تاج‌الدین» (همان: ۲۹۴) و دو بار نیز از مطایبت او با «شیخ شرف‌الدین درگزینی» (همان: ۲۸۴، ۳۱۴) سخن گفته است.

اگر این «مولانا عضدالدین» را همان عضدالدین ایجی یا به روایت خلاصه‌الاشعار عضدالدین ایجی، متکلم و فقیه برجستهٔ سدهٔ هشتم و صاحب‌المواقف بدانیم، با توجه به شناخت عبید از وی و منسوبانش و احترامی که برای او قائل بوده، بسیار محتمل است که او به‌راستی مدتی را در شاگردی قاضی عضد گذرانده باشد.

۴-۳-۵. دیدار با سلمان ساوجی و قطعهٔ سلمان در هجو عبید

قصهٔ دیدار عبید با سلمان ساوجی در برخی از تذکرها آمده است که گاه در برخی جزئیات تفاوت دارند. در خلاصه‌الاشعار آمده است که عبید در «راه به خواجه سلمان برخورد کرد»، دولت‌شاه سمرقندی نیز با قدری تفاوت این داستان را در کتابش آورده است: «خواجه سلمان نوبتی در سفر محتشم‌وار بر کنار آبی فرود آمده بود...».^{۲۴} قطعه‌ای که در هجو عبید آمده هم بسیار معروف است و در ادامهٔ این داستان در تذکرها آمده است.^{۲۵} با این همه رشید یاسمی از تکرار آن «در چند نسخه خطی دیوان [سلمان ساوجی] که یکی هم تحقیقاً قبل از تألیف تذکرهٔ دولت‌شاه تحریر یافته است [...] به صورت دیگر و بدون ذکر نام عبید» خبر داده است (رشید یاسمی، ۱۳۰۵: پانویس ۹۱). بنابراین می‌توان گفت عبید سلمان را در بغداد و در دستگاه سلطان اویس جلایر دیده (نک: بازگشت به قزوین ...)، اما قصهٔ هجو عبید و به تبع آن شوخی او با سلمان را نمی‌توان صحیح دانست.

برخی تذکرها همانند تذکره الشعراء در این بحث به «مشاعره و مناظره» جهان خاتون با عبید نیز اشاره کرده‌اند. حتی خوشگو (۱۳۸۹، ج ۲: ۱۸۲)، در سفینه‌اش (تألیف ۱۱۴۷ق.) قطعه مذکور را از جهان خاتون دانسته، اما همان‌طور که سعید نفیسی (۱۳۹۷، ج ۲: ۵۸۷) نوشته است، این داستان نیز «بنیادی» ندارد.

۴-۳-۶. بازگشت به قزوین همراه زکریا و آزار مردم

در باره بازگشت عبید به قزوین و آزار مردم البته نمی‌توان حکمی داد، جز اینکه عبید در اشعارش از دوری از قزوین و «آرزوی خانه و فرزند» سخن گفته است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۱) و یک دو بار از وطنی یاد کرده (همان: ۷۸، ۸۴) که لاجرم جز قزوین نمی‌تواند بود. پس هیچ بعید نیست که او واقعاً به زادگاهش و جایی که در آن خانه و فرزند داشته برگشته باشد، اما آیا او «همراه خواجه زکریا که وزیر سلطان بود» به این شهر برگشته است؟ در این باره نیز نمی‌توان به اطمینان چیزی گفت. می‌دانیم که یکی از معروف‌ترین وزرای آل جلاویر «خواجه شمس‌الدین زکریا»، نواده رشیدالدین فضل‌الله بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۱). خواجه شمس‌الدین زکریا در ۷۳۶ ق. به وزارت این خاندان رسیده (همان) و تا سال ۷۸۳ ق. در قید حیات بوده است (همان: ۵۶۸). پس از نظر زمانی عبید می‌توانسته با او حشرونشر داشته باشد، اما نکته‌ای که عجیب می‌نماید، نیامدن ذکری از او در کلیات عبید است. چطور ممکن است عبیدی که در چهار قصیده (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۰ تا ۱۱، ۲۶ تا ۲۷، ۳۰ تا ۳۲، ۳۵ تا ۳۷)، یک غزل (همان: ۱۰۵) و یک ترکیب‌بند (همان: ۵۹ تا ۶۰) سلطان معزالدین اویس جلاویری (حک ۷۵۷ تا ۷۷۶ ق.) را ستوده است، در مدح یکی از بانفوذترین افراد این سلسله که به روایت خلاصه‌الاشعار «دایم‌الاقوات» نیز با او بوده، شعری نگفته باشد و حتی از او نشانی در کلیاتش یافت نشود؟ افزون بر این جز سلطانیه و زنجان که رسماً متعلق به این سلسله بوده است، دیگر شهرهای عراق عجم بین ایشان و سایر سلسله‌ها دست به دست می‌شده است (بیانی، ۱۳۴۵: ۳۰۳). آیا امنیت و فراغتی بوده تا وزیر آل جلاویر به شهری برود که در آن دستی تمام نداشته‌اند؟ پس به گمان ما در این گزاره نیز باید با تردید بسیار نگریست.

۴-۳-۷. زمان مرگ

دقیق‌ترین بحث درباره سال مرگ عبید را می‌بایست در مقدمه عباس اقبال آشتیانی بر چاپش از کلیات عبید سراغ گرفت. ایشان پس از ذکر تاریخ‌های ۷۷۲ ق. که در تذکره تقی‌الدین کاشی و ۷۷۱ ق. که در شاهد صادق آمده است^{۲۶} دست‌نویسی از اشجار و اثمار علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی معروف به علاء بخاری

(۶۲۳ تا ۶۹۱ق) به خط عبید زاکانی را معرفی کرده^{۲۷} که فرزند عبید، «اسحق بن عبید الزاکانی»، در حاشیه ترقیمه نوشته است:

«... انتقل بحق الارث حرره اسحق بن عبید الزاکانی [...] لسنه اثنی و سبعین و سبعمائه» (عبید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: ز)

اقبال یکی از دو تاریخ ۷۷۱ ق. و ۷۷۲ ق. را که منابع پیشین آورده‌اند، پذیرفتنی دیده است اما در نهایت نوشته: «رجحان یکی بر دیگری علی‌العاجله، با منابع محدودی که در این خصوص در دست است بر نگارنده میسر نیست» (همان: ح)

نکته‌ای که از چشم ایشان پنهان مانده بود و می‌توانست به این بحث غنا ببخشد، تصریح تقی‌الدین کاشی است: «... اما وفاتش در شهر سنه اثنی و سبعین و سبعمائه واقع گردیده و صورت این تاریخ به خط ولد مشارالیه مولانا اسحق بن عبید به نظر راقم رسیده».

آیا تقی‌الدین کاشی هم خط اسحاق بن عبید را بر حاشیه همان دست‌نویس اشجار و اثمار دیده بوده و از آن به این نتیجه رسیده است؟ هرچند محال عقلی نیست، اما محتمل‌تر آن است که اسحاق بن عبید زاکانی بر کتاب‌هایی که از پدر به میراث برده، خطی و تاریخی نوشته باشد و در یکی از آن‌ها، که تقی‌الدین کاشی نیز همان را دیده، به صراحت تاریخ درگذشت پدر را ۷۷۲ ق. نوشته باشد. اگر این استدلال را بپذیریم و نوشته تقی‌الدین کاشی را نص بدانیم دیگر باید راه استنباط و اجتهاد را بسته انگاشت و همین تاریخ ۷۷۲ ق. را برای درگذشت عبید قطعی دانست.

۴-۳-۸. گور جای

تا امروز جز خلاصه‌الاشعار در هیچ منبع کهنی درباره محل دفن عبید مطلبی دیده نشده است، به همین دلیل محبوب، که این تذکره را هم در اختیار نداشته، در علت و محل مرگ عبید چنین داوری کرده است:

«... در هیچ مأخذی هم از محل وفات و گور جای او سخنی نرفته است. بنده بر این حدس خود پای نمی‌افشارد، اما آیا ممکن نیست کسانی که از او دل خوشی نداشتند و وجود او را موجب زحمت و ناراحتی خویش می‌پنداشتند به نحوی سرش را زیر آب کرده باشند» (همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح: liii).

اتابکی در چاپش از کلیات عبید زاکانی نوشته است: «وفات عبید [...] ظاهراً در اصفهان یا بغداد اتفاق افتاده» (همو، ۱۳۴۳: ۱۵۳). از آنجا که این جمله بر پایه سند و منبعی نیست و ایشان نیز دلایل خود را ذکر نکرده، نبایست آن را در نظر گرفت.^{۲۸} همایونفرخ (۱۳۵۱، ج ۱، بخش ۳: ۱۶۸۴) نیز به همین راه رفته است

و بنا بر نظر شخصی، به قطعیت محل درگذشت عبید را شیراز دانسته است. محمدحسین حکمت‌فر مدفن عبید زاکانی را بنا بر قول عده‌ای از معتمدین محلی در دزفول و «در محله حیدرخانه [...] قرب رودخانه دز، در یکی از خانه‌های نزدیک به مسجد یتیمه» (حکمت‌فر، ۱۳۹۲) دانسته است.

همان‌طور که گذشت تقی‌الدین کاشی افزون بر در اختیار داشتن روایتی کهن از زندگی عبید، دستخطی از پسر وی نیز در دست داشته و به همین دلیل می‌توان به نوشته او اعتماد کرد و پذیرفت که عبید «در قزوین مدفون است».

۴-۳-۹. تحلیل روایت‌ها

می‌توان بنا بر شباهت‌ها نتیجه گرفت که همه آنچه درباره عبید در تذکرها آمده، از یک روایت نشأت گرفته است. این روایت اصلی پس از تغییراتی، که نخستین نمونه‌اش را در انیس الناس می‌بینیم، به تذکره الشعراء رسیده و از آن به اکثر قریب به اتفاق تذکرها‌های دیگر، و با تفاوت‌هایی به خلاصه‌الاشعار نیز راه یافته است، اما آیا راهی هست تا به روایت اصلی نزدیک شویم؟ احتمالاً می‌توان با دقت در تفاوت‌های خلاصه‌الاشعار با تذکره الشعراء به این پرسش پاسخ داد. همان‌طور که گذشت روایت تقی‌الدین کاشی نسبت به روایت دیگر این اجزا را افزون دارد:

شرح زندگی عبید و دلدادگی او در قزوین و فرار از آنجا، شاگردی نزد عضدالدین ایجی، بازگشت به قزوین و انتقام گرفتن از قزوینیان، زمان مرگ و گورجای او.

نخست به افزوده‌های تقی‌الدین کاشی بپردازیم. به تصریح خودش، او زمان درگذشت عبید را از نوشته اسحاق بن عبید برداشته است. بسیار محتمل است که محل دفن عبید را نیز از همان نوشته یا منبعی مشابه نقل کرده باشد. قصه دلدادگی عبید را نیز، بنا بر شهرت تقی‌الدین کاشی در «جعل» چنین قصه‌هایی، می‌بایست افزوده او دانست.

از میان مباحث مانده، ذکر و حذف نام قاضی عضدالدین ایجی در این دو تذکره بسیار حائز اهمیت است. نام قاضی عضد در خلاصه‌الاشعار دو بار آمده است، بار نخست به عنوان استاد عبید و بار دوم به عنوان ملامت‌کننده او. حال آنکه در تذکره الشعراء، و پیروانش، اصلاً نام استاد عبید نیامده است و از ملامت‌کننده تنها با عنوان «عزیزی» یاد شده است.

به نظر نمی‌رسد ذکر نام قاضی عضد در خلاصه‌الاشعار افزوده تقی‌الدین کاشی باشد، خاصه اینکه عبید، همان‌طور که گذشت، به شهادت آثارش او را به خوبی می‌شناخته است. حرکت این روایت از تفصیل به اجمال، و کاسته شدن از دقت متن نشان از گذشت زمان و تغییرات پی‌درپی روایت دارد.^{۲۹}

به گمان ما تقی‌الدین کاشی به رغم اینکه بیش از یک سده پس از دولتشاه سمرقندی تذکره‌اش را به پایان برده، روایتی کهن‌تر از روایت او در ذیل عبید را در دست داشته، که در آن مسلماً به شاگردی عبید نزد عضدالدین ایچی اشاره شده بوده است. در بیرون آمدن عبید از قزوین تردیدی نیست. بازگشت او به آن سامان را نیز می‌توان پذیرفت. شاید بتوان در پس آنچه در خلاصه‌الاشعار پذیرفتنی نمی‌نماید، رگه‌ای مبهم از واقعیت را دید. البته که تا به دست نیامدن منابع دیگر و تذکره‌هایی متفاوت نمی‌توان درباره‌اش به قطعیت داوری کرد، اما آنچه مسلم است اینکه روایت خلاصه‌الاشعار در ذکر نام استاد عبید، سال درگذشت و مدفن او پذیرفتنی می‌نماید و به همین دلیل نوشته تقی‌الدین کاشی را می‌توان مهم‌ترین ذیل عبید زاکانی در تذکره‌های فارسی دانست.

۵. نتیجه‌گیری

اصلی‌ترین منابع درباره سوانح زندگی عبید زاکانی تذکره‌ها هستند که در آن‌ها سره با ناسره آمیخته شده‌اند. اشارات عبید به زندگی‌اش نیز بسیار اندک و عمدتاً مبهم است اما با در نظر گرفتن این دو در کنار هم و با بهره از برخی منابع هم‌ارز می‌توان مهم‌ترین گزاره‌های موجود در باب زندگی عبید را نقد و تحلیل کرد و ارزش هر یک را نشان داد. از آنجا که روایت تذکره‌ها در ذیل عبید زاکانی شباهت بسیار به هم دارند، ما کار را بر دو تذکره متمرکز کردیم: تذکره‌الشعراء دولتشاه سمرقندی که کهن‌ترین تذکره‌ای است که سوانح زندگی عبید را ثبت کرده است و دیگری خلاصه‌الاشعار تقی‌الدین کاشی که شامل آگاهی‌هایی است که در تذکره‌الشعراء نیامده است. پس از مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو تذکره، هشت گزاره را برگزیدیم که هم اهمیت بیشتری داشتند و هم می‌شد با بهره از منابع دیگر درباره آن‌ها به داوری دقیق‌تری رسید. از مجموع این گزاره‌ها به احتمال بسیار دلدادگی عبید در قزوین و فرار از آنجا، تألیف اثری در موضوع معانی بیان و بی‌توجهی شاه‌شیخ به او، سلمان و هجو کردن عبید و انتقام گرفتن عبید از قزوینیان زائیده تخیل تذکره‌نویسان است، یا لاقلاً اینکه هیچ شاهدهی در تأیید آن‌ها فعلاً در دست نیست و از آن سو شاگردی عبید در نزد قاضی عضد ایچی، فوت او در ۷۷۲ ق. و دفن شدنش در قزوین پذیرفتنی می‌نماید.

سرانجام از تأمل در شباهت‌ها و تفاوت‌های تذکره‌الشعراء و خلاصه‌الاشعار به این نتیجه رسیدیم که هرچند روایت این دو تذکره ریشه مشترکی داشته است اما تقی‌الدین کاشی، با اینکه بیش از یک سده پس از دولتشاه سمرقندی کار بر تذکره‌اش را آغاز کرده است، نسبت به او، روایتی کهن‌تر و کامل‌تر از زندگی عبید در اختیار داشته است. ارزش روایت خلاصه‌الاشعار زمانی بهتر پیش چشم می‌آید که در نظر داشته باشیم که

تذکره نویسان پس از دولت‌شاه سمرقندی عمدتاً از تذکره او در ذیل عبید بهره برده‌اند و روایت کهن‌تر و کامل‌تر خلاصه‌الشعار را به‌رغم همه اطلاعات باارزشش نادیده گرفته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مؤلف این کتاب در شیراز می‌زیسته و پدر بزرگش، پسر عموی شاه‌شیخ ابواسحاق، بوده است (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۰۳؛ مقدمه افشار: ۷). به همین دلیل می‌توان احتمال داد بخشی از روایت زندگی عبید، اگر نه همه آن، که در تذکره‌ها به تکرار آمده است، در شیراز و چه بسا در افواه مردم شکل گرفته باشد.
۲. تقی‌الدین کاشی، مؤلف خلاصه‌الشعار، از حدود ۹۷۵ ق. تا ۱۰۱۶ ق. به نگارش این تذکره پرداخت و بارها در آن تجدید نظر کرد (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۰ تا ۵۴۱) و به دلیل همین تلاش نیز به «میر تذکره» شهرت یافت (همان: ۵۵۳؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۱۷ تا ۱۸).
۳. این کتاب از چهار رکن و دوازده اصل تشکیل شده است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۲۴ تا ۵۳۸). اصل‌ها که با نام شهرها عجین‌اند در این سال‌ها تصحیح و منتشر شده اما رکن‌ها، به استثناء بخش‌هایی مختصر، تا امروز منتشر نشده‌اند. ذیل عبید در رکن دوم این تذکره آمده است (همان: ۵۲۶).
۴. تذکره خیرالبیان (تألیف ۱۰۳۶ ق.) نیز یکی دیگر از انگشت‌شمار تذکره‌هایی است که تحت‌تأثیر تذکره دولت‌شاه قرار نگرفته است، اما متأسفانه آنچه نوشته کوتاه است: «[عبید زاکانی] ظاهراً مرد خوب‌طبع و هزال است و باطناً از اهل سیاحت و غیره است و معاصر سلطان اویس است. حکایت عبید از آن مشهورتر است که شمه‌ای به خبر ارقام آید» (شاه حسین بهاری سیستانی، ۱۰۸۷ ق.: ۱۱۹).
۵. اشاره مؤلف به «اهل سیاحت» بودن عبید در هیچ‌یک از تذکره‌های دیگر نیامده است و این‌جا نتیجه تأمل شاه حسین بهاری سیستانی در آثار عبید بوده یا برگرفته از منبعی است که ما امروز آن را نمی‌شناسیم.
۶. برخی از منابع دیگر نیز - همانند تاریخ ادبیات در ایران (صفا، ۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: پانوش ۹۶۳، ۹۷۰) - در بحث از عبید از خلاصه‌الشعار یاد کرده‌اند اما جز آنچه اقبال در مقدمه دیوان مصححش آورده، چیزی ازین تذکره نیاورده‌اند و می‌توان نتیجه گرفت که منبع ایشان در بهره از خلاصه‌الشعار همین نوشته عباس اقبال بوده است.
۷. ازین بخش تا آخر حکایت، پیش از تذکره‌الشعراء، با مختصری تفاوت، در انیس‌الناس (تألیف ۸۳۰ ق.) (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۹۰ تا ۳۹۲) آمده است. در این کتاب محل دیدار عبید و سلمان حمامی در تبریز است و در پایان نیز آمده «و بعد از آن به صحبت سلطان اویس افتاد و انواع منافع از ممز این لطیفه به او رسید» که منطبق روایت - و برخی از منابع دیگر که این حکایت را آورده‌اند - حکم می‌کند که عبید - در این روایت - به پایمردی سلمان به دربار سلطان اویس راه یافته باشد. از سال تألیف این کتاب تا مرگ عبید کمتر از شصت سال فاصله است.
۸. ایندیا آفیس: تونگری. همچنین است در دو جمله پایین‌تر. آیا ممکن است کاتب «تونگری» را مطابق تلفظ و گویش منطقه‌اش «تونگری» کتابت کرده باشد؟

۸. در اینجا چهار بیت از شیخ نجم‌الدین دایه آورده و هفت سطر در نصیحت و یک بیت از حافظ آورده است.

۹. همان‌طور که مشخص است، تقی‌الدین کاشی در ابتدا عبید را صاحب تصنیف در «معانی بیان» دانسته و در ادامه تنها از معانی یاد کرده است. در تذکرة الشعراء نیز «رساله‌ای در علم بیان» آمده است. پیشتر اته (۱۳۵۶: ۱۱۸) به این تفاوت توجه کرده بود.
۱۰. ایندیا آفیس: ملازمت.
۱۱. ایندیا آفیس: اضات.
۱۲. ایندیا آفیس بیت دوم را ندارد.
۱۳. پس ازین آورده «و قطعه مذکور پسر بدرجارجمی [در مونس الاحرار] به اسم انوری نوشته با این سه بیت دیگر» پس از ذکر سه بیت، در پنج سطر شکوه از روزگار، دو بیت از مخزن الاسرار نظامی، چهار سطر ادامه شکوه، بیستی دیگر از مخزن الاسرار، سه سطر در شکوه، و دو بیت از مثنوی معنوی مولوی.
- این قطعه در دیوان انوری (انوری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۵۱) آمده است و پیش از عبید نیز خواجوی کرمانی (۱۳۶۹: ۵۰۵) بیت دوم را در غزلی تضمین کرده بود.
۱۴. ایندیا آفیس: کرده.
۱۵. تقی‌الدین کاشی در این‌جا ۲۴ بیت از ابتدای عشاق‌نامه (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۵۰ تا ۱۵۱) را نقل کرده است.
۱۶. تقی‌الدین کاشی از آغاز «و رساله اخلاق الاشراف» تا «مرقوم گردید» را در حاشیه دستنویس آورده است. دستنویس ایندیا آفیس این سطر را ندارد و در عوض، در پایان ذیل عبید این سطر را افزون دارد: «اشعار متبوعه [؟] وی در ذیل ذکر وی مرقوم شد و سیصد بیت است».
۱۷. افزون بر این عبید در جایی به بیرون آمدن از «ملک» خود به «تمنای مال و جاه» اشاره کرده است (همان: ۱۳۰) که اگر مقصود او ازین «ملک» قزوین بوده باشد، این نیز رد دیگری خواهد بود بر قصه‌ای که تقی‌الدین کاشی آورده است.
۱۸. تاریخ‌های این پژوهش همه به میلادی هستند. ما برای مقایسه بهتر این تاریخ را به هجری قمری برگرداندیم.
۱۹. همان‌طور که در معجم‌البلدان یاقوت حموی (۵۷۴ تا ۶۲۶ ق.) آمده است، قزوین را جزو عراق عجم می‌دانسته‌اند (یاقوت حموی، بی‌تا، ج ۲: ۹۹).
۲۰. صفا (۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۸) قدیمی‌ترین زمان رفتن عبید به شیراز را ۷۴۶ ق. دانسته است.
۲۱. فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲: ۳۲۹ تا ۳۳۰) در لطایف الطوائف (تألیف ۹۳۹ ق.)، امین احمد رازی (۱۳۷۸، ج ۲: ۱۳۲۱) در هفت اقلیم (تألیف ۱۰۰۲ ق.)، اوحدی بلیانی (۱۳۸۹، ج ۵: ۲۷۵۴ تا ۲۷۵۵) در عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین (تألیف ۱۰۴۰ ق.)، محمد میرک حسینی (۱۳۸۵: ۲۸۰) در ریاض‌الفردوس خانی (تألیف ۱۰۸۲ ق.)، حسینی سنهلی (۱۲۹۲ ق.): ۲۱۱ تا ۲۱۲) در تذکرة حسینی (تألیف ۱۱۶۳ ق.)، هاشمی سندیلوی (۱۳۷۱، ج ۳: ۴۳۹ تا ۴۴۰) در مخزن‌الغرائب (تألیف ۱۲۱۸ ق.)، سلیم بهویالی (۱۳۹۰، ج ۱: ۴۵۳) در تذکرة صبح گلشن (تألیف ۱۲۹۵ ق.)، اختر هوگلی (۱۳۹۳، ج ۲: ۲۲۶) در تذکرة آفتاب‌عالم‌تاب (تألیف ۱۲۶۹ ق.)، صبا (۱۳۴۳: ۵۳۳) در روز روشن (تألیف ۱۲۹۶ ق.)،
۲۲. اتابکی در آخرین ویرایش کلیات عبیدش فهرستی از «برخی از کلمات و ترکیبات عبید که نشان از ابداع دارد» را آورده است (عبید زاکانی، ۱۳۸۴، مقدمه مصحح: ۱۱۰ تا ۱۱۸). حتی در همین فهرست هم فقر عبید در خیال آشکارا به چشم می‌آید.
۲۳. برای نمونه نک: اوحدی بلیانی (۱۳۸۹، ج ۵: ۲۷۵۴) و بقالی بخارایی (۱۳۹۳: ۱۱۲).
۲۴. در مقدمه چاپ استانبول این «آب» را دجله آورده‌اند و در آنجا آمده که عبید مصرعی را در تکمیل مصرع سلمان به بداهه

- سروده است (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ق: ۴). نفیسی در مقدمه عشاق نامه (همو، ۱۳۱۴، مقدمه مصحح: ۹) و بعدتر ناتل خانلری (۱۳۳۲: ۵۷۷ تا ۵۷۸) این بیت را در دیوان ناصر بخاری نشان داده و این داستان را رد کرده‌اند.
۲۵. فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲: ۲۲۷ تا ۲۲۸) در لطایف الطویف، لودی (۱۳۷۷: ۴۴ تا ۴۵) در مرآة الخیال (تألیف ۱۱۰۲ق.)، واله داغستانی (۱۳۸۴، ج ۳: ۱۳۹۷) در ریاض الشعراء (تألیف ۱۱۶۱ق.) و آرزو (۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۲۵) در مجمع‌النفیس (تألیف ۱۱۶۴ق.)
۲۶. و همین‌طور متن چاپی کتاب (صادقی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۳۸۵). همین تاریخ در فهرس التواریخ هدایت (۱۳۷۳: ۱۷۸) و تاریخ منتظم ناصری (انتشار جلد دوم: ۱۲۹۹ق.) (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۴۷) نیز آمده است.
۲۷. کتابت این دستنویس در ۲۱ محرم ۷۶۷ق. انجام یافته است. قزوینی (۱۳۶۳، ج ۹: ۱۲۸ تا ۱۳۰) در انتساب این نسخه به عبید تردیدی نکرده و افشار (۱۳۸۴: ۴۷) نیز انتشار نسخه‌برگردان آن را پیشنهاد داده است.
۲۸. چاپ اتابکی از کلیات عبید تلقیقی است از چاپ فرته (استانبول: ۱۳۰۳ق.) و عباس اقبال. او بخشی از مقدمه چاپ فرته را در چاپ خود آورده و این جمله را در پایان آن افزوده است.
۲۹. نوعی از این تغییر به تحول در ژانر می‌انجامد (زرقانی و قربان‌صباغ، ۱۳۹۵: ۳۶۷ تا ۳۶۸).

منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۲۸۵) مجمع‌النفیس، ج ۲، به کوشش مهرنورمحمدخان با همکاری زینب‌النساء علی‌خان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- اته، هرمان (۱۳۵۶) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه با حواشی رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اختر هوگلی، قاضی محمدصادق‌خان (۱۳۹۳) تذکره آفتاب‌المنان، ج ۲، تصحیح مریم برزگر، تهران: سفیر اردهال.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷) تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴) «چاپ نسخه‌برگردان مخطوطات (طرح مقدماتی)»، آینه میراث، س ۳، ش ۲، ص ۴۱ تا ۶۲.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸) تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران: امیرکبیر.
- امین احمد رازی (۱۳۷۸) هفت اقلیم، ج ۲، تصحیح و تعلیقات و حواشی سیدمحمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: سروش.
- انوری (۱۳۷۶) دیوان، ج ۲، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اوحدی بیانی (۱۳۸۹) عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، ج ۵، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری با همکاری آمنه فخراحمد و با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: میراث مکتوب.
- ایرانی، نفیسه (۱۳۹۱) «میر تذکره: شناختنامه میر تقی‌الدین محمد کاشانی»، آینه میراث، س ۱۰، ضمیمه ش ۲۴.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹) تاریخ ادبیات ایران: از سعدی تا جامی، ج ۲، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- بقایی بخارایی (۱۳۹۳) تذکره مجمع‌الفضلاء، تحقیق محمد خشکاب، تهران: نشر سمیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۴۵) تاریخ آل‌جلایر، تهران: دانشگاه تهران.
- تقی‌الدین کاشی (بی‌تا) خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰۴ب. کتابت تقی‌الدین کاشی.
- تقی‌الدین کاشی (۱۰۸۳) خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار، نسخه خطی، ایندیا آفیس، ۶۶۷.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۷) تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران: علم.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰) زبدة التواریخ، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاجسیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی سنهلی (۱۲۹۲ق.) تذکره حسینی، لکنه‌هو: بی‌نا.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴) زاکانی نامه: رساله در شرح احوال، آثار و نقد افکار مولانا عیبید زاکانی، تهران: زوار.
- حکمت‌فر، محمدحسین (۱۳۹۲) «آیا مزار عیبید زاکانی در دزفول است؟» کتابخانه عمومی شاه رکن‌الدین، در دسترس در www.shahroknodin.blogfa.com/post/52
- خواجوی کرمانی (۱۲۶۹) دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ.
- خوشگو، بندرا بن داس (۱۳۸۹) سفینه خوشگو، ج ۲، تصحیح سیدکلیم اصغر، تهران: کتابخانه مجلس شورا.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲) تذکره الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۰۵) تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، تهران: کتابخانه شرق.
- زرقانی، سیدمهدی و محمودرضا قربان‌صباغ (۱۳۹۵) نظریه ژانر، تهران: هرمس.
- سلیم بهیوبالی (۱۳۹۰) تذکره صبح گلشن، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تحشیه مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: اوستا فراهانی.
- شاه حسین بهاری سیستانی (۱۰۸۷) خیرالبیان، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورا، ۹۲۳، کتابت ملا ابوالقاسم بن مولا مهرعلی.
- شجاع (۱۳۷۴) انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- صادقی اصفهانی، محمدصادق بن محمدصالح (۱۳۹۳) شاهد صادق (باب سوم)، مقدمه و تصحیح گلاله هنری، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- صبا، محمدمظفرحسین (۱۳۴۳) روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: کتابخانه رازی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، تهران: فردوس.
- عبدالرزاق سمرقندی (۱۳۸۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوبلی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- عیبید زاکانی (۱۳۱۴) عشاق نامه، با مقدمه محمد رضانی و سعید نفیسی، تهران: مؤسسه [کلاله] خاور.
- عیبید زاکانی (۱۳۲۱) کلیات عیبید زاکانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشریات مجله ارمغان.
- عیبید زاکانی (۱۳۴۳) کلیات عیبید زاکانی، مقابله با نسخه مصحح عباس اقبال و چند نسخه دیگر پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- عیبید زاکانی (۱۳۸۳) رساله دلگشا به انضمام رساله‌های تعریقات، صد پند و نوادر الامثال، تصحیح و ترجمه و توضیح علی‌اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
- عیبید زاکانی (۱۹۹۹) کلیات عیبید زاکانی، به کوشش محمدجعفر محجوب و زیر نظر احسان یارشاطر، نیویورک: Bibliotheca Persica Pres.
- عیبید زاکانی (۱۳۸۴) کلیات عیبید زاکانی، تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه حکایات عربی پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- عیبید زاکانی (۱۳۰۳) منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عیبید زاکانی، با مقدمه فرته، استانبول: مطبعه ابوالضیاء توفیق‌بگ.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۵) صد سال عشق مجازی: مکتب وقوع و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷) نظریه تاریخ ادبیات، تهران: سخن.

- فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲) لطایف الطوائف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فصیح خوافی (۱۳۸۶) مجمل فصیحی، ج ۲، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳) یادداشت‌های قزوینی، ج ۹، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳) تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، تهران: سنایی.
- لودی، شیرعلیخان (۱۳۷۷) مرآة الخیال، به اهتمام حمید حسنی و با همکاری بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.
- معین‌الدین یزدی (۱۳۲۶) مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- محمدمیرک حسینی (۱۳۸۵) ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۳۲) «کلیات عبید زاکانی»، سخن، س ۴، ش ۷، ص ۵۷۶ تا ۵۷۸.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۹۷) «جهان ملک خاتون (قرن هشتم)»، مقالات سعید نفیسی (بزرگان ادب و کتابشناسی)، به کوشش کریم اصفهانیان و به اهتمام محمدرسول دریاگشت، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ج ۲، ص ۵۸۵ تا ۵۸۹.
- وارسته، خسرو (دی ۱۳۳۵) «عبید زاکانی، هژال یا حکیم»، مردم‌شناسی، س ۱، ش ۳، ص ۱۲۸ تا ۱۳۷.
- واله داغستانی (۱۳۸۴) ریاض الشعراء، ج ۳، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- هاشمی سندیلوی (۱۳۷۱) تذکره مخزن الغرائب، ج ۳، به اهتمام محمد باقر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۷۳) فهرس التواریخ، به تصحیح و تحشیة عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایونفرخ، رکن‌الدین (۱۳۵۱) حافظ خراباتی، ج ۱، بخش ۳، تهران: چاپخانه افق.
- یاقوت حموی (بی‌تا) معجم البلدان، ج ۲، بیروت: دارصادر.


دورهنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۷

10.52547/HLIT.2022.228401.1154 

سعدی و فخرالدین ابوبکر حوایجی (ص ۱۷۹-۱۹۸)

جواد بشری^۱

چکیده

فخرالدین ابوبکر بن ابی نصر حوایجی، باریک و وزیر اعظم اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی، از شخصیت‌های مهم سیاسی، نظامی و فرهنگی در قلمرو وسیع فارس در نیمه نخست سده هفتم هجری است که بخشی از حیات سعدی با دوران اقتدار او همزمان شده است. سعدی او را در دیباجه گلستان ستوده و نامش را ماندگار کرده و در دو موضع کمتربررسی شده از کلیات خویش باز خطاب به او اشعاری دارد. این دو موضع البته همیشه محل شک و تأمل بوده و اینک بر اساس اسناد موثق و کهن می‌توان با قطعیت درباره آن‌ها سخن گفت. آنچه پیش از این علامه قزوینی را درباره یکی از این اشعار به تردید افکنده، در واقع مرثیه کوتاهی است که در آن یک تناقض تاریخی درباره حیات وزیر و حاکم سلغری یافت می‌شود و پیش از این مشخص نبود که این مرثیه برای درگذشت فخرالدین است یا فرد دیگری جز او؛ و اینک می‌توان به این یقین رسید که سعدی آن مرثیه را به مناسبت درگذشت فرزند این وزیر، و نه خود او، سروده است. در بخش دیگری از مقاله حاضر اطلاعات مهم تاریخی درباره این وزیر گردآوری و عرضه شده که قسمتی از این اطلاعات از دل منابع تاریخی استخراج گردیده و برخی نیز از دواوین شعرا برداشت شده است.

کلیدواژه‌ها: سعدی، فخرالدین ابوبکر حوایجی، سلغریان، گلستان، کلیات.

Sa'di and Fakhr-al-Din Abu-Bakr Hawayeji

Javad Bashari¹

Abstract

Fakhr-al-Din Abu-Bakr b. Abu-Nasr Hawayeji was the bārbak and prime minister of Atabak Abu-Bakr b. Sa'd b. Zangi, the powerful ruler of Fars from the Salghori family. He is one of the prominent political, military, and cultural figures in the vast territory of Fars in the first half of the 7th century AH/ 13th century, and part of Sa'di's life coincided with his period of authority. Sa'di praised Fakhr-al-Din in the preface of *Golestan* and perpetuated his name, and addressed him in two less-examined parts of his *Kolliyāt*. These two parts have always been a matter of doubt, but now, based on reliable old documents, we can clarify them. What previously Mohammad Qazvini had doubted was a short elegy in which a historical contradiction was found about the life of Fakhr-al-Din, the Salghori minister and ruler; it was not clear whether this elegy was for him or someone else. Now we can undoubtedly elucidate that Sa'di composed the elegy not for him but the death of his son. In another part of this article, important historical information about this minister is presented; some was extracted from historical sources and some taken from poets' Divans.

Keywords: Sa'di, Fakhr-al-Din Abu-Bakr Hawayeji, Salghoris, *Golestan*, *Kolliyāt*

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran, email: j.bashary@ut.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از دیوان سالاران مقتدر در حکمرانی اتابکان سلغری فارس که ظاهراً اقتدارش را به شکل غیرموروثی به دست آورده فخرالدین ابوبکر حوایجی (مقتول بین ۶۵۸ق. و ۶۶۱ق.) است. شوکت او در عهد مقتدرترین حکمران سلغری، یعنی ابوبکر بن سعد (حک ۶۲۳ تا ۶۵۸) در حدی بود که هیچ یک از مقامات و صدور قابلیت رقابت با او را نداشته‌اند. او علاوه بر اداره قلمرو پهناور فارس - که در بخش زیادی از عهد او و روزگار اتابک ابوبکر بن سعد، مناطق تازه‌ای چون بنادر و جزایر جنوبی از جمله جزیره پردرآمد کیش نیز به آن ملحق شده بوده - به توزیع ثروت و ایجاد مراکز مورد استفاده عمومی در دارالملک سلغریان، یعنی شیراز، نیز پرداخته و از این نظر در حافظه تاریخی این عهد جایگاهی یافته است. حمایت نسبی او از آثار ادبی و سخنوران نیز حاکی از شوکت سیاسی و قدرت اقتصادی او و دستگاهی است که در آن خدمت می‌کرده است. او به شاعران چندی توجه داشته و از آن جمله، سعدی است که در دیباجه اثر ماندگارش گلستان از او ستایشی نیکو کرده است. پیش از این درباره فخرالدین چند ابهام در بخش‌هایی از کلیات سعدی وجود داشته که در قسمتی از این پژوهش، پس از مراجعه به منابع کهن مرتبط با کلیات سعدی، آن ابهام‌ها با اطمینان و یقین مرتفع خواهند شد.

۲. پیشینه پژوهش

نخستین مطلب صحیح و تفصیلی درباره امیر فخرالدین ابوبکر بن ابی‌نصر حوایجی در دوران معاصر، در پژوهش‌های علامه قزوینی به چشم می‌خورد که در اواخر دهه دوم از قرن خورشیدی گذشته نشر یافته و از کمال اعتبار و اهمیت برخوردار است (قزوینی، ۱۳۱۷: ۳۵ تا ۳۷؛ همان، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۰۴ تا ۶۰۶). او به همراه عباس اقبال بعدها مزارنامه مشهور شد. الإزار نگاشته جنید شیرازی را تصحیح کرده و بر آن تعلیقه نگاشته که در آنجا نیز به احوال امیر فخرالدین در موضوعی از تعلیقات کتاب پرداخته است (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۲۳۴ و ۲۸۶، پانویس‌های صفحات).

در ادامه پژوهش، سایر منابعی که در آن‌ها به احوال و اقدامات فخرالدین پرداخته شده به دقت معرفی و بررسی خواهد شد که در اینجا نیازی به تکرار آن‌ها نیست. اما آنچه ضروری است در این بخش به آن اشاره شود آن است که در یکی از پژوهش‌های جدیدی که در آن بخشی مستقلاً به این وزیر اختصاص یافته، درباره ارتباط سعدی با او آمده است که سعدی «چند قصیده طولانی در رثای وی» (آل‌داود، ۱۳۷۳: ۴۹۵) یا «چند قصیده مفصل در وصف وی» (همان، ۱۳۹۳: ۸۱، ۹۰ و ۹۱) دارد، که این مطلب به هیچ وجه صحیح نیست زیرا هیچ قصیده مفصل و طولی در کلیات سعدی در وصف او نیست و تنها شعر مرثیه‌ای هم که در

ارتباط با او در کلیات وجود دارد، نه در حق او، که در رثای فرزند اوست و در این باب پس از این سخن گفته خواهد شد. عجیب‌تر آنکه مأخذ این هر دو پژوهش، نوشته دقیق قزوینی (۱۳۱۷: ۳۵ تا ۳۷؛ همان، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۰۴ تا ۶۰۶) ذکر شده که البته قزوینی به هیچ وجه چنین نوشته و آن مرثیه را هم در حق فخرالدین ندانسته است. بنابراین مطلب اخیر نمونه‌ای از ارجاع نادرست یا نقل غیرواقعی محسوب می‌شود. پس از این همچنین درباره دو شعر مرتبط با فخرالدین بحث خواهد شد و در جای خود همه منابع مرتبط ذکر خواهد گردید. همچنین نشان داده می‌شود شعری که در بخش مرثیاتی کلیات سعدی مورد تردید بوده و برخی منابع دستنویس‌های آثار سعدی آن را در حق این وزیر دانسته‌اند، مشخصاً درباره فرزندش و در عرض تسلیت به فخرالدین سروده شده است، نه در مرثیه درگذشت خود او.

۳. احوال فخرالدین ابوبکر حوایجی

۳-۱. زندگی و احوال

فخرالدین ابوبکر بن ابی‌نصر حوایجی (مقتول بین ۶۵۸ق تا ۶۶۱ق)، وزیر ابوبکر بن سعد بن زنگی (حک بعد از ذی‌القعدة ۶۲۳ - ۵ جمادی‌الآخر ۶۵۸ق.. حکمران بزرگ از سلسله اتابکان فارس یا همان سلغریان)، از شخصیت‌هایی است که یاد نیک او در دیباجة گلستان سعدی آشکار، مشهور و جاودانه است. درباره این وزیر بزرگ یا وزیر اعظم دستگاه ابوبکر بن سعد، و صاف‌الضره شیرازی (۱۲۹۶ق، ج ۲: ۱۶۰ و ۱۶۱) مهم‌ترین دانسته‌ها را در اختیار گذاشته و به باقی ماندن آثار خیر او تا زمان نگارش بخشی از تاریخ خود (سال ۶۹۹ق.) تصریح کرده است. طبق توضیح زرکوب شیرازی (۱۳۹۰: ۱۰۰)، متعلق به سال ۷۴۵ق، امیر کبیر فخرالدین ابوبکر وزیر روزگاری به صنوف خیرات آراسته داشت و در درخانه اتابک، قبلی بارگاه، مسجدی جامع معتبر ساخته و در جوار مسجد، مدرسه و دارالشفایی و دارالحدیثی و سقایه‌ای جمله به یک صنف پیوسته و متصل کرده، و اکنون مسجد جامع هنوز معمور است و تا به این غایت نماز جمعه در آنجا می‌کردند. فرید اصفهانی نیز که معاصر او بوده و در قصاید چندی وی را ستوده است، در این باب اشاراتی در دیوان خود درباره اقدامات وی دارد، که از آن جمله است این بیت:

بنگر که چنین چیز به یک جای کسی کرد
حمام و رباط و غزف و مدرسه و پل

(فرید اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۲۹)

و قصیده‌ای که اختصاصاً به مناسبت ساخت خانقاهی به دست فخرالدین سروده شده، و از آن است این

ابیات:

جنت عدنست یا خلد برین یا خانقاه بیت معمورست یا باغ ارم یا تاجگاه
 صحن این عالی سرای خوش هوای دلگشای کز پی اهل تصوّف کرد امیر دین پناه
 صوفیانش چون جنید و بایزید و بوسعید روز و شب مستغرق تهلیل اللّٰه و الا...
 وصف این عالی بنا و صفّه اصحاب اوست جزوی از خیرات میر عادل اندر عهد شاه

(همان: ۱۶۷ و ۱۶۸)

این وزیر چندی پس از درگذشت اتابک ابوبکر بن سعد زنده بوده و سرانجام به توطئه ترکان خاتون و در
 زمان حکمرانی اسمی اتابک محمد (حک بین ۱۷ جمادی الآخر ۶۵۸ ق. تا ۶۶۱ ق.) - که مادرش ترکان خاتون
 متولّی امور بوده - به قتل رسیده و به قول مؤرخان «او را نهانی ازین خاک توده فانی به منزل جاودانی
 رسانیدند» (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۲۹۶ ق.، ج ۲: ۱۸۲. درباره او، نیز نک: بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۲۴؛
 شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۱۸۴؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۰۶؛ جنید شیرازی ۱۳۲۸: ۲۳۴ و ۳۸۶).

جز سعدی که در برخی سروده‌هایش از او یاد کرده و نامش را درج نموده است (نک: بخش چهارم مقاله،
 فخرالدین حوایجی در گلستان)، و به غیر از منابع و مدارک تاریخی که به آن‌ها اشاره شد، نام کامل امیر
 فخرالدین در منابع ادبی، از جمله در دیوان فرید اصفهانی، سراینده سده هفتم هجری در قلمرو فارس، نیز به
 این صورت به تمامی آمده است:

امیر عالم عادل ابوبکر ابی نصر آن که بحر دست او جیحون و سیحون در بنان دارد
 (فرید اصفهانی، ۱۳۸۱: ۴۶)

امیر عالم عادل ابوبکر ابی نصر آن که دولت بر بسار و فتح و نصرت بر یمین دارد
 (همان: ۵۱)

بوبکر بن ابی نصر آن صفدری که تیغش منسوخ کرد در دین شهنامه اوایل
 (همان: ۱۲۲)

لقب «یمین الملک» هم که سعدی در دیباجه گلستان برای او به کار برده، در اشعار فرید اصفهانی
 (همان: ۱۲۰) باز به چشم می‌خورد:

سپهر مهر کرم فخر دین یمین الملک که ابر بحر یسارست و بحر ابر نوال
 (همان: ۱۲۰)

به لقب «باربک» هم برای فخرالدین که در توصیف سعدی از او به چشم می‌خورد، پس از این در بخش
 ۳-۴ در همین مقاله اشاره خواهد شد.

این وزیر و سپهسالار، در عهد حکمران بزرگ و مقتدر فارس در سده هفتم هجری، اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (حک ۶۲۳-۶۵۸ ق.) (درباره این اتابک، نک: بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۲۳ تا ۱۲۵؛ و صاف الحضرة شیرازی، ۱۲۶۹ ق.)، ج ۲: ۱۵۵ تا ۱۸۱؛ رشیدالدین فضل الله همدانی، ۱۳۸۹: ۹ تا ۱۵؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۱۸۴ و ۱۸۵؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۰۵ و ۵۰۶؛ الناسخ التستری، ۱۳۸۹: ۴۸۱؛ زرکوب شیرازی، ۱۳۹۰: ۹۶ تا ۱۰۱؛ جنید شیرازی ۱۳۲۸: ۲۱۸ و ۲۱۹؛ ابن القوطی الشیبانی، ۱۴۱۶ ق.)، ج ۲: ۴۵۱ و ۴۵۲، ج ۵: ۲۶۵؛ خیراندیش، ۱۳۹۴: ۶۵ تا ۹۶؛ خلیفه، ۱۳۹۶: ۲۶۷ و ۲۶۸؛ بشری، ۱۳۹۸: ۱۰۱ تا ۱۰۹) متصدی مقام وزارت بوده، و این وزارت او ظاهراً یک وزارت تام و در مفهومی شبیه به وزارت عظمی محسوب می‌شده است. در واقع فخرالدین ابوبکر وزارت مسئولیت‌های پرشماری از جمله اداره قلمرو و تدبیر امور اقتصادی و سیاسی، و نیز سپهسالاری (نک: پس از این، بخش «۳-۲»، مدایح فرید اصفهانی در حق او) در عهد سلغری را به عهده داشته که دوران او را به روزگاری نسبتاً آرام و باشکوه تبدیل کرده، و بی‌شک آغاز قرار گرفتن این سلسله در سراسیمه‌ی ضعف و سقوط مربوط به بعد از درگذشت اوست. به این نکته برخی مورخان متقدم اشاره کرده‌اند: «چون اتابک ابوبکر به حائز قدس... پیوست امور مملکتش مخبط گشت و رسوم حزم و ضبط مسقط، و ازان تاریخ تا امروز [= روزگار نگارش تاریخ و صاف] روزن بلا فراخ‌تر می‌شود و عقده امور مشکل‌تر می‌گردد» (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۲۹۶ ق.)، ج ۲: ۱۸۱). شاید یکی از عوامل تعیین‌کننده در به وجود آمدن این سقوط، علاوه بر آشوب‌های مربوط به بحران جانشینی سلغریان، خلع ید از وزیر کردانی چون همین امیر فخرالدین باشد. در حقیقت از جمادی‌الآخر ۶۵۸ ق. به بعد، حدوداً طی چهار سال، چهار نفر اسماً یا رسماً به حکمرانی فارس نصب شدند، وزیر فخرالدین ابوبکر جان خویش را از دست داد، و آنگاه دخالت ایلخانان در امر اداره فارس به تدریج وارد مراحل تازه‌ای شد (درباره امیر فخرالدین ابوبکر، نک: و صاف الحضرة شیرازی، ۱۲۹۶ ق.)، ج ۲: ۱۶۰ تا ۱۶۲؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۲۶؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۱۸۴؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۰۶؛ زرکوب شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۰۰؛ جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۲۳۴ و ۳۸۶).

مرگ امیر فخرالدین ابوبکر حوایجی به دنبال توطئه‌ای قدیم و ریشه‌دار بوده که در نهایت ترکان خاتون در دوران سلطه بر تخت حکمرانی فارس آن را عملی کرده است. ترکان خاتون پس از درگذشت پدرهمسرش، ابوبکر بن سعد، و مرگ ناگهانی همسرش سعد بن ابوبکر به فاصله کمی از آن در همان سال ۶۵۸ ق.)، اداره حکومت فارس را به عهده گرفت. در این دوران، یعنی بین ۶۵۸ ق. تا ۶۶۱ ق.)، بود که او برنامه قتل فخرالدین حوایجی را اجرا نمود. به این نکته نیز باید اشاره کرد که در ماه‌های بعد از درگذشت سعد بن ابوبکر، طبق تصریح مورخان نزدیک به واقعه، فخرالدین شاید به قصد باقی ماندن در قدرت به ترکان خاتون نزدیک شده

اما نتوانسته با این کار توطئه ازبیش طزاحی شده حذف خود را خنثی کند. و صاف الحضرة شیرازی (۱۲۹۶ ق.، ج ۲: ۱۸۲) در این باره نوشته است:

و سرانجام امیر فخرالدین ابی بکر بعد از وقوع واقعه اتابک چنان بود که درحال به اختیار خود به خدمت ترکان شتافت و گفت من بنده زنده کرده نظر پادشاهم و برآورده و نعمت پرورده این درگاه. ... او را نهانی ازین خاک توده فانی به منزل جاودانی رسانیدند. ... حکایت کردند که چون دل بر هلاک خوش کرد، از تعاویذ بازوبند کاغذپاره‌ای بیرون آورد و به دندان ریزه کرد و بخائید. دانستند که گنج‌نامه اتابکی بوده

(نیز نک: آیتی، ۱۳۸۳: ۱۰۶ و ۱۰۷؛ حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۳).

چنان‌که گذشت، طزاحی حذف امیر فخرالدین ابوبکر حوایجی به سالیانی پیش از اجرای این قتل باز می‌گردد، زیرا این ولی عهد سعد بن ابوبکر بوده که آرزوی قتل فخرالدین ابوبکر را در دل می‌پروریده و هنگامی هم که در اواسط جمادی الآخر ۶۵۸ ق.، با منشور فرمانروایی فارس عازم شیراز شده، با شنیدن خبر درگذشت پدرش در میانه راه و آگاهی از اینکه دیگر او خود فرمانروای مطلق فارس است، در مسیر و پیش از رسیدن به شیراز، به قتل فخرالدین حوایجی فرمان داده است. به قول شبانکاره‌ای (۱۳۷۶: ۱۸۵) «در آن حال خبر وفات پدرش برسید. [سعد بن ابوبکر] مردمان دوانید تا فخرالدین ابوبکر را که وزیر پدرش بود مؤاخذت کنند به عزم آنکه بکشندش که از وی آزاری داشت» اما این فرمان در آن برهه هیچ‌گاه اجرا نشد، زیرا خود اتابک جوان که تازه داشت زمام امور حکمرانی فارس را به دست می‌گرفت، در مسیر و فرسنگ‌ها دورتر از شیراز درگذشت.

دو نکته نهایی در این بخش آن است که در کنار لقب «فخرالدین» که بسیاری منابع قدیم برای او آورده‌اند و همان ظاهراً اصیل است، لقب «نظام‌الدین» نیز برایش ذکر شده است (حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۱۸۵). اما این منبع متأخر شایسته اعتنا نیست. زیرا همین منبع درباره سال وفات او، عدد شگفت‌انگیزی را گزارش کرده و نوشته است: «و در سال ۶۸۵ وفات یافت» (همان)، که اگر آن را اشتباه تصحیفی (یعنی ۶۸۵ ق. [نادرست]، به جای ۶۵۸ ق. [ظاهراً درست یا نزدیک به درست]) فرض نکنیم، بی‌اعتباری منبع اخیر بیش از پیش هویدا می‌گردد.

۳-۲. ستایش‌هایی از او در منابع ادبی

برای اطلاع از حمایت‌های ادبی و پرورش فضلا توسط فخرالدین ابوبکر لازم است جز آثار سعدی - که پس از این به دقت بررسی و معرفی می‌شود - برخی منابع ادبی دیگر متعلق به اواسط سده هفتم هجری نیز کاویده

شود. در واقع جز آثار سعدی، یاد او بیش از همه در دیوان فرید اصفهانی دیده می‌شود که قصاید متعددی در مدح او و یادکرد اقداماتش پرداخته و یکی از منابع مهم برای مطالعه در اوضاع فرهنگی و سیاسی فارس در قرن هفتم هجری محسوب می‌شود (برای آگاهی از سروده‌های او در مدح امیر فخرالدین، نک: فرید اصفهانی، ۱۳۸۱: ۲۷ تا ۲۹، ۳۳ و ۳۴، ۵۰ تا ۵۲، ۵۶ و ۵۷، ۶۳ و ۶۴، ۷۶ و ۷۸، ۸۹ تا ۹۲، ۱۱۴ تا ۱۱۶، ۱۱۹ تا ۱۲۳، ۱۲۷ تا ۱۳۰، ۱۶۷ تا ۱۶۸، ۱۸۸ تا ۱۹۱ و ۱۹۳ تا ۱۹۵). از برخی از این قصاید به روشنی برداشت می‌شود که فخرالدین وزیر خود رهبری برخی درگیری‌های نظامی را نیز عهده‌دار بوده و هنگام بازگشت پیروزمندانه، توسط شاعرانی چون فرید اصفهانی ستایش می‌شده است. در این باره، می‌توان این ابیات را که به سپهسالاری او، و نیز پیروزی در جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی‌اش ناظر است به شاهد آورد:

عادل صاحبقران سپه‌کش ایران آن که ازو حصن شاه و ملک حصینست

(همان: ۳۳)

ملک گوید دعای او چو بر دشمن کمین سازد فلک لرزد ز سهم او چو اندر کف کمان دارد

(همان: ۴۶)

دران ساعت که او تیغی چو حیدر بر میان بندد دران حالت که او رخی چو رستم زیر زین دارد

بدوزد دیده انجم چو اندر کف کمان گیرد بسوزد سینه دشمن چو اندر صف کمین دارد

ایا لشکرکش ایران، سپهدار جهان، آنی که دستت تیغ همچون مهر بر روز کین دارد

(همان: ۵۱)

سوسن آزاد تیغ راست کشید آن چنان در صف هیجا امیر خنجر گوهرنگار...

ای هرب انداخته تیغ تو در هر سوار وی طرب انگیخته صیت تو در هر دیار...

روز و غا در نبرد ز ابلق چرخ حرون مهر پیاده شود چون تو در آیی سوار

(همان: ۷۷)

رسید رایت اقبال شاه عادل باز به‌خز می و سعادت به خطه شیراز

شنیده گوش جهان صوت کوس نصرت او رسیده بر فلک آواز خلق را از ناز...

برده خنجر هندیش خنجر بهرام گرفته لشکر ترکیش لشکر اهواز

هزار فارس با خویش برده از حد فارس گرفته شیر به شمشیر یا به گرز گراز...

(همان: ۸۹، این قصیده یک فتحنامه به مناسبت فتوحات فخرالدین است)

لشکرکش ایران و سرافزار، ابوبکر کو را چو عمر نیست در انصاف تبدل

آن کز سبب هیبت او دشمن دولت بر آتش سودا نپزد دیگ تخیل

(همان: ۱۲۸)

۳-۳. دلیل کاربرد لقب «حوایجی» برای او و معنای واژه

برخی منابع گزارش کرده‌اند که او خود مسئول بخش «حوایج‌خانه» یا به تعبیری دیگر «حوایجی» دربار بوده و بعدها ارتقا یافته است، که یکی از آن‌ها که نسبتاً متأخر است نوشته: «در زمان طفولیت حوائج مطبخ ابوبکر بن سعد بن زنگی را می‌رسانید پس رتبه‌اش بالا رفته و به امارت، پس به وزارت رسیده، مطبوع برنا و پیر گردید» (حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۱۸۵). اما این گزارش چندان اعتباری ندارد. زیرا در منابع قدیم، پدر او، ابونصر حوایجی، مسئول حوایج‌خانه دربار سلغری معرفی شده و لقب مزبور متعلق به پدر او دانسته شده است. در حقیقت سخن و صاف‌الحریره شیرازی (۲۹۶ق: ۱۶۰) در این باب معتبر است که آورده:

و این فخرالدین ابوبکر نسبی و اصلی رفیع نداشت، پدرش را ابونصر حوایجی گفتندی، از جمله رعاع الناس و سوقه او، در سن دون البلوغ که حوایج به مطبخ اتابکی کشیدی، اتفاقاً روزی نظر اتابک که کیمیای نحاس وجود او بود بر وی افتاد، ... مخایل رشد و شمایل شهامت در ناصیه او تفرس کرد، او را در عداد خدمت‌خانه معدود فرمود و ازان پایه عمماً قریب به خزانه‌داری موسوم گردانید و مطرح شعاع آفتاب عنایت و مطمح نظر التفات خاطر و محط وفود اعتماد و اعتقاد اتابکی شد. ... به اندک مدت منصب امارت، لا بل منزلت مشارکت در مملکت یافت.

گزارش موضع دیگری از همان فارسنامه ناصری (حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۷) - که با مطلب دیگری که در آن منبع آمده البته تناقض دارد - مؤید و هم‌سو با توصیف و صاف است:

فخرالدین ابوبکر اصل رفیعی نداشت و نام پدرش ابونصر حوائجی بود که حوائج را به مطبخ سلطانی می‌رسانید، اتفاقاً روزی نظر اتابک بر وی افتاده از ناصیه او تفرس بزرگی فرموده او را در شماره غلامان خود قرار داد، و روز بروز در کار خود ترقی نموده به پایه خزانه‌داری رسید و به اندک زمانی رتبه امارت بلکه مشارکت در کارهای سلطنت را بیافت و در اشاعه خیرات و افاضه مبررات و بنای ابواب خیر چنان ساعی و جاهد بود که سال‌ها به نیکنامی شهرت داشت.

حوایجی به معنای مسئول تأمین آذوقه دربار یا سراهای اشراف بوده است که در برخی ادوار به آن «حوایج‌دار» یا «حویح‌دار» نیز اطلاق می‌شده، و خود «حوایج» یا «حویح» به معنای «آنچه دیگ را باید پختن را» تعریف شده (دهخدا: مدخل «حویح») که به تعبیری دیگر مواد پخت آش یا غذاهای مشابه آن بوده است (برای آگاهی بیشتر برای تحلیل این واژه در منابع و متون، نک: کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۱۴۰؛

محمّدپادشاه، ۱۸۸۹م، ج ۱: ۹۰۹؛ فروزانفر، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۸. و برای آگاهی از چندین شاهد قدیم آن نک: هجویری، ۱۳۸۴: ۱۸۴؛ میهنی، ۱۳۸۱: ۱۹۷؛ فخر مدبّر، ۱۳۵۴: ۲۲؛ ابن البلخی، ۱۳۶۳: ۱۳۴؛ ملطوی، ۱۳۹۳: ۱۵۷ و ۱۶۰؛ الکاتب الارجانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۱۰؛ عطار نیشابوری، ۱۳۹۸، ج ۱: ۶۲؛ بهاء ولد، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۳؛ مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵۶؛ همان، ۱۳۹۳، ج ۲: ۷۸۰؛ دفتر، ۴، بیت ۱۰۸۳؛ رشیدالدین فضل الله همدانی، ۲۵۳۶: ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۵؛ بسحق اطعمه شیرازی، ۱۳۸۲: ۲۷۵؛ ابونصری هروی، ۲۵۳۶: ۸۲؛ خواند امیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۵۲۷؛ سمیعا، ۱۳۶۸: ۶۳. نیز نک: همان، ۳۱، ۶۸، ۷۰، و تعلیقات: ۱۲۴؛ نصیری، ۱۳۷۱: ۷۰).

۴. فخرالدین حوایجی در گلستان

۴-۱. نام و القاب او در دیباجه گلستان

نخستین تدوین گلستان را سعدی در اواخر بهار (یکی از دو جمادی) سال ۶۵۶ق. نهایی کرده است. دیباجه اثر به نام فرزند ابوبکر بن سعد، یعنی ولی عهد عضدالدین سعد بن ابوبکر، و نیز با ذکر از امیر فخرالدین ابوبکر حوایجی پرداخته شده است. سعدی هنگام برشمردن القاب ولی عهد، از اتابک بزرگ، ابوبکر بن سعد نیز با القابی والا یاد نموده اما نباید تصوّر کرد که گلستان به اتابک ابوبکر بن سعد تقدیم شده است. گویا حمایتگران سعدی در دستگاه سلغری فارس در این دوران، یکی ولی عهد، یعنی اتابک سعد بن ابوبکر، و دیگری وزیر مقتدر دستگاه، یعنی همین فخرالدین ابوبکر حوایجی بوده اند که بعدها با یکدیگر به اختلاف عمیقی رسیدند.

ابتدا عین جملات و عبارات سعدی در ستایش امیر فخرالدین ابوبکر در دیباجه گلستان مرور می‌شود:

دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی سر برنگیرد و دیده یأس از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحب‌دلان متجلی نشود، مگر آنکه متحلی گردد به زیور قبول امیر کبیر عالم عادل، مؤید مظفر منصور، ظهیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت، کهف الفقراء، ملاذ الغرباء، مربی الفضلاء، محبّ الاتقیاء، افتخار آل فارس، یمین الملک، ملک الخواص، باربک، فخرالدوله و الدین، غیث الاسلام و المسلمین، عمده الملوک و السلاطین، ابوبکر بن ابی نصر - أطال الله عمره و أجلّ قدره و شرّح صدره و ضاعف أجزه - که ممدوح اکابر آفاق است و مجموع مکارم اخلاق

هر که در سایه عنایت اوست گنہش طاعتست و دشمن دوست

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۵)

۴-۲. نبود لقب حوایجی برای فخرالدین در دیباجه گلستان

پیش از هر چیز لازم است اشاره شود عناوینی که در دیباجه گلستان در برخی دستنویس‌های کهن و معتبر وجود دارد، در چاپ یوسفی حذف شده و ظاهراً او این عناوین را برافزوده کاتبان می‌دانسته است اما به هر حال برخی از دانسته‌ها را در باب افراد و شخصیت‌های مذکور در آثار سعدی باید از طریق مراجعه به همین عناوین به دست آورد، و این در حالی است که ویرایش‌کنندگان و مصححان آثار سعدی اغلب این عناوین را حذف کرده‌اند. در اینجا قصد نداریم به این موضوع مهم بپردازیم که آیا این عناوین، علی‌الخصوص عناوین موجود در دستنویس‌های گلستان، اصیل (از خود پدیدآور) هستند یا برافزوده کاتبان، زیرا پرداختن به این موضوع نیازمند مجال و بررسی عمیق مستقلاً است اما دست‌کم درباره این می‌توان به اتفاق نظر رسید که اگر سعدی حداقل یک یا دو بار آثار خود را تدوین و ویرایش و آن را در قالب مجموعه‌ای بین‌الدفتین تنظیم کرده باشد، برخی از این عناوین را به احتمال قوی خود او در بخش‌های کلیات خویش ثبت نموده است. از سوی دیگر، تعداد زیادی دستنویس بسیار کهن در اختیار داریم که این عناوین و توضیحات را، البته با تفاوت‌هایی در کلمات، پیش از آغاز برخی فقرات کلیات در خود دارند و این در نوع خود شکلی از تواتر است که به نوعی، اصالت را برای این عناوین اثبات می‌کند. حال که چنین است ناچار خواهیم بود به اصل دستنویس‌های کهن آثار سعدی مراجعه‌ای داشته باشیم تا در این مورد خاص بررسی کنیم که سعدی همراه نام این امیر فخرالدین، از چه لقبی برای او استفاده کرده است. زیرا به نظر می‌رسد «حوایجی» با بار معنایی نامناسبی که می‌توانسته برای وزیر اعظم داشته باشد، در دوران وزارت این وزیر دیگر برایش استفاده نمی‌شده است. در حقیقت مراجعه به عناوین ثبت‌شده در دستنویس‌های کهن نشان می‌دهد که حدس اخیر درست است و شمار زیادی از دستنویس‌های کهن پیش از سده نهم هجری - که در این بخش از باب نمونه به شماری از آن‌ها اشاره شده - لقب «حوایجی» را برای او ثبت نکرده‌اند. از آن جمله می‌توان به این عبارات و عناوین که در این دستنویس‌ها در ابتدای بخش مربوط به ستایش امیر فخرالدین در دیباجه گلستان (که با عبارت «دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی...») آمده اشاره کرد:

- «ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر رحمة الله علیه» (سعدی، دستنویس بودمر، ۷۲۰ق. : ۱۱۵ب)؛

- «ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر نور الله قبه» (سعدی، دستنویس کابل، ۷۲۶ق. : ۸)؛

- «ذکر امیر کبیر محترم فخرالدین» (سعدی، دستنویس ایندین آفیس، ۷۲۸ق. : ۱۰۸ب)؛

- «ذکر محامد امیر مرحوم فخرالدین ابوبکر» (همان، دستنویس مجلس، حدود نیمه سده هشتم هجری: ۴۰)؛

- «ذکر امیر فخرالدین ابوبکر رحمة الله [کذا]» (همان، دستنویس کتابخانه مجلس، ۷۵۳ق. : ۳۴ب)؛

- «ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی [کذا]» (همان، دستنویس آستان قدس رضوی، ۷۶۶ق. : ۱۲ الف) که اگر چه ضبط فاسدی است، به هر حال خبری از لقب «حوایجی» در آن نیست و به همین اندازه فرض پیش گفته را تأیید می کند؛

- «ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر بن نصر» (همان، دستنویس ملی پاریس، ۷۶۷ق. : ۱۷ ب)؛

- «ذکر امیر کبیر فخرالدوله و الدین ابی بکر رحمة الله علیه» (همان، دستنویس ملی، ۷۸۴ق. : ۲۸۱)؛

- «ذکر امیر کبیر فخرالدین ابوبکر نور قبره» (همان، دستنویس حکیم اوغلو، اواخر سده هشتم هجری: ۱۰۵ ب)؛

- «ذکر امیر فخرالدین ابی بکر بن نصر» (همان، دستنویس ملک، اواخر سده هشتم هجری: ۳)؛

- «در مدح امیر معظم مرحوم امیر فخرالدین طاب مضجعه» (همان، دستنویس مجلس، نیمه اول سده نهم هجری: ۷۹)؛

- «ذکر امیر کبیر سعید مرحوم فخرالدین ابوبکر رحمه الله تعالی» (همان، دستنویس کتابخانه ملی فارس، سده هشتم یا نهم هجری: ۵ الف).

مؤید دیگر این مطلب که هیچ یک از ادبا و فضلا فخرالدین را با لقب «حوایجی» نخوانده اند، به کار نرفتن این لقب برای او در اشعار متعددی است که فرید اصفهانی در مدح او سروده و انواع اطلاعاتی را که درباره القاب و اقدامات او لازم است دانسته شود در اشعار خویش گنجانیده است (نک: بخش «۳-۲»). اما او نیز از عنوان و لقب «حوایجی» به هیچ وجه برای او استفاده نکرده است.

۴-۳. باربک/ باربگ، لقب دیگری برای او در این دیباجه

در این بخش به این پرسش باید پاسخ داد که سعدی در بند «دیگر عروس فکر من از بی جمالی...» از دیباجه گلستان که در یادکرد نیک از فخرالدین حوایجی است، به هر حال او را با چه لقبی معرفی کرده است؟ اگر این لقب یا منصب را بیابیم، می توانیم حدس بزنیم که وی در دوران وزارت خویش به آن لقب خوانده می شده است. یافتن این لقب در بند مذکور از گلستان دشوار نیست. زیرا به راحتی می توان به اصطلاح «باربک/ باربگ» در آن توجه داد، و ظاهراً سعدی برای او از این تعبیر یا لقب خاص استفاده کرده است. در ادامه این بخش مختصراً به معنای این اصطلاح پرداخته می شود و به دنبال آن به منابعی که آن را برای او به کار برده اند اشاره ای خواهد شد.

فروغی ابتدا در گلستان برای دبیرستانها، که آن را با دستیاری حبیب یغمایی به سال ۱۳۱۹ نشر داده در توضیح این کاربرد در دیباجه گلستان نوشته است: «باربک مرگبست از بار (فارسی) و بک (ترکی) به معنی

بزرگ دربار و لقب یا منصبی است که فخرالدین ابوبکر بن ابی نصر وزیر اتابک ابوبکر بن سعد آن لقب با منصب را داشته است» (فروغی، ۱۳۱۹: ۲۰۴). دهخدا هم درباره این واژه یا اصطلاح چنین تعریفی را با استناد به فرهنگ‌های قدیم‌تر نوشته است: «باریک [بَ / بِ] (اسم مرکب) بمعنی امیر اعظم که او هر وقت که خواهد به درگاه پادشاه بار یابد، و این مرگب است از بار که بمعنی دخل است و از بگ بالکسر که مخفف بیگ است بمعنی صاحب و امیر، و این لفظ را به فتح بای ثانی نیز نوشته‌اند که بگ بالفتح بمعنی امیر و صاحب است در ترکی و این لفظ بمعنی عرض‌بیگی که عرض مردم به حضور پادشاه می‌برد نیز آمده» (از کشف و شرح قران السعیدین) (غیاث) (آندراج) «(دهخدا، مدخل «باریک». نیز نک: معین، ۱۳۳۵: ۱۲ و ۱۳). در واقع باریک، امیرحاجبان یا حاجب‌سالار بوده که تقریباً رئیس دربار محسوب می‌شده است. این اصطلاح دست‌کم از نیمه دوم سده ششم هجری کاربرد یافته و برای نمونه در منابع تاریخی به جمال‌الدین آی‌ابه الغ باریک، از غلامان اتابک محمد جهان‌پهلوان، اطلاق شده که در دستگاه سلجوقی بعدها مدارج بالا یافته است. این اصطلاح در ادوار و اقلیم‌های مختلف قلمرو زبان فارسی، با واژگان دیگری نیز جایگزین می‌شده که از آن جمله‌اند: پرده‌دار، وکیل‌در، استاد دار، امیرحاجب، حاجب بزرگ، حاجب الحجاب و آغاجی خاصه (میراحمدی، ۱۳۶۸: ۱۷۸؛ فرح‌زاد، ۱۳۹۶: ۱۷۹ تا ۲۰۵).

باید اضافه کرد که فرید اصفهانی نیز در اشعاری که در ستایش او دارد و پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، این لقب را در چند موضع برای یادکرد از فخرالدین ثبت نموده است:

فخر دین، باریک اعظم عادل بوبکر که بیاراسته آفاق به عدل عمر است

(فرید اصفهانی، ۱۳۸۱: ۲۸)

خسرو صاحبقران، لشکرکش ایران تویی میر عادل فخر دین بوبکر اعظم باریک

(همان: ۱۱۴)

فخر دین صاحبقران عصر اعظم باریک خسرو دریادل مه‌رایت انجم‌سپاه

(همان: ۱۶۸)

۵. اصلاح اطلاعاتی درباره یک مرثیه سعدی خطاب به فخرالدین ابوبکر

در کلیات سعدی تصحیح فروغی (با یاری حبیب یغمایی)، یک مرثیه با سرآغاز «وجود عاریتی دل درو نشاید بست / همان که مرهم دل بود جان بنیش بخست» ثبت شده که در توضیح ابتدایی آن در این تصحیح آمده

است: «ذکر وفات امیر فخرالدین ابی بکر طاب ثراه» (سعدی، ۱۳۲۰: ۸۳ و ۸۴ از «مواعظ»).

علامه محمد قزوینی نخستین بار درباره این شعر در رساله پرارزش خود درباره ممدوحین سعدی مطالبی ثبت کرده که در آن به تمامی وجوه مربوط به این شعر و اشکال تاریخی‌ای که از توجه به عنوان این شعر حاصل می‌شود به دقت پرداخته است:

در غالب نسخ کلیات از قدیم و جدید در عنوان [این شعر] مسطور است: «در مرثیه امیر فخرالدین ابوبکر» که در وهله اول... چنین به نظر می‌آید که مراد همین امیر فخرالدین ابوبکر ما نحن فیہ باید باشد ولی چون نام آن کس که این مرثیه در حق اوست در اثناء خود قصیده مذکور نیست و چون بیت آخر این قصیده که گوید: گر آفتاب فرو شد هنوز باکی نیست / تو را که سایه بوبکر سعد زنگی هست، تقریباً صریح است در اینکه اتابک ابوبکر بن سعد هنوز در حیات بوده است. لهذا احتمال اینکه این قصیده در مرثیه امیر فخرالدین صاحب ترجمه باشد به‌غایت ضعیف بلکه از اصل منتفی می‌شود. چه، وفات امیر فخرالدین چنان‌که گفتیم بعد از وفات اتابک ابوبکر در عهد سلطنت نواده‌اش محمد بن سعد بوده، پس چگونه در حیات اتابک ابوبکر ممکن است شیخ او را مرثیه گفته باشد (قزوینی، ۱۳۱۷: ۳۶؛ همان، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۰۴ و ۶۰۵).

تعبیر دیگری از سخن قزوینی آن خواهد بود که اگر با استناد به این شعر، درگذشت امیر فخرالدین را پیش از وفات اتابک ابوبکر بن سعد (۶۵۸ق.م) مفروض بدانیم، گزارش منابع تاریخی درباره او که گفته‌اند او مدتی بعد از مرگ اتابک ابوبکر به قتل رسید تماماً زیر سؤال می‌رود، و به‌ناچار یا باید چنین پنداشت که این فخرالدین ابوبکر وزیر پیش از درگذشت ابوبکر بن سعد درگذشته، که می‌دانیم چنین نیست، یا اینکه به وجود فرد دیگری با اسم و لقب مشابه با وی در میان هم‌روزگاران سعدی قائل شویم، که آن هم در هیچ منبعی تأیید نشده است.

این تناقض زمانی مرتفع می‌شود که به عناوین موجود در دستنویس‌های چندی که در اختیار قزوینی و فروغی بوده اکتفا نگردد و برای یافتن سرنخ‌هایی برای اصلاح و تصحیح آن عناوین به سایر دستنویس‌های به‌دست‌آمده پس از روزگار فروغی و قزوینی نیز توجه کافی مبذول شود. در حقیقت باید گفت که از اطلاعات موجود در دستنویس‌هایی که برای تصحیح آثار سعدی تاکنون مورد استناد قرار نگرفته می‌توان بهره بیشتری برد و برخی نکات را از آن‌ها برداشت کرد که در مسیر شناخت سعدی و احوال او تازگی خواهد داشت. خوشبختانه در این موضع خاص، پنج دستنویس قدیم و معتبر متعلق به پیش از قرن نهم هجری عنوان صحیح شعر را عرضه می‌کنند و نشان می‌دهند که سعدی این مرثیه را نه به‌مناسبت درگذشت فخرالدین ابوبکر وزیر، بلکه برای عرض تسلیت به او و پس از درگذشت فرزند این وزیر سروده است. چنین است این

عنوان متفاوت در پنج دستنویس پیش گفته:

- «ذکر وفاة ولد الامیر فخرالدین ابی بکر» (سعدی، دستنویس کابل، ۷۲۶ق.: ۵۶۶)؛

- «فی مرثیه ولد الامیر المرحوم فخرالدین ابوبکر» (همان، دستنویس مجلس، حدود نیمه سده هشتم هجری: ۳۵۸)؛

- «در مرثیه بسر امیر فخرالدین ابی بکر فرماید» (همان، دستنویس تاجیکستان، حدود نیمه سده هشتم هجری: ۱۵۹ب- ۱۶۰الف)؛

- «فی مرثیه بسر امیر فخرالدین (ابوبکر) [مرگب واژه اخیر پخش شده] نور قبرهما» (همان، دستنویس حکیم اوغلو، اواخر سده هشتم هجری: ۲۲۳الف- ۲۲۳ب)؛

- «ذکر وفات ولد امیر فخرالدین» (همان، دستنویس برلین، نیمه دوم سده هشتم هجری: ۱۵۴ب- ۱۵۵الف).

پس اکنون با افزوده شدن یک واژه «ولد» یا «پسر» به عنوان مرثیه موردگفتگو به روشنی می توان بیان کرد که ذکر هیچ فخرالدین ابوبکر دیگری جز همین فخرالدین حوایجی در کلیات سعدی نیامده و او همان کسی است که بین ۶۵۸ و ۶۶۱ق. به فرمان ترکان خاتون، همسر سعد بن ابوبکر و مادر اتابک محمد بن سعد، به قتل رسیده است. در پژوهش های مربوط به سعدی تنها در بررسی یزدان پرست (۱۳۹۶، ج ۱: ۵۸۵ و ۵۸۶) حدس درستی درباره این شعر زده شده که با نتیجه گیری کنونی تطابق دارد. او بر اساس محتوای بیت پایانی و با در نظر گرفتن خطاب این مرثیه، فرض گرفته که شعر در خطاب فردی است که شاعر به او دلداری می دهد و اگر خود فخرالدین ابوبکر مخاطب سعدی بوده باشد، احتمالاً شعر در مرثیه فرزند اوست.

۶. بازیابی شعری خطاب به فخرالدین حوایجی در کلیات سعدی

در اینجا لازم است به یکی از سروده های سعدی اشاره شود که در حقیقت تعیین مخاطب آن، یکی از گره های کلیات اشعار اوست. سعدی قصیده اندرزی کوتاهی به این مطلع دارد:

جهان بر آب نهاده ست و زندگی بر باد غلام همّت آنم که دل برو نهاد

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۴ از «مواعظ»)

که طبق نظر قزوینی این شعر قطعاً در حق مجدالدین رومی سروده شده اما فروغی و یغمایی در این باره معتقدند که بیت مشتمل بر لقب ممدوح، یعنی «مجدالدین»، در این شعر الحاقی است (بشری، ۱۳۹۸: ۲۹۲). از سویی بسیاری از دستنویس های کهن کلیات سعدی مؤید حدس قزوینی هستند و نشان می دهند که دست کم تحریری از این شعر در حق مجدالدین رومی سروده شده است (برای آگاهی از دستنویس های

چندی که مخاطب شعر را مجدالدین رومی معرفی می‌کنند، نک: همان: ۲۹۲ و ۲۹۳). بیت آخر شعر نیز در برخی تحریرها، لقب «مجدالدین» را دارند و اگرچه فروغی آن را به پانویس برده، در برخی دستنویس‌های کهن چون دستنویس مرعشی دیده می‌شود و از منظری اصیل و معتبر است:

چنان‌که صاحب فرخنده‌رای مجدالدین که بیخ اجر نشاند و بنای خیر نهاد

(سعدی، ۱۳۲۰: ۱۳ و ۱۴ از «مواعظ»؛ همان، دستنویس مرعشی، احتمالاً از نیمه سده هشتم هجری:

۲۳الف: قزوینی، ۱۳۱۷: ۵۰ و ۵۱؛ همان، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۲۶ تا ۶۲۸)

اما یکی از مشکلات اساسی در بررسی این شعر آن است که دو بیت از آن بر سنگ مزاری دارای تاریخ ۶۷۴ق. ثبت شده و این تاریخ، تناقضی با زمان حضور مجدالدین رومی در فارس دارد. این سنگ متعلق به مزار «پسر شیخ صالح‌الدین احمد بن منصور» است که اینک در اداره اوقاف برازجان نگهداری می‌شود (افشار، ۱۳۸۲: ۵۹ و ۶۰).

با بروز این مشکل اکنون باید راه دیگری را برای گشودن گره این شعر آزمود. در این راه جدید می‌توان حدس زد که سعدی این شعر یا دست‌کم ابیاتی از آن را پیشتر از زمانی که مجدالدین رومی به فارس وارد شود سروده و بعدها هم که خواسته شعری خطاب به او ارسال کند، همان شعر را با بیت یا ابیاتی دیگر تکمیل کرده و عنوان جدیدی به آن داده است. بیت «چنان‌که صاحب فرخنده‌رای مجدالدین/...» هم که در برخی دستنویس‌ها هست و در شماری نیز وجود ندارد، همان بیتی است که سعدی در انتهای شعر آورده تا آن را خطاب به مجدالدین جلوه دهد.

خوشبختانه عنوانی اصیل و تحریری کهن از این شعر در چهار دستنویس معتبر آمده که یکی از آن‌ها دستنویس کتابخانه ملی، شماره ۳۹۲۹۰ متعلق به نیمه دوم سده هشتم هجری است. این دستنویس در زمره دستنویس‌هایی است که در موضعی از آن تصریح شده برخی بخش‌ها از روی خط سعدی استنساخ شده است. سه دستنویس دیگر، یکی دستنویس تاجیکستان، دیگری دستنویس ملک و در نهایت دستنویس مهدوی ۸۰۲ق. هستند که این عنوان را برای شعر پیش گفته تأیید می‌کنند:

- «ایضا له و یخاطب الامیر فخرالدین ابوبکر» (سعدی، دستنویس تاجیکستان، حدود نیمه سده هشتم هجری: ۱۶۲ب)؛

- «و له فی الموعظة و یخاطب به الامیر فخرالدین ابی‌بکر [کذا، به‌جای «ابابکر»] بن ابی‌نصر» (همان،

دستنویس کتابخانه ملی، نیمه دوم سده هشتم هجری: ۱۱۱الف - ۱۱۱ب)؛

- «فی موعظة و مخاطبة» [امیر فخرالدین ابوبکر بن ابی نصر] (همان، دستنویس ملک، اواخر سده هشتم هجری: ۲۸۸).

- «فی مخاطبة» [اصل: مخاطبة] امیر فخرالدین ابوبکر نصر (همان، دستنویس کتابخانه مهدوی، ۸۰۲ق.: ۳۸الف).

با در نظر گرفتن این عنوان می‌توان حدس زد که سعدی این شعر را خطاب به فخرالدین ابوبکر حوایجی (مقتول بین ۶۵۸ق. و ۶۶۱ق.) پیش از درگذشت اتابک بزرگ، ابوبکر بن سعد (حک ۶۲۳ تا ۶۵۸ق.) و قبل از ۶۵۸ق. سروده است. بنابراین صورت اولیه این شعر از سروده‌های قدیم سعدی است که در بدو ورودش به فارس پس از سفرهای طولانی خویش آن را پرداخته است. او خود بعدها توانسته آن را با تغییری مختصر در حق فردی دیگر چون «مجدالدین رومی» نیز به کار گیرد.

۷. نتیجه‌گیری

یکی از حامیان مقتدر و خیراندیش دستگاه سلغری در روزگار اقتدار این سلسله محلی، امیر فخرالدین ابوبکر بن ابی نصر حوایجی است که نامش به واسطه یادکرد نیک او در دیباجة گلستان ماندگار شده است. پیش از این دانسته‌های اندکی از او در پژوهش‌های مرتبط با سعدی و عهد اتابکان سلغری فارس وجود داشته است. در این پژوهش مستقل نشان داده شده که چگونه سعدی القاب ویژه او را در چند سطر از گلستان به کار برده، در چه شعر یا اشعار دیگری او را مخاطب قرار داده، و در کل اطلاعات مربوط به او در کلیات سعدی کدام است. این مسئله در بازسازی احوال سعدی و ممدوحین وی مهم تلقی می‌شود و اینک بر اساس چند سند قطعی و ارزشمند که از دستنویس‌های کهن آثار سعدی استخراج شده، به روشنی می‌توان درباره این وزیر بزرگ اتابکی سخن گفت. آنچه اینجا بر دانسته‌های مورخان و نیز پژوهشگران معاصر افزوده شده، یکی پژوهش در لقب «حوایجی» برای اوست و دیگری اثبات لقب «باریک» در حق وی، که در برخی منابع دیگر جز آثار سعدی نیز دیده می‌شود. همچنین نشان داده شده است که یک مرتبه که در تصحیح فروغی، شعری به مناسبت درگذشت این فخرالدین پیش از رحلت اتابک ابوبکر بن سعد دانسته شده، در واقع نه برای مرگ خود وزیر، بلکه به احتمال قریب به یقین به مناسبت وفات فرزند او سروده شده است. نیز درباره یکی از اشعار اندرزی سعدی که ارتباطی با این وزیر داشته و ظاهراً در اصل ابتدا خطاب به او بوده، اطلاع ارزنده دیگری به دست آمده که نشان می‌دهد سعدی آن شعر را - که از نخستین سروده‌هایش پس از بازگشت از سفرهایش به شیراز بوده - احتمالاً سال‌ها بعد برای صاحب‌منصب دیگری نیز ارسال کرده و با افزودن بیتی به آن، شعر را

از انحصار در حق فخرالدین ابوبکر درآورده است. این اطلاع اخیر از بررسی تحریرهای مختلفی که درون دستنویس‌های کلیات سعدی نهفته است به دست می‌آید و در اصل، عناوین این دستنویس‌ها ما را به آن دانسته‌ها رهنمون می‌گردد.

منابع

- آل داود، سید علی (۱۳۷۳) «اتابکان فارس»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۴۹۰ و ۵۰۰.
- آل داود، سید علی (۱۳۹۳) «اتابکان فارس»، تاریخ جامع ایران، سرویراستار صادق سجادی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۷ تا ۱۰۳.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۲) تحریر تاریخ و صاف، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌البلیخی (۱۳۶۳) فارس نامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترنج و رینولد الن نیگلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن‌الْفُوطی الشیبانی، ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد (۱۴۱۶ق.) مجمع الآداب فی معجم الألقاب، تحقیق محمّد الکاظم، ج ۶، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی.
- ابونصری هروی، قاسم بن یوسف (۲۵۳۶)، ارشاد الزراعه، به اهتمام محمّد مشیری، تهران: امیر کبیر.
- افشار، ایرج (۱۳۸۲) «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی-۳۹»، بخارا، ش ۳۳ و ۳۴، ص ۴۸ تا ۸۰.
- بسحق اطعمه شیرازی، جمال‌الدین ابواسحق حلاج (۱۳۸۲)، کلیات بسحق اطعمه شیرازی، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: میراث مکتوب- بنیاد فارس‌شناسی.
- بشری، جواد (۱۳۹۸) احوال شیخ اجل سعدی، تهران: تک‌برگ.
- بهاء ولد (۱۳۸۲) معارف، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۲، تهران: طهوری.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین (۱۳۸۲) نظام التواریخ، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم (۱۳۲۸) شدُّ الإزار فی حطِّ الأوزار عن زوّار المزار، به تصحیح و تحشیه علامه محمّد قزوینی- عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲) فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۴) تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
- خلیفه، مجتبی (۱۳۹۶) «سلغریان»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج ۲۴، ص ۲۶۵ تا ۲۶۹.
- خواند امیر (۱۳۸۰) تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیرسیاقی، ج ۴، تهران: خیام.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۹۴) فارسیان در برابر مغولان، تهران: آبادبوم، ۱۳۹۴.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۲۵۳۶) وقفنامه ربع رشیدی، الوقیة الرشیدیه بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف، مجتبی مینوی- ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.

- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۸۹) جامع‌التواریخ، تاریخ سلغریان فارس، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر (۱۳۹۰) شیرازنامه، تصحیح و توضیح اکبر نحوی، شیراز: دانشنامه فارس.
- سعدی (۱۳۲۰) کلیات، به‌اهتمام محمدعلی فروغی، طهران: کتابفروشی و چاپخانه بروخیم.
- سعدی (۱۳۸۱) گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سعدی (۷۲۰ق.) کلیات، نسخه خطی، مجموعه بودمر (ژنو) (بیشتر متعلق به لرد گرینوی انگلیسی)، حاوی سعدی‌نامه و گلستان.
- سعدی (۷۲۶ق.) کلیات، نسخه خطی، گنجینه ملّی کابل، به‌خط عبدالله بن محمد بن محمود بن ابوبکر مشهور به «داور».
- سعدی (۷۲۸ق.) کلیات، نسخه خطی، مجموعه دیوان هند (این‌دین آفیس) در لندن، ۱۱۱۷.
- سعدی (حدود نیمه سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه مرعشی، ۱۴۵۰۳.
- سعدی (حدود نیمه سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، ۲۵۷۰.
- سعدی (حدود نیمه سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۵۰۳.
- سعدی (۷۵۳ق.) کلیات، دستنویس کتابخانه مجلس، ۷۷۷۳.
- سعدی (۷۶۶ق.)، کلیات، دستنویس کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۰۴۱۲.
- سعدی (۷۶۷ق.)، کلیات، دستنویس کتابخانه ملی پاریس، شماره ۱۷۷۸.
- سعدی (۷۸۴ق.) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه ملّی، ۲۴۹۳.
- سعدی (سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه چسترییتی (ایرلند)، P113.
- سعدی (سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه ملی، ۳۹۲۹۰ (با تصریح به کتابت برخی بخش‌ها از روی خط سعدی).
- سعدی (نیمه دوم سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه برلین، ۷۸۲ (شماره قدیم: Minutoli. 295).
- سعدی (اواخر سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه (مجموعه) حکیم‌اوغلو (ترکیه)، ۶۵۳.
- سعدی (اواخر سده هشتم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه ملک، ۴۸۳۱.
- سعدی (۸۰۲ق.) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه خصوصی دکتر اصغر مهدوی، ۴۳۵.
- سعدی (سده هشتم یا نهم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه ملّی فارس، شماره ۱۰۰۰ (پیش‌تر متعلق به ابوالحسن بزرگزاد).
- سعدی (نیمه اول سده نهم هجری) کلیات، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، ۱۹۸۴۸.
- سمیعا (۱۳۶۸) تذکره الملوک، تألیف فاصله سال‌های ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲ق، [تصحیح ولادیمیر مینورسکی]، به‌کوشش سید محمد دبیرسیاقی، همراه با سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۷۶) مجمع‌الانساب، به‌تصحیح میرهاشم محدث، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- عطار نیشابوری (۱۳۹۸) تذکره‌الاولیاء، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران: سخن.
- [فخر مدبّر] (۱۳۵۴) آئین کشورداری، شش باب بازیافته از آداب الحرب و الشجاعة، به‌اهتمام محمدسرور مولائی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرحزاد، محمد (۱۳۹۶) «پایگاه حجابت در دوره میانی اسلامی: بررسی رویدادهای مهم و توضیح اصطلاحات مرتبط»، فصلنامه پاژ، ش ۲۸، ص ۱۷۳ تا ۲۱۰.


- فرید اصفهانی (۱۳۸۱) دیوان، به اهتمام و تصحیح محسن کیانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۲) تعلیقات بر: معارف، نک: بهاء ولد (۱۳۸۳).
- [فروغی، محمدعلی] (۱۳۱۹)، گلستان برای دبیرستانها، [طهران]: چاپخانه مجلس.
- قزوینی، محمد (۱۳۱۷) ممدوحین شیخ سعدی، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، طهران: چاپ خودکار.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳) مقالات قزوینی، گردآورنده ع. جریزه‌دار، ج ۳، تهران: اساطیر.
- الکتب الارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله (۱۳۶۳) سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲، تهران: آگاه.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵) کتاب البلغة، به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- محمداپادشاه متخلص به شاد (۱۸۸۹م)، فرهنگ آندراج، ج ۱، لکهنو: مطبع منشی نولکشور.
- معین، محمد (۱۳۳۵) تعلیقات بر: جوامع الحکایات و لوازم الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، به تصحیح و اهتمام محمد معین، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- ملطوی، محمد بن غازی (۱۳۹۳)، مرزبان نامه بزرگ (روضه العقول)، به تصحیح فتح الله مجتبی - غلامعلی آریا، با همکاری فتانه کهوند، تهران: خوارزمی.
- مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی (۱۳۶۳) کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی (۱۳۹۳) مثنوی معنوی، آخرین تصحیح رینولد ا. نیکلسون و مقابله مجدد با نسخه قونیه، تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی، ج ۲، تهران: میراث مکتوب.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، پژوهشی در تشکیلات اداری، کشوری و لشکری ایران از صدر اسلام تا عصر مغول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- میهنی، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طالب بن ابی سعد (۱۳۸۱) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: آگاه.
- الناسخ التستری، علی بن احمد بن محمد (۱۳۸۹) تحفة الملوك، تصحیح اسماعیل حاکمی - محمد فرهنگد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- نصیری، میرزا علی نقی (۱۳۷۱) القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- و صاف الحضرة شیرازی (۱۲۶۹ق) تاریخ و صاف، چاپ سنگی، بمبئی، ۵ ج در یک مجلد.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴) کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: سروش.
- یزدانپرست، حمید (۱۳۹۶) آتش پارس، درنگی در روزگار، زندگی و اندیشه سعدی، ج ۲، تهران: اطلاعات.

دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۳

10.52547/HLIT.2022.228262.1150 

اسپهبد، از ممدوحان منوچهری دامغانی (ص ۱۹۹-۲۱۴)

راضیه آبادیان^۱

به ویلفرد مادلونگ

چکیده

منوچهری دامغانی که از سرایندگان برجسته سده پنجم هجری است، برای یافتن ممدوحی که او را و شعرش را آن‌طور که او می‌خواهد، پاس بدارد، بارها از این دیار بدان دیار نقل مکان کرده، به دربارهای مختلف پیوسته و ممدوحان گوناگونی را مدح گفته است، ممدوحانی از قلمرو کومس، گرگان، ری و دربار غزنویان. یکی از این ممدوحان کسی است که شاعر او را در شعرش «اسپهبد» خطاب کرده است. برخی این اسپهبد را همان منوچهر بن قابوس، پادشاه زیاری که در گرگان حکمرانی می‌کرده، دانسته‌اند و برخی دیگر او را اسپهبدی از اسپهبدان شمال ایران و جز از زیاریان شمرده‌اند. در نوشته پیش رو، نگارنده کوشیده است تا حد امکان و به‌پشتی اشعار منوچهری و نیز بر اساس دیگر منابعی که در دست است، اطلاعاتی از بعضی اسپهبدان شمال ایران به دست دهد که ممکن است همان ممدوح منوچهری باشند.

کلیدواژه‌ها: منوچهری دامغانی، اسپهبدان، باوندیان، زیاریان، اسپهبد طبرستان، اسپهبد پریم (فریم)

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

Sepahbad, a Patron of Manuchehri Damghani

Razieh Abadian¹
to Wilferd Madelung

Abstract

Manuchehri Damghani was one of the prominent composers of the 5th century AH/ 11th century. He moved from one state to another several times, joined various courts, and praised various high-ranking people for acquiring a patron who would accept him and his poetry and reward him greatly. He praised people from Qumis, Gorgan, Ray, and Ghaznavid courts. One of them is the patron that Manuchehri called “Sepahbad” in one of his poems. Some researchers have said that this Sepahbad is Manuchehr ibn Qabus, the king of the Ziyarid dynasty who ruled Gorgan at the time. Some others have claimed that the patron was one of the Sepahbads of northern Iran, not the king of the Ziyarid dynasty. This article tries to provide some information about the Sepahbads in North Iran based on Manuchehri’s poems and other available sources to suggest the possible patron of Manuchehri.

Keywords: Manuchehri Damghani, Sepahbads, Bavandids, Ziyarids, Sepahbad of Tabaristan, Sepahbad of Farim

1. PhD of Persian Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, email: razie.abadian@gmail.com

۱. پیشگفتار

منوچهری دامغانی از آن دست سرایندگان است که در طول زندگی اش به امرا و دربارهای گوناگونی پیوسته تا بخت خود را در شاعری بیازماید. او که در دامغان می‌زیسته، در آغاز از وابستگان و مادحان ابوحرب بختیار بن ابوجعفر محمد (آغاز حکومت در دامغان: ۴۱۷ ق.)، حاکم دست‌نشانده زبیریان در قومس بوده^۱، سپس به دربار گرگان و زبیریان پیوسته^۲ و در آنجا ظاهراً شاهان محلی دیگری - جز از زبیران - را نیز مدح گفته است (در این باره، نک: دنباله مقاله). وی پس از مدتی اقامت در گرگان، به دربار ری ملحق شده^۳ و در آخر راهی خراسان شده و سلطان غزنوی را مدح گفته است. منوچهری در این مدت، علاوه بر شاهان و حاکمان، شمار زیادی از بزرگان و وابستگان این دربارهای مختلف را نیز ستوده است؛ از وزیر و دبیر و قاضی گرفته تا شاعر و نوازنده. برخی از این افراد - همچون سلطان مسعود غزنوی یا وزیران او - بسیار شهره‌اند و از برخی دیگر یا اطلاعی در دست نیست یا اطلاعات بسیار اندکی از ایشان موجود است.

در نسخ کهن‌تر و معتبرتر دیوان منوچهری، اشعار او عموماً بدون عنوان هستند. در برخی نسخ جدیدتر گاه اشعار دارای عنوان هستند و نام برخی ممدوحان در این عناوین ذکر شده است، هر چند نمی‌توان به درستی این عناوین و نام‌ها اعتماد تمام کرد زیرا به احتمال بسیار این عناوین را کاتبان و گردآورندگان متأخر، بر اساس قرائتی که در متن دیده‌اند، بدان افزوده‌اند.

برای دریافتن آنکه ممدوحان مورد اشاره منوچهری چه کسانی بوده‌اند، جز متن اشعار او، می‌توان از منابعی یاری جست که در آن‌ها از حوادث و اخبار مربوط به غزنویان، آل زیار، آل بویه و حکمرانان نواحی شمالی ایران و ری یا به‌طور کلی رجال سده پنجم ذکری به میان آمده باشد. به این ترتیب، متون تاریخی و جغرافیایی، و آثار دینی و ادبی از مهم‌ترین منابع در این حوزه هستند. با این همه، جستجوی پژوهشگر این حوزه همواره نتیجه‌ای مطمئن و متقن در پی نخواهد داشت. پژوهندگان میراث کهن که در پی تطبیق نام‌های مندرج در متون با شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند، از دشواری‌های این کار به‌خوبی آگاه‌اند، از جمله آنکه محدودیت نام‌گذاری در محیط اسلامی، کنیه‌های تکراری و القاب همسان که برای اشخاص متعدد به کار می‌رفته است، همواره پژوهشگر را در چنین تطبیق‌هایی، از طرح یافته‌های خود به عنوان نتایج قطعی بر حذر می‌دارد. نگارنده نیز حتی در مواردی که قرینه‌هایی در اشعار به نفع یافته‌های او بوده، با در نظر داشتن چنین ملاحظاتی، در بیشتر موارد حکم قطعی نکرده است. چنین است که در پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام داده، به‌ندرت با گفتاری مطمئن ممدوحی را به مخاطب شناسانده است. نگارنده این سطور، بیشتر در دو مقاله با عنوان‌های «توضیحاتی درباره چند تن از ممدوحان منوچهری دامغانی» (نک: آبادیان، ۱۳۹۸:

۲۲ تا ۲۷) و «ابوحرب بختیار، حاکم قومس، در شعر منوچهری دامغانی» (نک: همو، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸) توضیحاتی درباره زندگی و احوالات و کیستی چند تن از ممدوحان منوچهری داده است. این کسان از فرمانروایان و وابستگان چند دربار گوناگون در جای‌های مختلفی از ایران عصر غزنوی بوده‌اند؛ از باشندگان دامغان و ری و نیز نواحی شمالی ایران کنونی. در نوشته پیش رو نیز نگارنده کوشیده به یکی دیگر از ممدوحان منوچهری بپردازد که شاعر از او با نام «اسپهبد» یاد کرده است؛ و سعی نگارنده بر آن بوده تا از تمام کسانی که ممکن است اسپهبد مورد اشاره منوچهری باشند، نام ببرد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش مستقلی درباره اسپهبد ممدوح منوچهری و نیز اسپهبدان طبرستان در سده پنجم هجری انجام نگرفته است اما در نوشته‌ای از ویلفرد مادلونگ^۴ در کتاب تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان (۱۳۹۰، ج ۴: ۱۷۲ تا ۱۹۰) توضیحات بسیار سودمندی در باب اسپهبدان مناطق شمالی ایران آمده که نگارنده در این نوشتار از آنها بهره برده است.

دیرسیاقی، مصحح دیوان منوچهری، اگرچه به تفاوت میان اسپهبدان طبرستان و شاهان زیاری اشاره کرده اما بنا بر نسخی که در اختیار داشته، «به پیروی از قول سلف، مراد از اسپهبد [در شعر منوچهری] را منوچهر بن قابوس»، پادشاه زیاری، دانسته است (نک: منوچهری، ۱۳۹۰: ۲۳۰). چنان‌که در دنباله مقاله بدان پرداخته خواهد شد، بعضی دیگر از پژوهشگران نیز این شعر را در مدح همو دانسته‌اند (نک: زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹؛ یغمایی، ۱۳۹۲: ۱۰۹). شیری (۱۳۹۵: ۵۷) نیز احتمال داده است که «اسپهبد» ممدوح منوچهری، از خاندان «شهریاران یا اسپهبدان طبرستان» باشد؛ اگرچه وی این امکان را که ممدوح، همان منوچهر بن قابوس باشد، منتفی ندانسته است (نک: همانجا).

۳. توضیحی کوتاه درباره اسپهبدان و زیاریان

در عصر منوچهری در محدوده گرگان کنونی و اطراف آن، خاندانی به نام آل زیار یا زیاریان حکومت می‌راندند. می‌دانیم که نخستین ممدوح منوچهری، بوحرب بختیار، فرمانروای دامغان، از دست‌نشانندگان همین زیاریان بوده است (برای تفصیل درباره او و حکومت دامغان در آن دوره، نک: آبدیان، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸). در آن زمان پادشاه زیاری، منوچهر پسر قابوس که از ۴۰۳ تا ۴۲۰ ق. در گرگان و طبرستان سلطنت

می‌کرده (نک: باسورت، ۱۳۹۵، ج ۱: ۷۲؛ قس: ترکمنی آذر، ۱۳۹۵: ۵۴ تا ۵۶)، خود باج‌گزار درگاه غزنویان و وابسته به ایشان بوده است.^۵

چنان‌که پیش‌تر گفته شد منوچهری دامغانی برای بهره‌جویی از ممدوحی قدرتمندتر، از دامغان راهی گرگان شد و مدتی را در دربار منوچهر بن قابوس گذراند.^۶ ممدوح چند شعر از اشعار منوچهری را او دانسته‌اند. هرچند در ابیات باقی‌مانده از دیوان او، حتی یک بار هم نامی از او برده نشده اما بنا بر شواهدی، می‌توان دانست که منوچهری مدتی را در دربار او به سر برده و بعد به ری رفته است. گفته شده لقب منوچهری دامغانی از نام همین پادشاه زیاری گرفته شده (نک: هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) که نظری است پذیرفتنی و معقول.

بنا بر برخی شواهد و قرائن، منوچهری جز منوچهر بن قابوس و درباریان و کسان او (دربارۀ بزرگانی از این دربار که منوچهری به احتمال زیاد آنها را مدح گفته، نک: آبادیان، ۱۳۹۸: ۲۲ تا ۲۷)، حکمرانانی دیگر را نیز در همان مناطق مدح گفته است، حاکمانی محلی که «اسپهبد» خوانده می‌شدند. این اسپهبدان به قطع و یقین، حاکمیت آل بویه را به رسمیت می‌شناختند (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۹) و با ایشان روابط خویشاوندی نیز داشته‌اند، برای مثال «اسپهبد فریم» برادر مادر مجدالدوله (حاکم بویی ری) بوده است (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۷؛ دربارهٔ این اسپهبد به تفصیل در این مقاله سخن خواهد رفت).

ایشان علاوه بر پادشاهان بویی، با پادشاهان زیاری هم روابط نزدیکی داشته‌اند و در نبردهایی علیه دشمنان مشترک، در کنار هم می‌جنگیده‌اند (در این باره، نک: دنبالهٔ مطلب). در تذکرهٔ الشعرا (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۴) از پسر خال امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (پدر منوچهر زیاری) با لقب «سپهبد» نام برده شده است. عین عبارت این است: «سپهبد، پسر خال امیر شمس‌المعالی قابوس است». آنچنان‌که می‌دانیم، مادر قابوس، دختر اسپهبد شروین باوندی و از خاندان اسپهبدان باوند بوده (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۶) و باوندیان خاندانی متفاوت از زیاران بوده‌اند (برای تفصیل دربارهٔ لقب «سپهبد» در طبرستان، نک: همان، ج ۴: ۱۷۲ تا ۱۷۹ و ۱۸۸ تا ۱۹۰).

۴. سپهبد، ممدوح منوچهری

در دیوان منوچهری قصیده‌ای هست در مدح ممدوحی که شاعر او را «اسپهبد» نامیده و باید از همین اسپهبدان طبرستان باشد. این اشعار به احتمال قوی در مدت اقامت منوچهری در گرگان ری و برای اسپهبدی سروده شده است که در این مناطق اقامت داشته است.

مطلع آن قصیده:

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ، چنگ
از دل ابدال بگریزد به صد فرسنگ سنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

در بیت زیر از همین قصیده، منوچهری ممدوح را «اسپهبد» می‌خواند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد آن کجا تنها به کشکنجیر بندازد زرنگ^۷
(همانجا)

از این قصیده منوچهری اطلاعات چندانی درباره این اسپهبد به دست نمی‌آید. شاعر او را رزم‌آوری خشم‌آور توصیف کرده^۸ که به تنهایی خدنگی را با کشکنجیر می‌انداخته^۹ و پور پشنگ و ارزنگ دیو (در دیوان مصحح دیرسیاقی: ارزنگ دیو) در برابر قدرت او چون پشه و ارزنی ناچیز و ناتوان بوده‌اند.^{۱۰}

منوچهری در این قصیده از این اسپهبد که او را «رئیس مهربان» می‌خواند، درخواست می‌کند که «داد جشن مهرگان» را که «جشن فریدونست»^{۱۱}، بدهد و «فرمان فریدون» را در باب این آیین پاس بدارد.^{۱۲} نیز از ابیاتی از این قصیده درمی‌یابیم که این اسپهبد، افزون بر رزم‌آوری، از ادب و دانش نیز برخوردار بوده زیرا منوچهری در میان توصیفات خود درباره تیغ و رمح و تیر و گرز و جام و پالهنگ او، توصیفی از «کلک» او نیز به دست می‌دهد:

تیغ او و زُمح او و تیبر او و گرز او دست او و جام او و کلک او و پالهنگ،
گاه ضرب و گاه طعن و گاه رمی و گاه قید گاه جود و گاه بزم و گاه خط و گاه جنگ،
فرق بُر و سینه‌سوز و دیده‌دوز و مغزریز دُر بار و مشکسای و زردچهر و سرخرنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: همانجا)

دیرسیاقی (۱۳۹۰: ۲۳۰) در باب عنوان و ممدوح این قصیده نوشته است:

چنانکه از تواریخ پیداست، اسپهبدان طبرستان خود سلسله‌ای مستقل و غیر از سلسله آل زیار بوده‌اند و از سلسله اخیر کسی لقب اسپهبد نداشته است. علاوه بر این، هم درین قصیده و هم در قصیده ۴۸ [«برآمد ز کوه ابر مازندران...»] که آن نیز در مدح همین ممدوح است... نام منوچهر بن قابوس یا لقب فلک‌المعالی و یا اشاراتی که رساننده القاب و عناوین این پادشاه باشد، نیست، معذک ما به پیروی از قول سلف مراد از اسپهبد را منوچهر بن قابوس دانستیم.

زنجانی و یغمایی نیز این شعر را در مدح منوچهر بن قابوس دانسته‌اند (زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹؛ یغمایی، ۱۳۹۲: ۱۰۹). شیری هم (۱۳۹۵: ۵۷) احتمال داده است که منوچهری این قصیده و چند قصیده دیگر را

که شاعر در آنها ممدوح را «شهریار» یا «اسپهبد» خوانده، «در مدح شخص یا اشخاصی از خاندان شهریاران یا اسپهبدان طبرستان سروده» باشد؛ اگرچه او این امکان را که ممدوح شماری از این قصاید منوچهر بن قابوس باشد، رد نکرده است: «این احتمال هم هست که ممدوح بعضی از این سروده‌ها منوچهر بن قابوس باشد» (همانجا). وی در جایی دیگر، دربارهٔ ارتباط منوچهری با باوندیان احتمال داده است: «... [منوچهری] به احتمال زیاد با کسی از خاندان باوند (اسپهبد یا شهریار) نیز مرتبط بوده و به مدح امیر یا امیرانی از این خاندان نیز پرداخته است» (همان: ۴۵).

چنان‌که پیش‌تر گفته شد و آنچنان‌که دکتر دبیرسیاقی نیز به‌درستی به آن اشاره کرده‌اند، در دورهٔ حکمرانی زیاریان بر مناطق شمالی ایران، هم‌زمان دسته‌ای دیگر از حاکمان نیز بر بخش‌هایی از این سرزمین حکمرانی می‌کرده‌اند که لقب «اسپهبد» داشته‌اند و در منابع مکتوب از افرادی با این القاب نام برده شده است (نک: مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۶ تا ۱۸۹).

در کتب مختلف گهگاه از برخی از این اسپهبدان در دوره‌های مختلف، مختصری یاد شده است اما عموماً از نام و زندگی و چند و چون حکمرانی ایشان اطلاعات دقیق و مفصّلی آورده نشده. ابن اثیر در الکامل فی التاریخ در دو جای از اسپهبدی نام می‌برد که ممکن است ممدوح این شعر منوچهری باشد: یکی در ذکر وقایع سال ۴۰۷ ق. و دیگری در ذکر وقایع سال ۴۱۸ ق.

او دربارهٔ وقایع سال ۴۰۷ ق. و ذیل «ذکر حال ابن فولاد» از اسپهبدی یاد می‌کند که در زمان حکمرانی منوچهر بن قابوس، در پریم (در نزدیکی ساری) اقامت داشته: «اصبهبد المقیم بفریم» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۹: ۲۶۸). این اسپهبد دایی مجدالدوله بوده است (نک: جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۷). اسپهبد پریم، زمانی که «ابن فولاد» (یکی از والیان آل بویه) بر مجدالدوله، حاکم بویی ری، شورید به کمک مجدالدوله شتافت و بویان پیروزی‌هایی یافتند اما در پایان این نبردها، فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس، پادشاه زیاری، لشکری به مدد ابن فولاد فرستاد و از شکست او جلوگیری کرد:

وكان ابتداء أمره [ه = ابن فولاد] أنه كان وضعياً فنَجَبَ في دولة بني بُويه وعلا صيته وارتفع قدره واجتمع إليه الرجال فلما كان الآن طلب من مجد الدولة ووالدته أن يقطعاه قزوين لتكون له ولمن معه من الرجال فلم يفعلوا واعتذرا [واعترفا؟] إليه، فقصد أطراف ولاية الرى وأظهر العصيان وجعل يفسد ويغيّر ويقطع السبيل ومَلَك ما يليه من القرى، فعجز عنه، فاستعانا بأصبهبد المقيم بفریم، فأتاهما في رجال الجبل وجرى بينهم وبين ابن فولاد عدة حروب، وجرح ابن فولاد وولّى منهزماً حتى بلغ الدامغان فأقام حتى عاد أصحابه إليه، ورجع أصبهبد إلى بلاده، وكتب ابن فولاد إلى منوچهر بن قابوس يطلب له عسكراً ليملك البلاد،

وَيَقِيمُ لَهُ الْخُطْبَةَ فِيهَا، وَيُحْمِلُ إِلَيْهِ الْمَالَ، فَأَنْفَذَ لَهُ أَلْفَى رَجُلٍ، فَسَارَ بِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِظَاهِرِ الرِّزَى، وَأَعَادَ الْإِغَارَةَ، وَمَنَعَ الْمَيْرَةَ عَنْهَا، فَضَاقَتِ الْأَقْوَاتُ بِهَا، فَاضْطَرَّ مَجْدُ الدَّوْلَةِ وَوَالِدَتُهُ إِلَى مَدَارَاتِهِ وَإِعْطَائِهِ مَا يَلْتَمِسُهُ، فَاسْتَقَرَّ بَيْنَهُمْ أَنْ يَسْلُمَا إِلَيْهِ مَدِينَةَ أَصْبَهَانَ، فَسَارَ إِلَيْهَا، وَأَعَادَ عَسْكَرَ مَنْوَجَهَرَ إِلَيْهِ، وَزَالَ الْفَسَادُ، وَعَادَ إِلَى طَاعَةِ مَجْدِ الدَّوْلَةِ (ابن اثير، ۱۹۶۵، ج ۹: ۲۶۸ تا ۲۶۹).

در تاریخ یمنی نیز به همین رویداد اشاره شده است:

و او [ابن فولاد] بر ایشان عاصی شد و بر حدود ری می تاخت و غارت می کرد... و مجدالدوله و مادرش این شکایت به اصفهید فریم نوشتند و ازو مدد خواستند و او با حشری تمام از لشکر جیل بیامد و بکرات با پسر فولاد مصاف داد... و پسر فولاد را زخمی سخت رسید و بازگشت و به جانب دامغان بیرون شد و چند روز آن جایگاه توقف کرد و به مرمة حال و معالجه جراحات مجروحان مشغول شد و به فلک المعالی نوشت و ازو مدد خواست تا ری از بهر او مستخلص کند و خطبه و سگه و اتاوتی معین بر سبیل مسانعت مسلم دارد و او [فلک المعالی] دو هزار مرد گزیده مدد فرستاد... و او [ابن فولاد] با آن لشکر به در ری رفت و دست به نهب و غارت دراز کرد و لشکر دیلم از آن سبب در بلای عظیم... افتادند تا مجدالدوله و مادرش به اضطرار رسیدند و او را استمالت کردند و اصفهان را بدو دادند (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۹).

ابن اثیر (۱۹۶۵، ج ۹: ۳۵۷) باری دیگر، ذیل وقایع سال ۴۱۸ ق.، در ذکر ماجرای شوریدن علی بن عمران - از سرداران جنگی - بر علاءالدوله بن کاکویه، از منوچهر بن قابوس زیاری (ممدوح منوچهری) و اسپهبدی که او را «اسپهبد صاحب طبرستان» می نامد و نیز از شخصی به نام ولکین بن وندرین، به عنوان متحدان علی بن عمران نام برده و در توصیف «اسپهبد صاحب طبرستان» او را «مقیم ری» ذکر کرده است:

فَلَمَّا فَارَقَهُ، اسْتَدَّ خَوْفُهُ [ه = علی بن عمران] مِنْ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ، فَكَاتَبَ إِصْبَهَيْدَ صَاحِبَ طَبْرِسْتَانَ. وَكَانَ مَقِيمًا بِالرِّزَى مَعَ وَلَكَيْنِ بْنِ وَنْدَرِينَ، وَحَثَّهُ [ه = اصفهید] عَلَى قَصْدِ بِلَادِ الْجَبَلِ، وَكَاتَبَ أَيْضًا مَنْوَجَهَرَ بْنَ قَابُوسِ بْنِ وَشْمَكِيْرٍ، وَاسْتَمَدَّهُ، وَأَوْهَمَ الْجَمِيعَ أَنَّ الْبِلَادَ فِي يَدِهِ لَا دَافِعَ لَهَا عَنْهَا. وَكَانَ إِصْبَهَيْدُ مُعَادِيًا لِعِلَاءِ الدَّوْلَةِ، فَسَارَ هُوَ وَوَلَكَيْنِ إِلَى هَمْدَانَ، فَمَلَكَاهَا وَمَلَكَ أَعْمَالَ الْجَبَلِ، وَأَجْلِيَا عَنْهَا عُمَالَ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ، وَأَتَاهُمْ عَسْكَرُ مَنْوَجَهَرَ وَعَلَى بْنِ عِمْرَانَ، فَازْدَادُوا قُوَّةً، وَسَارُوا كُلَّهُمْ إِلَى أَصْبَهَانَ.

بنابه نوشته ابن اثیر (نک: همان: ۳۵۸)، این اسپهبد در جنگ با علاءالدوله به همراه پسرانش و وزیرش به اسارت درآمد و در ۴۱۹ ق.، در اسارت درگذشت:

فَطَفَرَ عِلَاءُ الدَّوْلَةِ وَقَتَلَ ابْنَيْنِ لَوْلَكَيْنِ فِي الْمَعْرَكَةِ. وَأَسْرَ إِصْبَهَيْدَ وَابْنَانَ لَهُ وَوَزِيرَهُ، وَمَضَى وَلَكَيْنُ فِي نَقْرِ بَسْبَرٍ إِلَى جَرَجَانَ. وَقَصَدَ عَلَى بَنُ عِمْرَانَ قَلْعَةَ كَنْكُورَ، فَتَحَصَّنَ بِهَا، فَسَارَ إِلَيْهِ عِلَاءُ الدَّوْلَةِ فَحَصَرَهُ بِهَا، وَبَقِيَ إِصْبَهَيْدُ مَحْبُوسًا عِنْدَ عِلَاءِ الدَّوْلَةِ إِلَى أَنْ تُوْفِيَ فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِمِائَةٍ.

بر من مسلم نشد که «اسپهبد» مقیم پریم همان «اسپهبد» مقیم ری بوده یا نه. اگر منظور از «اسپهبد» در هر دو موضع یادشده یک تن بوده باشد، این اسپهبد زمانی (۴۰۸ ق.) در پریم می‌زیسته و مدتی بعد (در ۴۱۸ ق.)، مقیم ری بوده و در ۴۱۹ ق. درگذشته است. ویلفرد مادلونگ یکی بودن این دو تن را محتمل دانسته و نیز احتمال داده است که اسپهبد فریم (پریم) و شاید هم اسپهبد طبرستان، «همان اسپهبد ابوجعفر محمد بن وندربن باوندی بوده باشد» (مادلونگ، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۹). البته مادلونگ به اینکه منبعش کتاب ابن اثیر بوده اشاره‌ای نکرده، اما از توضیحات او می‌توان دریافت که منظور وی همین دو اسپهبدی است که ابن اثیر در تاریخش از آنها نام برده است.

ابوجعفر محمد بن وندربنی که مادلونگ می‌گوید، همان کسی است که میل رادکان به دستور او بنا شد. رادکان روستایی در شهرستان کردکوی در استان گلستان کنونی است. بنا بر کتیبه‌های کوفی و پهلوی‌ای که بر میل رادکان نوشته شده، ساخت آن از ۴۰۷ تا ۴۱۱ ق. به طول انجامیده و بنابراین دست‌کم تا سال اتمام این بنا (۴۱۱ ق.) «محمد بن وندربن باوند» زنده بوده است (نک: همانجا؛ نیز نک: هرتسفلد، ۱۹۳۲، ج ۴: ۱۴۰ تا ۱۴۷؛ نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۴ تا ۱۲۵). نزدیک بودن تاریخ ساخت این بنا (۴۰۷ تا ۴۱۱ ق.) با سال‌های وقایعی که ابن اثیر در الکامل درباره «اسپهبد فریم» و «اصبهید طبرستان» (۴۰۸ ق. و ۴۱۸ ق.) آورده، به این حدس مادلونگ قوت می‌بخشد.

در کتیبه پهلوی این بنا، لقب «اسپاهبد» (spāhbed) و در کتیبه کوفی، القاب «اسپهبد» و نیز «مولی امیر المومنین»^{۱۳} برای ابوجعفر محمد بن وندربن آمده (بلر، ۱۳۹۴: ۱۳۵، به نقل از نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۵) و در کتیبه کوفی بالای سردر بنا، نام او بدین صورت نوشته شده است: «الامیر السید الخطیر ابوجعفر محمد بن وندربن باوند مولی امیرالمؤمنین» (نصراله‌زاده، ۱۳۹۸: همانجا).

همراهی اسپهبد طبرستان با منوچهر بن قابوس (ممدوح زیاری منوچهری) در نبرد علیه دشمنی واحد، احتمال اینکه این اسپهبد همان اسپهبد ممدوح منوچهری باشد را بیشتر می‌کند.

علاوه بر این، در گزارشی که ابن اثیر از جنگ میان گروه علی بن عمران، منوچهر زیاری و اسپهبد صاحب طبرستان با علاءالدوله آورده، از شخصی به نام ولکین بن وندربن نیز یاد کرده که این گروه را یاری می‌کرده و پیش از آغاز جنگ، همچون «اسپهبد صاحب طبرستان»، «مقیم ری» بوده است.

نام پدر ولکین و نام پدر ابوجعفر محمد (حک‌شده در برج رادکان) هر دو وندربن است. اگر بپذیریم که این «اسپهبد صاحب طبرستان» همان ابوجعفر محمد بن وندربن است، او باید برادر ولکین بن وندربن باشد. مقیم بودن ولکین و اسپهبد طبرستان در یک جا (ری) و نیز همراهی ولکین با این اسپهبد در نبرد علیه علاءالدوله می‌تواند نزدیکی و خویشاندی این دو تن را برساند و مؤیدی باشد بر همان گفته مادلونگ.

درباره ولکین بن وندرین (برادر ابوجعفر محمد بن وندین؟)، جز آنچه بیشتر گفته شد، این را هم می‌دانیم که یکی از پسران او دختر علاءالدوله را به زنی گرفته بود و علاءالدوله قم را به اقطاع به این فرزندی ولکین داده بوده اما هنگامی که ولکین در نبرد با علاءالدوله بوده پسر ولکین بر علاءالدوله عصیان کرده و به پدر پیوسته: «أَنَّ وَلَدَ وَلَكِينٍ، كَانَ صِهْرَ عَلَاءِ الدَّوْلَةِ عَلَيَّ ابْنَتِهِ، وَقَدْ أَقْطَعَهُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ مَدِينَةَ قُمْ، فَعَصَى عَلَيْهِ وَصَارَ مَعَ أَبِيهِ» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۹: ۳۵۸).

و نیز می‌دانیم ولکین در سال ۴۲۰ ق.، هنگامی که سلطان محمود غزنوی بر مجدالدوله و ری ظفر یافت، «صاحب» یافت در نزدیکی اهر در استان آذربایجان کنونی بود که محمود پس از فتح ری به آن نواحی لشکر کشید و آن نواحی را نیز فتح کرد و ولکین را به اسارت به خراسان فرستاد:

«ثم سیره [ه: مجدالدوله. فاعل فعل: محمود غزنوی] إلى خراسان مقبوضاً، ثم ملك قزوین وقلاعها ومدينة ساوة وأبنة وياقت وقبض على صاحبها، ولکین بن وندرین، وسیره إلى خراسان» (همان: ۳۷۲).

اگرچه ابن اثیر لقب «سپهبد» را برای ولکین بن وندرین نیاورده اما خود این ولکین را نیز می‌توان در فهرست کسانی جای داد که ممکن است ممدوح منوچهری بوده باشند. هرچند بسیار محتمل تر است که اسپهبد ممدوح منوچهری همان محمد بن وندرین باشد.

۵. شهریار / سپهبد شهریار

در دیوان منوچهری، شعری دیگر با مطلع زیر وجود دارد که بی‌مناسبت با آنچه گفته شد، نیست.

رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه ای درخت ملک بارت عز و بیداری تنه
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۹۷)

این شعر که در دستنویس‌ها عنوان ندارد، به مناسبت بهمنجنه و برای «خداوند»ی سروده شده که از متن شعر اطلاعات چندانی از او به دست نمی‌آید. در بیتی از این شعر شاعر او را «شهریار» خطاب کرده است:

تا توانی شهریارا روز امروزین مکن جز به گرد خم خرامش جز به گرد دن دنه
(همان جا)

البته این بیت در لغت فرس اسدی، چاپ مرحوم اقبال (۱۳۱۹: ۵۰۶)، ذیل لغت «دنه» و به شاهد این لغت ذکر شده و به پرویز (پروین؟) خاتون نسبت داده شده است. اگر این بیت را از این قصیده و از منوچهری ندانیم، تنها خطایی که منوچهری برای ممدوح در این قصیده آورده، «خداوند» است. نیز شاعر او را به خشمگنی توصیف کرده است:

خشم تو چون ماهی فرزند داوود نبی گر^{۱۴} بیوبارد جهان، گوید که هستم گرسنه

(همان جا)

توصیفی که در قصیده پیشین نیز در باب ممدوح دیده‌ایم: «آب چون آتش بود با خشمش آتش همچو آب». اما اگر آن بیت پیش گفته («تا توانی شهریارا...») سروده منوچهری باشد، بسیار محتمل است این شهریار از شهریاران مناطق شمالی ایران (استرآباد و گرگان، طبرستان و شرق گیلان کنونی) باشد و در این صورت باز هم محتمل است که منوچهری این شعر را زمانی که در دربار گرگان به سر می‌برده، سروده باشد. از دوره منوچهر بن قابوس، در مناطق شمالی ایران، چند سپهبد و سردار می‌شناسیم که در سطور پیشین بدانها اشاره شد.

علاوه بر ایشان، امیری (شاهزاده‌ای؟) باوندی به نام «کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس بن شهریار» را نیز می‌شناسیم که در سال ۴۱۳ ق. برج لاجیم در سوادکوه برای او ساخته شده است. نام او در کتیبه پهلوی، «ابول بزرگ شهریار پسر عباس پسر شهریار» و در کتیبه کوفی، «الکبا الجلیل ابی الفوارس شهریار بن العباس بن شهریار مولى امیر المؤمنین» نوشته شده است (نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۳؛ درباره برج لاجیم و کتیبه آن، نک: همان: ۱۲۵ تا ۱۲۶، ۱۳۱ تا ۱۳۵؛ هرتسفلد، ۱۹۳۲، ج ۴: ۱۴۶). القاب «مولى امیر المؤمنین» و «کیا الجلیل» که برای او در این کتیبه‌ها آمده، می‌تواند امیری او بر این مناطق (محدوده سوادکوه) را نشانگر باشد. البته از آنجا که در این کتیبه‌ها برای او لقب «اسپهید» ذکر نشده، مادلونگ در اینکه او به فرمانروایی رسیده باشد یا نه، تردید می‌کند (مادلونگ، ۱۹۸۴: ذیل مدخل «آل باوند» (ĀL-E Bāvand)). همچنین مادلونگ (همانجا) احتمال داده است که وی نوه شهریار بن دارا، از حاکمان باوندی، باشد.

جز این، اشاره به این اطلاع بد نیست که برج رسگت در پل سفید مازندران کنونی ظاهراً مقبره دو برادر باوندی است به نام‌های هرمزدیار و حنوسیار (حوبسیار / خوبسیار؟) پسران مسدرا (یا مشکره) (درباره خوانش‌های مختلف کتیبه‌های این برج، نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۳۵ تا ۱۳۶). برخی سال ساخت این برج را حدود ۴۰۰ و برخی دیگر حدود ۵۰۰ هجری نوشته‌اند (نک: همان: ۱۳۵). اگر این بنا در حدود ۴۰۰ هجری ساخته شده باشد، این بزرگ‌زادگان باوندی نیز می‌توانند در فهرستی که از باوندیان آن دوره می‌شناسیم، جای بگیرند.

همچنین نظامی عروضی نیز در چهارمقاله (۱۳۳۳: ۸۰)، ضمن حکایتی که از فردوسی می‌آورد، از شخصی با عنوان «سپهید شهریار» باوندی نام می‌برد: «[فردوسی] شاهنامه برگرفت و به طبرستان شد به نزدیک سپهید شهریار که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود...» (نیز نک: نصراله‌زاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۳).

این سپهبد شهریار از وابستگان محمود غزنوی بوده است زیرا محمود را «خداوندگار» خود می‌خواند: «شهریار او را بنواخت و نیکویی‌ها فرمود و گفت: '... محمود خداوندگار من است، تو شاهنامه به نام او رها کن و هجو او به من ده تا بشویم...'» (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۸۰ تا ۸۱).

اگر داستان رفتن فردوسی به طبرستان درست باشد، این سپهبد نیز می‌تواند ممدوح منوچهری بوده باشد. مادلونگ احتمال داده است کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس برج لاجیم همین شهریار باشد که نظامی عروضی از او سخن گفته (مادلونگ، ۱۹۸۴: ذیل مدخل «آل باوند» (ĀL-E Bāvand)). نیز چنان‌که در آغاز مطلب گفته شد، ممکن است ممدوح این شعر، همان ممدوح شعر پیشین (با مطلع «بینی آن ترکی که چون او بر زند بر چنگ چنگ») باشد که منوچهری او را «اسپهبد» خوانده است.

۶. نتیجه‌گیری

منوچهری دامغانی، مداح فرمانروایان، حاکمان، بزرگان و وابستگان دربارهای مختلفی بوده است. از میان ممدوحان او، ممدوحی با عنوان «اسپهبد» وجود دارد که ناشناخته است و به احتمال زیاد از اسپهبدان شمال ایران است. نیز منوچهری شعری دارد در مدح «خداوندی» که او را «شهریار» نامیده است. نام چند تن از اسپهبدان، شاهزادگان و بزرگان باوندی‌ای که در آن دوران و در آن مناطق می‌زیسته‌اند، در بعضی منابع و نیز در بعضی بناهای یادبود و کتیبه‌ها آمده که هر کدام از این افراد می‌توانند ممدوح منوچهری دامغانی و منظور او از «اسپهبد» و «شهریار» بوده باشند: «اسپهبد فریم» و «اسپهبد طبرستان» (که ابن اثیر و جرفادقانی از آنها نام برده‌اند و این هر دو ممکن است یک تن و همان اسپهبد ابوجعفر محمد بن وندربن باوندی باشند)، ولکین بن وندربن (برادر ابوجعفر محمد؟)، سپهبد شهریار باوندی پادشاه طبرستان که نظامی عروضی از او نام برده (که شاید همان شاهزاده باوندی کیا ابوالفوارس شهریار بن العباس بن شهریار باشد) و نیز شاهزادگان باوندی، هرمزدیار و حنوسیار (حوبسیار / خوبسیار؟) پسران مسدرا (یا مشکره).

پی‌نوشت

۱. رضا قلیخان هدایت (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) نخستین ممدوح منوچهری را فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس، پنجمین حکمران زیاری، دانسته اما از آنجا که منوچهری خود از مردمان دامغان بوده و اشعاری در مدح بو حرب بختیار، حاکم دامغان، نیز دارد، بسیار بعید است که بو حرب بختیار نخستین ممدوح او نباشد. دبیرسیاقی بر آن است که «چون این امیر [یعنی بو حرب بختیار] و پدر وی از جانب فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس سمت امارت و حاجی داشته‌اند، ناگزیر ارتباط منوچهری را با دربار

فلک‌المعالی و اخذ تخلص خود از نام آن امیر را باید با اعتقاد به وساطت این ممدوح، یعنی بختیار بن محمد، که خود دست‌نشانده فلک‌المعالی بوده است، دانست» (منوچهری، ۱۳۹۰: هجده) و این نظری است پذیرفتنی (درباره این ممدوح، نک: آبادیان، ۱۴۰۱: ۱۴۵ تا ۱۵۸).

۲. برخی پژوهشگران در اینکه منوچهری مقیم دربار منوچهر بن قابوس بوده تردید کرده‌اند، اما بنا بر قرائنی، او به احتمال بسیار زیاد دست‌کم مدتی را در گرگان به سر برده است مثلاً در عنوان برخی از سروده‌های مدحی او می‌خوانیم که آن اشعار در مدح منوچهر بن قابوس گفته شده‌اند. همچنین اگر بعضی اشعار او را در ستایش افرادی از دربار گرگان یا دیگر حاکمان مناطق شمالی ایران بدانیم، پذیرفتن حضور شاعر در این شهر محتمل‌تر خواهد شد؛ برای نمونه اشعاری که در مدح ابوبشر فضل بن محمد و ملک محمد قصری سروده شده‌اند، از این جمله‌اند (برای دیدن توضیحات بیشتر درباره این ممدوحان، نک: آبادیان، ۱۳۹۸: ۲۲ تا ۲۷)؛ و نیز اشعاری که شاعر در آنها ممدوح خود را «اسپهید» یا «شهریار» خوانده که این اشعار موضوع مقاله پیش رو هستند.

۳. به گواهی شعری از خود منوچهری که در مدح سلطان مسعود سروده، او به درخواست ممدوح آن قصیده (یعنی مسعود غزنوی) از ری به دربار غزنویان پیوسته است:

خواست از ری خسرو ایران مرا بر سفت پیل [کذا] خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۹۱)

4. Madelung, Wilferd

۵. در تاریخ‌یمینی آمده: «و سلطان [محمود غزنوی]... مثال داد تا [منوچهر بن قابوس] در ولایت خویش خطبه و سکه به القاب همایون او مطرز گردانند... و امیر منوچهر این مثال به سمع و طاعت مقابل کرد و بر مقتضی فرمان پیش گرفت و بر منابر ممالک جرجان و طبرستان و قومس و دامغان شعار دولت سلطنت ظاهر گردانید و پنجاه هزار دینار بر سیل اتاوت ملتزم شد که هر سال به خزانه می‌رساند و در وقت نهضت سلطان به غزوه ناردین ازو لشکر خواست، دو هزار مرد از خواص دیلم و خلاصه حشم... به خدمت فرستاد» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۵۱).

۶. رضا قلیخان هدایت (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۰۸) بر آن است که منوچهری تا زمان زنده بودن منوچهر بن قابوس، در گرگان و در دربار او بوده و عزیمت او از گرگان، پس از مرگ منوچهر اتفاق افتاده است.

۷. در نسخ کهن‌تر و معتبرتر از دیوان منوچهری (اواخر سده نهم یا اواخر سده دهم هجری: ۷۲۵؛ ۱۰۱۰؛ ش ۴۶۶۹ و ۱۰۱۱: ش ۵۰۰۴)، کلمه «خدنگ» در جای قافیه آمده و همان درست است.

۸.

آب چون آتش بود با خشمش آتش همچو آب گنگ چون دریا بود با جود او دریا چو گنگ

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

۹. چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، در دیوان مصحح دبیرسیاقی (۱۳۹۰: ۶۱)، «زنگ» به جای «خدنگ» آمده است:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد آن کجا تنها به گشکنجیر بندازد زنگ

۱۰.

ارزنی باشد به پیش حمله‌اش ارژنگ‌دیو پش‌های باشد به پیش گرززه‌اش پور پش‌نگ

(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۲)

.۱۱

مهرگان جشن فریدونست و او را حرمتست آذری نو باید و می خوردنی بی آذرننگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۱)

.۱۲

ای رئیس مهربان این مهرگان فرخ گزار فرز و فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ
(منوچهری، ۱۳۹۰: ۶۲)

۱۳. درباره عنوان «مولی امیر المؤمنین»، نک: نصراللهزاده، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۲۹؛ بلر، ۱۳۹۴: ۱۸ و ۱۳۸.

۱۴. در متن مصحح دبیرسیاقی: کو

منابع:

- آبادیان، راضیه (۱۴۰۱) «ابوحرب بختیار، حاکم قومس، در شعر منوچهری دامغانی»، آینه پژوهش، س ۳۲، ش ۲، ص ۱۴۵ تا ۱۵۸.
- آبادیان، راضیه (۱۳۹۹) «توضیحاتی درباره چند تن از ممدوحان منوچهری دامغانی»، گزارش میراث، د ۳، س ۴، ش ۱ و ۲ (۸۶ و ۸۷)، ص ۲۲ تا ۲۷.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (۱۹۶۵) الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر دار بیروت.
- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۱۹) کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: چاپخانه مجلس به سرمایه س. عبد الرحیم خلخالی.
- باسورت، کلیفورد ادموند (۱۳۹۵) تاریخ غزنویان، ج ۱ و ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلر، شیلا (۱۳۹۴) نخستین کتیبه‌ها در معماری دوران اسلامی ایران زمین، ترجمه مهدی گلچین‌عارفی، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن و فرهنگستان هنر.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۵) دیلمیان در گستره تاریخ ایران (حکومت‌های محلی، آل زیار، آل بویه)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن سعد منشی (مترجم) (۱۳۴۵) ترجمه تاریخ یمنی، نوشته عبدالجبار عتبی، به کوشش جعفر شعار، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دولت‌شاه سمرقندی، امیر دولت‌شاه بن علاءالدوله بختیشاه غازی (۱۳۸۲) تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون (افست از روی چاپ لیدن، ۱۹۰۰ م)، تهران: اساطیر.
- دیوان منوچهری (۱۰۱۰) نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۶۶۹.
- دیوان منوچهری (۱۰۱۱) نسخه خطی، کتابخانه ملک، ش ۵۰۰۴.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۹۰) «سلسله‌های کوچک شمال ایران» در: تاریخ ایران: از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، نوشته عبدالحسین زرین‌کوب و دیگران، گردآوری: ر. ن. فرای، مترجم: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- مجموعه دیوان‌های ازرقی و منوچهری (اواخر سده نهم یا اواخر سده دهم هجری) نسخه خطی، کتابخانه ملی پاریس، ش ۷۲۵، کاتب: شمس‌الدین قطب‌الدین قلاتی خنجی.
- منوچهری دامغانی (۱۸۸۶) دیوان حکیم ابوالتجم احمد معروف به شصت‌گله المتخلص بمنوچهری دامغانی، به تصحیح آلبرت کازیمیرسکی، پاریس: انتشارات کلینکسیک.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۰) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- منوچهری دامغانی (۱۳۸۷) دیوان اشعار منوچهری دامغانی، به تصحیح برات زنجانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۲) دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه سید علی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- منوچهری دامغانی (۱۳۹۵) دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش سعید شیری، تهران: نگاه.
- نصراله‌زاده، سیروس (۱۳۹۸) کتیبه‌های خصوصی فارسی میانه ساسانی و پساساسانی (گورنوشته، یادبودی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی سمرقندی (۱۳۳۳) چهار مقاله، به کوشش محمد معین، تهران: زوار.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۲) مجمع الفصحا، ۲ ج در ۶ مجلد، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- Herzfeld, E (1932) «Postsasanidische Inschriften», *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, vol. IV, pp. 140-156.
- Madelung, W (1984) «ĀL-E BĀVAND», *Encyclopædia Iranica*, vol. I, fasc. 7, pp. 747-753 (available online: <https://b2n.ir/w12401>, Last Updated: July 29, 2011, last accessed on 1 June 2020).


دورهنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۲

10.52547/HLIT.2022.228303.1152 

ویژگی‌های لغوی فرهنگ بحرالجواهر (ص ۲۱۵-۲۴۸)

معصومه امینیان^۱

چکیده

بحرالجمواهر فرهنگی است در علم پزشکی کهن از محمد بن یوسف هروی که در اواسط قرن دهم هجری تألیف شده است. این فرهنگ آمیزه‌ای از دو زبان عربی و فارسی است و شامل مباحث و مواردی است که با دانش پزشکی پیوند دارد. این کتاب دارای ۵۹۲۶ مدخل است و از نظر گستردگی و تنوع مطالب و تعریف‌های مفصل می‌توان آن را نوعی دانشنامه مختصر پزشکی قلمداد کرد و جزو اولین دانشنامه‌ها در این زمینه برشمرد. این کتاب ویژگی‌های حائز اهمیت دارد و در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات، به‌عنوان منبعی موثق، مورد استفاده نویسندگان و پژوهشگران قرار گرفته اما علی‌رغم این اقبال، تاکنون تصحیح منقحی از آن صورت نگرفته و ویژگی‌های محتوایی و لغوی آن مغفول مانده است. مهم‌ترین ویژگی‌های بحرالجواهر عبارت است از: اعتبار بخشیدن به تعاریف با استناد به ده‌ها کتاب معتبر پزشکی و گاه غیرپزشکی؛ نقل آراء و اقوال اطباء و دانشمندان؛ بهره بردن از فرهنگ‌های معتبر عربی و فارسی؛ استشهاده به ابیات، آیات و احادیث و امثله؛ نگرش انتقادی به نظریات و آراء اطباء و حکما و ضبط آن‌ها؛ به‌کارگیری لغات گویشی هروی؛ آوردن معادل‌های فارسی‌شاذ و کمیاب، ترکیبات بدیع، گونه‌های دیگر لغات، صورت‌های معرب و افعال بسیط و مرکب نادر. این پژوهش سعی دارد ویژگی‌های محتوایی و لغوی بخش فارسی این اثر را، به‌عنوان یک متن علمی کهن فارسی از قرن دهم هجری، بررسی و نکات تازه‌ای را درباره جنبه‌های ناشناخته آن ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: بحرالجواهر، محمد بن یوسف هروی، فرهنگ پزشکی، طب کهن.

۱. عضو هیئت علمی گروه فرهنگ‌نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران.

A Study on Lexical Features of *Bahr al-javāher*

Masumeh Aminiyan¹

Abstract

Bahr al-javāher is a Persian and Arabic dictionary with 5926 headwords in conventional medical science, compiled by Mohammad ibn Yousof Heravi. Observing the range and variety of the explicit content of *Bahr al-javāher*, we can consider it one of the first encyclopedias in the field. With its significant features, this book has been a reliable source for authors and researchers, but no revised edition of it is available. Therefore, its lexical and content features have been neglected, among which are: validating the definitions by referring to dozens of authoritative medical and, in some cases, non-medical sources; mentioning the opinions of doctors, scholars, and sages with a critical approach; referring to Arabic and Persian dictionaries, hadiths, and proverbs; applying Heravi dialect vocabulary; using rare Persian equivalents, novel combinations, Arabic forms, and infrequent simple and compound verbs. This article examines the content and lexical features of the Persian section of this work as an ancient Persian scientific text from the 10th century AH, and provides new points about its unidentified aspects.

Keywords: *Bahr al-javāher*, Mohammad ibn Yousof Heravi, medical dictionary, conventional medicine

1. Faculty member, Lexicography Department, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran, email: masumeaminian@yahoo.com

۱. مقدمه

بحرالجمواهر دانشنامه‌ای مختصر در علم پزشکی است که طیب ادیبی به نام محمد بن یوسف الطیب الهروی آن را در نیمه اول قرن دهم هجری تألیف کرده است. این اثر از همان اوایل تألیف تا امروز کانون اقبال و توجه بسیاری از نویسندگان، پژوهشگران و صاحبان فن قرار گرفته است. با توجه به وجوه مشترک کتاب معروف مخزن الادویه با این دانشنامه، به نظر می‌رسد یکی از منابع اصلی عقلی خراسانی در تألیف کتابش، بحرالجمواهر بوده است. فرهنگ‌های بعد از آن همچون غیث اللغات و فرهنگ محمودی به تعریف بحرالجمواهر استناد کرده‌اند. اکثر مدخل‌های بحرالجمواهر و معانی آن‌ها در لغت‌نامه دهخدا نقل شده و در بسیاری از مقالات و کتاب‌های پزشکی، به‌ویژه طب سنتی، به مطالب این کتاب ارجاع داده شده و از منابع و مآخذ اصلی آن‌ها بوده است. برخی پژوهشگران نمونه‌هایی از معانی و توصیفاتی را که در این کتاب برای برخی لغات و اصطلاحات پزشکی آمده جزو بهترین تعریف‌ها دانسته‌اند. (نک: توکلی کاخکی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۱). نظرات انتقادی مؤلف که با آراء اطبا و حکما در ذیل یک مدخل آمده است، برای پژوهشگران تحلیلی که در جست‌وجوی معیاری برای سنجش صحت و سقم نظریه‌ها در این زمینه هستند، بسیار راه‌گشا است. (نک: بینش، ۱۳۸۴: ۴۷).

آنچه بسیار حائز اهمیت است و این پژوهش بدان خواهد پرداخت، آن است که علی‌رغم اقبال بسیار دانش پژوهان به این کتاب، ویژگی‌های محتوایی و لغوی آن به‌عنوان یک متن علمی کهن قرن دهم هجری مغفول مانده است.

از بحرالجمواهر دو چاپ حرفی ارائه شده که هیچ‌کدام تصحیح مطلوبی ندارد و فاقد توضیحات و تعلیقات و نمایه و غیره است. اولین چاپ سال ۱۳۸۷ در قم از سوی مؤسسه احیاء طب طبیعی و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، و دومین چاپ سال ۱۴۰۰ در تهران به کوشش یوسف بیگ‌باباپور، از سوی انتشارات چوگان منتشر شد. چاپ قم در مقدمه تنها به معرفی مؤلف و آثار او، به‌طور بسیار موجز، پرداخته است. در چاپ تهران نیز فقط چهار صفحه مقدمه کوششگر دیده می‌شود که سه صفحه آن هم اختصاص به معرفی پسر مؤلف بحرالجمواهر (یوسف بن محمد بن یوسف هروی) و آثارش دارد. از این‌رو بررسی و اشاره به ویژگی‌های این اثر ارزشمند از جنبه‌های مختلف سبکی، زبانی، طب سنتی و غیره شایسته و بایسته می‌نماید.

با توجه به فهرست‌های نسخ خطی در دسترس و وبگاه کتابخانه ملی، دستنویس‌های بسیاری از بحرالجمواهر در کتابخانه‌های داخل و خارج ایران نگهداری می‌شود. علاوه بر دو چاپ حرفی یادشده، چند

چاپ سنگی نیز وجود دارد:

- ۱- چاپ سنگی موزخ ۱۲۴۶ ق.، کلکته، به تصحیح حکیم عبدالمجید، ۳۰۲ ص. (عارف نوشاهی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۱۴۷)
- ۲- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۰ ق.، هند، ۲۹۴ ص. (همان)
- ۳- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۸ ق.، تهران، به قلم محمد رضی بن محمد حسین طباطبایی سمنانی.
- ۴- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۹ ق.، لکهنو، حکیم ابوالحسن، ۲۹۶ ص. (همان)
- ۵- چاپ سنگی موزخ ۱۳۲۵ ق.، لکهنو، به کتابت محمد مصطفی علی لکهنوی، با تصحیح خواجه قطب‌الدین احمد.

چاپ‌های حروفی یادشده در قم و تهران در واقع رونویسی از نسخه‌های چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۸ ق. و ۱۳۲۵ ق. هستند، با همان روش و با همان اغلاط. موارد نادرست فراوان که در هر دو چاپ حروفی وجود دارد، مانند «دوخ»^۱ در مدخل «أسل» و «ناهان»^۲ در مدخل «باجات» و «ترکه»^۳ در مدخل «جانحة» و غیره؛ افتادگی‌هایی مانند مدخل «قیشور» به معنای «سنگ پاخاره» و اشتباهات حروف‌چینی، به‌ویژه بی‌دقتی در نقطه‌گذاری لغات عربی و فاصله‌گذاری مانند «شیراز کردن»^۴ در مدخل «سکنة» و «گر کردن»^۵ در مدخل «اصیر»^۶ و غیره نشان می‌دهد که دو چاپ حروفی تهران و قم تفاوت چشمگیری با یکدیگر ندارند. چاپ حروفی قم از لحاظ داشتن فهرست‌های نه‌چندان کامل انتهای کتاب و استفاده از یک نسخه خطی متعلق به قرن ۱۰ در کنار نسخه چاپ سنگی از اعتبار بیشتری برخوردار است.

۱-۱. معرفی مؤلف

نام و نشان مؤلف بحرالجواهر بنا بر اشاره صریح خود او در مقدمه کتاب «محمد بن یوسف الطیب الهروی» است. (هروی، ۱۳۸۷: ۱۳)^۷. در برخی منابع نام کامل او «محمد بن یوسف المحلی القرشی الطیب الشافعی هروی» آمده (رضوی برقی، ۱۳۸۴: ۲۱۰؛ محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳) و او را بر مذهب اهل سنت و فرقه شافعی دانسته‌اند. (نک: رضوی برقی، ۱۳۸۴: ۲۱۰). با توجه به اینکه در هیچ‌یک از منابع در دسترس به سنی بودن وی اشاره‌ای نشده و مؤلف نیز در کتاب خود از میان خلفای راشدین به سخنان حضرت علی (ع) استناد جسته، احتمال می‌رود که او را با محمد بن یوسف الهروی، عالم علم حدیث که از وی احادیث بسیاری در کتب فقهی و شافعی نقل شده، اشتباه گرفته‌اند. از طرفی دیگر نیز برخی از منابع آثار او را از جمله مصنفات شیعه معرفی کرده‌اند (نک: آقابزرگ تهرانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۰۸).

محمد هروی از طبیبان ماهر و حاذق نیمه دوم قرن نهم و نیمه اول قرن دهم هجری بوده^۸ و در هرات می‌زیسته است و در پایان زندگی با ظهیرالدین بابر به هندوستان رفته و رساله غرائب و عجائب هندوستان را در آنجا تألیف کرده است. (نفیسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸۲) وی معلم و استاد پسرش، یوسف بن محمد بن یوسف هروی، معروف به حکیم یوسفی یا یوسف حکیم، بود. پسر که در محضر پدر دانش آندوخته بود از پدر مشهورتر و پرکارتر شد و در علم طب آثار بسیاری به نظم و نثر بر جا گذاشت.^۹

۱-۲. معرفی کتاب

بحرالجواهر نامی است که مؤلف در مقدمه اثرش بر آن نهاده است. (هروی، ۱۳۸۷: ۱۴). این اثر در برخی از منابع در دسترس با نام‌هایی همچون بحرالجواهر: معجم الطب الطبیعی (هروی، ۱۳۸۷) و بحرالجواهر فی حل لغات السائر (عنوان بسیاری از نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های ملی، مجلس، مرعشی و غیره) معرفی شده است.

بحرالجواهر در برخی از منابع با اثر دیگر مؤلف به نام جواهراللغة یکی دانسته شده، اما در واقع جواهراللغة کتاب مختصری است در طب که در سه فصل (فصل اول در اسامی اعضاء؛ فصل دوم در ادویه مفردة مرکبه و فصل سوم در تعریفات امراض) در سال ۹۲۴ ق. تدوین و به سلطان جلال‌الدین ملک‌دینار غرّ تقدیم شده و پس از آن بحرالجواهر، مفصل‌تر از آن، در سال ۹۳۸ ق. تألیف و به ظهیرالدوله محمد، مشهور به امیربیک وزیر، پیشکش شده است. (نک: ا. ز، ۱۹۶۳: ۳۳۱ تا ۳۳۴؛ محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳؛ بحرالجواهر، ۱۳۸۹: ۸۷ تا ۸۵؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۳). از این رو عنوان «جواهر اللغه (بحر الجواهر)» در نسخه چاپ حروفی تهران صحیح نیست.

بحرالجواهر آمیزه‌ای از دو زبان عربی و فارسی است. از آنجاکه در این اثر اکثر مدخل‌ها و معانی و تعاریف به زبان عربی است برخی منابع آن را فرهنگی عربی به عربی معرفی کرده‌اند. از طرفی دیگر وجود برخی مدخل‌های فارسی مانند بادشنام، تامول، دهمست، رهشی، نانخواه، هزارچشان و غیره و برخی تعریف‌های موجز و مفصل فارسی، که در شمار کم نیستند، مانند تعریف مدخل‌های اطریلال، تراب، عاصور، عنب و غیره برخی منابع را بر آن داشته که آن را فرهنگی فارسی قلمداد نمایند. (نک: بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۱۶۴). از میان ۵۹۲۶ مدخل این کتاب، حدود ۱۳۴۲ مدخل تعریف کاملاً فارسی دارد. بسیاری از تعریف‌ها آمیزه‌ای از عربی و فارسی است، ولی زبان عربی نسبت به فارسی کاربرد بیشتری دارد. برخی منابع آوردن معادل‌های عربی را نقل قول مستقیم مؤلف از یک منبع عربی دانسته‌اند (نک: محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳).

۲. ویژگی‌های محتوایی (روش تألیف) بحرالجواهر

این کتاب شامل ۵۹۲۶ مدخل است که به ترتیب الفبای فارسی، فقط بر اساس حرف اول، مدون شده است. مدخل‌ها بسیار متنوع و در عین حال با یک وحدت موضوعی مرتبط با علم پزشکی هستند. تلفظ مدخل‌ها در آغاز تعریف‌ها معمولاً با ذکر کلمات بالفتح، بالضم و بالكسر نشان داده شده است. معانی و تعریف‌ها (به جز اصطلاحات تخصصی)، چه در بخش عربی و چه در فارسی، به نثری ساده و روان است. گاهی برای تفهیم بیشتر مداخل، ابتدا معنای اصلی و سپس معنای اصطلاحی آن آمده است:

اعور: یک چشم و نام روده‌ای که متصل است به دقاق و از بهر آنکه او را یک منفذ بیش نیست مسَمَّی است به اعور.

و گاهی نیز معانی مختلف یک کلمه و دیگر صورت‌های آن آمده است:

الخف: بالضم، موزه و الخف بالكسر و الخفیف، سبک؛ خفة بالكسر سبکی. من باب ضرب و الخفیف أيضاً هو الذى فى طباعه ان يتحرک نحو المحيط.
مهم‌ترین ویژگی‌های این بخش به شرح ذیل است:

۲-۱. تنوع مقولات مدخل‌ها

مدخل‌های این کتاب شامل لغاتی است که به نوعی با علم پزشکی ارتباط دارد از این رو مقولات متنوعی را در برمی‌گیرد. مثلاً اسامی بلاد و شهرها در این کتاب بارها ذکر شده و ارتباطشان با طب در آن است که گیاه دارویی یا میوه خاصی در آن شهر به عمل می‌آید، یا فلان اصطلاح در آن شهر به صورت دیگری تلفظ می‌شود، یا فلان غذای بیمار به طور دیگری در آن شهر طبخ می‌شود، یا اوزان اندازه‌گیری داروها در آن شهر به مقدار خاصی است، و یا نام آن شهر بارها در تعریف‌ها به کار رفته است. این ویژگی در کنار «تعاریف مفصل» (ویژگی بعدی) بحرالجواهر را از قالب «فرهنگ» به یک «دانشنامه» تبدیل کرده است. مهم‌ترین مقولات مدخل‌های این کتاب شامل موارد زیر است:

بیماری‌ها و حالات روحی مانند حياء، حدیث النفس، حُب، سبه، عادت؛ اعضا و حواس بدن انسان؛ گیاهان دارویی؛ حیوانات که از گوشت، چربی، شیر، نیش، تخم آن‌ها و غیره در درمان بیماری‌ها استفاده می‌شود؛ اغذیه؛ رنگ‌ها؛ اوزان برای سنجش و اندازه‌گیری داروها به جهت حساسیت میزان آن‌ها در ترکیب مانند اوقیه، درم‌سنگ، طسوج؛ اوقات: زمان‌های اوج و حضيض بیماری‌ها، تب و غیره مانند بحران، ایام باحوریه، الحالة المتوسطة؛ ابزار، مانند قاروره، کبچه‌میل؛ بلاد و اماکن؛ کتب پزشکی، مانند صیدنه؛ اسامی

اطباء و حکما و شرح احوال آن‌ها، مانند ابونصر فارابی، جالینوس. گاهی برخی از مدخل‌ها بی‌ارتباط با موضوع پزشکی به نظر می‌رسند، اما معمولاً آوردن آن‌ها به درک معنای مدخل‌های مرتبط با آن که اغلب در ادامه آمده‌اند کمک می‌کند، مانند «خنجر» که تفهیم مدخل «خنجری» را آسان می‌کند:

خنجر: سگین کبیر، فارسیه: دشنه.

خنجری: عظم غضروفی عریض تحت الصدر، طرفه الأسفل مائل الاستدارة. سمی به لمشابهة الخنجر.

۲-۲. تعاریف مفصل

اکثر معانی و تعاریف‌های این کتاب مانند دانشنامه‌ها شامل یک یا چندین جمله و حتی پاراگراف است، مانند مدخل‌های جالینوس، سورنجان، صبر، طبقات‌العین و غیره، و در مواردی منحصر به یک یا چند کلمه می‌شود مانند مدخل‌های خلیه، سجلاط، لعیب و غیره.

۲-۳. استناد به کتب مشهور طب و اقوال اطبا و حکمای پیشین

یکی از ویژگی‌های ممتاز این کتاب که آن را از دیگر فرهنگ‌های مشابه خود متمایز می‌کند، تکمیل و تثبیت معانی و مفاهیم اصطلاحات پزشکی از طریق استناد به ده‌ها کتاب پزشکی و گاه غیرپزشکی معتبر و مشهور و نیز اقوال و آراء پزشکان و دانشمندان پیشین آن است. مؤلف در مقدمه اثرش به این روش اشاره می‌کند و از کتاب‌های متعدّد مانند شفا، قانون و شروح آن، حاوی‌الکبیر، موجز و شروح آن، منهاج، جامع، تقویم، ینابیع، نزهة‌الارواح و غیره نام می‌برد. استفاده نویسنده بحرالجواهر از منابع معتبر و موثق به این تعداد محدود نمی‌شود، وی از ده‌ها اثر ارزشمند دیگر نیز مانند آثارالبلاذ، مفتاح‌الطب، عین‌الحیاء، التلویح، معانی‌القرآن، حیاة‌الحيوان، رسالة یوسفیه، حاشیة‌الکشاف، الإقناع، التهایمة، اختیارات بدیعی، عجائب‌البلدان، اغراض‌الطبیة، ذخیره خوارزمشاهی، تهذیب‌الاسماء و غیره بهره گرفته است.

وی در مقدمه بیان می‌دارد که از نظرات طیبیان و عالمان متبحر، حتی به صورت شنیداری، مدد گرفته اما نام آن‌ها را ذکر نکرده است. در بحرالجواهر علاوه بر نام مؤلفان کتاب‌های یادشده، نام حکما و دانشمندان دیگری مانند ابن اعرابی، ابن بیطار، ابن زکریا، ابن سکیت، ابن ماسویه، ارسطو، امام فخرالدین رازی، الایلاقی، بقراط، جاحظ، جالینوس، سدید کازرونی، شیخ نجیب‌الدین، القرشی، المبرد، محمد بن محمود آملی، مولانا نفیس و غیره نیز مشاهده می‌شود.

محمد هروی از میان کتاب‌های مورد استفاده خود به آثار ابن سینا و تفتازانی بسیار مراجعه کرده و بارها از ابن سینا با عنوان «شیخ» و از تفتازانی با عنوان «عالمه» یاد کرده است.

۲-۴. بهره‌مندی از فرهنگ‌های عربی و فارسی - فارسی

مؤلف علاوه بر استناد به متون پزشکی و گاه غیرپزشکی از چندین فرهنگ معتبر عربی به عربی مانند العین خلیل بن احمد فراهیدی، الصحاح جوهری، جمهرة اللغة ابن درید، المغرب مطرزی، قاموس اللغة فیروزآبادی و غیره، و همچنین فرهنگ‌های عربی به فارسی مانند دستور اللغة، مهذب الأسماء، تاج الأسماء، الصحاح، مقدمه الادب زمخشری، کنز اللغات و غیره بهره گرفته است.

۲-۵. آراستن مطالب کتاب به آیات قرآن و احادیث پیامبر و ائمه

از دیگر ویژگی‌های بارز بحر الجواهر آن است که شرح و تعریف‌های مداخل علاوه بر اقوال و آراء علما و حکما، با آیات قرآن (با عبارت «قوله تعالى» و «قال الله تعالى») و سخنان بزرگان دین مانند پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، امام حسن (ع) و غیره نیز همراه شده است. همچنین گاهی به برخی از اصطلاحات قرآنی، مانند «غرائق»^۱ در مدخل «غرنوق»، نیز در ضمن تعریف‌ها اشاره شده است.

۲-۶. نگرش انتقادی به آراء و اقوال اطباء و حکما

یکی دیگر از ویژگی‌های حائز اهمیت در این کتاب دیدگاه انتقادی مؤلف نسبت به نظرات و اقوال دیگر اطبا و حکماست. وی گاهی در خلال تعریف‌ها و توصیفات یک لغت و اصطلاح، به ذکر آراء مختلف درباره آن می‌پردازد و گاهی نیز آن را رد یا تأیید کرده و نظر خود را بیان می‌دارد، مانند

المثلث: هو الشراب المغسول. قال «محمد بن محمود الأملی» فی «شرح کلیات الإیلاق»: هو ما یتخذ من العصیر ثلاثة اجزاء و من الماء جزء واحد و یغلی الی أن یذهب الثلث یدلّ علیه قول «الشیخ» حتی یذهب ثلثه، فعمل من هذا أن ما ذهب الیه الأطباء أن المثلث هو ماء العنب إذا أُغلی و أخرجت رغوته حتی یتقی منه الثلث و یذهب الثلثان. **غلط؛** لأنّ المثلث بهذا الطریق دبس و رب عنب، و منشأ **غلطهم** المثلث الفقھی، فخلطوا المثلث الطبّی بالمثلث الفقھی، و قد استقصینا الکلام فیهِ فی «عین الحیاة» و هو کتابنا فی الأشياء المعمرة و المقویة للحرارة الغریزیة و المضعفة لها. (هروی، ۱۳۷۸: ۳۴۰).

در مورد فرهنگ‌های لغت نیز اشتباهات فرهنگ‌نویسان را در تعریف لغات متذکر می‌شود، مانند حَفْنَة: یک مشت چیزی که در کف دست گنجد و صاحب «صراح» فرموده که دو مشت و این غلط است. و مدخل‌های دیگری همچون برسام، السمع و فلیم نیز مورد انتقاد وی قرار گرفته‌اند.

۲-۷. به کار بردن اشعار و امثال

مؤلف در بعضی از تعاریف خود به اشعار فارسی و عربی (بدون ذکر سراینندگان آنها) و امثال عربی استناد کرده است. اشعار فارسی مانند

الامراض المتعدیه: هی التي تتعدی من شخص الی آخر بالمجاورة کما قيل: شعر
 به تو می‌رود هشت نوع از مرض حذر کن ازو تا نیابی ضرر
 جذام و برص، آبله سرخچه وبا و جرب، مانیا و بخر
 (همان، ۳۴۰)

اشعار عربی نیز در مدخل‌هایی مانند عقاب (همان، ۲۷۱) و الوجع (همان، ۳۷۸) آمده است.

۳. ویژگی‌های لغوی بحرالجواهر

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد بحرالجواهر، برخلاف تصور اکثر منابع، فرهنگ عربی به عربی نیست و تعداد لغات فارسی آن محدود به چند لغت اندک نمی‌شود بلکه آمیزه‌ای است از عربی و فارسی و گنجینه‌ای از لغات کمیاب و ترکیبات بدیع که در نوع خود به‌عنوان یک متن منثور قرن دهم، بی‌نظیر و حائز اهمیت است. در ادامه به بیان این ویژگی‌ها با ذکر نمونه‌هایی از هر کدام پرداخته خواهد شد. در این بررسی ضمن استفاده از نسخه‌های چاپ حروفی و چاپ سنگی تهران، که بیشتر بدان اشاره شد، از دو نسخه خطی قدیمی (از قرن ۱۱ ق.) زیر نیز بهره برده شده است:

الف. نسخه شماره ۱۴۵۹/۳۱۹ اسناد کتابخانه ملی، کتابت: ۱۰۴۰ ق.

ب. نسخه شماره ۱۹۱۳۸-۹ اسناد کتابخانه ملی، کتابت: ۱۰۶۴ ق.

ارجاع نمونه‌های زیر به صفحات نسخه چاپ حروفی قم است که نسبت به نسخه چاپ حروفی تهران دارای امتیازهایی است. در ارائه شواهد، از پیکره غنی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی - فرهنگیار^{۱۱} و کتابخانه دیجیتال نور^{۱۲} مدد گرفته شده است.

در زیر ابتدا لغات شاذ و کمیاب فارسی به ترتیب الفبای فارسی و بعد از آن معادل‌های آنها همراه با

شماره صفحه نسخه چاپی قم، بعد از علامت (/)، آمده است، مانند **کواره**: قرطال / ۳۰۶. اگر لغت فارسی مورد نظر در ترکیب و یا در میان جمله به کار رفته باشد بدین صورت نشان داده شده است: **کلاش** (متکرج: نان کره گرفته و ~ گرفته) ۳۴۰.

لغاتی که به دو صورت، با علامت (/)، آمده اند نشانگر تلفظ دیگری از آن لغت در دیگر نسخ چاپی یا خطی است، مانند **سفجه / سفجه**.

تعاریف لغات زیر در صورت امکان، از قدیمی ترین فرهنگ های فارسی به فارسی، و سپس شواهد آنها از متون منظوم و منثور، با ذکر منبع، ارائه شده است. مبنای گزینش تعاریف از فرهنگ های مذکور و شواهد آنها، نخست وضوح و رسائی معنایی و سپس قدمت آنها بوده است. از این رو از نظر موضوعی ترجیح بر متون پزشکی قرار گرفته است تا اصطلاحات این علم اعم از نوع بیماری ها، کاربرد گیاهان و داروها و غیره ملموس تر نشان داده شود.

۳-۱. لغات شاذ و نادر

یکی از ویژگی های مهم بحر الجواهر وجود تعداد بسیاری از لغات و اصطلاحات کمیاب در آن است. لغات گزینش شده زیر در متون دیگر یا کم کاربرد است و یا در متون کهن از قرن ۴ تا حدود قرن ۸ ق. به کار رفته و مطابق داده های پیکره های موجود زبانی، معمولاً کاربرد آنها در همان قرن ها متوقف یا بسیار کم شده است. بعضی از این لغات ظاهراً شاهدهی در متون در دسترس ندارد و تنها در این اثر مشاهده می شود. در ذیل این گونه لغات اشاره شده است که شاهد متنی ندارند؛ مانند باها، سلطان مهره، کلاش، شیلر، میزره و غیره.

این گونه لغات در متن به چند صورت آمده اند: برخی معادل مداخل عربی یا در ضمن تعاریف فارسی آمده اند و عده ای در ضمن تعاریف عربی، با اشاره به فارسی بودن آنها و برخی دیگر خود در جایگاه مدخل قرار گرفته اند. لغات هر کدام از صورت های مذکور به شرح ذیل این گونه آمده است:

۳-۱-۱. لغاتی که معادل مداخل عربی یا در ضمن تعاریف فارسی آمده اند:

آب گردش (خس: کاهو سرد و تر است ... منوم بود و مخدر، و ~ را نافع بود) ۱۵۴

«آب گردش - ظاهراً نوعی بیماری چشم که باعث جاری شدن اشک از چشم می شود...» (فرهنگ جامع زبان فارسی). «سیر و دور چرخ فرزند از پدر و او می کند / آب گردش طفل اشک از چشم تر و او می کند» (شهرت شیرازی به نقل از فرهنگ جامع زبان فارسی).

انگورک‌توره^{۱۳}: عنب‌الثعلب / ۲۷۴

«انگورک‌توره - میوه گیاهی سرخ و گرد» (لغت‌نامه دهخدا). «عوسج ... را انگورک‌توره گویند و چون میوه او رسیده شود، روباه او را بخورد تا دیروقت خرطوم و پتفوز او به لون سیاه بود» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۴۹۹).

بادآبله: الحمیقاء / ۱۴۵

«بادآبله - آبله هلاک‌کننده و آن را بادآوله و باد لوطه نیز گویند. (قوام فاروقی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۰۱). «علت بادآبله آن بود که بر تن نقطه‌های سرخ پدید آید و اندر وی یکی بزرگ باشد مانده آبله‌ای که از سوختگی آتش خیزد» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

باها^{۱۴} (باجات: معرب) ~ ۶۳

«باها: نوعی از طعام باشد که پاچه نیز خوانند. نوعی از طعام باشد که عربان باهه‌اش گویند، باجه معرب آن است» (لغت‌نامه دهخدا). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

برغست: قنابری / ۳۳۱

«برغست - آن گیاهی بود که خر بیشتر خورد و آن را به تازی قنابری خوانند، گلکی زرد دارد (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۹۱). «عصاره برغست کلف را و برش را ببزد» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۲۰).

برماه: المثقب / ۳۴۰

«برماه - مثقب و مته و آلتی مر درودگران را که بدان چوب و تخته را سوراخ کنند» (ناظم‌الاطباء). «بعضی مجبران استخوانی را کی بخواهند برید، به برماه سولاخ کنند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۰۹).

این لغت به صورت «برماه» نیز در متون آمده است: «این عضو را به برماه می‌سند و به تازی ثاقب گویند (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۴۴)

تاتوره: جوز مائل / ۱۲۳؛ اصل اللفاح: بیروج است و آن ~ باشد) ۳۸

«تاتوره - گیاهی است از خانواده بادنجانیان ... حاوی ماده سمی و مخدر است. میوه آن در محفظه خارداری به درشتی یک گردو قرار دارد. برگ این گیاه مصرف دارویی دارد» (لغت‌نامه دهخدا). «در میان حلاوا قدری تاتوره تعبیه کردند و به حامد دادند» (عوفی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۵۹)؛ «جهت درد اعضا از مخدرات مانند بزرالبن و بیخ تفت و تخم تاتوره از هریک به وزن عدسی تا نیم نخود مجوز است» (شیرازی، ۱۳۸۸: ۹۸).

تغدری (حباری... در حدیث آمده که حضرت رسالت (ص) گوشت ~ میل کرده‌اند) ۱۲۶

«تغدری (مأخوذ از ترکی) = هوبره: پرنده‌ای است بزرگ دانه‌خوار و حلال گوشت» (لغت‌نامه دهخدا). «تغدری مرغی است به‌غایت تیزپرواز ... گوشت تغدری به‌اتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۷۰۰).

تنکار: لحام الذهب / ۳۲۹

«تنکار - داروئی باشد که طلا و نقره و مس و برنج و امثال آن را بدان پیوند کنند و آن معدنی و مصنوعی هر دو می‌باشد معدنی از چشمه برمی‌آید» (برهان). «سرمه، گلنار، تنکار زرگران راستاراست به آب مورد تر بسرشند و پشم پاره‌ای بدان آلوده کنند و بردارند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۲۴).

چگانی (قاشر: آن است که از غایت جلا دادن عضو اجزای فاسده را ببرد مانند خربزه ~ ۳۰۲
«چگانی - نوعی از خربزه که شیرین است و از شدت شیرینی و حلاوت چسبیده است و در شیراز چیز چسبیده را چگنی و چگنه گویند» (آندراج). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

چنگک / چنگلک^{۱۵} (شیلیم: تخمی است که در میان غله افتد و آن را تلخ کند وی را ~ گویند) ۲۳۷
این لغت در این معنا در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.
خنجک (بطم: هو الحبة الخضرا ... فارسیه ~ ۸۰): (الضرو^{۱۶}: درخت ~ ۲۴۸): (محلِب: درخت ~ ۳۴۱)
«خنجک - درختیست که در کوه بُود» (اسدی طوسی، ۱۸۹۷: ۶۵). «درختان ایشان ... : مازو و هلیله و زیتون و بلبل و بید و پده و خنجک و بیدانجیر و آنچه تهی ندارد از درختان» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۷۳).

خَلقی (اُشتر: دریده‌چشم و اندکی [؟] این مرض ~ می‌باشد) ۳۵

«خَلقی - منسوب به خلقت، طبیعی، مادرزاد، فطری» (لغت‌نامه دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «آدم دو چیز بُود طینت و روحانیت. طینت وی خَلقی بُود و روحانیت وی امری بُود» (میبیدی، ۱۳۳۹، ج ۳: ۲۹۷).

خوب کلان: بذرالخمخم / ۷۴

«خوب کلان - بر وزن موی گشان، به معنی خوب کالا است که تخم بارتنگ باشد گویند این لغت هندی است» (برهان). «خبه ... به شیرازی شفتک ... و در هند مشهور به خوب کلان است ماهیت آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می‌باشد. (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۳۷۹).

در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «اطراطیقوس»، به نقل از یادداشت مؤلف، «جوب کلان» و در نسخه خطی الف «جوبه کلان» آمده است.

رودنگ: عروق أحمر / ۲۶۷؛ فَوَّة الصبَّاغین / ۳۶۱؛ (خَس الحمار: ~ کوهی) ۱۸۰

«رودنگ - چوبی است که جامه بدان رنگ کنند» (فرهنگ رشیدی). «ثوب مُفَوِّئ: جامه به رودنگ رنگ کرده» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۳۱).

روشنک: شاطل / ۲۲۵؛ غوشنه^{۱۷} / ۲۸۶

«روشنک: نام داروئی است مانند کمای خشک‌شده» (برهان). «شاطل ... به فارسی روشنک نامند ماهیت

آن دوائی است هندی ... به قدر باقلائی ... و پوست آن بسیار چین‌دار» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۳۸).

ریچار^{۱۸}: ریصار / ۱۹۲

«ریچار - طعامی است که از جغرات پزند به هر رنگ که خواهند» (قوام فاروقی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷۹)؛
«ریچار - بر وزن دیدار، مطلق مرتباً را گویند عموماً و مرتبائی که از دوشاب پخته باشند خصوصاً و هر چیز را نیز
گویند که از شیر گوسفند پزند به هر نحو که باشد» (برهان). «از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و خداوند این
علّت را سود دارد ... بعضی سبزی‌هاست ... و بعضی ریچارها» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۲۷).

سبزگرا: الاسقع / ۳۸

«سبزگرا / سبزگرا - با کاف فارسی ... به معنی سبز قبا است و آن مرغی باشد سبز به سرخی مایل و تاج‌دار
و با تشدید رای قرشت هم به نظر آمده است» (برهان). «صرد ... مرغی است که به فارسی سبزگرا [گویند] ...
و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۶۸).

سردارو (العلاوة): داروهای خشک کوفته که در مطبوخ کنند بعد از طبخ، وی را ~ نیز گویند) ۲۷۳

«سردارو - داروهای کوفته خشک که بر دوی مطبوخ ریزند» (لغت‌نامه دهخدا). «تقوعات^{۱۹} اصلح‌اند در اوقات
و ازمان ... خصوصاً هنگامی که تقویت نمایند آن‌ها را به سردارو» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۱۷۴).

سفجه / سفجه (الحدج: ~ و بادنجان و حنظلی که صلب و سخت شده باشد) ۱۳۳؛ حزدوم^{۲۰} / ۱۳۶؛

ضغبوس / ۲۴۹

«سفجه - خربزه خام نارس که کالک نیز گویند» (فرهنگ رشیدی). «در پالیز تفحص کردم. سفجه
مژنگی یافتم» (بخاری، ۱۳۸۳: ۵۶).

سلطان‌مهیره (حجرالخماری: بعضی آن را ~ نیز گویند به سبب آنکه چون پادشاه با کسی در غضب شود آن

مهیره به دست گیرد و نزدیک پادشاه رود غضب پادشاه تسکین یابد) ۱۵۳

این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.

سنگ‌شکن (قشب: خرما) ~ ۳۰۷

«سنگ‌شکن - نوعی از خرما» (فرهنگ رشیدی). «قشب ... اسم عربی حجازی تمر نخل خشک‌شده»

نیم‌رس است ... به فارسی خرما سنگ‌اشکن و به شیرازی قسبک نامند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۹۲).

عروس در پرده (حبّ الکاکنج: ... و هو بزّی و بستانی و جبلی و يقال للبزّی ~) ۱۲۷؛ کاکنج / ۳۱۷

«عروس در پرده - دوائی است که آن را کاکنج گویند تخم آن را تا هفت روز هر روز هفت عدد هر زنی که

بخورد هرگز آبستن نگردد» (برهان). «اهل مرو، کاکنج را «عروس در قبه» گویند و اهل ماوراءالنهر «عروس

رزانی» و بعضی «عروس در پرده» گویند» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۵۷۶).

در برخی متون به صورت «عروسک پس پرده» نیز آمده است: «کاکنج ... معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف به عروسک پس پرده». (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۷۲۵).

فرشتوک: خطاف / ۱۸۳

«فرشتوک - بر وزن و معنی پرستوک باشد که عربان خطاف گویند و به حذف کاف هم آمده است که فرشتو باشد» (برهان). «برآید در این درجه چیزی مانند گوسفند، سپید و در زیر او غباری سفید صافی و در میان او سار و فرشتوک می‌پرند» (تتکلوشا، ۱۳۸۴: ۸۹).

کاردی^{۲۱} (الخوخ الاقرع: شفتالوی) ~ ۱۶۰

«کاردی - شفتالوی بزرگ دیررس، قسمی شفتالوی درشت و پرآب و خوش طعم دیررس که چون غالباً آن را نارسیده خورند ناچار با کارد بُرند» (لغت نامه دهخدا). «آن شفتالو که سست و آبدار بود که دانه از گوشتش جدا گردد، او زودگوارتر است. و شفتالوی کاردی سخت‌تر است و جوهرش غلیظتر و دیرگوارتر است.» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۱۲۸).

کبچه‌میل (فرقیه^{۲۲}: سر ~ ۲۹۱)

«کبچه‌میل / کفچه‌میل - میلی است سرپهن که پزشکان و جراحان بدان غده‌های خُرد و امثال آن را بردارند» (لغت نامه دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «آن را کی طیب خواهد کی پلک چشم او بازگرداند ... کفچه‌میل بر پشت چشم نهادن و فروبردن تا چشم به‌رفق بازگردد» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۳۹)؛ «از جمله بیماری‌های خاصه پلک، یکی برد است ... پلک را از پهنا بشکافند به مبضع و برد را به کفچه‌میل بردارند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۱۷).

کچله: اذراقی^{۲۳} / ۲۸

نک: کچوله (در همین مقاله)

کچوله: قاتل الکلب / ۳۰۱

«کچوله - اسم فارسی اذراقی است ... گیاهی است ... که چندین گونه دارد و همه قی‌آور و ملین هستند ... دارای دانه‌های با طعم تلخ و سوزانی هستند» (لغت نامه دهخدا). «مرگ موش در طبیعتش کار مفرح یاقوتی می‌کند و کچوله در ذایقه‌اش تأثیر قرص لیمو دارد» (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۳۷).

این لغت به صورت‌های «کچله» و «کوچوله» نیز در متون به کار رفته: «اگر اذراقی، که «کچله» نامند، به گوشت آغشته نمایند و در جایی گذارند که شیر و پلنگ و گرگ و شغال و امثال آن‌ها بخورند بمیرند» (نوری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۳۸)؛ «در سموم محزکه اعصاب: سموم مذکوره عبارتست از کوچوله و جوهر آن (استریکنین) و اسید پروسیک و ذرابیح» (ناصرالحکما، ۱۳۹۰: ۲۰۰).

کراویه (قردمانا: بعضی گویند که ~ ی کوهی است) ۳۰۶

«کراویه / کراویا - زیرهٔ رومی باشد و آن را نانخواه نیز گویند» (برهان). «گندم گرم و تر است ... مصلح وی کراویه است» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۷۹).

کلاش (متکزج: نان کره گرفته و ~ گرفته) ۳۴۰

«کلاش - کپره، کپک، کفک، کره» (لغت نامهٔ دهخدا). شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

کنگزرد (تراب: صمغ ~ است) ۹۲

«کنگزرد - صمغ مترشح از کنگر که اثر قی آور شدید دارد» (لغت نامهٔ دهخدا). «اگر دانی که خلط سرد است به قی کردن مشغول باشی ... اگر نیاید، کنگرز و جوزالقی و بوره با وی یار کنی.» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۵۶۹).

کواره: قرطال / ۳۰۶

«کواره - خانهٔ زنبور عسل» (فرهنگ رشیدی). «الاری - بقیت انگبین که در کواره مانده بود» (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۳: ۱۸۲۴).

لاکچه (لاخشه: ~ یعنی تتماج) ۳۲۷

«لاکچه - تتماج باشد و آن آشی است معروف» (برهان). «بدانک گوشت و هریسه و عَصیده و ماهی و لاکچه ... هیچ نشاید خوردن بدین علت چی آماس را صلب گرداند» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۴۴۳).

لاغیه (جشمیزک: چشم‌خانه است و بعضی گویند ~ است) ۱۱۶

«لاغیه - بر وزن بادیه، نباتی است و آن را گلی باشد مانند گل شبت و زنبور عسل گل آن را خورد و چون برگ‌ها یا شاخه‌ها از آن جدا کنند شیر بسیاری از وی برآید» (برهان). «یتوع و شبرم و عشر و لاغیه قوی‌ترند، از خوردن شیر آن، حرارت و تاسه و اسهال بسیار پدید آید» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۳۰).

نازبو: الشاه‌اسفرغم / ۲۲۶

«نازبو - یعنی ریحان» (فرهنگ رشیدی). «ریحان که به نازبوی مشهور شده معتدل است» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۱۴۶).

مانیا (الأمراض المتعدّية: ... جذام و برص ابله سرخچه / وبا و جرب ~ و بخر) ۴۹

«مانیا - قسمی از جنون و دیوانگی» (ناظم‌الاطباء): «کابوس علتی است که مردم چون در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینهٔ اوست و او را می‌فشارد ... این علت مقدمهٔ صرع باشد، یا مقدمهٔ سکنه، یا مقدمهٔ دیوانگی که آن را مانیا گویند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۸۱).

مشنگ: خرفی / ۱۵۳؛ الخلر / ۱۵۷؛ (کرسنه: ~ گاوی) ۳۲۰

«مُشَنگ - نوعی از غله است، کرسنه، گاودانه، خرفی» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «فصل سومین در مالِخولیا ... و علاجش اینکه ریخته شود بر سر او روغن بنفشه ... و غذا مزوَرهٔ مشنگ یعنی بنوماش به روغن بادام» (کشمیری قادری، بی‌تا: ۹۴).

موری (بربخ: ~ آبخانه و در طب عبارت است از وریدی که از کلیه به عنق مثانه متصل شده) ۶۹
 «موری - بر وزن غوری، به معنی راهگذر آب باشد» (برهان). «مجرای منی ... نوع جرم آن نه از نوع جرم خایه است و همچون موری‌ای است میان خایه و بن قضیب نهاده و به تازی آن موری‌ها را اوعیة‌المنی گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۸).

هزاربندک: عصاء‌الزاعی / ۲۶۸

«هزاربندک ← هزارجشان» (لغت‌نامهٔ دهخدا): «هزارجشان - تاک صحرایی باشد و آن بسیار بلند می‌شود و بر درخت‌ها می‌پیچد و معنی آن هزار گز است چه جشان به معنی گز باشد» (برهان). «عصی‌الزاعی ... لغت عربی است ... در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند ... و به فارسی کسته و هزاربندک» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۰۸).

هزارخانه (حفج: ~ که با شکنبه می‌باشد) ۱۳۸؛ (قطنه: آلتی تکنون مع الکرش، فارسیها ~) ۳۱۰

«هزارخانه - هزارالا، سی‌تو، هزارتو، قسمتی از احشای گیاه‌خواران مانند گوسفند و گاو که چندین لا دارد و غذا پس از نشخوار وارد آن می‌شود؛ شکنبهٔ گوسفند» (لغت‌نامهٔ دهخدا). شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

یلمه (مسحوط^{۲۴}: آن است که گوسفند را ~ کنند) ۳۴۸

«یلمه کردن (ترکی) - پاکیزه کردن بزغاله از موی جهت بریان کردن» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «بیارند چهار کله و پاچه آن مقدار که خواهند و به آب گرم یلمه کنند پاک و به آب سرد بشویند و خشک کنند و به آتش دارند» (باورچی بغدادی، ۱۳۶۰: ۱۲۹).

۳-۱-۲. لغاتی که در معانی عربی با اشاره به فارسی بودن آن آمده‌اند:

گاهی پس از معانی و تعاریف عربی مدخل‌ها به معادل فارسی آن‌ها، با ذکر «فارسیه» یا «فارسیته» و «فارسیها» اشاره می‌شود. در پژوهش حاضر به نمونه‌های کمیابی از این دست لغات برخوردیم که اغلب در پیکره‌های زبانی موجود یا شاهی برای آن یافت نشد و با به‌ندرت یک یا دو شاهد از آن دیده شد. در

فرهنگ‌های در دسترس نیز یا مدخل نشده و یا بدون شاهد آمده است. به کار رفتن این دسته از لغات نشان‌دهنده به‌کارگیری آن‌ها توسط اهل زبان در آن عصر در یک حوزه جغرافیایی خاص است.

آلک (اشنه: هی قشور دقیقه لطيفة تلف علی شجر البلوط و الصنوبر و الجوزة ... فارسیها ~ و دوالک) ۳۷.

«آلک - آله، اشنه، دوالک» (لغت‌نامه دهخدا) نک: دوالک در همین مقاله. شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

اکرا (اطریه: يطلق فی الطب علی الطعام الذی ... فارسیها ~) ۳۹؛ رشیدیہ / ۱۸۶

«اکرا - نوعی از آش آرد» (برهان). «اگر به‌جانب بغرا کِشد دلم شاید / که بوی قلیه ز اکرا و نان نمی‌آید» (صوفی هروی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

چادریه (الثرب: شحم رقیق قد غشی الکرش و الأمعا... فارسیه ~) ۱۲۲

«چادریه - بیه نازکی چون پرده‌ای که شکمبه و امعاء را پوشانیده است» (لغت‌نامه دهخدا). «مفرداتی که مطلقاً برای رفع گرفتگی‌ها سودمند می‌باشند عبارتند از: آرغیس ... برای رفع گرفتگی‌های کبد و طحال و کیسه صفرا ... ورد احمر ... برای چادریه (ماساریقا)» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۲۸). شاهد متنی کهن برای این لغت یافت نشد.

چرچه (شکاعی: نبت یتداوی به، فارسیه ~) ۲۳۴

«چَرچَه / چَرچَه - گیاهی است باریک از داروها و آن را باب سنجاب و آفتاب‌پرست نیز گویند» (لغت‌نامه دهخدا به نقل از منتهی‌الارب). «شکاعی ... به فارسی بادآورد گویند و ... نیز به فارسی آن را چرچه گویند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۵۰).

چنگالی (حیس: حلوا تتخذ من السمن ... فارسیه ~) ۱۷۲

«چنگالی - طعامی که چنگال نیز گویند» (ناظم‌الاطباء). «چنگال - نان گرمی را گویند که با روغن و شیرینی در یکدیگر مالیده باشند» (برهان). «بعد از آن بکسمات و خرما و روغن آوردند و چنگالی کردند و آن را قسط ساختند» (فتوت‌نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

خرگوشک (الخمخم: نبات؛ فارسیه ~) ۱۵۸

«خرگوشک - نام گیاهی ... هست دوائی قابض و دفع اسهال کند» (برهان). (نک: زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۳). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

خوره‌باد (أکلة: هی تعفن و تأکل، يعرض فی الاعضا، فارسیتها ~) ۱۶

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد و در فرهنگ‌های در دسترس نیز، به‌جز مهذب‌الاسماء (زنجی

سجزی، ۱۳۶۴: ۶)، نیامده و در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «آکله» به آن اشاره شده است. «آکله» در فرهنگ‌ها به معنی نوعی زخم است که بر اندام افتد و گوشت را خورد.

دوالک (اشنه: هی قشور دقیقه لطيفة تلتف علی شجر البلوط و الصنوبر و الجوزة و لها رائحة طيبة... فارسیها آلك و ~) ۳۷

«دوالک - دواله، دوالی، نوعی از اشنه» (ناظم‌الاطباء). «اشنه ... به تازی اشنه و به پارسی کروش‌بانه و دوالک و کرباسو» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۲۳) و «أشَّنه به معنی اشنان است که بدان رخت و جامه شویند و نام دارویی هم هست خوشبوی که آن را دواله می‌گویند» (برهان).

زرک: اترار / ۲۱؛ (انبرباریس: یدفع الصفرا جدا ... فارسیه ~) ۵۳

«زرک - به کسر اول و ثانی ... زرشک را گویند» (برهان). «شاه‌توت و زرک و انار آب‌گرفته صاف سازند و در آفتاب گذارند که قوام پیدا سازد» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۵۴).

سنگ‌اشکنک (القطاة: طیر، يقال له بالفارسیة ~) ۳۰۹

«سنگ‌اشکنک - نام مرغ سنگخوار که قطا قطا آواز می‌کند» (ناظم‌الاطباء). «قطا ... جمع آن قطاة ... به فارسی سنگ‌خوار ... و نواب‌علوی‌خان مرحوم نوشته‌اند توهم نموده کسی که آن را سنگ‌اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که به فارسی اسفرود نامند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۹۹).

سیرپیازک (الأسقوردیون: هو الثوم البری، فارسیه ~) ۳۳

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد. در فرهنگ‌های در دسترس نیز نیامده، اما در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «اسقوردیون» به نقل از همین کتاب آمده است. «اسقوردیون: به ضمّ اول ... سیر صحرائی است ... و از جمله اجزای تریاک فاروق باشد» (برهان).

سیره (اطراغولیدیطس: طیر، يقال له بالفارسیة ~) ۳۹

«سیره - پرنده‌ای است از جنس گنجشک و مانند جل و بلبل خوش‌آواز است» (برهان). «در دوا‌ی اسبی که پای او سوده و کوفت یافته باشد، روغن سیره و مغز گاو و دنبه گوسفند در هم بگدازد بدان طلا کند صحّت یابد» (معین نخشبی، ۱۳۸۷: ۳۲۴).

کژدمه (داحس: ورم حار يعرض بالقرب من الأظفار ... فارسیه ~) ۱۶۴

«کژدمه - نام ورمی است به سرخی مایل و آن در اطراف ناخن پیدا می‌شود» (برهان). «داحس یعنی کژدمه و آن روئیده بود نزدیک ناخن که مایل باشد به سرخی و درد عظیم کند» (هروی، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

کفگیرک (الدبيلة: کل ورم ... و قيل هی دمل کبیر ذو افواه کثیرة فارسیها ~) ۱۹۴

«کفگیرک - دمل بزرگ و دردناک زیرپوستی که از چند نقطه سر باز می‌کند و چرک از آن خارج می‌شود» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «و از قروح غیرغایره بعضی آن بُود که ماده و محل آن عفن باشد و پهن باز می‌شود ... و بعضی را باشد که سوراخ بسیار پدید آید و آن را کفگیرک خوانند» (بهاءالدوله، ۱۳۸۷: ۳۲۳).

کناک (الزحیر: حركة من الأمعاء المستقیم لدفع ... فارسیه ~) ۱۹۴

«کناک - بر وزن مغاک، پیچش شکم را گویند و به عربی زحیر خوانند و به معنی درد شکم نیز گفته‌اند» (برهان). «زحیر یعنی پیچش ... و به فارسی کناک گویند و آن حرکتی است غیر طبیعی از معای مستقیم برای دفع فضله» (ناظم جهان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۷۴).

لاخشه (اطریه: ضرب من الطعام یقال لها بالفارسیه ~) ۳۹

«لاخشه - به معنی لاخشته است که نوعی از آش آرد باشد گویند آش تتماج است» (برهان). «جفنه لاوکی است که عرب در آنجا مثل لاخشه و رشته و چنگال و دیگر انعام طعام خورند» (قمی، ۱۳۱۳: ۲۷۵).

ناخن دیو (اخفارالطیب: هی اقطاع صدفیة فی مقدار الظفر ... فارسیها ~) ۴۰

«ناخن دیو - نوعی از صدف شبیه به ناخن که بوی خوش دارد» (فرهنگ رشیدی). «حلزون ... جانوری است چون کرمی اندر میان تره و گیاه گردد و بر پشت او صدفی پدید آید ... آن صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۴۷).

۳-۱-۳. لغات شاذی که خود مدخل شده‌اند:

آبگون / ۱۵

«آبگون - نشاسته» (فرهنگ رشیدی). «آبگون نشاسته است» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۷۴۳).

بادشنام / ۶۵

«بادشنام - به ضمّ دال، سرخی مفرط که از غلبهٔ خون بر رخ و سایر اندام ظاهر شود و سرخ‌باد نیز گویند و گفته‌اند که آن مقدّمهٔ جذام است و در اصل باد دشنام و باد دژنام یعنی زشت نام. چه، دش و دژ بالضم در لغت فرس به معنی زشت آمده است» (فرهنگ رشیدی). «بادشنام، سرخی است که بر روی و بر اطراف پدید آید همچون لون جذام، و اندر زمستان بیشتر باشد» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۳۸).

بارنج / ۶۵

«بارنج - نارجیل» (ناظم الاطباء).

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد اما در برخی از فرهنگ‌ها مدخل شده است. در مخزن‌الادویه نیز به همین گونه آمده است. (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۱۱).

بیش / ۸۸

«بیش - نام بیخی است مهلک و کشنده» (برهان). «بیش زهری است و بدان که زهرها اگرچه بسیار است، به جنس که باز جمله آبی اصلش سه است» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۶۹).

تامول / ۹۱

«تامول - بر وزن شاقول، برگی باشد که آن را در هندوستان با فوفل و آهک خورند و لبها را بدان سرخ سازند» (برهان). «تامول را اهل زمین هند تنبول گوید و برگ او به برگ توت مشابهت دارد» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۱۶۷).

جلیوب / ۱۱۷

«جلیوب - گیاهی باشد که بر درخت پیچد و به عربی عشقه خوانند و جبل المساکین هم گویند» (برهان). «جربوب: جلیوب است» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۲۰).

دهمست / ۱۷۲

«دهمست - درختی است چون بسوزند بوی خوش دهد و در زمستان و بهار سبز باشد و به عربی غار گویند» (فرهنگ رشیدی). «باب هشتادوششم: در افگندن برگ دهمست در شراب تا گرمی شراب خوش شود و سودمند گردد از بستن بول و درد معده» (ورزنامه، ۱۳۸۸: ۶).

رهشی / ۱۹۱

«رهشی - رهشه باشد که ارده کنجد است و آن گرم و تر و غلیظ بود» (برهان). «اگر انزروت یا زرنیخ مصعد را به رهشی بمالد و به گوشه خانه بنهد، هر موش که بخورد، بمیرد» (تقلیسی، ۱۳۳۶: ۳۷۷).

سندهان / ۲۲۰

«سندهان - عود هندی را گویند طبیعت آن گرم و خشک است» (برهان). «سندهان عود هندی است» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۳۸).

هزارچشان - هزارچشان / ۳۸۴

«هزارچشان - تاک صحرائی باشد و آن بسیار بلند می شود و بر درختها می پیچد و معنی آن هزار گز است چه چشان به معنی گز باشد» (برهان). «هزارچشان بیخ رز سپید کوهی است، ادرار بول آزد و سختی سپرز بنشاند» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۳۴۱).

۳-۲. به‌کارگیری لغات گویشی هروی

از آنجا که مؤلف بحرالجواهر، هروی بوده برخی از واژه‌های گویشی مختص منطقه هرات را در کتاب خود به کار برده است. این لغات با اشاره به ریشه هروی آن‌ها در فرهنگ‌هایی که در این زمینه نگاشته شده‌اند همچون مقدمه فرهنگ علی صفی، فرهنگ فارسی هروی، زبان فارسی افغانستان (دری) و فارسی ناشنیده و غیره ضبط شده‌اند. این دسته از لغات در این کتاب، که در حوزه گویش هروی تألیف شده است، برای پژوهشگرانی که در این حوزه تحقیق می‌کنند حائز اهمیت است. برخی از این واژه‌ها فقط در متونی دیده می‌شود که در حوزه گویش هروی نگاشته شده است و برخی در متون دیگری است که اغلب در حوزه‌های جغرافیایی نزدیک به هرات مانند سیستان به رشته تحریر درآمده‌اند. از این رو لغات مذکور در دو گروه ارائه می‌گردد:

۳-۲-۱. لغاتی که در متون حوزه گویش هروی دیده می‌شود:

دولانه: الزعور / ۱۹۶؛ عزیزان / ۲۷۷

«دولانه - میوه‌ایست شبیه به سیب کوچکی و آن در باغ و صحرا هر دو به هم می‌رسد و رنگش سرخ می‌شود و لذتش مانند آلوی رسیده می‌خوش می‌باشد و یک عدد خسته دانه دارد» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۴۷۷؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۸۸۸). «بهی بر دولانه و سیب پیوند می‌شود ... چون بهی را بر دولانه پیوند نمایند سال‌ها می‌ماند» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۳۱ و ۲۳۲). این لغت در زبان تاجیکی نیز به کار می‌رود.

شلیبر (فرسک: هو نوع من الخوخ، فارسیه: ~) ۲۹۰

«شلیبر / شلیل - نوعی از شفتالو که بعضی تمام سرخ و بعضی تمام سفید و بعضی زرد و بعضی ملون می‌باشند» (فرهنگ رشیدی). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۵۳؛ فکرت، ۱۳۷۶: ۱۳۹). شاهد متنی برای آن یافت نشد اما در برخی از فرهنگ‌ها مدخل شده است.

کلیز (نحل: ~ عسل حرام است و عسل حلال) ۳۴۷

«کلیز - به معنی زنبور باشد» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۵۸). «چون خواهند خانه کلیز را در زمستان به آفتاب برند در آخر عقرب نقل نمایند» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۷۶).

گاز (ارجوحه: هی جبل مثنی یعلق و یقعد علیه ... فارسیها ~) ۲۷

«گاز - ریسمانی باشد که در ایام عید و نوروز از شاخ درخت و امثال آن آویزند و زنان و کودکان بر آن نشینند و در هوا آیند و روند» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۷۸۰؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۰۰).

۱۴۷۶). «گاه مردان و زنان و کودکان بر آن تخته نشینند و آن را بجنبانند و آن را در فارسی گاز گویند» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۵۰).

نان کلاغ (بزرالخبازی: تخم ~) ۷۵

«نان کلاغ - به فتح کاف، رستنی باشد که در زمین‌های نمناک روید و بعضی گویند اقحوان است و آن را به عربی خبز الغراب خوانند.» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۶۱). «خبازی ... به فارسی نان کلاغ و پیزک و خيرو و ... در مازندران گیاه آن را نحیلک و به شیرازی خطمی کوچک نامند.» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۳۷۵).

۳-۲-۲. لغاتی که در متون حوزه‌های جغرافیایی نزدیک به هرات مانند سیستان دیده می‌شود:

بجند: غملول^{۲۵} / ۲۸۵

«بَجَند / پَجند - برغست، گیاهی باشد خودروی شبیه به اسفناج که در آش‌ها داخل کنند و آن بیشتر در میان زراعت و کناره‌های جوی آب روید» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۳۸). «قنابری ... را ورغست گویند و اهل سیستان بجند گویند» (کاسانی، ۱۳۵۸: ۲۶۹/۱): «الغملول: بجند، نباتیست» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۴۴).

تکه (التیس: بالفتح، یعنی بز نری که بز ماده را آبستن کند) ۱۰۲

«تکه - بزى را گویند که سرکرده و پیشرو گله گوسفندان باشد و بز نر را نیز گفته‌اند» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۲۸۳؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۴۸۸). «تیس: گشن‌بز، نه‌از، تکه» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۳). این لغت در زبان تاجیکی نیز به کار می‌رود.

گاوغوزن (ایل: فارسیه گوزن. وی را نیز ~ گویند) ۶۱

این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده، ولی در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از همین کتاب، ذیل مدخل «أیل / ایل» و «گوزن» آمده است. در کتاب صیدیّه، به صورت «گاوکو» آمده و چیزی مانند گاو کوهی معرفی شده است. (نک: هروی، ۱۳۶۳: ۳۹). «آن امیر در گوشک بود گاوغوزن به در آن حصار آمد سُرود در می‌زد» (سورآبادی، ۱۳۳۸، ج ۱: ۳۵۱).

این لغت در فرهنگ فارسی هروی به صورت گاوغاوز (gōwgōwaz) آمده است (نک: فکرت، ۱۳۷۶: ۱۶۲).

ناجو (الصنوبر: درخت ~) ۲۴۵

«ناجو - کاج است و به عربی صنوبر خوانند» (برهان). نیز (نک: فکرت، ۱۳۷۶: ۱۷۷). «ناجو چندان لطافت و میمنتی ندارد» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۸۰)؛ خم بود گر قد من پیش رخ او چه عجب / بهر تعظیم گلستان شده ناجو کج و راست (لامع، ۱۳۶۵: ۱۶۰).

۳-۳. ترکیبات بدیع

در این دانشنامه ترکیباتی دیده می‌شود که برخی از آن‌ها برای اولین بار در این متن آمده‌اند و حتی در فرهنگ‌ها نیز مدخل نشده‌اند مانند «روی‌خاره»، «شهرباش»، «بسیارزاد» و غیره. برخی دیگر نیز در پیکره‌های موجود زبانی شاهد متنی ندارند و برخی دیگر نیز به ندرت به کار رفته‌اند. مانند

استخوان‌بست (جبر: ~ و بسته‌شده. جبار عبارت است از لوح‌هایی که بر شکسته بندند) ۱۱۱

«استخوان‌بست - جیره، جبر: چوب‌هایی که بدان استخوان شکسته را بندند» (لغت‌نامه‌دهخدا).

بسیارزاد: مُسن / ۳۴۹

بیابان‌باش (اعراب: مردم تازی ~) ۲۶۵

بیمارگین: مسقام / ۳۴۹

«زینب دختر پیغامبر - علیه‌السلام - وفات کرد و او زنی بیمارگین بود» (خوارزمی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۸۹۰).

ترنجیدگی (شنج: در کشیدگی و ~) ۲۳۵

«ترنجیدگی / ترنجیدگی - سخت درهم‌کشیدگی و فشرده‌شدگی، درشت‌گشتگی و دارای چین» (ناظم‌الاطباء). «با هرکه آسیب می‌زنی رنگ آن کس برمی‌گیری، در کوه می‌نگری ترنجیدگی او در تو پدید می‌آید و در سبزه ... لطافت در تو پدید می‌آید» (بهاء‌ولد، ۱۳۳۳، ج ۱: ۴۲۹).

پاخاره (قیشور^{۲۶}: سنگ ~) ۳۱۶

دریده‌چشم (أشتر: ~ و اندکی [؟] این مرض خلقی می‌باشد) ۳۵

این لغت در فرهنگ‌های فارسی شوخ‌چشم و بی‌حیا معنا شده است اما با توجه به معنی «اشتر» دریده‌چشم کسی است که پلک چشم او دریده و برگردیده باشد. (نک: لغت‌نامه‌دهخدا).

روی‌خاره: بثوراللبنیه / ۶۷

این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد. «بثوراللبنیه» در لغت‌نامه‌دهخدا، ذیل مدخل «لبنیه»، به معنی نوعی از بثره بر ظاهر تن آدمی است. با توجه به توضیحات پاورقی کتاب نه‌ایة‌الأرب این مرض نوعی جوش‌های برجسته باشد که بر روی بینی و صورت ظاهر می‌شود. (نک: نویری، ۱۹۳۳، ج ۱۱: ۲۶).

سفتگی (صفاقة: ~ و پختگی جامه): ۲۴۳

«سفتگی / سفتگی - محکمی، قرصی، ریزبافتی» (لغت‌نامه‌دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «طیلسانی از طیّ لسان ظاهر و مبین. بانی روسی از غایت سفتگی و همواری چون کلمات عبدالله انصاری» (نظام قاری،

شهرباش (عرب: گروهی مردم تازی ~) ۲۶۵

فشارش (صُغَط: سختی و تنگی و ~) ۲۴۹

«حجاب را از آماس حدبه فشارش بُود ... و سرفه بی نفث بُود» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۵۵).

گره‌چشمی: زرقه / ۱۹۵

«گره‌چشمی - کبودی چشم و ازرقی چشم» (ناظم‌الاطباء). «سیاهی طبقه عنبی و سرخی و کبودی به

گرمی نشان دهد و گره‌چشمی و کبودی بر سردی» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۳۲).

گرین (الجرب: گر و ~ شدن) ۱۱۳

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

ماهیانه (الصحناء بالفتح و الکسر، الصبر و هو بالفارسیة ~) ۲۴۱

«ماهیانه - به معنی ماهیابه هم آمده است و آن نان خورشی باشد که از ماهی سازند» (برهان). «آن را کی

ضعیفی شهوت از پس بیماری‌های دراز پدید آید ... سنگین سفرجلی و میبه باید داد و ماهیانه شهوت را

بجانباند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳۴).

۳-۴. گونه دیگر بعضی از لغات

گاهی گونه‌ها یا صورت‌های دیگری از لغات در این کتاب دیده می‌شود که از نظر تحولات و دگرگونی‌های

آوایی یا رسم‌الخط قابل بررسی هستند. مانند

آرک (الثثة: عمودالأسنان، فارسیه ~) ۳۲۸

آرک گونه دیگر آروک. «آروک - لته» (فرهنگ جامع زبان فارسی). «تدبیر آسان برآمدن دندان کودک آن

است کی آرک او را یعنی آن موضع را کی به رستن‌گاه دندان است به چیزهای نرم و چرب می‌مالند چون پیه

بط و پیه مرغ» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۹۱).

گونه اصلی این لغت «آروک» است که در متون به صورت‌های «آروگ»، «اروک» و «أرُج» به کار رفته

است. (نک: فرهنگ جامع زبان فارسی ذیل مدخل «آروک»). «نام این دارو سورینجان است و نیک منفعت

کند، درد دندان را بنشاند و آروک را سخت کند و خوره بازدارد» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۳۰۲).

آلوبالو (نیشوق، بالفتح ~) ۴۶۴

آلوبالو گونه دیگر آلبالو. «گیلاس در منفعت و کیفیت و مضرت و دفع مضرت حکم آلوبالو را دارد»

(ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۳۱).

آویشه (سعتر: پودینه کوهی؛ وی را ~ نیز گویند) ۲۰۹

«آوبشه گونه دیگر آوبشن، گیاهی از طایفه بادرنجبویه و محزک مانند نعناع و به واسطه کافوری که دارد معطرست» (ناظم‌الاطباء). «آوبشه خوری چو نیم مثقال / بیرون بزد از تن تو بلغم» (هروی، ۱۳۸۲: ۱۶۰).

اسراش: اسقولوس / ۳۸

«اسراش / اسراش گونه دیگر سریش - رستنی باشد که در سبزی و تازگی بیزند و با ماست بخورند و بعد از رسیدگی خشک کنند و آرد سازند و کفش‌گران و صحافان چیزها بدان چسبانند» (برهان). «اهل مصر برگ موز را از درخت باز کنند و به اسراش به هم پیوندند و عطاران و پیلوران انواع ادویه در او فروشدند» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۴۷).

انبور (کلبتان: ~ آهنگران) ۳۲۳

انبور گونه دیگر انبر. «آن مهره را به جای خویش بازبری به آلتی مانده کلبتین و انبور که سر وی دراز بود به گلو فروکنی و پایان انبور بازکشی تا آن سر انبور بر مهره افتد و به جای بازپردش» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۰۲).

پرزّه (خمل‌المعدة: ~ وی) ۱۵۹

«پرزّه گونه دیگر پرز - کرکی که در روی پاره‌ای پارچه‌ها مانند ماهوت و مخمل و جز آن می‌باشد» (ناظم‌الاطباء). «این جشنگی دروغ را رطوبتی لزج بود کی به پرزه معدّه اندرمانده بود صفرای یا بلغانی یا سودایی» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۳۸۴).

جاویده (حنطة: گندم ... ~ وی گزیدگی سگ دیوانه را مفید است) ۱۴۶

«جاویده - آنچه جویده شده» (لغت‌نامه دهخدا).

چوزه (لقلق: اگر خون ~ وی را بر بدن مجذوم بمالند نفع تمام دهد) ۳۳۱

چوزه گونه دیگر جوجه

چوزه (غبه: ~ سی عقاب) ۲۸۰

چوزه گونه دیگر جوجه

خوبه کلان (الأطراطيقوس: ~ است و هو نبات معروف بالحالبی) ۳۹

خوبه کلان گونه دیگر خوب کلان. نک: خوب کلان (در همین مقاله بخش «۳- ۱- ۱»).

خورسندی: سلوان / ۲۱۶

خورسندی گونه دیگر خرسندی.

روشویه (الغمره بالضم: مركبة يجلو الوجه و بييضه، فارسيتها) ۲۸۵

«روشویه گونه دیگر روی شویه / روی شوی / روشو - نوعی از سفیدآب که با آن صورت را می‌شویند»

(ناظم‌الاطباء). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

شانه‌سرک: هدهد / ۳۸۳

«شانه‌سرک گونه دیگر شانه‌سر / شانه‌به‌سر - هدهد» (لغت‌نامه دهخدا). «الهدهد: شانه‌سرک» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۷۰).

ماه‌فرین (جدوار: اصول تشبه السعد، ائقل و اصلی منه ... فارسیه ~) ۱۱۲

«ماه‌فرین / ماه‌فروین گونه دیگر ماه‌پروین - گیاهی است از تیره زنجبیل‌ها ... ساقه‌های زیرزمینی این گیاه معطر است و مانند دیگر ادویه معطر در اغذیه برای خوشبو ساختن و تقویت به کار می‌رود» (لغت‌نامه دهخدا). «ازاله ثقل سمع به چیزهائی که ازاله ثقل کند به مثل روغن ترب و تریاق اربعه و ماه فرین به گلاب ساییده، با روغن بادام تلخ، فتیله به آن آلوده در گوش نهند» (شیرازی، ۱۳۸۸: ۶۸).

مویزه (عنجد: ~ و بعضی گویند کشمش است) ۲۷۵

«مویزه گونه دیگر مویز - انگور خشک‌شده» (ناظم‌الاطباء). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

میزره (ازار: شلوار و مانند آن و کذا ~) ۲۹

«میزره گونه دیگر میزر - چادر و ازار و زیرجامه و فوته و لنگی که بر کمر بندند» (لغت‌نامه دهخدا). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

۳-۵. آوردن صورت‌های معرب لغات

یکی دیگر از روش‌های صاحب بحرالجواهر آوردن صورت فارسی لغات معرب است که به نمونه‌هایی از آن در زیر اشاره می‌شود:

انموذج معرب نمودار / ۵۷	بورق معرب بوره / ۸۶	فودنج معرب پودینه / ۲۹۷
باذق معرب باده / ۶۵	جردق معرب گرده / ۱۱۴	فیج معرب پیک / ۲۹۹
باطیه معرب پاتیه / ۶۶	جص معرب گج / ۱۱۶	قیج معرب کبک / ۳۰۳
بختج معرب پخته / ۶۸	سفرق معرب سکرکه / ۲۱۱	
بلیلج معرب بلبله / ۸۳	سلجم معرب شلجم / ۲۱۵	

۳-۶. افعال بسیط

آماساندن (جحام: بیماری که چشم را آماساند^{۳۷}) ۱۱۲

«آماساندن / آماسیدن - باعث ایجاد ورم شدن» (لغت‌نامه دهخدا). «معنی رَمَد آماسی بُود خونی که بیاید

به چشم و ... طبقه ملتحمه را بیاماساند» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۲۷۰).

کفانیدن (بطر: بالفتح، ~ ریش و جراحت) ۷۸

«کفانیدن - شکافتن و ترکانیدن به درازی باشد» (برهان). «هر آن سر که دارد خیال گریز / ببايد کفانیدن از تیغ تیز» (دقیقی طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

۳-۷. افعال مرکب با الگوی حاصل مصدر + کردن

آب‌سائی کردن (تصویر الجمواهر: شستن و ~ جواهر است) ۹۶

این ترکیب در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.

آمادگی کردن (استعداد: ~) ۲۶۴

«سبب دانا شدن عبدالله آن بود که روزی جای نماز رسول را آمادگی کرده بود و آفتابه و نعلین راست

نهاده بوده و مصلی بازگسترده» (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۴۶۴).

بدروزگاری کردن (التقشف: جامه درشت پوشیدن و ~) ۹۸

شاهد متنی برای این ترکیب یافت نشد.

شناوری کردن: السباحة / ۲۰۲

«جایی بود که دیوان را آب تا میان بود و جایی بود تا به حلق و جایی بود که شناوری کردند و

بگذشتندی» (طرسوسی، ۱۳۴۴: ۴۷۶).

کارگزاری کردن: کفایة / ۳۲۲

«بهر روز ... حکم ممالک آن نواحی با قلم و نگین گرفت و بر قضایاء عدلت و نصفت کارگزاری می‌کرد»

(فرائد السلوک، ۱۳۶۸: ۲۹۵).

در پایان باید گفت که بررسی ویژگی‌های زبانی بحرالجمواهر محدود به لغات فارسی آن نیست، در بخش

عربی آن نیز که بیشترین قسمت کتاب را به خود اختصاص داده است ویژگی‌های درخور توجهی ملاحظه

می‌شود که پرداختن به آن‌ها مقال دیگری را می‌طلبد.

۴. نتیجه‌گیری

بحرالجمواهر اثر محمد بن یوسف هروی، دانشنامه مختصری در علم پزشکی متعلق به قرن دهم هجری

قمری است که علی‌رغم توجه فراوان نویسندگان و پژوهشگران به آن، تصحیح علمی و منقحی ندارد و

ویژگی‌های مختلف محتوایی و لغوی آن مغفول مانده است. نگارنده در این پژوهش سعی کرده است با نشان دادن این ویژگی‌ها ارزش این کتاب را به علاقه‌مندان این‌گونه آثار بشناساند. استناد به ده‌ها منبع علمی، نگرش انتقادی به آراء و اقوال اطبا و علما، به کار بردن لغات گویشی هروی، استعمال لغات شاذ و کمیاب، ترکیبات بدیع، گونه‌های دیگر لغات، صورت‌های معرّب، افعال نادر بسیط و مرکب از ویژگی‌های بحرالجواهر است که در این جستار به‌طور مبسوط بدان‌ها پرداخته شد. در بخش ویژگی‌های لغوی که قسمت اعظم این پژوهش بدان اختصاص دارد، ۱۲۷ لغت و ترکیب که از میان لغات و ترکیبات بحرالجواهر گزینش شده بودند، با معانی و شواهدی از متون ارائه شد. از این تعداد، لغات شاذ و نادر: ۶۸ مورد، لغات گویشی هروی: ۹ مورد، ترکیبات بدیع: ۱۴ مورد، گونه‌های دیگر لغات: ۱۶ مورد، صورت‌های معرّب: ۱۳ مورد و افعال بسیط و مرکب: ۷ مورد را به خود اختصاص دادند. نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که بحرالجواهر به‌عنوان یک متن کهن علمی می‌تواند بستر مناسبی را برای پژوهش‌های مختلف در حوزه‌های زبان‌شناسی، آواشناسی، لغت‌شناسی، معناشناسی، فرهنگ‌نویسی و غیره فراهم سازد. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که بحرالجواهر دانشنامه‌گرا ن‌بهایی در طب کهن است که با توجه به ویژگی‌های منحصر به فردش باید به‌نحو علمی و انتقادی تصحیح و تحقیق شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نسخه‌های چاپی حروفی به‌جای دوخ، در ترجمه آسل، به معنی «نوعی گیاه»، لغت عربی «دلوخ» آمده که معنای دیگری دارد. در نسخ خطی نیز «دوخ» آمده است.
۲. «ناهان» نمی‌تواند معرّب «باجات» باشد. این لغت در نسخ خطی به‌صورت صحیح «باها» ضبط شده است. «باها» نوعی از طعام باشد که عربان آن را «باهه» گویند و «باجه» معرّب آن است. (لغت‌نامه دهخدا).
۳. تعریف «جانحه» به «استخوان‌هایی زیر ترکه از طرف‌های سینه رسته ... درست نیست. «ترکه» در دو نسخه خطی «ترینه» ضبط شده، اما با توجه به فرهنگ‌های در دسترس صورت درست آن «تربیه» (جمع: ترائب) است. «تربیه - استخوان سینه، جناغ» (دهخدا). «ترائب: ما فوق التندوتین إلى الترقوتین» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۱۱۷)؛ «جوانح، الأضلاع التي تحت الترائب» (جوهری، ۱۹۸۴، ج ۱: ۳۶۰).
۴. در اینجا «شیراز کردن» بی‌وجه می‌نماید. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «سر از گردن» است. نک: فرهنگ الصحاح: سکنه بکسر الکاف: مقّر الرأس من العنق. (جوهری، ۱۹۸۴، ج ۵: ۲۱۳۷).
۵. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «کزگردن» (کج‌گردن) است. «اصید: مایل العنق، کزگردن» (میدانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۷).
۶. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «اصید» است. (نک: همان) در قانون ادب

- «صیداء» و «صید» به ترتیب به معنای زن کزگردن و مرد کزگردن آمده است. (نک: تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱: ۶۸ و ج ۱: ۵۰۵)
۷. در نسخه چایی تهران نسبت «خوافی» در ادامه نام مؤلف آمده است که به نظر می‌رسد با موطن پسر وی (یوسف بن محمد بن یوسف هروی) اشتباه شده باشد. (نک: رشنوزاده، ۱۳۸۸: ۷۸ و واثق عباسی و شمس‌الدین، ۱۳۹۶: ۲۵۰).
۸. در اغلب منابع او را از اطبای قرن ۱۰ و برخی دیگر قرن ۹ معرفی کرده‌اند؛ از آنجا که سال تولد و مرگ وی به‌درستی مشخص نیست می‌توان با قرآنی از جمله تاریخ تألیف آثار پسرش مانند فواید‌الاکخیر در سال ۹۱۳ و جامع‌الفواید در سال ۹۱۷ و چند مورد دیگر، حدس زد که وی در نیمه دوم قرن نهم به دنیا آمده و در نیمه اول قرن دهم فوت شده است.
۹. در منابعی معدود این پدر و پسر طیب را با هم اشتباه کرده‌اند. حتی در یک منبع «محمد بن یوسف هروی»، پسر «یوسف بن محمد بن یوسف هروی» معرفی شده است. (اعلم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۱۲).
۱۰. منظور از «غرائیق» اشاره به دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره نجم است. اعراب می‌پنداشتند که بت‌ها به مانند پرندگانی که در آسمان اوج می‌گیرند به نزد خداوند رفته و آن‌ها را شفاعت می‌کنند. (نک: ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۱: ۲۸۷).
11. <https://dadegn.ir>
12. <https://noorlib.ir>
۱۳. در هر دو نسخه چایی «انگورک نوره» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی و فرهنگ‌های در دسترس به «انگورک‌توره» اصلاح شد.
۱۴. این لغت در دو نسخه چایی و نسخه سنگی «ناهان» ضبط شده است که با توجه به دو نسخه خطی به «باها» اصلاح گردید.
۱۵. در نسخ خطی موجود «چنگلک» ضبط شده است. در لغت‌نامه دهخدا به هر دو صورت، در مدخل «شیلیم» اشاره شده اما هیچ‌یک به این معنا مدخل نشده است.
۱۶. در تمامی نسخ چایی و خطی «الضرد» ضبط شده است. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس به «الضرو» اصلاح گردید. (نک: صاحب بن عباد، ۱۹۹۴، ج ۸: ۴۱).
۱۷. غوشنه: گیاهی باشد که آن را در هنگام تری و تازگی خورند و چون خشک شود دست بدان شویند و رنگ آن سیاه و سفید می‌باشد و بعضی گویند نوعی از کماه است. (برهان).
۱۸. در هر دو نسخه چایی «ریچار» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی به «ریچار» اصلاح گردید.
۱۹. تقوع: آنچه در آب بخیسانند چون مویز و خرما و دارو و جز آن. (ناظم‌الاطباء).
۲۰. چنین لغتی در فرهنگ‌های در دسترس عربی و فارسی یافت نشد. در دو نسخه خطی به صورت «حردم» ضبط شده است!
۲۱. در نسخه‌های چایی حروفی «کادی» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی به «کاردی» اصلاح گردید.
۲۲. این لغت در هیچ‌یک از فرهنگ‌های در دسترس یافت نشد. در نسخه خطی الف: فرقیته و نسخه خطی ب: فرقیته ضبط شده است. در لغت‌نامه دهخدا نیز چنین لغتی نیامده است اما در مدخل‌های «کبچه‌میل» و «خرفه» به آن اشاره شده است.
۲۳. در نسخ چایی و سنگی به صورت «اذراقی» ضبط شده است که با توجه به نسخ خطی اصلاح شد. این اشتباه برخی منابع را در صحت این لغت به گمان انداخته است. (نک: اعلم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۱۳).
۲۴. در نسخه‌های چایی حروفی «مستحوط» ضبط شده است. با توجه به نسخه چایی سنگی و قیاس با «مسلوخ» اصلاح گردید.
۲۵. در هر دو نسخه چایی «غمول» ضبط شده است. مطابق با ضبط نسخ خطی و سنگی به «غملول» اصلاح گردید. نیز (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۲۳) و (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۳: ۱۴۰۶)

۲۶. این لغت در دو نسخه چاپی افتادگی دارد و معنای سنگ پاخاره در ادامه مدخل «قیسا» آمده است که صحیح نیست. مطابق با دو نسخه خطی و نسخه چاپ سنگی اصلاح گردید.
۲۷. در هر دو نسخه چاپی «آماسند» ضبط شده است. مطابق با ضبط نسخ خطی اصلاح گردید.

منابع

- قرآن مجید (۱۳۷۴) ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۳۷۳) مصنفات شیعه، به اهتمام محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۹۸۳) الذریعة إلى تصانیف الشيعة، دارالاضواء، بیروت: دارالاضواء.
- آندراج، محمد پادشاه (۱۳۳۵) فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه ختیا.
- ا. ز. اسکندر (۱۹۶۳) «جواهراللغة و بحرالاجواهر معجمان مختلفان للطیب محمد بن یوسف الهروی»، المشرق، العدد ۵ و ۶، ایار و حزیران، ص ۳۳۱ تا ۳۳۴.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸) لسان العرب، به کوشش علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العرب.
- ابونصر هروی، قاسم بن یوسف (۱۳۴۶) ارشادالزراعه، به کوشش محمد مشیری، تهران: دانشگاه تهران.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴) هداية المتعلمین فی الطب، به کوشش جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵) تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۷) کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: بروخیم.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۸۹۷) کتاب لغت فرس، به کوشش پاول هرن، گتنگن: مطبع دیتربخ.
- اعلم، هوشنگ (۱۳۸۴) «بحرالاجواهر»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- انوشه، حسن و غلامرضا خداینده‌لو (۱۳۹۱) فارسی ناشنیده (فرهنگ‌واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان)، تهران: قطره.
- باورچی بغدادی، حاجی محمدعلی (۱۳۶۰) رساله کارنامه آشپزی (در آشپزی دوره صفوی)، به کوشش ایرج افشار، تهران: سروش.
- بحرالاجواهر (۱۳۸۹) «بحرالاجواهر - بحرالاجواهر فی حل لغات السائر»، کتاب ماه علوم و فنون، ش ۱۲۴، ص ۸۵ تا ۸۷.
- بخاری، صلاح بن مبارک (۱۳۸۳) انیس الطالبین و عدة السالکین، به کوشش خلیل ابراهیم صاری اوغلی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶) برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- بغدادی، اسماعیل (بی‌تا) ایضاح‌المکنون (فی الذیل علی کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون) به تصحیح محمد شرف‌الدین پالتقاپا و رفعت بیگلر کلبسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بهاء‌الدوله، بهاء‌الدین بن میر قوام‌الدین (۱۳۸۷) خلاصة التجارب، به کوشش محمدرضا شمس اردکانی و دیگران، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.

- بهاء‌ولد، محمد بن حسین (۱۳۳۳) معارف بهاء‌ولد، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۲) کتاب التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، به کوشش جلال‌الدین همای، تهران: انجمن آثار ملی.
- بینش، تقی (۱۳۸۴) «متون فارسی: بازنامه نوشیروانی»، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۳۰، ص ۱۰۶ تا ۱۰۶.
- پایگاه مجلات تخصصی نور، در دسترس به آدرس www.noormags.ir
- تنوی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسنی المدنی (۱۳۳۷) فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، تهران: انتشارات کتابفروشی بارانی.
- تقلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۳۶) رساله بیان‌الصناعات در فرهنگ ایران‌زمین، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- تقلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰) قانون ادب، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تقلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۹۰) بیان‌الطب، به کوشش حسین رضوی برقی، تهران: نشر نی.
- تنکوشا (۱۳۸۴) مؤلف ناشناس، رساله تنکوشا به ضمیمه مدخل منظوم، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران: میراث مکتوب.
- توکلی کاخکی، ماندانا و دیگران (۱۳۹۶) «واژه‌های معادل افسردگی در متون طب سنتی ایران»، تاریخ پزشکی، ش ۳۰، ص ۱۱۵ تا ۱۳۷.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۵۵) ذخیره خوارزمشاهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۸۵) الاعراض الطبیة و المباحث العالاییة، به کوشش حسن تاج‌بخش، تهران: دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۴) الصحاح (تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة)، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
- خواجه محمود علی بن اسدالله (۱۲۹۱) فرهنگ محمودی، به اهتمام محمد بن عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان، کانپور: مطبع نظامی.
- خوارزمی، مؤیدالدین محمد (مترجم) (۱۳۸۶) احیاء علوم‌الدین، نوشته امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰) تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: ختیا.
- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳) دیوان دقیقی طوسی، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رشنوزاده، بابک (۱۳۸۸) «پیشینیان فرهیخته: یوسفی هروی»، کتاب ماه علوم و فنون، ش ۲۹، ص ۸۱ تا ۸۱.
- رضوی برقی، حسین (۱۳۸۴) «پندارانگاری در فهرست‌نگاری»، آینه میراث، ش ۲۹، ص ۱۹۷ تا ۲۳۴.
- رواقی، علی (۱۳۹۲) زبان فارسی افغانستان (دری) با همکاری زهرا اصلانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۳۸۶) مقدمه‌الادب، به کوشش ای. جی. وتزشتاین، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴) مهذب‌الاسماء (فی مرتب‌الحروف و الاشیاء)، به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸) ترجمه و قصه‌های قرآن، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شیرازی، عمادالدین محمود بن مسعود (۱۳۸۸) رساله افیونیة، به کوشش رسول چوپانی، امید صادق‌پور و وجیهه پناهی، تهران: المعی.

- صاحب بن عبّاد، اسماعیل (۱۹۹۴) المحيط فی اللغة، به تحقیق شیخ محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم‌الکتب.
- صوفی هروی، محمد (۱۳۸۶) دفتر اشعار صوفی، به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
- ضیاء ابراهیمی عیسی (۱۳۶۲) ترجمه دقایق العلاج، نوشته محمدکریم بن ابراهیم کرمانی، بی جا.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن (۱۳۴۴) داراب‌نامه طرسوسی، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عارف نوشاهی، رضالله شاه (۱۳۹۱) کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) از ۱۱۹۵ هـ تا ۱۴۲۸ هـ (۱۷۸۱ م. تا ۲۰۰۷ م.)، تهران: میراث مکتوب.
- عقیلی خراسانی، محمدحسین علوی شیرازی (۱۳۸۵) خلاصه‌الحکمة، به کوشش اسماعیل ناظم، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- عقیلی خراسانی، محمدحسین علوی شیرازی (۱۹۷۶) مخزن الادویه، تهران: چاپخانه بیست و پنج شهريور.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۵۲) جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فتوت‌نامه (۱۳۸۲) فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه، به کوشش مهراڻ افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹) العین، به تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: دارالهجرة.
- فراندالسلوک (۱۳۶۸) منسوب به اسحاق بن ابراهیم طائی سجاسی، به کوشش نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران: پازنگ.
- فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲) فرهنگ جامع زبان فارسی، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فرهنگیار (سامانه تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) در دسترس به آدرس <https://dadegn.ir>
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶) فارسی هروی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- قاسمی، مسعود (۱۳۹۹) مقدمه فرهنگ علی صفی (نوشته فخرالدین علی بن حسین واعظی کاشفی)، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- قمی، حسن بن علی حسن بن عبدالملک (۱۳۱۳) کتاب تاریخ قم (ترجمه از نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی)، به کوشش جلال‌الدین طهرانی، تهران: مطبعة مجلس.
- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۶) شرفنامه منیری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان (۱۳۵۸) صیدنه (ترجمه از نوشته ابوریحان بیرونی)، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: شرکت افست.
- کتابخانه دیجیتال نور (نورلایب): در دسترس به آدرس <https://noorlib.ir>
- کشمیری قادری، محمد بن عبدالعزیز (بی تا) ترجمه مستحضرالطیب و مستشیرالطیب، نوشته محمود بن محمد چغمینی، لاهور.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۴۷) زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی (۱۳۶۵) دیوان لامع، به کوشش محمود رفیعی و مظاهر مصفا، تهران: ناشر مصحح.
- محقق، مهدی (۱۳۸۴) علوم محضه (از آغاز صفویه تا تأسیس دارالفنون)، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- معین نخشی (۱۳۸۷) ریاض‌نامه، در گنجینه بهارستان، علوم و فنون - ۳، فرس نامه - ۱، به کوشش نیکی ایوب‌زاده، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- موفق هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی (۱۳۴۶) الایبیه عن حقایق الادویه، به کوشش احمد بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
- مبینی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹) کشف‌الاسرار و عدة‌الاجرار، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

- میدانی، ابوسعید سعید بن احمد میدانی (۱۳۷۷) الاسمی فی الاسماء، به تصحیح جعفرعلی امیدوی نجف‌آبادی، تهران: اسوه.
- ناصرالحکما، میرزاعلی خان (۱۳۹۰) حفظ صحت، به کوشش ناصر رضایی پور و محسن عابدی، تهران: انتشارات طب سنتی ایران.
- ناظم جهان، محمداعظم (۱۳۸۷) اکسیر اعظم، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- ناظم‌الاطباء، علی اکبر نفیسی (۱۳۵۵) فرهنگ نفیسی، تهران: کتابفروشی خیتام.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸) تذکرة نصرآبادی (تذکرة الشعراء)، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نظام قاری، مولانا محمود (۱۳۵۹) دیوان البسه، به کوشش محمد مشیری، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، تهران: انتشارات فروغی.
- نوری، محمدیوسف (۱۳۸۳) مفاتیح‌الرزاق، به کوشش هوشنگ ساعدلو و با همکاری مهدی قمی‌نژاد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- نویری، احمد بن عبدالوهاب (۱۹۳۳) نهاية‌الارب فی فنون الأدب. مصر: وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة.
- نیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف (۱۳۴۰) قصص الانبیا، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واثق عباسی، رضا و شمس‌الدین، حمید (۱۳۹۶) «پزشکان ایرانی در دربار گورکانیان هند»، مطالعات شبه‌قاره، ش ۳۳، ص ۲۶۳ تا ۲۳۹.
- ورزنامه (۱۳۸۸) ورزنامه، مترجم ناشناس نوشته فسطیوس بن اسکوراسکیه، به کوشش حسن عاطفی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هروی، سعدالدین (۱۳۶۳) صیدیه، به کوشش محمد سرفراز ظفر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۰۴۰) بحرالجواهر، نسخه خطی، کتابخانه ملی، ۱۴۵۹/۳۱۹س.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۰۶۴) بحرالجواهر، نسخه خطی، کتابخانه ملی، ۱۹۱۳۸-۹.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۲۸۸) بحرالجواهر، به قلم محمد رضی بن محمد حسین طباطبایی سمنانی، طهران: مطبعة میرزا علی اکبر طهرانی.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۳۸۷) بحرالجواهر (معجم الطب الطبيعي)، قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۴۰۰) جواهراللغة (بحرالجمهر)، به اهتمام یوسف بیگ باباپور، تهران: چوگان.
- هروی، یوسف بن محمد (۱۳۸۲) طب یوسفی (جامع‌الفوائد)، به مقدمه محمد مهدی اصفهانی، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.


دوره هفتم، تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷

10.52547/HLIT.2022.226992.1122 

نقش ادبیات در تحولات گفتمان محیط زیستی^۱ (ص ۲۴۹-۲۶۸)

زهرا پارساپور^۲، هیوا حسن پور^۳

چکیده

ادبیات در تعامل و گفت‌وگوی دائمی با جامعه و محیط اعم از محیط زیست طبیعی و مصنوعی است. به موازاتی که از تحولات گفتمانی از جمله گفتمان محیط زیست تأثیر می‌پذیرد، می‌تواند در تغییر و تحولات گفتمانی نقش ایفا کند. در این مقاله ضمن معرفی مدل کاربردی سه گانه ادبیات به‌عنوان بوم‌شناسی فرهنگی، به سه نقش ادبیات در مواجهه با گفتمان‌های محیط زیستی پرداخته شده است. این سه نقش عبارت‌اند از: فراگفتمان فرهنگی - منتقدانه، ضد گفتمان تخیلی و سوم میان‌گفتمان الحاق مجدد. در ادامه به نقد و بررسی نمونه یا نمونه‌هایی از آثار ادبی در هر یک از این نقش‌ها در تاریخ ادبیات معاصر پرداخته شده است. مبتنی بر این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات قادرست با استفاده از انرژی تخیل و ایجاد جهان‌های ممکن، سه عملکرد برجسته داشته باشد: نقد و اصلاح گفتمان محیط زیستی موجود، جایگزینی یکباره گفتمان محیط زیستی به حاشیه رانده یا فراموش شده و دیگر، گفت‌وگو و آشنایی گفتمان‌های محیط زیستی متنوع و نزدیک کردن آن‌ها به یکدیگر. هر سه کارکرد ادبیات می‌تواند در برجسته ساختن و پیشگیری از مخاطرات محیط زیستی که غالباً به دلیل تدریجی بودن از چشم یک نسل پنهان است، نقش قابل توجهی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: بوم‌شناسی فرهنگی، مدل کاربردی سه‌گانه زیف، گفتمان‌های محیط زیستی.

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «نقد بوم‌گرا (رویکردها و روش‌ها همراه با نمونه‌های نقد عملی)» است که از سوی سازمان انتشارات سمت: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی حمایت می‌شود.

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

Zahra.parsapoor@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان، کردستان، ایران. (نویسنده مسئول)

Hiva.hasanpour@uok.ac.ir

The Role of Literature in Environmental Discourse Evolutions

Zahra Parsapoor¹, Hiva Hasanpour²

Abstract

Literature is constantly related to and interacts with society and environments, including natural and artificial environments. It not only is affected by discourse changes such as environmental discourse but also plays a crucial role in discourse changes and evolutions. In the present article, in addition to introducing a triadic functional model of literature as cultural ecology, three roles of literature in confronting environmental discourses have been addressed. The three roles include cultural-critical metadiscourse, imaginative counterdiscourse, and reintegrative inter-discourse. In addition, samples of literary works in contemporary literature, including these roles, have been examined and criticized. Based on the results, it can be concluded that literature can be assigned three essential functions using imagination and the creation of possible universes: criticism and reform of the existing environmental discourse, the abrupt replacement of the marginalized or neglected environmental discourse, and interaction and familiarity with various environmental discourses and their reconciliation. These three functions of literature can play a significant role in boldfacing and preventing environmental threats, which are often neglected by a generation because of being gradual.

Keywords: cultural ecology, Zapf triadic functional model, environmental discourse

1. Associate Professor, Department of Literature, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, email: zahra.parsapoor@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Kurdistan, Kurdistan, Iran, email of the corresponding author: hiva.hasanpour@uok.ac.ir

۱. مقدمه

پیوستگی و وابستگی شعر با محیط زیست از دیرباز تا امروز به حدی است که گیلکروست^۱ استدلال می‌کند که تمام اشعار از یک لحاظ محیطی هستند، زیرا «هر شعر دلالت بر یک مکان دارد.» (ردیک^۲، ۲۰۱۷: ۴۲). با این تفاوت که گاه این محیط، طبیعی است و گاه، مصنوعی و دست‌ساز بشر^۳. از این رو از اشعار درباری، اشعار مربوط به فصول (همچون بهاریه‌ها)، تغزل‌ها تا اشعار معاصر که با نگاه متفاوت به طبیعت و شهر و روستا می‌نگرند همه با محیط زیست گره خورده‌اند. در این اشعار می‌توان تاریخ تصاویر شاعرانه از طبیعت را دنبال کرد و به تفاوت نگاه انسان در ادوار مختلف پی برد. به عبارتی ادبیات بهترین و شاید تنها سندی است که تاریخ رابطه انسان با طبیعت و گفتمان‌های محیط زیستی را به ما منتقل می‌کند. این تأملات و مطالعات، دست‌کم دو دستاورد به همراه دارد: نخست آنکه تفاوت نگاه گذشتگان به طبیعت با انسان معاصر مشخص می‌شود؛ و دوم اینکه در جهت اصلاح برداشت و تصاویر ذهنی انسان می‌توان گام‌هایی برای جایگزین کردن تصاویر دیگر در شعر معاصر برداشت.

نقش ادبیات در تغییر پارادایم‌ها با برساختن تصاویر جدید ادبی در جهان‌های ممکن میسر می‌شود درحالی‌که تغییر رابطه و نگاه ما به جهان که برساخته پیوند پیچیده میان تاریخ و طبیعت است، از سوی یک فرد یا یک نسل شدنی نیست. در ادبیات با بهره‌گیری از قدرت تخیل می‌توان با ساختن جهان‌های ممکن نظم جدید و متفاوتی را تصور کرد و به تصویر کشید. این انرژی تخیلی و این تصاویر از طریق آثار ادبی به خوانندگان منتقل می‌شود و در طول چند نسل، جایگزین تصاویر قبلی شده و ذهنیت قبلی را به حاشیه می‌رانند.

ادبیات محیط زیستی با برجسته‌سازی نقش مکان و زمینه و نیز یادآوری مسئولیت انسان در قبال محیط زیست و سایر موجودات، نوعی مقاومت و ایستادگی در مقابل انسان‌محوری در عصر جدید بود. ادبیات محیط زیستی جامعه طبقاتی مبتنی بر برتری یک گونه بر سایر گونه‌ها را به نقد کشید و مرز میان انسان و سایر موجودات را کمرنگ کرد. بی‌تردید نظریه تکامل در شکل‌گیری این نگاه مؤثر بود چرا که تأکید روی نقش ژن از فاصله ذهنی تصور شده میان انسان و سایر موجودات کاست درحالی‌که پیش از آن، انسان تافته‌ای جدابافته بود. پیترو سینگر^۴ در این باره می‌گوید: «تفکر داروینی، دیدگاه‌هایی پیچیده‌تر در خصوص تفاوت میان انسان‌ها و جانوران را هم به چالش می‌کشد. هم در کتاب تبار انسان و هم در کتاب بیان عواطف در انسان و حیوانات، نه تنها از نظر آناتومی و فیزیولوژی، بلکه از نظر حیات ذهنی نیز [میان انسان و حیوان] پیوستگی برقرار است. او نشان داده است حیوانات، قابلیت عشق‌ورزی، به یادآوری، کنجکاو، تعقل و همدلی با یکدیگر را دارند. تفکر داروینی با در هم شکستن پایه‌های نظری این ایده که ما مخلوقات متمایز از

حیوانات و به‌طور کلی از نوعی متفاوت هستیم مبنایی برای انقلاب در رویکرد ما به جانداران غیرانسان فراهم کرده است» (سینگر، ۱۳۹۸: ۲۴ و ۲۵). این تحولات به مرور منجر به شکل‌گیری مضامین و اندیشه‌های نو در ادبیات شد. بررسی این مضامین و اندیشه‌ها در آثار ادبی، شاخه‌ها و دسته‌بندی‌های تازه‌ای را در ادبیات غرب مطرح کرده است که طرح آن مباحث می‌تواند ما را نسبت به تحولات در ادبیات معاصر فارسی حساس کند. هر چند که جریان محیط زیستی در ادبیات ایران بسیار نوظاست و این جریان باریک در کنار پهنای جاری ادبیات کلاسیک فارسی نمود کمی دارد اما بی‌تردید دیر یا زود، احساس و اندیشه شاعران و نویسندگان تحت تأثیر وقایع ناگوار محیط زیستی قرار می‌گیرد چرا که مشکلات محیط زیستی، تأثیر خود را بر اوضاع معیشت، اقتصاد، شرایط روحی و روانی انسان‌ها می‌گذارد و شاعر و نویسنده دیگر نمی‌تواند حتی در خلوت خود نسبت به این اتفاقات بی‌توجه باشد. طبیعت، بخشی از وجود و تخیل شاعران و رمان‌نویسان است و تخریب طبیعت بی‌تردید بیشترین تأثیر را روی تخیل و خلاقیت ادبی آن‌ها می‌گذارد. برای مثال در غرب، زمانی که بر اثر کاربرد بی‌رویه سموم، بهار بدون آواز و پرنده و گل از راه می‌رسد، راشل کارسون^۵ نمی‌تواند نگاه رمانتیک شاعران یک قرن پیش را نسبت به این بهار داشته باشد و همچنان بهاری سرسبز و پرنگمه به تصویر بکشد. از این رو مقدمه کتاب بهار خاموش را متفاوت از گذشته می‌نویسد و جریان تازه‌ای را در ادبیات آغاز می‌کند. او بهاری را توصیف می‌کند که برخلاف بهاران پر آواز و گلی توصیف‌شده در ادبیات، خاموش و ساکت است. شکوفه‌ها بارور نمی‌شوند و نوزاد چهارپایان می‌میرند و جوجه‌ای از تخم ماکیان سر بر نمی‌آورد و این همه نه حاصل جادو و سحر که محصول رفتار مردمانی بود که با کاربرد ناشیانه سموم و آفت‌کش‌ها به چرخه حیات آسیب زده بودند (نک: کارسون، ۱۳۵۸: ۲۰۱).

شکل‌گیری جریان کم‌رنگ محیط زیستی در آثار ادبی معاصر به ما می‌گوید که ادبیات نمی‌خواهد و یا شاید نمی‌تواند نسبت به این تحولات بی‌اعتنا باشد چرا که اصولاً در طول تاریخ، تخیل ادبی با طبیعت و محیط زیست پیوند خورده است. برای مثال عاشقانه‌ها و تغزل‌ها با طبیعت و مکان وقوع روایت عاشقانه گره خورده است به گونه‌ای که تصویر عاشق و معشوق و ارتباط میان آن دو از تصویر طبیعت و فرآیندهای طبیعی در مکان روایت ناگسستنی است. برای نمونه می‌توان به هوش و درک نظامی در انتخاب داستان اشاره کرد. او برخلاف اشتیاقی که در سرودن خسرو و شیرین از خود نشان می‌دهد در سرایش لیلی و مجنون مردد است. یکی از دلایل آن - که به اجمال بیان می‌کند - تفاوت مکان و محیطی است که این دو منظومه با هم دارند. او در بخش سبب سرودن لیلی و مجنون می‌گوید:

در مرحله‌ای که ره نمانم پیداست که نکته چند رانم

نه رود و نه می نه کامگاری	نه باغ و نه بزم شهریاری
تا چند سخن رود در اندوه	بر خشکی ریگ و سختی کوه
تاییت کند به قصه بازی؟	باید سخن از نشاط سازی
کس گورد نگششتش از مالالت	این بود کز ابتدای حالت

(نظامی، ۱۳۸۹: ۲۷)

در واقع ماجرای لیلی و مجنون برخلاف خسرو و شیرین در بادیه‌ای خشک رخ می‌دهد و مجنون بیابانگرد، دور از لیلی با وحوش سروکار دارد و نه با چشمه و شکارگاه و دشت و باغ و زیبایی که هر گوشه‌اش یادآور معشوق است و به شاعر در تخیل عاشقانه مدد می‌رساند. اکنون باید دید تغییرات شکل گرفته در مکان روایت‌های عاشقانه در دوره معاصر از جمله شکل‌گیری روایت در فضاها و شهری و دور از طبیعت، چه تغییری در این روایت‌ها و تخیل ادبی شکل گرفته در آن‌ها به وجود می‌آورد.

شاید درک تأثیر تحولات اجتماعی در آثار ادبی از درک تأثیر تحولات محیط زیستی در این آثار برای ناقدان سهل‌تر باشد چراکه اولاً نقد جامعه‌شناختی نسبت به نقد بوم‌گرا سابقه بیشتری دارد و دوم اینکه تحولات اجتماعی نسبت به تحولات محیط زیستی سریع‌تر انجام می‌پذیرد و در نتیجه مشهودتر است. به هر روی ایجاد ارتباط میان این دو نقد می‌تواند تا حدودی جایگاه نقد بوم‌گرا را در مطالعات نقد ادبی تثبیت کند.

نقد جامعه‌شناختی بر آن است که ادبیات در یک گفت‌وگو و تعامل دائمی با فرهنگ و جامعه است. بنابراین سخن می‌خائیل باختین^۶ «هر اثر ادبی ذاتاً و به طور ناخودآگاه اجتماعی است.» (باختین به نقل از کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۳۲) این اجتماعی بودن هم به مراحل شکل‌گیری یک اثر ادبی برمی‌گردد و هم به تأثیری که اثر ادبی روی جامعه دارد. کریمی حکاک سعی می‌کند در کتاب خود بیشتر نقش تحولات فرهنگی و اجتماعی را روی دگرگونی‌های شعری، هم در عرصه فرم و هم محتوا توضیح دهد و فرایند این تحول را تبیین کند. او فرایندهای مختلفی از جمله فرایند تحول تدریجی نظام دلالت و معنایی شعر، تحول قواعد بلاغی در دل تحولات فرهنگی و نیز تحول نظام نشانه‌شناختی و جایگزین شدن نظام جدید را با استفاده از نظریه لوتمان^۷ توضیح می‌دهد. می‌توان تأثیر و تأثر ادبیات را روی فرد و جامعه توسعه بخشید به گونه‌ای که محیط زیست او را نیز در بر بگیرد. در این صورت تغییر و تحولاتی که در گفتمان محیط زیستی ایجاد می‌شود روی جریان‌های ادبی تأثیر می‌گذارد و بالعکس جریان‌های ادبی، می‌توانند در تغییر گفتمان‌های محیط زیستی نقش داشته باشند. گفتمان‌های محیط زیستی تحت تأثیر تحولاتی صورت می‌گیرد که در پیوند میان انسان و طبیعت رخ می‌دهد. این تحولات می‌تواند هم به دخالت‌های انسان‌ها در محیط زیستی مربوط شود

و هم به تغییرات اقلیمی و تحولاتی که در جهان طبیعت به شکل طبیعی رخ می‌دهد و قابل پیشگیری و پیش‌بینی نیست. گفتمانی که همزمان با انقلاب صنعتی شکل گرفت و انسان را به تسلط بیشتر بر طبیعت، رازگشایی از قوانین طبیعت و نیز مصرف بیشتر دعوت کرد در نسبت با گفتمان محیط زیستی در جوامع پیشاصنعتی نگرش متفاوتی را نسبت به طبیعت رقم زد. پیامد این توسعه افسارگسیخته و شکل‌گیری بحران محیط زیست، شکل‌گیری گفتمانی جدید در پیوند انسان و محیط زیست است. این گفتمان با دعوت به زیست‌محوری، آسیب‌های جدی انسان‌محوری حاکم بر گفتمان قبلی را به چالش کشید. می‌توان رد پای این گفتمان‌ها و گفت‌وگو یا جدال میان آن‌ها را در آثار ادبی ملاحظه کرد.

۲. پیشینه و سؤالات پژوهش

مبحث تحلیل انتقادی گفتمان محیط زیستی مبحثی نو در ادبیات است. بخشی از پژوهش‌ها صرفاً به تحلیل گفتمان محیط زیستی بدون ارتباط با آثار ادبی می‌پردازند که در اینجا مورد نظر ما نیستند اما از میان پژوهش‌های مرتبط با ادبیات، برخی از منابع به بررسی گفتمان‌های حاکم بر روابط انسان با سایر موجودات و با طبیعت می‌پردازند. مثلاً می‌توان به کتاب حیوانات محو شده: گفتمان محیط زیست و پیوند دوباره با جهان طبیعت^۸ که مجموعه مقالاتی از آرن استیبی^۹ است، اشاره کرد. در این کتاب، گفتمان‌های مرتبط با حیوانات در سه دسته مشخص شده‌اند: گفتمان‌های مخرب، ضد گفتمان‌ها و گفتمان‌های جایگزین. استیبی در مورد گفتمان‌های جایگزین، از آثار ادبی‌ای مانند طبیعت‌هایکو، انیمیشن ژاپنی و سبک نوشتار راشل کارسون نام می‌برد (قربان‌پور، ۱۴۰۰: ۴۹).

برخی از منابع موجود در حوزه تحلیل گفتمان محیط زیستی به بررسی ژانر خاص ادبی می‌پردازند. از منابع لاتین در این زمینه می‌توان به کتاب بن‌هلگیت^{۱۰} با عنوان اقلیم و بحران^{۱۱} که در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است، نام برد. در این کتاب از رئالیسم جادویی به‌عنوان یک گفتمان محیط زیستی یاد می‌شود که نویسندگان را قادر می‌سازد تا پارادایم‌ها، هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های جایگزین را به تصویر بکشند که غالباً عقل‌گرایی عملی برگرفته از روشنگری اروپایی و بهره‌برداری از منابع طبیعی مرتبط با سرمایه‌داری و امپریالیسم را به چالش می‌کشند.

برخی دیگر از پژوهش‌ها در این رویکرد به مباحث لغوی و دستوری و یا استعاره‌های زبانی مربوط می‌شوند. در کتاب زبان‌شناسی زیست محیطی: زبان، محیط زیست و داستان‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم از آرن استیبی، فصلی به گفتمان‌های محیط زیستی اختصاص دارد که در آن، گفتمان‌های مخرب،

گفتمان‌های دو پهلو و گفتمان‌های مفید مشخص شده‌اند. استیپی در این کتاب با بررسی انگاره‌های مفهومی و استعاره‌شناختی زبان‌شناسی شناختی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی درصدد بررسی خطاهای انسان در نگرش او نسبت به محیط زیست است.

و همچنین پایان‌نامه‌ای با عنوان «تحلیل گفتمان زیست محیطی در زبان فارسی» از فاطمه بزی حسین‌زاده دفاع شده است که با روش توصیفی تحلیلی به بررسی واژگان و دستور زبان متون روزنامه‌ای با رویکرد تحلیل گفتمان محیط زیستی پرداخته است.

بدون آنکه ادعا کنیم پیشینه پژوهش‌ها در زمینه تحلیل گفتمان محیط زیستی را در ادبیات به‌ویژه در غرب بیان کرده‌ایم (چراکه این امر نیاز به پژوهشی مجزا دارد) در این مقاله ضمن معرفی مدل کاربردی زیف^{۱۲}، تلاش می‌کنیم به این سؤال پاسخ دهیم که:

«نحوه مواجهه ادبیات با گفتمان‌های محیط زیستی مبتنی بر مدل کاربردی سه‌گانه زیف چگونه است؟» در این پژوهش ضمن پاسخ به این سؤال، تلاش شده است که نمونه‌های شاخصی برای هر یک از این سه نوع مواجهه ادبیات ذکر و درباره آن‌ها تحلیلی مختصر ارائه شود.

۳. مبانی نظری پژوهش

ادبیات در تعامل و گفت‌وگو با جامعه و محیط و گفتمان‌های موجود در آن‌هاست. «همچنان که یک گفتمان معین در بافت اجتماعی دگرگون‌شونده‌ای توسعه می‌یابد و مقتضیات خاص آن را [به طور] موقت می‌پذیرد، ادبیات نیز در حال گفت‌وگویی دائمی و تعاملی پیوسته با گفتمان‌های قبلی و گفتمان‌های در حال ظهور است و در مقابل مفروضات اصلی و محدودیت‌های گفتمان‌های مختلف از خود واکنش نشان می‌دهد و در عین حال آماده پذیرش واکنش‌های آن‌هاست.» (کریمی‌حکاک، ۱۳۸۴: ۳۲). بنابر نظریه باختین هر اثر ادبی در گفت‌وگو با گفتمان‌های قبلی و نوظهور است اما این گفت‌وگو به چه طریقی صورت می‌گیرد و محصول این گفت‌وگو برای جامعه و فرهنگ چیست؟

هوبرت زیف با ارائه مدل کاربردی سه‌گانه از ادبیات به عنوان بوم‌شناسی فرهنگی یاد می‌کند که قادرست سه نقش برجسته را در گفتمان فرهنگی ایفا کند. این سه نقش عبارت‌اند از فراگفتمان فرهنگی - منتقدانه، ضدگفتمان تخیلی و میان‌گفتمان الحاق مجدد. (زیف، ۱۳۹۲: ۱۲۸).

۳-۱. ادبیات در نقش فراگفتمان فرهنگی - منتقدانه

ادبیات در نقش اول خود با توجه به توضیحات زیف به دنبال منعکس کردن نقاط ضعف، تناقضات و نقایص گفتمان غالب است. برای مثال در مورد دوگانه‌های پذیرفته‌شده در فرهنگ غرب، ما شاهد تقابل میان ذهن و بدن، عقل و عاطفه، نظم و آشفتگی، فرهنگ و طبیعت هستیم. شاید غلبه قدرت گفتمان در جهان واقع، اجازه ظهور و بروز اشکالات و نقایص ناشی از این دوگانه‌انگاری را به ما ندهد اما ادبیات قادر است با بهره‌گیری از عنصر خیال و هنر، این تناقضات را در معرض عقل و احساس مخاطبان قرار دهد. برای مثال در جامعه‌ای که قانون محوری در تقابل با احساس قرار دارد، جایی برای مسائل احساسی و عاطفی باقی نمی‌گذارد و گفتمان غالب به نفع قانون‌مداری است. در یک اثر ادبی، شخصیت داستان در وضعیتی قرار می‌گیرد که میان گفتمان غالب، یعنی قانون‌محوری، و رعایت مسائل انسانی و عاطفی باید یکی را انتخاب کند. اگر قانون را رعایت کند، روان او دستخوش آسیب می‌شود و اگر به ندای انسانی درون خود پاسخ گوید با تنبیه و زندان روبه‌رو خواهد شد. اینجاست که ادبیات در نقش فراگفتمان فرهنگی - منتقدانه ظهور می‌کند و از جایگاهی بیرون از گفتمان، به نقد آن می‌پردازد. یا نمونه‌ای دیگر: در جامعه‌ای که گفتمان قومی و قبیله‌ای غالب است و همه چیز در پیوند با آداب و رسوم و منافع قبیله تعریف می‌شود به گونه‌ای که فردیت در آن جایگاهی ندارد، ادبیات منتقدانه در نقش فراگفتمانی ظاهر می‌شود و عقل اهالی فرهنگ را به چالش می‌کشد. برای مثال در یک منظومه یا رمان عاشقانه، عشقی سوزان دامنگیر مرد یا زنی می‌شود اما آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای و یا طبقات و گروه‌های تعریف‌شده اجتماعی اجازه ابراز این عشق را نمی‌دهد. به عبارتی دیگر، نظم پذیرفته‌شده قبیله‌ای، قومی و یا حتی شهری، موجب نادیده گرفته شدن احساسات فردی و در نتیجه آشفتگی روحی و روانی او می‌شود. ادبیات در این نقش به اصلاح تدریجی گفتمان غالب منجر می‌شود و نقاط کور، خلأها و پیامدهای پیش‌بینی‌نشده و یا نادیده گرفته شده گفتمان غالب را برجسته و منعکس کند.

۳-۲. ضدگفتمان تخیلی

زیف نقش دوم ادبیات را نقش ضدگفتمان فرهنگی معرفی می‌کند. ادبیات در این نقش، گفتمان‌های فراموش شده و یا به حاشیه رانده و سرکوب شده را نه تنها به سطح آگاهی و زبان می‌رساند، بلکه با به کارگیری اصول زیباشناختی به آن انرژی تخیلی می‌بخشد و آن را برجسته می‌کند. در حقیقت اتفاقی که قرار است در واقعیت، با گذشت زمان زیادی روی دهد و گفتمان غالب به مرور کنار گذاشته شود و گفتمان

فراموش شده یا به حاشیه رانده شده به تدریج مطرح و حتی جایگزین شود، این اتفاق «به یکباره» در یک اثر ادبی با انرژی تخیلی رخ می‌دهد. این اتفاق ناگهانی با بهره‌گیری از رؤیا، سحر و جادو، ناخودآگاه و پیکرگردانی در آثار ادبی فراهم می‌شود. برخلاف مورد قبل، اثر ادبی قصد اصلاح و یا نشان دادن نقاط ضعف گفتمان موجود را ندارد بلکه کاملاً درصدد کنار گذاشتن گفتمان غالب است. ضد گفتمان فرهنگی، موجب از بین رفتن انحصارطلبی گفتمان فرهنگی غالب و مطرح شدن سایر گفتمان‌های به حاشیه رانده شده در فضای واقعی می‌شود و انرژی تخیلی ادبیات، زمینه را برای چنین رویدادی در جهان واقعیت فراهم می‌کند. برای مثال می‌توان به نقش مؤثر آثار ادبی در زیر سؤال بردن نظام طبقاتی، برده‌داری، تبعیض جنسیتی و نژادی اشاره کرد. سیندرلا در جامعه طبقاتی‌ای که امکان حضور در مجالس شبانه اشرف برای فرودستان وجود ندارد، با یک اتفاق جادویی برای چند ساعت، شکل و شمایل طبقه مرفه را به خود می‌گیرد و این امکان را پیدا می‌کند و در جمع آن‌ها حاضر می‌شود. این اتفاق جادویی، نظم طبقاتی را که گفتمان مسلط موجود فراهم کرده است، می‌شکند و اجازه می‌دهد خواننده فضای متفاوتی را تجربه کند.

۳ - ۳. میان گفتمان الحاق مجدد^{۱۳}

سومین نقش ادبیات در نگاه زیف، نقش میان گفتمان الحاق مجدد است. در این نقش ادبیات حوزه‌ها و گفتمان‌هایی را که از لحاظ فرهنگی از هم جدا هستند و گاه به حاشیه رانده شده‌اند دوباره بازسازی و بازیابی می‌کند. درحقیقت نقش ادبیات نزدیک کردن ارتباط میان گفتمان‌های موجود در جامعه از جمله گفتمان‌هایی است که در حاشیه هستند و یا فراموش شده‌اند. ادبیات در این نقش، قصد نقد و حذف گفتمانی را ندارد بلکه می‌خواهد با نزدیک کردن گفتمان‌هایی که در مقابل هم قرار گرفته‌اند و یا یکی بر دیگری مسلط شده‌است فضایی برای مواجهه، آشنایی و یا گفت‌وگوی آن‌ها فراهم کند. در این نقش در یک اثر ادبی، حوزه‌ها و گفتمان‌هایی که از لحاظ فرهنگی از هم جدا هستند (مثلاً مذهب و شهوت، خود و دیگری، فرهنگ و طبیعت) در یک لحظه به هم می‌رسند. اتفاقی که در آن لحظه می‌افتد به نوسازی فرهنگی عمیق‌تری منجر می‌شود. تصاویر شاخصی که در اثر ادبی در این نقش مطرح می‌شود، عبارت‌اند از: بافت، شبکه، ارتباط، گفت‌وگو، دگرگونی، بازگشت از جهان مردگان، حیات مجدد و باززایی. یورگن لینک^{۱۴} این نقش ادبیات را نقش «میان گفتمان الحاق مجدد» می‌نامد (زیف، ۱۳۹۲: ۱۳۲). شاید بتوان به این تصاویر زیف، پرتاب به گذشته و یا آینده از طریق ماشین زمان و حتی مهاجرت و زیستن در دل گفتمان دیگر را نیز اضافه کرد.

ادبیات با تزریق انرژی تخیلی به فضای فکری و فرهنگی جوامع و با ایفای این سه نقش بزرگ، خود در ساختن و کنار نهادن و بازسازی و باززایی گفتمان‌ها در تحولات فکری و فرهنگی تأثیری کلان دارد و اجازه نمی‌دهد فرهنگ‌ها در رکود و جمود بمانند و گفتمان مسلط در درازمدت احساس امنیت کند. این هنر ادبیات ناشی از ظرفیت جادویی او در ایجاد جهان‌های ممکن، متمایز از جهان موجود است. خواننده اثر ادبی با خواندن هر اثر، امکان زیست متفاوتی را در این جهان ممکن برای خود فراهم می‌کند بی آنکه عملاً هزینه‌ای بابت این مهاجرت به دل گفتمان دیگر بپردازد. از این رو تنها در چارچوب فرهنگ مسلط نمی‌اندیشد و حداقل در ذهن خود، تصاویر دیگری از هر واقعه ترسیم می‌کند و در فضایی میانه آن دو می‌اندیشد و زندگی می‌کند. تأمل در پدیده‌های فرهنگی، از جمله نگرش به محیط زیست از منظرهای متفاوت، زمینه را برای دگراندیشی و دگرزیستی فراهم می‌کند و این آغاز حرکت فرهنگی و فکری یک جامعه و شکل‌گیری گفتمانی نو و یا یادآور گفتمان‌های فراموش شده‌است.

پیش از آنکه به سه نقش ادبیات در تحولات گفتمانی محیط زیستی پرداخته شود، به نکته مهمی در نظریه زیف و تعبیرات او اشاره می‌شود و آن اینکه زیف مانند روکرت از اصطلاحات بوم‌شناسی برای فرهنگ استفاده می‌کند. روکرت با به‌کاربردن اصطلاحات بوم‌شناسی، مثل اکولوژی، قدرت و انرژی عملاً محیط فیزیکی را با ادبیات و فرهنگ پیوند زده به گونه‌ای که مبتنی بر فرایندهای موجود در اکوسیستم جهان طبیعت، درباره فرایند تولید و مصرف (خوانش) آثار ادبی سخن گفته^{۱۵}. توشیک^{۱۶} در مقاله خود به مقایسه برخی از اصطلاحات موجود در ادبیات و زبان‌شناسی با اصطلاحات موجود در علم بوم‌شناسی می‌پردازد (توشیک، ۲۰۰۶: ۴۵). (Tošić, 2006: 45).

اصطلاحات زیست محیطی به‌عنوان منبع نقد بوم‌گرایی و مطالعات زبانی

بوم‌شناسی	نقد بوم‌گرایی و مطالعات زبانی
بوم‌شناسی	بوم‌شناسی عمیق
محیط زیست فیزیکی	تخیل محیط زیستی تخیل مجدد
تنوع زیستی	فرهنگ جهانی محیط زیست ناخودآگاه محیط زیستی
گونه‌های در معرض خطر	زیستگاه بوم فرهنگی
آلودگی	گفتمان سمی مخاطرات ادبی آلودگی زبانی

شبهت و نزدیکی این اصطلاحات و استعارات از فاصله ذهنی میان طبیعت و فرهنگ می‌کاهد. در ادامه این مبحث ضمن توضیح درباره این سه نقش کارکردی ادبیات در گفتمان محیط زیستی، تلاش می‌شود نمونه‌هایی از آثار ادبی محیط زیستی در هر بخش ذکر شود.

۴. نقش‌های سه‌گانه ادبیات در گفتمان محیط زیستی

متناسب با نوع نگاه و رابطه انسان با محیط زیست در طول تاریخ، گفتمان محیط زیستی، دستخوش تغییر و تحول شده‌است. شاید سه گفتمان اصلی را بتوان در این زمینه نام برد: گفتمان انسان‌محور، گفتمان زیست‌محور و گفتمان زیست‌بوم‌محور. در آثار ادبی کلاسیک و مدرن به اشکال گوناگون این گفتمان‌ها منعکس شده‌است.

۴-۱. فراگفتمان فرهنگی- منتقدانه محیط زیستی

در این نقش ادبیات در پی نشان دادن نقاط ضعف، تعارض‌ها و نقایص گفتمان حاکم است. برای مثال چنان‌که می‌دانیم در گفتمان انسان‌محور که به‌ویژه بعد از انقلاب صنعتی بر جوامع توسعه‌یافته حاکم شد، همه مسائل و مشکلات و راه‌حل آن‌ها حول محور انسان و منافع او شکل می‌گیرد. از این رو حیات و شرایط زیست سایر موجودات اهمیت چندانی در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان ندارد و در نظر گرفته نمی‌شود. گسترش دامنه نفوذ انسان در طبیعت، کمتر جایی از زمین را به صورت بکر و دست‌نخورده باقی گذاشته است تا سایر موجودات بتوانند در آن بدون مزاحمت ادامه حیات دهند. انسان با همه ابزار و تکنولوژی خود به‌نوعی به قلمرو سایر موجودات تجاوز کرده و شرایط زیست را برای آن‌ها دشوار کرده است.^{۱۷} ادبیات می‌تواند با استفاده از عنصر تخیل و عناصر بلاغی و روایی، زبان اعتراض سایر موجودات شود و از منظر فراگفتمان فرهنگی، زشتی و نقایص این گفتمان انسان‌محور را به نحوی مؤثر به تصویر کشد و ملموس کند. ادبیات، همچنین قادر است مخاطرات تدریجی محیط زیستی مثل گرمایش زمین و نیز پدیده‌هایی مانند انقراض گونه‌ها که در بازه زمانی طولانی آرام آرام رخ می‌دهند و در نتیجه یک فرد یا یک نسل که ممکن است نتوانند در طول عمر خود، آن را تجربه و حس کنند، به تصویر کشد و علل و عواملی را که ریشه در گفتمان موجود دارد برجسته کند و به نقد کشد.

یکی از شاعرانی که به زیبایی، زشتی گفتمان انسان‌محور را در برخی از اشعار خود به تصویر کشیده است، فریدون مشیری است. هنر او این است که برخلاف برخی از شاعران محیط زیستی معاصر، هیچ نقد

مستقیم و باید و نبایدی را مطرح نمی‌کند، بلکه با شگردهای مختلف از جمله استفاده از لحن طنزآمیز، پیام خود را غیرمستقیم منتقل می‌کند. یکی از شگردهای او این است که دقیقاً از نگاه انسان شهرنشین و از دریچه ذهن او سخن می‌گوید. مشیری، ذهنیت و خواسته زشتی را که انسان مدرن خودخواهانه در دل می‌پسندد اما بر زبان نمی‌آورد، ترسیم می‌کند و این گونه از دل گفتمان، نقایص آن را برجسته می‌کند. برای مثال می‌توان به بخشی از شعر «خوشه اشک» اشاره کرد که نشان می‌دهد انسان مدرن در ذهن خود هیچ محدوده قلمروی را برای سایر موجودات قائل نیست و زمین و آسمان را برای خود می‌داند. مشیری این ذهنیت را به زبان می‌آورد و خواننده را به تأمل وامی‌دارد.

خوشه اشک

قفسی باید ساخت

هر چه در دنیا گنجشک و قناری هست،

با پرستوها،

و کبوترها

همه را باید یک‌جا به قفس انداخت!

روزگاری ست که پرواز کبوترها

در فضا ممنوع است.

که چرا

به حریم جت‌ها

خصمانه تجاوز شده است! (مشیری، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۴).

شگرد دیگر مشیری توصیف واقعیت‌های محیط زیستی در دل گفتمان انسان‌محور است، اتفاقاتی که در اطراف ما برای سایر موجودات و طبیعت می‌افتد و ما تا زمانی که حیات خودمان را تهدید نکنند، به آن توجهی نداریم. در شعر «محیط زیست» با لحنی طنزآمیز توجه مخاطبان را به نتیجه عملکرد کارگزاران، فارغ از دستاوردهایی که برای شهروندان دارد، جلب می‌کند:

محیط زیست

به لطف کارگزاران عهد ظلمت و دود

که از عنایت‌شان می‌رسد به گردون‌آه

کبوتران سپید

بدل شوند پیاپی به زاغ‌های سیاه (همان، ج ۲: ۱۱۹۹).

از داستان «سگ ولگرد» صادق هدایت نیز می‌توان به عنوان نمونه دیگری از نقش فراگفتمان فرهنگی-انتقادی ادبیات نام برد. برخلاف غالب داستان‌ها، شخصیت اصلی این داستان یک سگ است و نام داستان نیز به او اختصاص یافته است. با توجه به نگرشی که نسبت به سگ در فرهنگ ما وجود دارد این هنجارشکنی قابل تأمل است. نویسنده با انتخاب این حیوان در محله‌ای از ورامین که از لحاظ شاخص‌های فرهنگی و محیط زیستی در وضعیتی نامناسب به سر می‌برد، سعی دارد با نگاهی زیست‌محور، حقوق نادیده گرفته شده سایر موجودات را به تصویر کشد. او با بهره‌گیری از ظرفیت‌های ادبی و با استفاده از انرژی تخیل، مرزهای سخت و صلیبی‌ای را که در ذهن و زبان مخاطبان میان انسان و سایر موجودات فاصله انداخته است، می‌شکند. از جمله شگردهای ادبی و زبانی او در تثبیت این ادعا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- آوردن نام انسان در کنار نام سایر موجودات: «آدم‌ها، دکان‌ها، درخت‌ها و جانوران از کار و جنبش افتاده بودند» (هدایت، ۱۳۴۲: ۹).

- به کار بردن افعال و صفات انسانی برای سایر موجودات: «چرت زدن برای گنجشک‌ها» (همان: ۱۰)، «سماجت برای درختان» (همان: ۹)، «باهوش بودن برای دو چشم سگ» (همان: ۱۰)، «دیده شدن روح انسانی در نگاه سگ» (همان).

- بیان احساسات، عواطف، رنج‌ها، شادی‌ها و دردهای متنوع یک سگ، و درک و فهمی که از رفتار خشونت‌زا و یا محبت‌آمیز دیگران دارد.

هدایت با ترسیم وضعیت سگی ولگرد به نقد گفتمانی می‌پردازد که در آن انسان‌ها توجهی به محیط زیست و حقوق موجودات دیگر ندارند. وضعیت نامناسب مکان روایت از جمله هوای آلوده بر اثر آمد و شد اتومبیل‌ها، خشکی درختان، آب‌های گل‌آلود و کثیف، خیابان‌های پر از خاک‌روبه با روحیه پر از خشونت و کینه مردمان آن گره خورده است. پایان داستان مسابقه‌ای میان سگ امیدوار و اتومبیلی است که می‌تواند مسابقه‌ای نمادین میان طبیعت و تکنولوژی باشد که سرانجام سگ، زمین‌گیر می‌شود. و مرگ دردناک سگ ولگرد در غروبی غم‌انگیز می‌تواند به منزله سلطه مجدد گفتمان مخرب انسان‌محور باشد.

۴-۲. ضد گفتمان تخیلی محیط زیستی

در این نقش، انرژی تخیلی به یکباره گفتمان مسلط را کنار می‌گذارد و مخاطب، گفتمان دیگری را تجربه می‌کند. این امر در گفتمان‌های محیط زیستی از اهمیت بسیاری برخوردار است چراکه تحولات گفتمانی در این عرصه بسیار کند و زمان‌بر است. بسیاری از فجایع محیط زیستی مثل انقراض گونه‌ها، گرمایش زمین،

سوراخ شدن لایه ازن، آلودگی آبها و خشک شدن دریاچه‌ها و تالابها ممکن است در طی ده‌ها و گاه صدها سال صورت گیرد، از این رو از چشم انسان‌هایی که در دوره محدود زندگی می‌کنند ملموس و قابل درک نیست. روایت و داستان می‌تواند از طریق رؤیا، جادو، پرواز به آینده و یا بر طبق اصطلاح ژنت^{۱۸} در روایت‌شناسی از طریق زمان‌پرسی (ژنت، ۱۹۸۰: ۲۳). وضعیت زمین و محیط زیست را در آینده به تصویر کشد و خواننده را در جهان‌های پرخطر احتمالی قرار دهد. از این رو توجه به روایت و استفاده از شگردهای روایت‌پردازی در تقدبوم‌گرا از اهمیت بسیاری برخوردار است. در یک اثر ادبی این روند کند و آرام با یک اتفاق خارق‌العاده رخ می‌دهد مثلاً یک فاجعه محیط زیستی، یک جنگ هسته‌ای و یا از طریق تخیل، رؤیا و جادو که به یکباره گفتمان دیگری جایگزین می‌شود.

در رمان دریاچه آخر دنیا اثر کارولین مک دونالد^{۱۹} (۱۳۹۶). با انرژی تخیل، خواننده فضای متفاوتی را تجربه می‌کند. آدم‌هایی که تا دیروز به شکلی مطلق العنان روی زمین به دنبال منافع خود بودند و نگرانی بابت محیط زیست خود نداشتند به یکباره بر اثر فاجعه‌ای محیط زیستی و خطر جنگ هسته‌ای به تونلی در زیر زمین پناه می‌برند. دریاچه آخر دنیا داستان معدود بازماندگانی است که زیر زمین زندگی می‌کنند. پنجاه سال بعد از این حادثه (سال ۲۰۲۵) نوجوانی به نام هکتور از تونل فرار می‌کند و برای اولین بار آسمان، خورشید و جانوران را روی کره زمین می‌بیند. او با دختری به نام دیانا آشنا می‌شود که با پدر و مادرش در کنار دریاچه‌ای زندگی می‌کند و به نظر می‌رسد تنها بازماندگان روی زمین باشند. هکتور مجبور می‌شود برای نجات مادر دیانا مجدداً به زیرزمین برگردد. ماجرای داستان بخشی از زبان هکتور و بخشی از زبان دیانا روایت می‌شود و این دو راوی، خواننده را با دو فضا برای زندگی روبه‌رو می‌کنند که البته هر دو به فضای بعد از فاجعه محیط زیستی تعلق دارد و گفتمان حاکم بر آن ترس زیست‌محیطی است: روی زمین که روشن و وسیع و زیباست اما در معرض خطرات محیط زیستی است و زیر زمین که تنگ و تاریک و محدود اما امن است و خطرات محیطی انسان‌ها را تهدید نمی‌کند. نویسنده با بهره‌گیری از انرژی تخیل، خوانندگان را یکباره در تجربه فاجعه محیط زیستی که ممکن است در زمان حیات نسل او یا نسل‌های بعدی رخ دهد، سهیم می‌کند. خواننده‌ای که فعلاً در گفتمان انسان‌محوری زندگی می‌کند سعی دارد همه طبیعت و محیط زیست را در سلطه خود داشته باشد و ترس محیط زیستی برای او معنایی ندارد.

زیستن در دو فضای موجود در داستان یعنی روی زمین با مخاطرات خود و تونل تنگ زیر زمین، هر کدام مشکلات و مصائب خود را دارند. خواننده درست مانند شخصیت داستان، هکتور، مجبور می‌شود یکی را انتخاب کند و این انتخاب، ذهن او را به چالش می‌کشد و به تأمل وا می‌دارد. بهراستی مشکلات محیط زیستی

که انسان‌ها را مجبور به زیستن در زیر زمین و تن دادن به آن محدودیت‌ها کرده است، چیست؟ آیا نمی‌شود از آن فجایع پیشگیری کرد؟ اینجاست که گفتمانی دیگر مطرح می‌شود. گفتمانی که در آن آزادی و رفاه کمتر اما امنیت و اطمینان و دوام بیشتری وجود دارد درحالی‌که گفتمان موجود، انسان را مطلق‌العنان و آزاد می‌خواهد، نقش ضدگفتمان محیط زیستی ادبیات، ما را به سبکی تازه از زندگی دعوت می‌کند و از ما می‌خواهد پیش از آنکه مانند نسل‌های آینده به اجبار، بسیار محدود شویم بهتر است امروز کمی خودمان را محدودتر کنیم.^{۲۰}

۴-۳. میان گفتمان الحاق مجدد محیط زیستی

در این نقش اثر ادبی مانند یک رسانه مؤثر در پی آن است که گفتمان‌های مختلف محیط زیستی را که در مقابل هم و یا جدا از هم قرار گرفته‌اند به هم نزدیک و آن‌ها را به یکدیگر معرفی کند و یا به گفت‌وگو بنشانند. بنابراین ما شاهد حضور گفتمان‌های مختلف در این اثر هستیم که قرار نیست به یکباره یکی حذف شود. خواننده در طول اثر با این گفتمان‌ها به تدریج آشنا می‌شود و در نتیجه بعد از خواندن آن، دید گسترده‌تر و جامع‌تری پیدا می‌کند. برای این نقش ادبیات، داستان هبوط اثر دنیل کوپین با ترجمه دانیال قارونی (۱۳۹۱) به عنوان نمونه بررسی می‌شود. در این داستان^{۲۱}، خواننده با گفتمان و روایت متفاوتی از آفرینش، تاریخ، جهان و تکامل آشنا می‌شود. خلاصه داستان چنین است:

در آگهی روزنامه، معلمی به دنبال شاگرد می‌گشت. داوطلب (راوی) وقتی مراجعه می‌کند از پشت شیشه گوریلی را می‌بیند. پشت سر گوریل روی پوستر نوشته شده است:

اگر انسان نباشد / آیا امیدی برای / گوریل باقی است؟

این عبارت دو معنا می‌داد: بقای گوریل به انقراض بشر وابسته است و یا بقای گوریل به بقای بشر وابسته است. گوریل به سخن در می‌آید و ماجرای زندگی خود را شرح می‌دهد. داوطلب متوجه می‌شود که معلم، همان گوریل است. گوریلی که از جنگل‌های استوایی غرب آفریقا به باغ وحشی آورده شده بود. گوریل سعی می‌کند تفاوت سبک زندگی‌اش را در حیات وحش با قفس و باغ وحش توضیح دهد. او از اینکه از محیط طبیعی زیستش دور شده شاکی است، جایی که نه دغدغه تغذیه داشته و نه از دوری خانواده رنج می‌برده است. نویسنده ضمن بیان حادثه‌ای در داستان به نقش نام‌گذاری‌ها روی ذهنیت و عملکرد اشاره می‌کند. نامی که تماشاچیان برای گوریل در نظر گرفته‌اند جالوت^{۲۲} است اما یک روز پیرمردی در مقابل او ایستاده و گفته: تو جالوت نیستی. گوریل دیگر وقتی او را جالوت صدا می‌زدند، جواب نمی‌داده. برای همین هم او را از واکن بیرون انداختند و به یک فضای متفاوت بردند. باز پیرمرد آمده و به او گفته تو جالوت نیستی. تو اسماعیلی.

در حقیقت آن مرد، پیر نبوده بلکه تاجر ثروتمندی بوده که همه اعضای خانواده‌اش را در هولوکاست از دست داده بوده. او گوریل را خریده درحالی که از او می‌ترسیده. مربی گوریل او را با ماشین آلات سنگین مقایسه کرده بوده که خطرناک نیستند اما جثه بزرگی دارند. این تشبیه مربی مشابه دیدگاه دکارت درباره حیوانات است که از آنها به ماشین‌های خودکار تعبیر کرده‌است (سینگر، ۱۳۹۶: ۳۸۲) خریدار کم کم با نگاه کردن به گوریل با او ارتباط می‌گیرد و متوجه فهم او می‌شود و سعی می‌کند به او سخن گفتن بیاموزد. در مدت ده سال به او اطلاعات زیادی می‌آموزد. گوریل به او کمک می‌کند تا از افسردگی خارج شود و حیات اجتماعی خود را دوباره پیدا و ازدواج کند. گوریل (اسماعیل) برای دختر آن مرد، حکم برادر، حیوان خانگی، معلم و پرستار پیدا می‌کند. بعدها اسماعیل تصمیم می‌گیرد به قلب فرهنگ نفوذ پیدا کند و معلم شود و درس اسارت بدهد. او به پسرک می‌گوید: شما اسیر تمدنی شده‌اید که کم و بیش وادارتان می‌کند برای ادامه زندگی، جهان را نابود کنید. گوریل به ماجرای آلمان نازی اشاره می‌کند و هم طرفداران و هم دشمنان هیتلر را «اسیر» می‌خواند، اسیر داستان‌هایی^۵ که خودشان ساخته و باور کرده‌اند. گوریل درباره داستان‌هایی که فرهنگ مادر، ساخته و انسان‌ها باید در آن نقشی بازی کنند وگرنه حذف و نابود می‌شوند سخن می‌گوید. به او می‌گوید اگر با من به سفر آموزشی بیایی با اطرافیان و خویشانت بیگانه خواهی شد. او از تأثیر واژگان و برچسب‌هایی که حتی انسان‌ها را از هم جدا هم می‌کند، سخن می‌گوید و به او می‌گوید که سفر موجب می‌شود به ادراک تازه‌ای از جهان برسی. گوریل می‌گوید در این جهان، دو داستان کاملاً متفاوت اجرا شده است: داستانی آفریده‌محور که از حدود سه میلیون سال پیش شروع شده است و توافق کرده‌ایم آن را «داستان نخواه» بنامیم و داستانی انسان‌محور که حدود ده تا دوازده سال پیش شروع شده است و توافق کرده‌ایم آن را «داستان بخواه» بنامیم و ظاهراً فرار است این انتخاب منجر به فاجعه بشود. پذیرش داستان نخواه از سوی انسان‌ها، به‌نوعی ناهنجاری تاریخی دانسته می‌شود.

گوریل از پسر می‌خواهد داستان آفرینش را روایت کند و در آخر از او می‌پرسد که چرا داستان را با خلقت انسان به پایان برده است؟ چرا بعد از خلقت انسان اتفاق دیگری را بیان نمی‌کند؟ چرا تنها روی خلقت سیاره زمین متمرکز شدی؟ چون تو مطابق با داستان ذهنی خودت، انسان را هدف خلقت می‌دانی. اگر انسان با این پیش‌فرض می‌زیست که مثلاً ستاره دریایی، هدف خلقت است نه او، در آن صورت مثل بقیه موجودات می‌زیست و قصد کنترل محیط خود را نداشت. در داستان نخواه انسان برای جهان ساخته شده است، برخلاف داستان بخواه که جهان برای انسان ساخته شده است. در ادامه داستان اسماعیل سعی می‌کند به مقایسه داستان نخواه با داستان بخواه بپردازد. به عبارتی دیگر، تاریخ را از نگاه غیرانسان روایت کند تا

داوطلب، نگرش تازه‌ای پیدا کند. بخشی از داستان به بحث و تفسیر اسطوره آفرینش و هبوط انسان به زمین مربوط می‌شود و اسماعیل سعی می‌کند نگاه متفاوتی از این داستان و درخت ممنوعه که از آن به درخت دانش تعبیر می‌کند، ارائه بدهد. محدودیت دانش انسان و ادعای او در فرمانروایی دنیا موجب شده که ظرف چند هزار سال دنیا رو به فنا برود درحالی که میلیاردها سال بدون حضور او مشکلی وجود نداشت.

پایان داستان با مرگ گوریل رقم می‌خورد و عبارت دیگری که در پشت پوستری نوشته شده است و در روز اول داوطلب آن را ندیده بود:

اگر گوریل نباشد / آیا امیدی برای / انسان باقی است؟

ویژگی اصلی این داستان که موجب انتخاب آن برای نقش سوم ادبیات از دیدگاه زلف شد این است که روایت هبوط، فضایی را فراهم می‌کند که دو گفتمان انسان‌محور و زیست‌محور نه با هدف حذف یکدیگر از طریق جادو و سحر، بلکه با هدف آشنایی، به گفت‌وگو بنشینند و تاریخ را از دو روایت مرور کنند. گوریل بعد از بیان خاطرات خود، در ارتباط با آموزه‌های بدیهی داوطلب، سؤالات فلسفی‌ای را مطرح می‌کند که داوطلب و البته خواننده را به تأمل وادار می‌کند. معیار حیوان بودن چیست؟ چه چیزی حیوانات را از انسان‌های بازدیدکننده از باغ وحش جدا می‌کند؟ کدام موجود هدف خلقت است؟ داوطلب با نگاه انسان‌محور خود به این سؤالات پاسخ می‌دهد و گوریل باورهای او را به چالش می‌کشد. مقایسه دو داستان بخواه و داستان نخواه بهانه‌ای برای طرح روایتی است که انسان هیچگاه به شنیدن آن تمایل نداشته است و یا قادر به تخیل روایت دیگر نبوده است. ادبیات محیط زیستی به‌عنوان یک رسانه از طریق اثرزوی تخیل، روایت‌های ممکن را پیش روی انسان قرار می‌دهد تا با شنیدن سخن دیگری، درک بهتری از جهان خود و جهان پیرامون خود داشته باشد. روایت‌هایی که به انسان کمک می‌کنند تا با نگاهی متفاوت، رفتاری مسئولانه و متفاوت داشته باشد، رفتاری که به حفظ و حراست زمین بینجامد.

۵. نتیجه‌گیری

در کنار نقشی که توسعه و تکنولوژی در ایجاد بحران محیط زیست داشتند، ریشه‌های فکری و فرهنگی این بحران را نمی‌توان نادیده گرفت. سؤالی که در ادامه این بحث، مطرح می‌شود این است که نقش ادبیات به‌عنوان یک رسانه فرهنگی در سیاست‌گذاری‌های سبز چیست؟ با بررسی سه نقش فرهنگی ادبیات در تعبیر و تحولات گفتمان‌های محیط زیستی در این پژوهش می‌توان گفت ادبیات همیشه آینه وضعیت موجود نبوده و نیست بلکه با حساسیت بیشتر نسبت به محیط فیزیکی می‌تواند با ترسیم جهان‌های ممکن و با

بهره‌گیری از قدرت تخیل، ما را در تصور و ترسیم تصاویر متفاوتی از زمین و محیط زیست یاری کند. آثار ادبی ضمن نشان دادن تاریخ گفتمان‌های محیط زیستی، نوع رابطه انسان با طبیعت و نیز بیان ریشه‌های فکری، فرهنگی و فلسفی بحران محیط زیست، می‌توانند تصویر متفاوتی از نوع رابطه انسان با محیط زیست ارائه دهند. ادبیات فرصت و مجال فراخ فراهم می‌آورد تا گفتمان‌های به حاشیه رانده شده و فراموش شده مجال ظهور و بروز پیدا کنند. در ادبیات است که زمین و همه پدیده‌ها و موجودات روی آن، فرصت گفت‌وگو با انسان را پیدا می‌کنند و انسان می‌تواند از زاویه‌ای متفاوت رفتار، احساسات و اندیشه‌های خود را مورد ارزیابی قرار دهد. در ادبیات است مرزهای ذهنی و فرهنگی کمرنگ می‌شود، سلطه زبان بر اندیشه تا حدودی ضعیف می‌گردد و گفتمان‌های دور و نزدیک، امکان نزدیک شدن و گفت‌وگو پیدا می‌کنند. در ادبیات است که امکان بازگشت به گذشته و بازنگری در رفتار با زمین، پرواز به آینده و ترسیم چهره زمین در صورت تداوم گفتمان موجود و نیز درنگ در لحظه برای گرفتن تصمیمی درست فراهم می‌شود. ادبیات همچنین می‌تواند تجربه زیستن در طبیعت و محیط زیستی سالم و رمانتیک را به انسان شهرنشین امروز که کمتر تجربه زیستن در طبیعت بکر را دارد، منتقل سازد همان‌طور که می‌تواند تجربه زیستن توأم با ترس زیست محیطی را در محیطی بحران‌زده که با گفتمان حاکم بر آن کاملاً متفاوت است در اختیار ما بگذارد. ادبیات با تزریق انرژی تخیل، نقش قابل توجهی در بازآفرینی، اصلاح و ایجاد تغییر و حتی شکل‌گیری گفتمان‌های تازه ایفا می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Gilcrest
2. Reddick

۳. به همین دلیل می‌توان قائل به دو محیط شد: یکی محیط طبیعی و دیگری محیط انسانی. «مکان، بخشی از فضای طبیعی یا فضای ساخته‌شده است که به لحاظ مفهومی یا مادی دارای محدوده‌ای مشخص باشد و نتیجه رابطه متقابل و عکس‌العمل بین سه عامل رفتار انسانی، مفاهیم و مشخصات فیزیکی مربوط به آن است» (افشاری نادری، ۱۳۷۸: ۴). مکان می‌تواند شکل انسانی‌شده محیط طبیعی باشد شاید به همین دلیل است که شولتس، معماری را به فعل درآوردن محتوای بالقوه محیط می‌داند و معتقد است معماری، ایفای نقش مکمل طبیعت و ارزش‌گذاری بر محیط است (شولتس به نقل از پرتوی، ۱۳۹۴: ۷۴).

4. Peter Albert David Singer
5. Rachel Carson
6. Mikhail Mikhailovich Bakhtin
7. Lotman

۸. عنوان کتاب به انگلیسی: *(Animals Erased: Discourse, Ecology, and Reconnection with the Natural World)*.

9. Arran Stibbe

10. Ben Holgate
11. *Climate And Crises*
12. Hobert Zapf
13. Reintegrative inter-discourse
14. Jurgen Link

۱۵. نک: مقاله روکرت با عنوان «ادبیات و اکولوژی: تجربه‌ای در نقد بوم‌گرا»، (Literature and Ecology: An Experiment) در مجموعه مقالات خواننده نقد بوم‌گرا (*The Ecocriticism Reader*)، ص ۱۰۵ تا ۱۲۳.

16. Tošić

۱۷. نیس در کتاب بوم‌شناسی، اجتماع و سبک زندگی به اصول بوم‌شناسی ژرف اشاره می‌کند و یکی از اصول مورد نظر او این است که «شکوفایی زندگی انسان و غیرانسان روی زمین، ارزش ذاتی دارد. ارزش شکل‌های زندگی غیرانسانی به سودمندی آن‌ها برای اهداف کوتاه‌بینانه انسان وابسته نیست» (۱۳۹۹: ۶۴). همچنین در ادامه می‌نویسد: «انسان‌ها هیچ حقی برای کاستن از این غنا و تنوع ندارند مگر برای ارضای نیازهای حیاتی خود» (همان).

18. Genette

19. Caroline MacDonald

۲۰. نیس در این زمینه می‌گوید: «اگر استانداردهای مادی زندگی و رفاه عمومی، دیگر برای اهداف اصلی تمام سیاست‌ها کافی نیست چه چیزی می‌تواند جایگزین آن‌ها شود؟ خوشبختی؟ کیفیت زندگی؟ طبیعت آزاد، فی‌نفسه نه خوشبختی است نه کیفیت زندگی. پس باید چیزی باشد که به واسطه حفظ طبیعت آزاد به دست آید؛ شاید چیزی که در خدمت خوشبختی و کیفیت زندگی باشد» (۱۳۹۹: ۱۳۸).

۲۱. داستان‌ها را می‌توان مترادف روایت‌ها و قرائت‌های خاص گرفت که جهان‌بینی و معرفت فکری ما را شکل می‌دهند.

۲۲. در عهد قدیم، جالوت جنگجوی غول پیکری بود که در نبرد با بنی اسرائیل حدود هزار سال پیش از میلاد، حریف تن به تن می‌طلبید و در نهایت به دست داوود پیامبر کشته شد. علاوه بر این در فرهنگ عامه نام جالوت با صفات غول‌پیکر و بزرگ‌جثه عجین شده‌است.

منابع

- استیبی، آرن (۱۳۹۵) زبان‌شناسی زیست‌محیطی؛ ترجمه سپیده کوه‌کن و مزگان عباسی، سرپرست گروه مترجمان: فردوس آقا گل‌زاده، تهران: نویسه پاریسی.
- افشار نادری، کامران (۱۳۷۸) «از کاربری تا مکان»، نشریه معمار، ش ۶، ص ۷ تا ۴.
- بزی‌حسین‌زاده، فاطمه (۱۳۸۸) «تحلیل گفتمان زیست‌محیطی در زبان فارسی»، به راهنمایی محمد عموزاده، منوچهر توانگر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- پرتوی، پروین (۱۳۹۴) پدیدارشناسی مکان، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن.
- زیف، هوبرت (۱۳۹۲) درباره نقد بوم‌گرا (مجموعه مقالات). مترجمان عبدالله نوروزی و حسین فتحعلی. گردآوری و مقدمه از زهرا پارساپور. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سینگر، پیتر (۱۳۹۶) آزادی حیوانات، ترجمه بهنام خداپناه، تهران: ققنوس.

- سینگر، پیتر (۱۳۹۸) چپ داروینی سیاست، تکامل، همکاری، ترجمه محمد مهدی هاتف، تهران: کرگدن.
- قربان‌پور، امیر (۱۴۰۰) «معرفی کتاب حیوانات محوشده: گفتمان، محیط زیست، و پیوند دوباره با جهان طبیعت»، نشریه زیست سپهر، پردیس کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران، ش ۳، ص ۵۲ تا ۴۸.
- کارسون، راشل (۱۳۵۸) بهار خاموش، مترجمان: عبدالحسین وهاب‌زاده، عوض کوچکی و امین علیزاده، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات و گرافیک دانشگاه فردوسی.
- کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴) طلیعه تجدد در شعر فارسی، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مروارید
- کوبین، دنیل (۱۳۹۱) هبوط، ترجمه دانیال قارونی، مشهد: جهاد دانشگاهی
- مشیری، فریدون (۱۳۸۰) بازتاب نفس صبح‌دمان، ۲ ج، تهران: چشمه
- مک دونالد، کارولین (۱۳۹۶) دریاچه آخر دنیا، ترجمه پروین جلوه‌نژاد، تهران: محراب قلم
- نظامی گنجوی (۱۳۸۹) لیلی و مجنون، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- نیس، آرنه (۱۳۹۹) بوم‌شناسی، اجتماع و سبک زندگی، ترجمه نسترن خسروی، تهران: بان.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲) سگ ولگرد، تهران: انتشارات امیرکبیر

- Genette, Gerard (1980) *Narrative Discourse*, Trans. Jane E. Lewin. Ithaca: Cornell University Press.
- Glotfelty, Cheryl and Fromm, Harold (1995) *The Ecocriticism Reader; Landmarks in Literary Ecology*. Athens And London: The University of Georgia Press
- Holgate, Ben (1920) *Climate and Crises: Magical Realism as Environmental Discourses*, London: Taylor & Francis
- Reddick, Yvonne (2017) *Ted Hughes: Environmentalist and Eco-poet*. London: Palgrave Macmillan
- Tošić, Jelica (2006) "Ecocriticism; Interdisciplinary Study of Literature and Environment", *Facta Universitatis* (Series: Working and Living Environmental Protection) 3(1), 43-50; In: <http://facta.junis.ni.ac.rs/walep/2006/walep2006-06.pdf>.

Contents

The First Collection of Biographies (tazkera) of Invective Poets, <i>Majles-Aray of Fakhri Heravi</i>, And the New-found Works of Its Author	5
Hadi Bidaki	
Newly-found Verses of Rashid-al-din Watwat	21
Sarah Saeidi	
Introducing Two Unknown Characters Mentioned in <i>Daqayeq al-She‘r</i>, Shams-e Razi and Aswadi	47
Gholamreza Salemian	
A Contemplation on ‘Sar -‘alaf’ in <i>Marzban-Nameh</i>	63
Hashem Sadeghi Mohsenabad	
Azad Bilgrami’s Aesthetic Criteria in the Rhetorical Critique of Persian Poetry	75
Bahman Banihashemi, Taghi Pournamdarian	
A Critique of the Critical Edition of <i>Bahr al-Ma‘āni</i>	105
Somayeh Jabbarpour	
Introducing the Poem <i>Jazbe-ye Heydari</i> by Ahsan-e Bangali and a Text Analysis of It	133
Alireza Mandegari, Mohammadreza Masoumi, Jalil Nazari	
A Speculation on Obeyd Zakani’s Life Events Mentioned in the Tazkeras and Comparing Them with Other Sources	157
Farzam Haghighi	
Sa’di and Fakhr-al-Din Abu-Bakr Hawayeji	179
Javad Bashari	
Sepahbad, a Patron of Manuchehri Damghani	199
Razieh Abadian	
A Study on Lexical Features of <i>Bahr al-javāher</i>	215
Masumeh Aminiyan	
The Role of Literature in Environmental Discourse Evolutions	249
Zahra Parsapoor, Hiva Hasanpour	



**Journal of
History of
Literature**

Academic Researches
Vol. 15, No. 1
Ser:86/1

Spring and Summer 2022
ISSN: 2008-7349

College of Letters and
Human Sciences
Shahid Beheshti University
Evin - Tehran
Tell: 00982129902489
Fax: 00982122431706
Email: hlit@sbu.ac.ir

Publisher:

Faculty of Letters and Human Sciences

Editorial Director and Editorial in Chief:

Ahmad Khatami

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Managing Director:

Mona Valipour

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Editorial Board:

Ahmad Khatami

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Mohammad Gholam-Rezaee

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Nasrollah Imami

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University

Ali-Mohammad Sajjadi

Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Habibollah Abbaasi

Professor, Department of Persian Language and Literature, Kharazmi University

Mojtaba Monshizade

Professor, Department of Linguistics, Allameh Tabataba'i University

Naser Nikoubakht

Professor, Department of Persian Language and Literature, Tarbiat Modares University

Abolghasem Radfar

Professor, Center Of Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies

Maryam Mosharraf

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Aabdol Hosein Farzad

Associate Professor, Center Of Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies

Ghodratollah Taheri

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

Mahdi Nikmanesh

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Alzahra University

Alireza Hajyannejad

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tehran

Issa Amankhani

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Golestan University

International Editorial Board:

Azarmi Dukht Safavi

Professor, Department of Persian Language and Literature, Aligarh Muslim University, India

Syed Hasan Abbas

Professor, Department of Persian Language and Literature, Banaras Hindu University, India

Muhammad Saleem Mazhar

Professor, Department of Persian Language and Literature, University of the Punjab, Pakistan

Syed Naqi Abbas Kaify

Researcher of Persian language and literature, Rampur Reza Library, India

Persian Editor: Arefe Nezhad-Bahram

English Editor: Gelareh Moradi

Layout: Samira Dehghan

Website: Fateme Sadat Vahedi